

UNIVERSAL  
LIBRARY

**OU\_232068**

UNIVERSAL  
LIBRARY

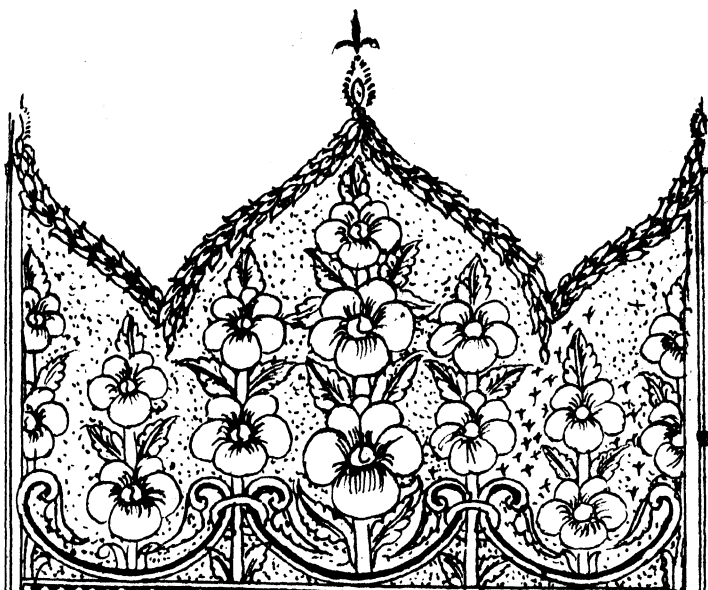












بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله الذي بحمده يستفتح كل كسب و يذكره يصدر  
كل خطاب و لشهد أن لا اله الا الله وحده لا شريك له و لشهد  
أن محمدا عبده و رسوله شهادة ينال بها الشاهد دار الرضوان  
بلا ارباب و بضل على محمد و آله صلوة تنقذنا من هول المطامع يوم  
الحساب و تقدر لنا عند الله زلفى و جناب اما بعد  
حقير اضعف عباد الله الواحد الاحد ابو الخير محمد بن احمد مراد آبادي  
موطنا فاروقى زينا ششبندى مجربى مشربا كه از بدو شعور داعيه طلبت  
ورسم بود و بعد از تحصیل علوم شغف باطنى افزود و مگر بمضمون اى بسا  
الطبع آرد و روى هست به پس بهر رستى نبايد داد و دست به دستوفين  
خود پوشش نمند نهائى جو فروش كه بپهل مركب گرفتارند و از كتاب و سنت بهر

و بزنی علما و فقرا برآمده و چسبند با درون متین احداث کرده طریقت را غیر  
 شرعیّت گویند و روحی آوردند و مترصد فضل رحمانی و توبه است سبحانی بودم  
 تا آنکه قاندر خیرم بر بندگی خدمت فردا لا فراق قطب الاقطاب سلطان الشیخ  
 فی الافاق وارث موارث الاولیاء را با استحقاق حجتی الهی علی عبادہ و حجتی الهی  
 الغایضه فی بلادہ قطب فلک الهدایه مرکز دائره اندراج النہایتی فی الابدان  
 سیدی و سندی و ذخیره یومی و غدی و مکان الروح من جسدی ظل  
 المنان مرشد ناو بادینا و اتاؤنا و ملاؤنا مولانا محمد فضل الرحمن  
 متع الله المسلمین بطول بقائه و نور العوالم بنوره ضیائه رسانید فرابت الایام  
 رات و سمعت بالاذن سمعت **ه** بهو خیر من بدعی لکل عظیمه و اکرم  
 من بطوی الیه المراحل من بعد بمطالعہ کتب قوم قدیم و جدیداً موافق  
 شدم و آخر کتابی که بمطالعہ در آمد مکتوبات قدسی آیات حضرت عارف بالله  
 بادوی الی الله حامل سرار الطریقہ و البشیر بیتی موضح دقائق السیر و بتجلیه حشر  
 شمس الدین حبیب الرحمن مرزا **مقطوع** **ج** انجانان شهباز  
 قدس سده که کشف بسیاری از معضلات شرعیّت و طریقت میکند و حل  
 اکثری از دقایق مذہب و ملت می نماید و چون این جوامع الکلم بر من واجب آمد  
 باستقصائش کوشیدم و جابا تلا شیدم تا آنکه در تالیفات خلفای حضرت  
 ایشان قدس سرهم اصناف آن یافتیم و هنگام تلاش مکاتیب حضرت عارف  
 الثقلین امام الطائفتین شیخ الاسلام المسلمین محی الدین ابو محمد  
 عبد القادر احسنی **ح** سینی الجیلانی و حضرت عارف بالله مولانا

شاه ولی الله محدث دہلوی و حضرت مجمع الکمالات قاضی شریعت  
 پانی پتی رحمۃ اللہ علیہم جمعین نیز بدست آمد پس خواستم کہ تنہا تلمذ و تباہ  
 بل رہ اور عزیزان سازم و باین غرض آن شخص سابق را جمع اور دم و از  
 ہر باغی گلے برچیدم و بآخر کتاب سالہ اسرار العارفین فی سیر الطالین  
 شیخ اشیرخ شہاب الدین سہروردی رحمۃ اللہ علیہ  
 کہ مختصری است مضبوط و سیرت سلف صالح نقل کردم بطریق ترجمہ  
 با مرسیکہ واجب است بر من فرمان برداشت امروی و نہ در آوردم دروی  
 تا توانستم سخن از پیش خود و مجموعہ را بہ کلمات طیبات موسوم کردم  
 و بدو باب متوک ساختم باب اول در مکاتیب و این باب مشتمل است  
 بر چہار فصل اول در مکاتیب حضرت غوث الثقلین فی فضل و کرم  
 در مکاتیب حضرت مرزا صاحب شہید فی فضل سیوم در مکاتیب قاضی  
 شہاب الدین پانی پتی فی فضل چہارم در مکاتیب مولانا شاہ ولی  
 محدث دہلوی رح باب دوم در ترجمہ رسالہ اسرار العارفین  
 و سیر الطالین شیخ سہروردی رح تا باشد کہ عزیزان متعہر دارند و فقیر  
 بدعا محسن غانت یاد آزد و توفیق الا باللہ علیہ توکل و حق

مراب العرش العظیم

باب اول از کتاب کلمات طیبات در مکاتیب - و این  
 باب مشتمل است بر چہار فصل - فضل اول در مکاتیب  
 حضرت غوث الثقلین رح

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
 مکتوب اول ای عزیز سینه طلب خود یکی در بونه والذین جاهدوا  
 فینا وناش وینجدکم الله نفسه بگداز و خالص کن تاشایان مهر  
 لکن یفهم سبلنا کرد و در بازار ان الله اشتري من المؤمنین انفسهم  
 و اموالهم بآن لهم الجنة و از ارزشی باشد و بدان سرمایه توانی که عشت  
 دین خالص الا لله الدین الخالص حاصل کنی و شاید مرغی از اسرار  
 و المخلصون علی خطر عظیم نباشند و از لواحق انوار اقدس شرح الله صلا  
 الاسلام فهو علی نور من به شعلای بر تو تابد و از ندای داعی ادعوی  
 استجب لکم باعنه در دل تو پدید آید و از حنیض قل متاع الدنیا قلیل پاک  
 سهمت بیرون نبی و از اوج و الاخرة خیر من التی عبور کنی و از نسیم و سخن  
 اقرب الیه مرجبل الوهید بومی در مشام جان تو رسد و شجره قلب از ان  
 و لا یتم از آید و از با و خبر ان قل الله ثم ذرهم در بوستان تجرید فلا  
 یدع مع الله الماخربے برگ شوی در یاح فضل بهاران الذین سبقت  
 لهم من المحسنی در وزیدن آید و سحاب ان الله یحب الیه من شاء ان یغفر  
 فضل باریدن گیر و واراضی ریاض قلوب از نباتات و علنا <sup>و یغفر لهم ما سبقت</sup> ان الله یحب  
 علما همه سر سبز شود و اشجار بابتن از ثمار ان رحمة الله فیه من المحسنین  
 بارور گردد و عیون وصول از سر شمیم عینا شرب بها المقربون و روان  
 سرور در آید و مبشر اقبال ذلک فضل الله یوتیه من يشاء نبارت فیض  
 و رسانما لا تخافوا ولا تحزنوا و البشرا بالجنة التی کنتم تعدون و وضوا

جنات نعیم رضی الله عنه ندرو و هر کلبوا و اشربوا هنیئا با کفتم نعمتکم <sup>و السلام</sup>  
**مکتوب** و و حکم ای عزیز ترس از ان روز که یوم یفتر المراء مرخصیه  
 ولله و لایه و صاحبته و بنیه و از می سبه و ان تبد و اما فی انفسکم  
 او حقوه یحایسینکم به الله اندیشه کن و چون اولئک کالانعام محفوظ  
 نفسانی مشغول مشغول و سرور مراقبه فاذا کلم فی اذکر که فرد و دیده  
 و مشاهده و چون یوم میثدا ناضیه الی ربها ناظره بکشتا و نظاره کن و از تمیم  
 و لکه فیها ما انشغی انفسکم و لکم فیها ما تدعون یا و اور تاندا  
 داعی الله بدعو الی دایم السلام و رکوش هوش تواقده و از خواجه غفلت  
 انما الحق الدنیا لعب و هو میدا گروی و و طلب درجات و السابقون <sup>السیاقون</sup> بقون  
 اولئک المقربین فی جنات النعیم از سر قدم سازی و مرکب سمیت از جان  
 و دل و تازی تا مشیر اطاف الله لطیف لعباده با هزاران اطباق نداء  
 لهم البشیر ترا و پیش آید و عسا کراما و و لله جنود السموات و الارض  
 همراه تو شود و بر شکر اعدا ان الشیطان للانسان عدو مبین فیروز آمی  
 و از و ام مبادی من ان النفس الاماره بالاستغی خلاص یابی و لوح دل را از  
 لطائف اسرار انقوال الله و یعلمکم مرقوم گردانی و مرغ دل از خطا تر  
 قدس قدیم با و ارد و در فضا سلوک فاسلکی سبیل را بلذ لا بجنح  
 شتاق و بپر و از آید و از نمازش در با تین کلمه من کل الترات محفوظ  
 گرد و آئینه سر از و امع انوار تجلیات هم صفت نور گرد و که سر توبه اللیل  
 فی النهار کاشوف شود و در دهنه ضمیر تو از سطر مزاعم و انزلنا من السماء ماء  
 داعی بالهم و قهر من جوهر گریز با و در ج ۱۲

فانبتا به جنات وحب الحصيد سرسبز همچو باغ ارم گردد و در موز و اجینیا  
 به بلده میتا مژا فهم شود و استاز کشفنا عنك عطاءك فيصرك اليهم  
 حدید از پیش تو بر دارند و تو در مشاهد کمال او فرومانی کاهی در دریا  
 بی نیازی آن الله لغنی عن العالمین فروشوی و از سموم مهرب افامنوا  
 حکم الله و گرداب سرگردانی فرومانی و کاهی از نسیم لطیف و لایبنا سون  
 سراج الله در گلشن تجید چون عن لب از شوق در ترنم آئی و از غلبات  
 و جبر نعمه انی لا تجد یوم یوسف بر کشی و حساد و بزبان ملاست پیش آیند و گویند  
 لئلا الله انک لغنی ضلالتك القدیم و چون تاثیر و القیاء علی وجهه فاتیلا  
 البصیر ظاهر گردد و همه اخوان با بنیادان نیاز و عجب در خواست کنند که استغفر  
 ذنوبنا اننا کنا خاطئین و از سر صدق بر خوانند که لقد اترك الله علينا قوما  
 در مقام مناجات آئی بزبان حال گوئی که سراب قد آتینن من الملک و علمتنی  
 من تاویل الاحادیث فاطر السموات و الارض انت و لیجی الدینا و الاخرة  
 تو فنی مسلماً و تحتی بالصالحین و السلام مکتوب سوم ای عزیز پیش  
 ازین تفاقل کردن و بجایاب مغرور شدن نه دلیل سعادت بود مگر خطاب  
 ارضیتهم بالحیوة الدنیا من الاخرة بگوش جان تو نرسیده است و از  
 وعید و من کان فی هذه اعمی فهو فی الاخرة اعمی و اصل سبیلای هیچ خوف  
 نداری و از تهدید یا قوتب للناس حسابهم و هم فی غفلة معصونت هیچ  
 اندیشه نمی کنی و از توبیح مرکان به بدیعت الدنیا و به منها مال فی الاخرة  
 من یضییب هیچ یا دخی آری و از تنبیه فاما من طغی و اثر الحیوة الدنیا فان الحی

ہی المادی بیج انتباه نمی گبری تا چند در تیر غفلت سرگردان در بیدار شوی  
 بی سامان باشی کی در صومعه توبی الی الله در شود و در محراب و اندی الی  
 سر یکدیگر توجیه و به بیان صدق و خلاص بر خوان الی و تهمت و جی لندی  
 فطر السموات والارض حنیفاً تافایس اسرار و هو الذی یقبل التوبه  
 عن عباده و یعفو السیئات از خزائن الطاف ان الله غفور رحیم  
 بر تو مکشوف شود و یک عنایت بشارت چنین رساند ان الله یحب التوابین  
 و یحب المتطهرین و بهارج معارج لغرض تشاء عروج بخشد و مناد می قال  
 بزبان حال ندانند که ان الذین قالوا ربنا انما استقاموا فلا خوف علیهم  
 ولا هم یحزنون والسلام مکتوب چهارم ای عزیز چون شومس معارف  
 از مطالع سموات سرای طلوع کند و اراضی قلوب بنور اهتدای منور گردد که  
 انشرفت الارض بنورها و غطائر ظلام خیالی از پیش بصائر عقول مرتفع شود  
 که فکشفنا عنک غطاءک نواظر افهام از منشا دره لوامع انوار قدس حیرت  
 چشم باز ماند و خواطر افکار از مکاشفه عجایب اسرار عالم ملکوت در تعجب و  
 و بهیجان عشق او را در بودی طلب سرگردان گشت و غلبات شوق در موانع  
 قریب انشخشد و منادی ان الله لذو فضل علی الناس ندانند و محکم  
 اینان گندم چون برکتی بریت مطلع گردوستی خود را گم کند و لا یجعلو لکم  
 الها آخر و در دریای نیستی لیس لك من الاشیء فرو شود تا گوهر امید و کج  
 آرد و امواج عزت او را در محیط عظمت در اندازد چون غواهد که بر کناره آید  
 در گرداب حیرت افتد و بگوید سحاب الی ظلمت نفسی فاعفر لی مرکب انداد



از لطافت و جملانه در السبحه و الحمد و در رسد و او را با صل لطف  
 نصیب بنجند از منشاء فرو و آروم فاتیخ نزار بن اسرار و الله بكل تقوی  
 به سپارند و بر روز و اشارت وان الی ربك المنتهی اطلاع بخشند پس فاج  
 الی عبد ما و منی چه باشد و لقد رأی من آیات ربك الکبری چه سنی وارو  
 مکتوب پنجم ای عزیز کی از عالم غور قلا یغیرت که الحیوة الدنیا  
 و لا یغیرت که بالله الغرور عبور کن و از منازل ایل حضور که تعرف فی وجوه همد نصرت  
 النعیم یا و او را مگر بوی از نعمات بوستان خروج و سبحان و جنتا تغیر  
 بنام جان تو رسد و جبرته از جام جهان نمائی و یسقون من حلیع محفوف خنانه  
 مسک و در کام تو بریزند و دقائق اسرار دقائق جاء الحق من ربك کثوف پودشود و تو  
 بر بساط تغیر و لا یفزع من دون الله ما لا یفزعک و لا یضرک از مسافران خلیف  
 علیک بناهم بالحق فناء و شاهد و مشهود استماع کنی کاتب با مدتها  
 خطاب فبشر عبادی الذین یستمعون القلی فیتبعون احسنه از نایب شوق  
 و در طرب آئی و گاه از صدقات سطوت فاستقم کما امرت و طلب بمعک سرور  
 مراقبه خزن و گاه بحبل المتین و اخصصوا بحبل الله جمیعاً خنک و زنی و گاه  
 در فترت و ما النصر لاهر یحشد الله در آویزی و گاه در دریای مستند رحیم  
 مر حیت لا یعلمون فرو شوی و گاه بر ساط لطف ان الله بکم لکروف رحیم  
 گذر کنی و از دقائق فسر به جو قاده فلیعل عمل اصالحا انما بر صینی و از انهار کل  
 در جات عملوا بایدی اخلاص اعتراف نمائی و در طلب صدر ان صلواتی  
 و نسیکی و محیاتی و علی الله سب العالمین لا شریک له قرار گیری و از مآره نسیم

و مرا و فی بعد من الله فاستبشروا بر غری و از منادی ندا شنوی با عباد  
 که خوف علیکم الیوم و لا انتم تخفون **مکتوب ششم** ای عزیز  
 چون آهنگ مزامیرش بمسامع قلوب در رسد و از سماع نعمات خطاب  
 السمعت بربکم رایا و آرد و سكرات قالو لیلے رانند که کند و عند لیسان خزان  
 با وقار حسرت نغمه یا اسفی علی بوسف بگشند و بر لبه کرب ترانه اشکارا <sup>بصفت</sup>  
 عینا من الحزن فهو کظیم نواختن گیرد و طنبور نواهی بی نواهی اما انشکو بشتی  
 و حقیقی الی الله باهنگ قضیر جمیل فرو داشت کند و برقعات جذبات شوق و <sup>منا</sup>  
 سموات سرایر و دلعان آید و انوار جنون دل را شطمس گردانند که یکا دسنا بقره  
 یذ هب بالابصار و قطرات غبرات از سحاب اعین ارواح چندان متطا و گرد  
 کرارشی مزرعین کان میر بد حرت الاخرة نزوله فی حرقه از نباتات و عدل  
 الله مغافه کنذیره محله محصد گردد و وحی الحق آمال و من یتوکل علی الله فهو حسبه  
 بنفحات رواج ان الله بالغ امره قد جعل الله لكل شیء قدرا سر سر معطر و مزج  
 شود و اعضان نهال صبر بهار آغا و فی الصابین اجرهم بعین حساب بهما <sup>نار و ان</sup> است  
 رسد و مرتاح عنایت هذ اعطائنا فاماننا و امسك و استبراز آید و منادی  
 و هربك الغفلة و ذوق <sup>استبحر زده است</sup> الرحمة ندا دهد ان هذا الرزق قلنا له هرفاد و الله اعلم  
 بالصواب **مکتوب هفتم** ای عزیز تا جبهه اضطراب بر خاک نیاز نبندی  
 و از سحاب اعین باران حسرت بناری بوستان عیش تو هرگز از نباتات طرب سرسبز <sup>نشود</sup>  
 و شالستان اسید بر اعین مرا و بارور نگردد و اعضان صبر با و راق رضا و <sup>سین</sup>  
 انس و فخرات قرب و ان که عندنا <sup>عراصین مع عجم</sup> بالفرح و غم <sup>بانتف</sup> ما <sup>سید</sup> سرسبز نشود و به نهایه <sup>سد</sup>

وعزایب قلب مغرور شوق و در بر نعم نیاید و بهای فواد تا بخیمه الخیال زاهد الی ساری  
 میجدین از نفس لام الانسان در پر واز نشو و از فضا را لادن عینیک الی  
 ما متعنا به انزل و اجامه من هرق الحقیقه الدنیا لفتنهم فیه عبور نکند و هرگز  
 بسده و مقعد صدق عن طیل مقتدر رسد و از آثار اشجار لهم معایشان  
 عند لهم بیج بر خور و از بوستان واللّه عند حسن المکاب بوی بشام جان  
 نرسد و از گلزار نغم و لهم دار السلام عند لهم وهو ولیهم بما کانوا  
 لعلون بیج بر خور داری نیاید و اسلام مکتوب هشتم ای عزیز چون  
 فروغ نور صبح توحید از افق مشارق قلوب ظهور یابد که والصبح اذا انتفس  
 شموس بین یقین بر افلاک سرایه برخ استوار شود که والشمس تجري مسطر  
 طلمات و جود بشیریه و در صور الزار لغات نور هم لیسعی باین اید لهم ستاری  
 شود و سر تو لیل الی الفهم ظاهر گردد و و سابقه عنایت اللّه علی الذین آمنوا  
 یخرجهم من الظلمات الی النور نقاب از پیش بر دارد و بر شکر شیطان که ان الشیطان  
 لکم عدو صلیب فیرزائی و او در مکر که فالتخذ و عدو باسپاه خویش که نین  
 للناس حب الشهوان من النساء والبنین بالشکر قلب معارض شود و ایشان از صدق  
 حال لبسان اضطراب بر خوانند که یضیق صدری ولا ینطلق لسانی و با هزاران  
 عجز و خواست کنند که واعف عنا و اعف لنا و ارحمنا انت مولینا فاضلنا علی القوم  
 الکافرین و یافت عند هم فاتح الغیب لا یعلمها الا هو ناکند که ولا تهتوا  
 ولا تحزنوا و انتم الی علمون اما و عسا کروان حید نالهم الغالبون اما اعلام  
 اذا جاء نصر الله والفتح و در رسد و طلعه انا فتحنا متع انا النصر بر سلتنا و الذین  
 هدی بکر و یکیش هر سنده تا از روشن و افق نور و از اطلال نور

امنوا اني ام فرعون من تشاء وكنتم وبرتكم اعدا حمله آرد و اخبار انصر  
 من الله وفتح قهريب متواتر شود و منادی حال نداده كه قل اللهم مالك الملك  
 تقى الملك من تشاء وتنزع الملك من تشاء وتغفر من تشاء وتذل من تشاء  
 بيدك الخير انك على كل شئ قدير **مكتوب نهم** اى عزيز از كارنا نال  
 والبنون زبانية الحيوة الدنيا برون آلى و دست از شغلنا اموالنا و اهلونا  
 بروا و از جنس من محبت فرمايد بكان تيه غفلت كه نسوا الله فالنسيهم انفسهم  
 پاست همت راست برون بر و تم و از خست طلب در ميدان عشق و راز و  
 كبرى سبقت و السائقون السائقون اولئك المقربون بچكان استعانت  
 استعينوا بالله سبحانه اولئك على هدى من ربهم و اولئك هم المفلحون  
 و در رسان شايد كه پيك دولت و بشر الذين امنوا ان لهم قدرا عند ربهم  
 و در رسان و بشارت چنين و ارسانه كه ان الله بالناس لىخوف رحيم و اسرارنا  
 قد جاءكم بكتاب من ربكم را بدست نود همد چون بر موز و اشارات آن اطلاع  
 يابى در حال از سر شوق سراقدم سازى و قبل السلام هذا صراط مستقيم  
 پيش گيرى و قصد نرنگاه لهم جنات تجري من تحتها الانهار كنى و از جنات  
 نيم نكند لهم درجات عند ربهم و مغفرة و و زق كرم خرامر تر جيني و من شرب  
 ان الذين سبقوا لهم منا الحسنى و در رسد و از مملكت لهم و السلام الله  
 عنهم و رهنوا عنه خبر بايك باكويد و بخت گاه و من اوفى با عاهد عليه  
 فسيؤتيه اجر عظيم و اعنى شود و باكويد كه لتالوا الله حتى تتفقوا امام حقون +  
**مكتوب دهم** اى عزيز چون لوا مع الوارثه نور السموات و الارض

نیز سگها و ضار را یخ شود و زجاج قلب از تاثیر آن نوزانی گردد و که المصباح  
 فی نهج الحجة الرجاجة کما کوب در پی بوارق کثوف یوقا من شیخه مبارکه تریقی  
 از راه اوقات غامضه مشرقیه و کاعربیة و لمعان آید و قنای دل فکرت یکا در تنها  
 یضی و ایام تفسید نافر و زان گردد و آسمان سر از خجسته حکمت و بالجم  
 هر یفتد و ن سر بر سر بل فرین گردد که انا زینا السماء الدنیا بنیت و الکواکب  
 و انما جهور از افق لغیر علی بر اوج استعد عروج نماید که و القمر قد ناه منابر  
 حتی عذک العزیز ان القدیر و غشایالی غفلت که و اللیل اذا یغشی صفت  
 و النهار اذا یخجل یخشد و ریاضین کلزار لغیر که و المستقرین بلا سوا سر نماند  
 و باطل سحر کار نوا قلیلا من اللیل یا هجی بنجات احزان آنگاه عشق پر کشد  
 صبح دولت یهدی الله لغیر که من نشاء و روم و شمس سارف از مطلع <sup>الله</sup> من  
 فهو المحدث طلوع کند اسرار الله الشمس یغی لها ان تدبره القمر و لا اللیل سالی <sup>الله</sup>  
 و کل فی فلك یسبحون یا بظهر انجا و لطائف و غوامض اسرار و لغیر الله  
 للناس و الله یکل شیء علیهم از خفا را شکل مکتوفه شود و الله عالم بالعموب  
**مکتوب یازدهم** - او عزیز چون مهر سپهر معرفت بر اوج کمال الیوم  
 اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی عروج کند بوارق انوار در حقیقت لکم  
 الاسلام دنیا و لمعان آید و شواهد آنها را امن شتر الله صکره للاسلامه  
 فهو علی نهر صیه و مشارق لقد جاءك الحق من ربك یعین البیتین مشاهیر شود  
 و بر وقایق نفایس اسرار و لله خزائن السموات و الارض خبر دهند و بر وقایق  
 محتای فی الارض آیات للمؤمنین و فی انفسکم افلا تبصرون مطلع گردانن و بر نوز

اشادات قایم ابق تو افتخرو وجه الله محرمت کسند ریاح فیض وارسلنا الیاح  
 لویح بارویح فضل نصیب برحمتنا من نشاء از مهب عنایت الله لطیف  
 لعباده و ربائین انک لا تضیع لجمع من احسن عمله دروزیدن آید و اشجار باین  
 ان الله مع الذین اتقوا والذین هم محسنون باوراق شهود و ثمار تجلی بهم بیشتر  
 و بارور گردد و یانبع وصول بخله فضل الله یوقیه من نشاء از شولخ جمال  
 و الله ذو الفضل العظیم در منهل او دویہ قلوب جاری شود و مخر احوال زمان  
 چنین بشارت رساند که ان الذین امنوا و عملوا الصالحات سیجعل لهم اجرهم  
 و مبشر اقبال بشارت چنین رساند که یا عبادی لا خوف علیکم الیوم و لا  
 اتمتع تخلفون رضوان و یارب بلد طلیتو رب غفور باحسن بحیات سلام فوق  
 من رب رحیم در رسد و ابواب جنت جهت وصول باز کند و مآنه نیمیض فی  
 عنهم و ربین کشد و بگوید و لکم فیها تنسحق الفسکم و لکم فیها ما تدعون و لا  
 من غفور رحیم **مکتوب و واز و هم** ای عزیز چون بروق شهود  
 از حرق غمام فیض عیدی الله نور من نشاء و خشنیدن گیر و دروایح  
 وصول از مهب عنایت بخش برحمته من نشاء دروزیدن آید و ربایحین  
 انس در ریاض قلوب بشکافد و بلابل شوق و ربائین ارواح نبهات <sup>سفر</sup> با  
 علی یوسف چون هزار داستان در ترجم آید و نیزان اشتیاق در کوانین سران  
 ببرزند و الهیار افکار در فضائی غطت از غایت طبران پی بر شود و فحول عقول در کاد  
 معرفت پی گم کند و قواعد ارکان انهام از صدمت مهبت در ترزلزل آید و بن  
 عزایم در بحار ماقدر و الله حق قدره بریاح و هی تجوی لعم فی مویح بل



فی الله حو سجده مرتاض و نازل گرداند و جبارده فراغت را در مجلس نقیضی بکمال  
 مجاهد و در کشد اُمنیه را با غلال و اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و پیروان گونا  
 و اعمال انوارات و اختیارات را بتدابیر و من یعمل مثقال ذره خیرا یزده سزا دهد  
 و انبیاء رسوم و عادات و توابع اعدا رکاب تلخیص و طامات را بکلی از میان بردارد  
 و سادگی حال بزبان صدیق مقال نیا کند که ان الملوك اذا دخلوا قرية  
 افسدوها وجعلوا اعزة اهلها اذلة و چون ارا منی صفائی قلوب از لوث  
 و من بیتهم غیر الا سلامه درینا فلن یقبل منه مسفا گرو و حدائق ارواح از این کم  
 الطاف من تعبد الله فهو المهدى سراسر معطر و مرق شود و صفات ادراک  
 سراسر از نفایس رفویم بطائف اولئك کتب فی قلوبهم الایمان مرقوم گرد و  
 شهو یوسف بدلی الاخر و غیره از حسن صفت حال گرد و درو اسی اشتاق چون حیاء  
 عشق را در هوا شود و بزبان حال صدا باز گوید و توی الجبال تحتها جامده و هی  
 مزمز اکسحاب اسرافیل عشق صور در و در و نفخ فی الصور و تاثیر ما غفقه فضعت  
 من فی السموات و من فی الارض بظهور التجدد و مبشر اقبال لا ینفخ هذا نقرع الا کبر  
 در رسد و ایشان را تمکین دهد و بعلیین فی مقعد صدق عند ملک مقتدر  
 داعی شود و رنثوان به بشدت بشیر یکم البیوه پیش آید و ابواب جناب بنیم  
 بکشاید و بگوید سلامه علیکم طبتم فادخلوها لالدین و ایشان بگویند  
 الحمد لله الذی صدقنا و عدنا و اوتینا الارض ننبوء من الجنة حیث  
 نشاء فنعلم اجر العاطین **مکتوب پانزدهم** عزیزیک از اویم  
 شہوات و لا تنعم المهدی فیضک عن سبیل الله اعراض کن و از مواطن غفلت



ولا تطعم من اغفلنا قلبه عن ذكرنا برون آمی و از صحبت اهل فسوق که قبولی للفا سببه  
قلوبهم من ذکر الله برهنه و از منادی استجیبوا لربکم من قبل ان یأتی یومہ  
مجله من الله نداس العیان للذین امنوا ان تخشع قلوبهم لذكر الله بکوش  
بکوش استماع کن و تهنیه بحسب الاثنان ان یقرک سده شے از خواب غور  
ولا یغفلکم بالله العزیز بیدار شو و از مقامات اهل حضور که رجال لا تلهیهم تجار  
وہم بکوش ذکر الله خبر برس و از برای تعصی و پامی از سر سازد و باویر القطاع  
کن و تبتل الیه بتبلیہ باز و تجرید قل الله تعذرهم و راحله نفوس و افعی  
امرہی الی الله با قافله اهل صدق کو نویسم الصادقین مسافر شو و از مسکن خارج  
و نیا که از اجعلنا علی الارض خیرینہ لها عبور کن و از سبیل مہالک فتنہ کہ انا امولکم  
و اؤدکم فتنہ بسلامت بگذر و از مناجیح مسالک ہدی ان ہذہ تذکرہ فمن  
شاء اتخذ الی ربہ سبیلا و ہر پیش گیر و بسان اسطرار اقرن بحسب المضطر اذا  
دعاہ باضرع و زاری برخوان اهدنا الصراط المستقیم تا مبشر نہایت قدیم  
الا ان اولیاء الله لا خوف علیہم ولا هم یخزنون با بشارت تحت سلام فوق  
من رب رحیم پیش برود و بر جنبہ بصرہ الله و فتح قدیم و بشیر المؤمنین سوار شود  
و بجنات غلد فاقبلوا بفتح من الله و فضل داعی شود و نسیم غر وصال از ہر طرف  
در و زدن آید و اقماح شراب محبت بایدی سقاۃ غیب گردان مشاہدہ شود  
و آہنگ ان ہذا کان لکم جہلہا کان معہکم مشکوٰۃ برکت و بمقام اش  
و ناس و کلہم لله موسیٰ یکلما آغاز کند و دیباچہ فلما تجلی ربہ للجبل اطاب و ہد  
و نواظر عیون بصائر از سکرات حالات و خرموس میعقا خبر باز و ہد و وجوہ

یومئذ ناصراً الى ربها ناظره را معانیه کند و محبت معترف آید و بزبان حال  
 باز گوید که اندر کمال اعتبار و هویدای احصاء

## فصل دوم از کتاب کلمات طیبات در مکاتیب مرزا صاحب شهید قدس سره اگر کشید

بسم الله الرحمن الرحیم

**مکتوب اول** بر غرور دارا کمر التماس تحسیر حسب و نسب از فقیه گرفته اند  
 چون فائده معتد بهای بر آن تشریف نمود تغافل می نمودم اکنون که سماعت از حد گله  
 مجلی میگیرد و دریا بند که در حقیقت سر مایه وجود فقیر و آغاز فطره آلود و در انجام  
 مرگت خاکست و در عالم اعتبار نسبت این خاکسار به بیت و مهشت واسطه  
 بنو محمد بن حنفیه به شیر منتهی کبریا علی مرتضی علیه التحیه و الثناء میرسد اکیال الدین  
 نام یک از اجداد فقیر در شصت و هجری بتقریبی از مبداء طائف و مکتب کرستان  
 افتاد و با جدیه یکم از حاکمان آن حدود و ش که سردار الواس قاشلان بود و  
 دست داد چون او را بسری بنود حکومت آن ناحیه تعلق با و لا دینان گرفت  
 وقتی که همایون با و شاه مملکت هندوستان را از دست افغانه شور متخلص گردانید  
 از ان خاندان نو همدا در محبوب خان و بابا خان نام را که به سه واسطه با میر مذکور  
 میرنده همراه او و احوال این هر دو در تواریخ اکبری مسطور است و نسب مادر  
 این بزرگان بخاندان امیر صاحبقران میرسد و نسب فقیر به چهار واسطه به بابا خان  
 مستثنی میگردد و پدرم بچرم خان مذکور که در عهد اکبری مصدق بنی شده بود و بعد از آن  
 گرفتار بود و عمری در خدمت او و بخدمت پادشاه گذرانیده آخر بدو ترک دنیا

مغرور و مغرور گردید و بخدمت بزرگی از خلفای طریقه قادریه استفاده نموده و سال  
 هزار و صد و سی هجری انتقال ازین عالم فرموده و در هزار و صد و سی و سه ولادت  
 فقیر اتفاق افتاد و در عمر شصت و نه سالگی گردیتی بر پشت و در بیت کمر  
 بسته دست از دنیا برداشت و پایی سبی از سر ساخته و راه فقر گذاشت علوم متعارف  
 در عهد پدر خوانده بود و کتب حدیث در خدمت حاجی محمد فضل سیالکوئی تلمیذ  
 شیخ المحدثین شیخ عبداللہ بن سالم مکی گذرانیده و قرآن مجید را از حافظ عبدالرسول  
 و بگو تلمیذ شیخ اقر شیخ عبدالحق شرفی سند کرد و ذکر طریقه لغت بندیه با خرقه و لباس  
 مطلقه از جناب حضرت سید السادات سید نور محمد بدائی رضی اللہ تعالیٰ عنہ  
 کہ بدو واسطه بحضرت قیوم ربانی محمد و الف ثانی رضی اللہ تعالیٰ عنہ میرسد گرفت  
 و عمره و در خدمت ایشان بسر برده بعد وفات ایشان از شاخ مسعوده ابن  
 سربقه استفاده نموده و آخر باستان فیض آشیان حضرت شیخ الشیوخ شیخ  
 محمد مابد سامی رضی اللہ تعالیٰ عنہ کہ ایشان نیز بدو واسطه بحضرت محمد رضی اللہ  
 تعالیٰ عنہ میرسد جهاد نیاز سود مدتی خدمت ایشان کرده خرقه اجازت طریقه قائم  
 و سهروردیه و خشتیه حاصل نمود و تا امر وز که هزار و صد و هشتاد و پنج هجری است بحکم  
 ابن حضرت از سنیال تبریت طالبان غذا مشغول است خدا تائمه بخیر کند ببرکہ  
 حبیبہ صلو اللہ علیہ وسلم مکتوب و و هم مند و ما این بار و حشبه نوشتند  
 یکے آنکه خلفای حضرت سهرورد و کمالات و مقامات بلند میکنند و آثار آن  
 مثل اولیاء متقدمین ازین باب بطور غیر رسد و و هم آنکه مریدان خود و انبار تہای  
 عالی میدهند و حالات آنها و لالت بر آن بشارتہا نمیکند و نیز مسادات آن و ایشان

با آنکه بر سابقین بلکه فضل بر آنها لازم می آید و تمنی مستبعد می نماید -

**جواب شبه اول** بدانند که بزرگان پیشین هم با وجود تحقق فناء و عوالم کالات علیا کرده اند و کتب قوم ازین مقالات مملوست غایه مافی السابحاته از ان طائفه باظهار این امور ماسور بوده اند و فرق حکم علیه سکر معذ و پس نشان ایشان نیز ازین هر دو احتمال یکے را تجویز میتوان کرد و هیچ کمالی غیر از نبوت با اصالت ختم نگردین و در مبداء فیاض نخل و درین ممکن نیست پس معنی بزرگان جز ظن را چه مانع است آخر از صالحی مسلمین اند و مراد از ظهور آثار کمال اگر استقامت است که فوق کرامت است پس این معنی خود از اقویای این طریقه بقوت ظاهر میگردد وضعفارا اعتباری نیست و اگر مقصود از آثار صد و خرق عادات و مسکاشات است که منظور عوام است پس این مقدمات باجماع صوفیه نه از شرائط ولایت اند نه از لوازم آن مخفی نیست که صحابه کرام که افضل از جمیع افراد است مرحوم اند بمقتضای این موگشته و چون مجاهدات و ریاضات این طریقه بطور صحابه کرام و تابعین باتباع کتاب و سنت است از اوقای مواجید اهل این طریقه نیز مشاهیر و اوفای همان جماعت است فلا نکتی من الممتزین **جواب شبه دوم** آنکه در یافتن آثار باطنی اهل کمال امر آسان نیست علم مخصوص ادراک نسبت بر کیف این طریقه کار هر عمر و زید نه اما از باب فراست صحیح مخفی نیست و نمیند و در آثار ظاهری که کثر طاعت و ریاضت و افراط ذوق و شوق و تجرد و انقطاع از دنیا باشد اهل خلاص و ریاد و از باب حق و باطل شریک اند و از صد و معاصی احیاناً تا تمیز بین هیچکس محفوظ نیست و حق این است که بنا بر بعد زمان نبوت و قرب قیامت

ضعف تمام در امور ظاهر و باطن راه یافته است لیکن این بشارت بانی حقیقی  
 نیست و مقصود این منایح از بشارت آنست که مرید از آن مقام مضیی یافته است  
 نه مثل اولیای مشهوره قوت و رفعت در آن مقام بهم رسانیده تا مساوات با آنها  
 لازم آید و اگر مرد خوش استعداد عمری درین کار جهد و جهد بکار برد و شریکیت  
 آن بزرگمان شود استیلا ندارد و فیض روح القدس از باز مدو فرماید و  
 دیگران بهم بکنند آنچه سببی میگردند بدانند که نسبت این حضرات انکاسی  
 مثل الطباع نور شمس در مرآت و فرصتی مستوفی می باید که انوار باطن نیز لازم  
 مرآت گردد و انکاس مبدل تحقیق شود و مرید بمرتبه کمال تکمیل رسد و بعض  
 اوقات عکس مقام نیز در آینه باطن مرید می افتد و هنوز آن مقام تحقیق نرسیده  
 و بپیشرفت دقیق و نظر تحقیق ماکا رنموده آن مرید را بشارت آن مقام میفرماید  
 و بعد مفارقت پیر آن نسبت که بشرط محاذات ظاهر شده بود و رو با ستار و آرد  
 پس آنرا آن اگر ظهور نمایند بجاست و این اغلاط درین جزو زمان بسیار و دلج  
 یافته است که در چیران نسبت کشفی کیاب است و مریدان بنا بر ضعف همت  
 با التماس بشارت مقام و اجازت ارشاد در اضطراب اند و استلام -

**مکتوب سیلوم** پرسیده بودند که لفظ نسبت در اصطلاح صوفیه  
 چه معنی دارد - بدانند که نسبت در لغت عرب عبارتست از علاقه بین لفظین  
 و در اصطلاح این قوم مراد است از علاقه که میان حق جل شانہ و خلق واقع است  
 که متکلمین تعبیر میکنند از آن به صانیت و مشعوعیت چون نسبت کلال با کوزه و از  
 طایفه نسبت این مکتوب صوفیه اگر چه در بیان تعبیر از آن لفظ و روش در کثرت میکند مثل ظهور آب

و در صورت موج و حباب و میگویند که این کثرت مزاحم وحدت حقیقی ما مطلق نیست  
 و حاصل این تشبیهات عینیت متعلق است با حق و این معنی را بتاویلات و تمذیلات  
 مشروع و معقول میسازند و اگر شبهه بود اند نسبت اصل با ظل چون نسبت اصل  
 منبسطه شمس با شمس میفرمایند ظل اینجا بمعنی تخلی است یعنی ظهورش در مرتبه ثانیه  
 و ظاهراً هست که این کثرت وجودات ظلی محل وحدت وجود حقیقی اصل نمیتواند باشد  
 فرق است میان تشبیه اول و ثانی که هر چند ظل را حقیقتی دیگر غیر از حقیقت اصل است  
 همان اصل در مرتبه ثانی ظهور کرده خود را ظل و انموده است اما محل مواطانه بجز  
 بر دیگری اینجا صحیح نیست و اما مولج و دریا صحیح است پس شبهه بودیه باین تعبیر من وجب  
 اثبات غیرت میکنند بطوریکه در توضیح وجود حقیقی ظل نهند و این معنی از کتاب سلوک  
 باستانی میتوان استنباط کرد و مقصود از معنی نسبت بطور اول اگر کتب صدوفیه وجودیه  
 باید دریافت و بطور ثانیه این است که نزد ایشان حقائق ممکنات در مرتبه سلب  
 الهی مرکب اند از عدم وجود با هم یعنی که اعدام اصنافیه یعنی عدم العلم که معبر است  
 بجهل و عدم القدره که معبر است بجزر و غیره اما که مفهومات متمايزه دارند و ثبوتی در مرتبه  
 علم الهی پیدا کرده اند و مایه صفات حقیقیه که مقابل آن عبارات اند کرده -  
 انوار آن صفات دران مایه متماثل گشته و این مخلوطها مبادی هفتینات عالم  
 شده اند پس نزد ایشان اعیان ثابتی فی العلم مرکب اند از اعدام اصنافیه و ظلال  
 صفات حقیقیه و در مایه خارجی ظلی که ظل خارج حقیقی است مصدر آثار خارجی  
 گشته پس اعیان خارجی نزد ایشان بوجو و ظلی موجود اند نه بوجو حقیقی و در خارج  
 ظلی متحقق اند نه در خارج حقیقی که موطن تحقق وجود حقیقی است و در عالم هر چه هست

از وجود و توابع آن مطلقاً و انحصاراً مستفاد است از حضرت وجود جل شانه فلا وجود  
 با وجود و تحقیق فی الخارج تحقیق الا الله فهنا هو التوحید و چون عدمی باشد ناقص  
 و وجود و مبدأ غیر و کمال و عالم هر یک است از عدم و وجود بلکه عدم ذاتی اوست  
 و وجود و عاریتی و وجود حق بسیط و غیر و جن محض است و عین عالم نمیتواند شد ناجای  
 عالم جمیع حسن قبح خواهد بود و اما وجه حسن همه مستفاد است از حضرت وجود و وجهات  
 قبح همه حاصل از طرف عدم پس هر گاه سالک بقوت اسعاده خود و عذبت شایخ  
 که ظل حذب الهی است بسیر علمی از حقیقت امکان با وجوب قطع مسافت که عبارت  
 از خرق حجب ظلمانی و نورانی که موافق حدیث در میان حق و خلق واقع است فرماید  
 فیوض و برکات آن نسبت محاذاته که در میان ظاهر و مظهر متحقق بود و برقع این حجب  
 که مانع ظهور انوار شمس حقیقی در مرآت یقین سالک بود و ندما ظهور و میرسد و استیلائی  
 آن انوار آن آئینه را مستور میسازد و این حالت را نسبت فنا میگویند و بعد فانی شدن  
 که وجود و محبوب از جناب اقدس مناسب هر مقام عطا میفرماید تا سالک بان وجود  
 سکار غایب بشریت و احکام شریعت را بر پا تواند داشت آنرا نسبت بقا میگویند  
 پس سالک اگر خرق حجب ظلمانی و نورانی بنمایا کرده و از تجلیات صفات و ثبوتات  
 گذشته تجلی ذات محبت مشرف شده و زمان نبوت باقیست نبی میگردد و بدو عصمت  
 که عبارت است از عدم احتمال صدور شر میسر شود و گرنه بقدر طی مسافت از امکان  
 بسوی وجوب از عدم که مشرف است دورتر خواهد افتاد و وجود حق که غیر محض است نزدیکی  
 میگردد و چون ظلمات عدم در استیلا محو انوار وجود مضمحل گشته است بیشتر مصدق  
 میشود اما با احتمال وقوع شر احیاناً اولی و ثانی نبی میگردد و در تربیت و اصلاح خروج

فنا

استیلا

فنا

فنا

فنا

این است معنی آنچه میگویند که انبیا معصوم اند و اولیا محفوظ و این است معنی ظهور است  
 که در اصطلاح این قوم است بر سبیل ایجاز بشر ب صوفیه شهودیه مجددیه رحیم الله  
 و اسلام مکتوب چهارم مخدوم سوال شما که بعد حصول فنا که مستلزم  
 دوام حصول نگاه غفلت از جناب حق تعالى رود مبدی سبب چیست بداند  
 که بنا بر این شبهه بر اشتباهی است بپائش آنکه علم بر دو قسم است حضوری و  
 حصولی حضوری لازم نفس عالم است یا عین اوست چنانچه علم نفس بخود و عوارض  
 خود و حصولی حصول صور معلومات است در مراتب ذهن بنسبت عقل و حواس سالک  
 که اسیر علمی از حقیقت امکان با وج و وجوب عروج نماید این علم از قبیل علم حضوری است  
 نه حصولی و کیفیت تلقین علم حضوری عارف جنبایا هی است که نزد صوفیه وجود  
 اشیا زطلی است نه حقیقی یعنی این کثرت که مرئی میگردد و ظلال حضرت وجودی  
 و در خارج غیر وجود و احد متحقق نیست و لکن و کثرت ظلال از راه کثرت شیوات  
 وجود است و ظل تا وقتیکه از اصل خود غافل است و از ظلمت خود آگاه نیست وجود  
 مستقل برای خود در پندار ثابت میکنند و در حین حکم لم یفعلنا اشاره بهمان وجود  
 و همی بنمایند چون قطع این مسافت اصطلاحی قوم که عبارت است از رفع حجب را  
 و ظلماتی بین الحق و الخلق که از حدیث ثابت است میسرش میگردد و باصل خود  
 و اصل میشود و خود را پیش از ظل آن اصل نمیبندد و وجود خود و توابع آنرا مستعار  
 از اصل میداند و در میابد که ظل را حقیقی علمیه نیست بلکه همان اصل در مرتبه  
 ثانی بتعین ظنی ظهور کرده است و اضع میشود که مشارالیه و مرجع آناد نفس الامر  
 اصل است نه ظل آنگاه علم حضوری او که لازم این تعین ظنی او بود متعلق بظل <sup>میگردد</sup>



و اشاره بلفظان اولاراج میشود بجل چون این اعتباری است از اعتبارات اهل نایا آن  
 انار جوع نفل میکند چون این حالت ستم میگرد و انرا دوام حضور گویند و این حضور را باطن  
 تحقیق فائز ال نیست و اگر کما هر قنوری و ریختاری و سبده قدرت در علم عالم واقع میشود  
 نه در عین علم حضوری و علم حصولی عارف مثل عوام الناس باقی میماند تا حواس باطنیت  
 که تمثیل امور بشری موقوف بر آنست و این علم اصلا در جناب قدس باریت که حق  
 را در آن با نگاه و دخل نه و نشان این اشتباهات اینست که قبول علم عالم را تصور علم  
 حضوری دانسته میگرد و اوام حضور میشوند حضرت فاروق رضوانه تعالی عنه که فرموده است  
 اَصْلِي وَ اَحْتَجَّ الْجَيْشِ اشاره باین هر دو علم است که تجزیه جیش لعلق بیا هم حصولی دارد  
 و حضور و صلوة اقتبیل علم حضوری است و طاهر صلوة آنجناب البته بی حضور نخواهد بود  
 و تدبیر چهار بی تصور اسباب صورت نمیکند پس تا هر دو قسم علم جمع نشوند این هر دو کار  
 که داخل عبادتین است در یک جزو زمان از نفس احد تمشی نمیتواند گذشت و معنی قول غلبه  
 ثانی رضی الله عنه صحیح نمیتواند شد فافهم و السلام **مکتوب پنجم** بر خور و ارا از  
 احوال شبها که بر مقالات کرامت آیات قیوم ربانی محی و الف ثانی رضی الله تعالی  
 عنه بر علم خیزدان و ارومی شوند استفا کرده اند بمطالعه در آمد و **در باب**  
 کتابت این اعترافات بر جمل است یا بر حسد و این رسم انکار معمول قدیم است اهل تعصب  
 و تکلیف فریغ اکبر رحمة الله علیه و اکابر دیگر رساله مانوشته اند و حضرت مجدد و در کتابت  
 خود جوابهای همه شبهات بطریق دفع و خل تحریر فرموده و از اولاد اجداد ایشان حضرت  
 شاه یحیی رحمة الله علیه رساله افضل درین باب و حضرت مولوی سرخ شاه رحمة الله علیه  
 رساله سمع بکشف النظم عن وجه الخطا بطریق جمال تحریر نموده اند و از مخلصان آنجناب

مولانا محمد بیگ ترکی ثم لکھی رسالہ کئی بہ عطیۃ الوہاب الفصل میں الخطا و الصواب متبل  
 براسولہ و اجوبہ درو ربالہ محمد برزنجی تلمیذ شیخ ابراہیم کردی غم المذنی نوشتہ و دیگر  
 علما مذاہب اربعہ و یارب مجمل مسلم گردانیدہ و ماوہ خندلہو معارف غیر متعارف  
 ست از جناب ایشان کہ در قرون اولے شیوع داشتہ و بعد قرون ثلثہ مشہور بالبحیر  
 و پرہ کہ مون رفتہ از خصوصیت طینت مطہرہ ایشان کہ بقیہ طینت مقدسہ جنابا  
 بودہ بر وزنمودہ اند انصاف آنست کہ اول در شان قائل مقالات نظر کنند اگر متبع  
 کتاب سنت ست و اکثر اعمال و اقوال او موزون بہ میزان شریعت پس متشابہات  
 کلام او را موافق محکمات کلام او تاویل کنند یا بعالم السر و العلانیہ و اگر ازند او را معذور  
 دارند چہ کہ این قوم را عذر را سے بسیار عارض میشود گاہ در غلبہ حال عبارات ایشان  
 بمرادات ایشان مساعدت نمیکند و گاہ در معلومات کشفی بنابر غلط و سہم و خیال خطا واقع  
 میشود و در آن خطا مثل خطا سے اجتہادی معذور اند و گاہ اطلاع بر اصطلاح ایشان  
 سیر غمز آید پس بر غایت این امور ترک اعتراض لازمست خصوصاً اعتراض بر کلام  
 کرامت انتخام حضرت محمد و محض فصولی ست کہ بنا بر طریقہ ایشان بر انباء سنت و صفات  
 ایشان شون ہمین نصیحت و موعظت ست و بیشتر سبب ہجیان بن فتنہ انکار توحید و وجوب  
 و اثبات توحید شہودی چہ کہ از چہار صد سال ہجری از عہد حضرت شیخ محی الدین ابن عربی  
 رحمتہ اللہ علیہ تا عہد مبارک ایشان اوجیہ اسماع و از زبان مردم از مسک و وحدت وجود  
 معلوم بودہ است و انکار حضرت محمد و بر توحید وجودی نہ مثل انکار علما سے ظاہرست بلکہ از  
 متعاسکہ و جوہر و یہ تخم میکنند تصدیق و تسلیم آن مومنانند انقدر مہت کہ معتقد اصحابی و توفیق  
 این مقام سفیر باند و غیر توفیق الجملہ بن الحق و الخلق بہ ہجی کہ محل وحدت وجود چہ شہیدی کہ متحقق

در خارج حقیقی است نگردد ثابت میکنند بخلاف وجودیه که در میان حق و خلق محلیت  
 اثبات میکنند و بصورتی که وحدت وجود و شهود در دو مکتوبی دیگر نوشته شده و اسلام  
 مکتوب ششم بعد حمد و صلاه از فقیر حاجنان مولوی صاحب میرزا  
 سید الرحمن مطالبه نمایند که انکشاف نام طولانی مشتمل بر شبهاتی چند که به متوجه مقامات  
 اکرامت سمات حضرت قیوم ربانی عجیب الف ثانی یعنی الله عنه بود و در فرمود محمدا و ما  
 این شبهات از عدم اطلاع بر مصطلحات اجتناب ناشی شده اگر ممیسه شود مجدلات ثلثه مشکیه  
 حضرت ایشان مطالبه نمایند و طرح خواهد شد و فقیر مثلاً لا اله الا الله حرفی چند میخواند  
 باید دانست که حضرت صوفیه لفظ وجود را بر معنی اطلاق نمی نمایند - بگو وجود معنی کن  
 حصول که امر انزاعی و معقول ثانوی است - دوم وجود منبسط که منشأ انزاع معنی  
 اول و معبر لفظاً بر وجود و بصدا در اول است و بدیهی است که این هر دو وجود از حضرت ذات  
 اتعالی و تقدست متاخر اند و ذات باین هر دو وجود مصدر آثار نمیتواند شد - سیوم  
 وجودیکه اول الاوائل و مبدأ لمبادی است و بر عزم قوم بین ذات است و ذات بآن وجود  
 مصدر آثار است و حضرت ایشان میگویند که ذات اول تعالی خود مصدر آثار خود است و هرگاه  
 وجود و ذات هر دو در حقیقت یک باشد صدور آثار را خواه بوجه و منسوب باید کرد و خواه بذات  
 مطلب و احد است پس اختلاف راجع بنزاع لفظی است تسلسل را اینجا چه دخل است تسلسل  
 آنگاه لازم آید که وجود حق تعالی مستغنا از موجود دیگر باشد و بآن وجود و مصدر  
 آثار گردد و حال آن موجود نیز همچنین باشد و تخاصی حضرت ایشان از اطلاق لفظ  
 وجود بر ذات او تعالی و تجنب از حمل بالمواطاة بگویم و بگویم که از راه اعتیاض است که در بیان  
 شرع این اطلاق وارد نشده و صفات و اسما را الهی توفیقی ماند و دو شبه دیگر که در محبت

حقیقت محمدی و فضل حقیقت کعبه حقیقت محمدی است صلوات الله علیه وسلم از مکتوبات جلد  
نالت رفع میشو و تحریر جواب آنها طولی دارد و آنچه در تاویل قول حضرت غوث الثقلین  
رضی الله تعالی عنه و لدی هذا علی رقبته کحل لی الله نوشته اند اگر مخصوص  
بماصرین دارند چه نقصان عاید بحجاب آنحضرت می شود و استثنای مستقیمین خود ازین  
حکم حکم ادب لازم است که بعضی از آنها اجداد و مشایخ آنحضرت اند و بحکم حدیث کاینکه  
اوله خیرام آخره استثنای متاخرین نیز مجوز است چرا که تقدیم و تاخیر امری است و  
هر متاخری را متاخری است پس ممکن است که متاخر آنحضرت از آنحضرت افضل باشد و گاهی  
غیر از کمالات نبوت بالا صالیه ختم نشده است فقیر در تفرقه حق و باطل و انکسالات نامتو  
بودم و الحمد لله و بعد اللهم ارنا الحق حقا و ارنا الباطل باطلا - و السلام -

**مکتوب هفتم** بعد حمد و صلوة از فقیر حاجانان مطالعه نمایند که التفات امر  
مشترک بر فضل یکیه بر دیگر ازین هر دو جناب یعنی جناب قیوم ربانی می و الف تالی  
و محبوب سیمانی شیخ عبدالقادر جیلانی رضی الله تعالی عنهما **محمد و ما فضل برده**  
قسمت جزئی و کلی ظاهر است که سوال از فضل جزئی نیست و مناد فضل کلی زیادت  
قرب الهیست و نعمتی امر باطنی است و عقل را باین مقوله کاری نیست مگر از کثرت  
و قلت مناقب سماعی مطلب می تواند برد و اما فافه قطع نمیتواند کرد و قل عبارت از آن است  
و سنت و اجماع قرن اول است و بدیهی است که وجود مبارک این هر دو اوزار مان درود  
کتاب و سنت و وقوع اجماع متاخر است و اصول ثلثه شرع ازین امر ساکت و کشف  
محتمل خطاست و بر مخالف محبت نیست و اقوال مریدان که خالی از غلو محبت پیران نیستند  
از اعتبار ساقط اند و نیز صاحب کشمی که احاطه کمالات این حضرت بکند و حکم بجزم فضل

طرفی از طرفین نماید بنظر نمی آید پس سبب اولی سلم تفویض امر به علم الهی و سکوت از فیض ملکوت است  
 و مقرر فضائل این هر دو بزرگان باید بود و درین باب لب از ادب نباید کشود که این سبک  
 از ضروریات نبی نیست که تکلم در آن ضرور باشد و از وی اینکینها موافقتی که ما را بجانب حضرت  
 مجرب دست و دم زدن مناسب نیست که حرف از عالم عقل می رود **د** هرگز در پیش کرم  
 نمیباید زد **د** از حد بیرون قدم نمیباید زد **د** عالم همه مراتب جمال الهی است **د** میباید  
 و دوم نمیباید زد و اسلام **مکتوب هشتم** مخدوم نوشته اند که مکشوف حضرت **مخدوم**  
 و مسند حقائق ممکنات است که در مرتبه واحدیت که عبارت از تفصیل کمالات الهیه در خفا  
 علم الهی است در مقابل هر صفت کمال عدم اضافی آن صفت ثبوتی و متمایزی پیدا  
 کرده است در مقابل صفت علم عدم العلم که معبر کمال است و در مقابل صفت قدرت علم  
 القدرت که معبر بحر است و قس علی هذا آن اعدام متناثره بنابر مقابله و محاذات می آید  
 محالی انوار و ظلال آن صفات گشته مبادی تعینات عالم حقائق ممکنات شده اند  
 آن اعدام بجای عادی آن حقائق اند و آن عکس و ظلال بجای صور حالت اند و آن بنای  
 همین اعیان خارجی ممکنات که بر مذهب آن حقائق مصدر آثار شده اند وجود و عدم  
 هر دو قبول میکنند و همین وجه مصداق و غیر و شریک و زود و نیز مکشوف آن حضرت است که بسبب  
 تعینات انبیا علیهم السلام و صلوة صفات اند که اصول ظلال مذکوره اند و وجود و جویی  
 دارند پس باید که در حقایق این حضرات عدم داخل نباشد و حال آنکه این حضرت نیز  
 از ممکنات اند و حقیقت ممکن موافق تحقیق ایشان بی غلط عدم نمیباشد و وجه تطبیق چیست  
**مخدوم** و ما چون مقابل و محاذات در میان اعدام متناثره و وجودات صفات مقدسه  
 در مرتبه علم الهی مقرر شد پس چنانچه اعدام محالی صفات گشته اند صفات نیز می آید

آن اعدام گردیده اند اما اینجا معامله بالعکس است در اینجا صفات بجای ماده و اعدام  
 بجای صورت و ماده جهت عدم و رخصت ضعیف واقع شده و جهت وجود قوی  
 و همین جهت حضرات انبیا علیهم السلام معصوم اند و مصدر شر نیز گردند اما وجود خارجی  
 ایشان عدم و وجود هر دو را قبول میکنند و انقدر رطل عدم در حقایق این حضرات برآید  
 ثبوت امکان کافی است و اشلام **مکتوب نهم** بر سیده بودند که بزرگه  
 میگوید که صوفی تا خود را از کافر فرنگ بدینند انداز کافر فرنگ بدتر است این معنی  
 چگونه راست آید که صوفی البته مومن است و گاه عالم و متقی میباشد و در حالت صحو و  
 افاقه علم باوصاف و اعراض خود دارد و مناظر فضل فردی بر فرد دیگر از افراد یک نوع  
 همین اوصاف و اعراض اند نه ذات و حقیقت پس صوفی با وجود علم باقصاف کافر فرنگ  
 کبیر و معاصی و علم باقصاف خود با ایمان و فضائل دیگر چگونه خود را بدتر از دیندارانند  
 و اگر تکلف چنین بدانند آن فضائل را از ان رذائل بدتر دانسته باشند و این عقیده  
 شرعاً و عقلاً بدیهی است **محدوما** مذکور است حضرت مجددیه حقایق ممکنات را اند  
 از اعدام اضافیه و ظلال صفات حقیقیه یعنی آن اعدام بنا بر تعادل سما و صفات  
 در علم الهی ثبوتی پیدا کرده و مرایای انوار سما و صفات گشته بادی تعینات عالم گردیده  
 و در خارج ظلی که غلج خارج حقیقی است بصنع خداوندی بوجو و ظلی موجود نشده و بنا برین  
 ترکیب مصدر آثار خیر و شر نشده اند از جهت عدم ذاتی کسب شرعی نمایند و از جهت  
 وجود ظلی کسب خیر و مخفی نیست که در عالم شش و شصت بر مراتب ممتلی از انوار شمس نظر میکنند  
 سلا خطه اولی همان انوار رامی بیند نه مرات ماچرا که مرات در شش انوار مخفی و مستور  
 گشته است و هرگاه نبات نگاه کند بلحاظ اول همان تین مرتبه را خود را خواهد دید نه انوار

چرا که نظر او بر ظاهر نیست پس نظر صوفی بر مظاهر شریفه و خفیه بر جهت وجود که در آن  
مظاهر است و مصدر خیر شده است موافقت و چون در خود نظر میکند نگاه او بر جهت  
عدم که ذاتی اوست و منشأ شریست خواهد افتاد و خود را از خیر و کمال مطلقا عاری میداند  
و خیر و کمال عاریتی را که از جهت وجود کسب کرده از آن خود نخواهد یافت ناچار خود را  
از کما فز فزنگ و دیگر انشای حسی خفیه بدتر خواهد فهمید از اینجا معلوم شد که مقصود قائل  
این بقل است که صوفی کمال خیر و کمال را اصلا جزو مندوب نمینماید و مستقار میدانند  
و همین است معنی فحاشی تام و حاصل منتهود صحیح و اگر صوفی را نظر بر جهت وجود و انوار  
مستعاره خود می افتد وجهت مرآتیت او که عدم است مستور میشود از دو عوینا الشیخ  
سهروردی و همین است سرانجام گفتن حسین بن منصور رحمه الله اگر چه آنجناب در باب  
خود معذور بود و اما در دید خطا کرد از غلبه سکر در جهت وجود وجهت عدم تمیز نتوانست نمود  
و بسیاری از ساکنان این راه را انجمن اغلاط واقع میشود الا من عصم الله تعالی  
میر که حبیبه صلا الله علیه و آله وسلم **مکتوب و هم** فرستادند  
که بزرگوار بلای شدیدی مشایبه بلای حضرت ایوب علیه السلام مبتلا بود و بزرگی و بیکر عیادت  
اورفت و پرسید چه حال داری **جواب** داد که حال ظاهرت و هنوز مراب انی  
مستی الضر بکفنه ام یعنی مثل ایوب علیه السلام بسوخته نیامده ام و اما ان وزینهار خواتمه  
و بی ضرورت مقام صبر این ولی الرفع از مقام صبر آن نبی معلوم میشود و چون مقام صبر  
بهر شیخ است تفصیل دی بر نبی لازم می آید و این معنی خلاف اجماع است -

**جواب** فخره ما در بادی النظر این شبه وارد میشود و اگر تامل کند محل شبه نیست  
بایش آنکه حضرت ایوب علیه السلام مراب انی هستی الضر لانت احمد الواحین منیر

سرب الی حسنی الشیطان بمنصبه و عذاب گفته و این آیات بطاهر دلالت بر  
 ہے تانی و بی صبری دارو لیکن اسبجانه علی شانہ کہ عالم السیرا سر و الضمار مست مغرور  
 انا وجدناہ صابر العفو العبد اللہ اذ اب پس معلوم شد کہ این بصیری آنجناب نیز  
 مستمن بطیفہ دیگر از صبر بود و اگر نہ حقتعالی با وجودہ بر بصیری اثبات صبر آنحضرت فرمود  
 سرش اینست کہ نفس شریف آنحضرت مدت طویل بر انواع بلا ہما از ہلک اموال ادا داد  
 و شدت مرض و فقر و اہانت و عسارت مردم منت بوی داہل رسے مہر نمود چون وقت  
 نزول حمت رسید و دانست کہ کشف این کروب و ابستہ بتفرع و ناری است و ادب بوقت  
 بصیری ست ترقی از مقام صبر کردہ بمقام ضیاء کہ فوق جمیع مقامات قرب است رسید  
 و بر عار بصیری صبر فرمود و بتفرع و ناری درآمد و در صلا این ادب مدح بہ لغو العبد  
 اگر وید و خلعت منصب اللہ احزاب پر شد کہ آداب مشتاق از ادب است بمعنی رجوع بمعنی  
 رجوع بہو ان نفس خود کہ رعایت صبر چندین سالہ باشد نکرہ بکہ برضای حقتعالی  
 کہ اہل بصیری ہوتا نوقت مرضی بود رجوع نمود و اچھ لعل کہ حقتعالی باہر آنجناب  
 رسیدہ با وجود بصیری ظاہر حال باطن اور منظور داشتہ اثبات صبر او فرمود و گفت  
 انا وجدناہ صابر العفو العبد اللہ اذ اب و اچھ حضرت شیخ اکبر رحمۃ اللہ و رفص  
 ایوبی میفرماید الصابر مجلس النفس عن التکوی الی الغیر و حضرت ابوب  
 علیہ السلام شکوہ بسوی غیر نکرہ بجناب خداوندی عرض حال خود نمودہ پس ترک صبر  
 نمودہ جواب این شبہ نمیتواند شد چرا کہ چون ابن ولی بجناب الہی نیز در جناب زار  
 نکردہ و دم نزدہ زیادت صبر این ولی بر صبر آن نبی مہوڑ باقیست و اینجا مقصود  
 دفع فضل ولی ست بر نبی و آن ولی چہ را کہ از مذاق کلمات نبوت و حقیقت عبودیت



و کمال مقام رضا خیزد داشته از غلبه سکر و لایت هر چه گفته در آن معذور بوده و سلام  
**مکتوب یازدهم** بعد حمد و صلوة غنی نمائید که طالع از غنای خفیه در آنجا  
 ذکر هر چه غلو نموده قنوی خبر است و او ده اند و بعضی از محدثین انبات شریعت و رعیت ذکر  
 هر کرده در پی فضل هر چه غنی افتادند و هر دو نسبت بر این تفریط و افراط رفتند و از  
 انصاف سخن نگفتند و این مقام متعین میخورد و محاکمه میطلبد باید دانست که معنی لفظ ذکر که  
 عبارت از یاد کردن است مختصرت در سه قسم یکی ذکر سانی پوزنیمه آگاهای قلب  
 و همچنین از اعتبار ساقط است و داخل اقسام غفلت و بیم ذکر قلبی است به حرکت سانی  
 و همچنین در اصطلاح معتبر است بذکر غنی و بنام مراتبات این قوم برانست و ممول است  
 و در جمیع طرق و آن بر دو وجه است گاه حضور ذات بخت مذکور است به ملاحظه حقیقی  
 و یا بلاخطه صفات او و ما خود است از آیه کریمه و اذکر ربی فی نفسی و بصره خفیه  
 و دون الجمع من القول بالغدو و الاصال دوم استحضار مذکور است با ملاحظه منوبات  
 او از آلاء و نعمت و این طریق استدلال است از اثر مومنین معنی در سانس شرع  
 معبر بقدر است و مفید است زیادت یقین را و کتاب و سنت از فضائل آن معلوم است  
 و قسم سوم ازین اقسام ثلثه ذکر سانی است با ذکر قلبی معادین اکمل اقسام ذکر است  
 و این نیز دو وجه دارد یکی اکتفا بر ذکر کثرت و ذکر کردن بر سماع نفس خود و بهرست  
 ذکر غنی و ندان شرع و ما خود است از آیه کریمه ادعی ربکم بصره خفیه و الله اعلم  
 للمحتدین دوم با سماع غیر است که در شرع سمعی بهرست و در مواقع خاص بفضل است  
 از غنی بنا بر حکمتی نه مطلقا چنانچه اذان و اقامه و قرة مجهر و صلوة مجهر که اقیانایان  
 و منبیه غافلین اذان مقصود است و حکمتی که در ذکر غنی است سلامت نفس عمل است

از نشاء و سمعه و ریا که مانع است قبول عمل را و فضل ذکر خفی بر ذکر جهی مخصوص کتاب و سنت  
 ثابت است مطلقا بلکه از فخرای حدیث انکه لا تدعوه اصما ولا غایبا منع جهی معلوم  
 میشود و ذکر جهی با کیفیات مخصوصه و نیز مراقبات با طوار معموله که در قرون متاخره  
 رواج یافته از کتاب و سنت مانع نیست بلکه حضرات متشیخ بطریق الهام و اعلام  
 از سبب ارفیاض اخذ نموده اند و شرع ازان ساکت است و داخل و ائره اباحت و افای  
 در آن مستحق و انکار آن ضروری و ظاهرست که آنچه از کتاب و سنت ثابت بود و فضل  
 از غیر آن اگر چه سهل باشد وین وجه مفید بود و تعلیم ذکر کل طیبیه از آنحضرت صلوات  
 علیه و سلم حضرت علی بن ابیطالب راضی الله تعالی عنه بهر که از شداد بن اوس ثابت  
 شده است بهر متوسط خواهد بود و نه بهر کذا ای چه اگر که در اول این حدیث است که آنحضرت  
 به بسن در امر فرمود و این معنی نیز مشعرست با خاف فی الجملة و گفتگو در جواز دعاء چه از جهی  
 بلکه در فضل یکر بر دیگر است پس و حکم فضل ذکر جهی مطلقا بر ذکر خفی انکار مضبوطست  
 و انکار جمیع اقسام ذکر جهی نیز همچنین چرا که جهی در بعضی مواقع مشروعست و اثبات  
 سننویت ذکر خفی یعنی مراقبات معموله و نیز اثبات مشروعه ذکر جهی که در متاخرین  
 مروجست ممکن نه چه جاست اثبات فعل آن و آنچه بعضی انبیا و ائمه بکار برده و نمایند  
 از طریق قبول نیست و لائق الثقات نه و افراط و تفریط در همه مستقیم است و اعتدال  
 مستحسن و حنیف الکلام مائل و دل و اسلام علی من اتبع الهدی و التزم متابعت المصطفی  
 علیه التعین و الثناء - **مکتوب دوازدهم** مدد و مادر مسکنه سمع در میان ائمه  
 فقها و حضرات صوفیه رحمه الله علیه هم معین اختلاف قویست فرقه اولی میگویند  
 که سمع مطلقا حرام است بنا بر مصلحت سده باب فتنه و فرقه ثانیه میفرمایند که لا باطلی

با تقضای غلبه ذوق و اصل و انصاف آنست که سماع بر دو قسم است یکی آنکه شخصی  
 که محل فتنه نباشد کلامی موزون با سخی موزون بے مداخلت محذوره شرعی نشاند و نماید  
 و فساد و ازان در باطن مستمعین نرساند بلکه سرور و با حلاوت و قلب پدید آید این قسم  
 سماع البته مباح است که مرکب از دو امر مباح که کلام موزون و نشید موزون باشد  
 و چیز غیر مباح گردد و نیز در قرن اول در تقریبات مشر و مثل کناح و قدوم اکا بمجول  
 بوده و اقلیاء علماء را مست احیاناً انتخاب آن نموده اند چنانچه از کتب احادیث ظاهر میشود  
 اما این عمل ازان بزرگان بر سبیل اتفاق وارد میشد نه بطریق التزام - قسم دوم آنست  
 که غالباً ناساخین رواج داده اند و آنرا بجه گرفته و امور غیر مشر و عه را در آن خلط نموده اند  
 این قسم بقدر مداخلت امور غیر مباح اگر کرامت بکومت خواهد رسید و اعتقاد و اباحت  
 محرمان متفق علیها بکفر خواهد رسید و اینکه جامعی از ارباب کمال رغبت بسماع مباح نیز  
 ندارند از خصوصیات ذوقی است نه از احکام شرعی مثلاً شارب خمر میل بنقل شیرین  
 نمیکند و آنکه معتاد بافیون است رغبت بنقل تکلیف عی نماید با آنکه بیکه نقل و بیکه عی  
 حرام نمیدانند همچنین حضرات سلسله حشمتیه که نشاء نسبت اینها پانته خمر مشاء است از  
 شور قنات مثلاً و میثوند نه بسکوت و حضرات طریقه نقشبندی که نشاء نسبت شان  
 بر بروجی افیون مناسب است از سکوت خطبر میدارند نه از شور و همگامه پس منشایان  
 خلاف ذوق طبع است نه دین و شرع و اکابر جمیع طرق حق تابع دین و ملت  
 اند نه متبع هوا و طبیعت و همه در اجتناب از غیر مباح متفق و جهلا هر دو طریقه  
 از اعتبار ساقط اند و افراط و تفریط ممنوع است و تفصیل این سلاک در کتب مبسوطه مخفین  
 مثل امام حجة الاسلام غزالی و شیخ الشیوخ سهروردی و غیرها باید طلبید و الحمد لله که

فقیر از سماع غیر مباح ناسب و سماع مباح را ناکست و در عقیده اباحت و غیر  
 اباحت آن بکتاب و سنت است و تحکم از ذوق و وجدان زیاده از این ضرورت نیست  
 اگر کتب قوم ظاهر است که ارباب احوال صحیح و مقامات سینه در سماع مباح جابها داده اند  
 و هر که از مذاق علماء مصوفیه واقف است و عقل سلیم و ذوق صحیح دارد و قدر این تحریر میداند  
 و پس خیر الکلام ماضی و دول و اسلام **مکتوب سیر و بهم** محذو و مکتوب  
 جبر و اختیار علماء سخنهای گفته اند و هنوز نشو و نشا خاطر بافتست چه اگر عقل در ادراک بعض  
 مقدمات و بعضی کفایت نیست و اگر نه در صلاح امور عباد و حاجت بنزول وحی بخوانند  
 باید دانست که ادعای اختیار مستقل و جبر محض هر دو مستلزم انکار کتاب و سنت است  
 زیرا که اعمال عباد مثل اعیان اینها بحکم نفس جلی مخلوق اوست بحد و تقاضای اختیار  
 تمام کجا و نیز مواخذه العجب و صرف ظلم است و ظلم بحکم عقل و شرع مسلوب است  
 از جناب او تعالی شانه پس جبر محض چرا و بدیهی است که افعال با مثل حرکات قمر  
 نیست بلکه سبوق بعلم و اراده و قدرت است و همین است حصه اختیار و معنی فعل اختیار  
 لیکن ظهور این هر سه قوت با اختیار نیست هر گاه میخواهند از سبوق فاضل میکنند و همین  
 حصه جبر و معنی فعل اضطراری و چون اختیار تام و جبر محض متحقق نشد پس امر است متوسط  
 چنانچه از جواب شهید و حضرت امام زین العابدین رضی الله عنه که در مقابل سوال  
 حسن بصری رحمه الله فرموده مستفاد میگردد و لا جبر و لا تفویض و لکن امر بین الامرین  
 و همین امر متوسط بلبان شریع معبرست بلفظ کسب و این لفظ را جبر فعل عباد  
 اطلاق نمیکند پس معلوم شد که افعال ما مخلوط جبر و اختیار است و همین قدر اختیار <sup>ضعیف</sup>  
 منافی تکلیف است و پس بویط هر ابر رعایت ضعف اختیار عباد و بنا نهادن آنکه محض است

بر غضب سبقت داده اند با آنکه هیچ صفتی از صفات الهیه بر صفت دیگر سبقت ندارد  
و هرگاه افعال او قاعای مسبق بعلم و اراده و قدرت است و بعلاقه مسبوقیت این  
هر سه صفت افعال عباد و شایسته من وجه با افعال او قاعای دارند و هر کات عرض  
که مجبور محض است اصلا مناسب ندارند اگر محاسبه باین افعال متوجه شود منافاتی  
عدالت نیست و بر طور صوفیه ثبوت حصه اختیار بدین وجه میتوان کرد که نزد ایشان  
ظهور حضرت وجود در هر فرد از ذرات کائنات تمامه است با کمالات منتهی و نه ظهور  
خبر و است از اجزای آن چرا که حضرت وجود بسیط حقیقی است متجسسی بنیکه و و ازین رای  
میفرمایند کل شیء فیه کل شیء و چون اختیار نیز صفتی و شافی است از صفات و  
حضرت وجود پس باید که در هر نظری از مظاهر خصوصاً و از آن که مشرف است به  
خلافت حصه از صفات اختیار هم تحقق باشد و بنا بر تکلیف امر و نهی بر آن بود و  
علی من اتبع الهدی و الصلوة علی خیر الوری مکتوب چهارم  
پرسیده بودند که کفارند مثل مشرکان عرب وین بے اصل دارند یا از اصلی  
بوده است و منسوخ شده و در حق پیشینیان آنها چه اعتقاد باید کرد و منقرض است  
تحقیق و انصاف مرقوم میگردد و بدانند آنچه از کتب قدیمه اهل هند معلوم شود و اینست  
که رحمت الهیه در وقت آغاز پیدایش نوزع انسانی برای اصلاح معاش و مساوات  
کتابی سمی به سیکه چهار و قدر و شتاب احکام امر و نهی و اخبار ماضی و مستقبل بنویسند  
ملکی برهانام که آله و چاره ایجا و عالم است فرستاد و مجتهدان اینها را از کتاب نشین  
استخراج نموده بنام اصول عقائد را بر آن گذاشته این فن را دهرم شاستر نامیدند  
یعنی فن ایمانیات که علم کلام باشند و افراد نوع انسانی را همیافرد مقرر نموده و چهار

مسلک ازان کتاب برآورده برای هر قه مسلک قرار داده بنای فروع اعمال بران  
 نهاده این فن را کرم شاستر خوانده اند یعنی فن عملیات که علم فقه باشد و چون شیخ  
 احکام را متکدر اند و بحکم عقل مناسب طبایع اهل هر مروت و زمان تجویز تغییر اعمال  
 ضرور است عمر طولانی عالم را چهار حصه نموده هر یک را حاکم نام کرده برای اهل هر یک  
 طوطی ازان بر چهار دفتر اخذ نموده اند و آنچه متاخرین ایشان تصرفات کرده اند  
 اعتبار ساقط است و جمیع فرق اینها در توحید باری تعالی اتفاق دارند و عالم را حادث  
 و مخلوق اوسیده اند و اقرار بفرمان عالم حشر حسابانی و جزای اعمال نیک و بد مینمایند  
 و در علوم عقلی و نقلی و ریاضات و مجاهدات و تحقیق معارف و کشف اشقات اینها را به طول  
 است و کتاب خانه تا ما امروز موجود و رسم بت پستی اینها از راه اشراک را دوست  
 بلکه حقیقت دیگر دارد و عقلا اینها فرصت عمر آدمی را چهار حصه نموده حصه اول  
 تحصیل علوم و آداب و دوم تحصیل معاش و اولاد و سوم تقصیم اعمال صلاح  
 نفس و چهارم در مشق انقطاع و تجربه که غایت کمال انسانی است و پنجاب کبری  
 که از راه مملکت میگویند بر آن موقوف است صرف مینمایند و قواعد و ضوابط دین  
 اینها نظم و نسق تمام دارد و پس علوم شد که دین مرتبی بوده است و منسوخ شده  
 و از ادیان منسوخ غیر از دین بهبود و تضار شیخ دین دیگر در شرع مذکور نیست حال آنکه  
 نسخ بسیاری از ادیان واقع شده و دین نام بسیار در معرض محو و انبات آمده و بایست  
 که بحکم آیه کریمه و ان من امة الا خلا فیها نذیر و کیمیه و لکل مة سهول و آیات  
 دیگر در ممالک هند نیز بعثت انبیاء و رسل واقع شده است و اعمال آنها و کتب اینها  
 مضبوط است و از آثار آنها که باقی است ظاهر میشود که مرتبه کمال تکمیل داشته اند

و رحمت عامه رعایت مصالح عباد را درین مملکت وسیع فرو نگذاشته و شهرت را  
 که پیش از بعثت خاتم الرسل صلی الله علیه و سلم در هر قومی پیغمبر مبعوث شده و  
 اطاعت و انقیاد همان پیغمبر بر آن قوم واجب بوده نه اتباع پیغمبر قوم دیگر و بعد  
 از ظهور پیغمبر اکرم خاتم المرسلین است صلی الله علیه و سلم مبعوث است بجا فدا نام  
 و دین او ناسخ ادیان است شرقا و غربا احدی را تا انقضای زمان مجال عدم انقیاد  
 و ستم نموده پس از آغاز بعثت او تا امروز و کد و هزار و صد و هشتاد سال است  
 هر که با وجود نگریده کافرست نه پیشندان و چون شرع بحکم آیه کریمه منتهی مقتضای  
 علیکم و صلواته ملحقه لقصص علیکم از بیان احوال اکثر انبیاء ساکت است و نشان  
 آنها سکوت اولیست نه ما را جز هم بکفر و هلاک اتباع آنها لازم است و یقین  
 به نجات آنها بر ما واجب و ما در حق یقین تحقق است بشبه طائفه تعصب در میان نباشد  
 و در حق اهل فارس بکمال اهل هر مملکت که پیش از ظهور خاتم الرسل گشته اند و نشان  
 شرع از احوال آنها ساکت است همین عقیده اولیست و کافر گفتن کسی را دلیل  
 قطعی آسان نباید دانست و حقیقت بت پرستی اینها آنست که بعضی ملائکه که باطلی  
 در عالم کون و فضا و قهر فی دارند یا بعضی ارواح کمالان که بعد ترک تعلق اجباد  
 آنها را در بین نشاء تصرفی باقیست یا بعضی افراد احیاء که بزعم اینها مثل حضرت  
 خضر علیه السلام زنده جاوید اند صور آنها ساخته متوجه بآن میشوند و بسبب توجیه  
 بعد مدتی مناسبتر بصاحب آن صورت بهم میرسانند و بنا بر آن مناسب جمیع  
 معاشی و معادی خود را و امیاد و این عمل مشایخ و بزرگواران را به در و درگاه  
 صوفیه اسلامیست که صورت سپهر را تصور میکنند و منضمها

برسد اندر اندر فرق است که در ظاهر صورت شیخ نمی تراشد  
 و انجمنی مناسبتی بقیه کفار عرب ندارد که آنها بتان را مقرون و موثر بالذات میکنند  
 نه الاقراف الهی و اینها را خدا عز و جل میبندد و خداوند تعالی را خدا و آسمان را آسمان  
 است در الوهیت و سجده اینها سجده نجات است نه سجده عبودیت که در آئین اینها جای  
 و پروردگار و استاد و سجده سلام بهین سجده مرسوم و معمول است که آنرا دُود و تکیه  
 و اعتقاد و تاسخ ستانم کفر نیست و اسلام مکتوب یا نثر و هم نوشته بودند  
 که حضرت مجید الف ثانی رضی الله تعالی عنه در مکتوبی از مکتوبات خود مینویسند  
 کرده اند و تاج و محبت بجناب ایشان رفیع سابقه و محب را اتباع محبوب لازم است  
 محمد و ما و سبحانه جلش از تاب کتاب و سنت بر غیا و فرغ گردانیده میفرماید  
 و ما کان ملحقاً بحکم موصونه اذا قضی الله ورسوله امران یکون لهما الحجة  
 من امرهم و رسول علیه السلام میفرماید لا یومن احدکم حتی یکون هوله  
 بنعالم الجنت به و حضرت مجید الف ثانی رضی الله تعالی عنه که نائب کامل آنحضرت  
 اند تا هر طریق خود را بر اتباع کتاب و سنت گذاشته اند و علماء و ما ثبات رفیع سابقه را  
 مشتمل بر احادیث صحیح و روایات فقہ حنفیه تصنیف کرده اند تا بجا بیک حضرت شاه حکیم  
 رحمۃ الله علیه فرزند اصغر حضرت مجید و نیز در بیاب رساله تحریر نموده اند و در لغی رفیع  
 یک حدیث بی ثبوت زبیده و ترک رفیع از جناب حضرت مجید و بها بر اجتهاد واقع شده  
 و سنت محفوظ از نسخ بر اجتهاد و مجتهد به تقدم است و بی ثبوت سنت رفیع ترک آن باین  
 حجت که حضرت مجید و ترک فرموده اند معقول نیست و حضرت مجید و ترک سنت تحذیر  
 کثیر فرموده اند و حضرت مجید و هم مذہب حنفی داشتند و امام ابو حنیفه رضی الله عنه گفته اند



اذا ثبت الحديث فهو مذهبي و ان تركوا قولی بقول رسول الله صلى الله عليه وسلم  
 پس میدانست که حضرت مجید و از ترک این امر اجتهادی و اخذ با ثبوت صحیحی متغیر شوند  
 و اگر گویند که حضرت مجید بان علم و وسع از احادیث ثبوت رفع سبابه نگذاشته بود و بنا بر  
 تازمان مبارک حضرت ایشان این کتب و رسائل و رویارشد شهرت نیافته بود و  
 از نظر مبارک ایشان نگذشته که ترک نموده اند و گرنه هرگز ترک رفع نمیفرمودند که  
 ایشان محض ترین اکابر این امت بر اتباع سنت بوده اند و اگر گویند عدم ضابطه  
 حضرت رسالت علیه الخینه را با این عمل از کشف دریافته ترک نموده باشند گوئیم که  
 و را امور طریقت معتبرست و در احکام شریعت حجت نیست مع هذا و ان کتوب اخراج  
 کتبش فخرده اند و امید آنست که این مخالفت جزئی بر رعایت قاعده کلی ایشان  
 که سجد تمام مرغیب بر اتباع پیغمبر علیه السلام فرموده اند شمر نیاچ گردد و السلام  
 مکتوب **شانزدهم** پرسیده بودند که در سکه عمل سجدت و انتقال  
 از زمین به زمین چه میسر یابند **مخبر** و ما در عمل سجدت شیخ محمد عبات محدث  
 مدنی رساله نوشته مخصوص آن بفارسی مرمیث و قال الله تعالى ان کنتم تحبون  
 الله فاتبعونی يحببکم الله و قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا یمن  
 الحدیث حتی یکون هؤلاء بنعل الحشت به حدیث صحیح است روایت کرده است  
 آنرا ابو القاسم ابن اسمعیل بن فضل اصفهانی در کتاب الحجة ذکر کرده و در روضه العیلا  
 که امام حنفیه رحمه الله عنه فرموده ان ترکوا قولی الخ بسم الله و قال الله علیه وسلم  
 و قول العیایه رضی الله عنهم و قول شهرست از امام که فرموده اذا صلیتم الخ  
 فهو مذهبی پس سیکه مهارتی در فن حدیث دارد و نا سخ از منسوخ و قوی از ضعیف

میباشند اگر سجدت ثابت عمل نماید از مذهب امام یمنی آید چرا که قول امام از آن  
 الحادیث فوق مذکور صحت درین باب و اگر با وجود اطلاع بر حدیث ثابت عمل  
 این قول امام را از کوفه یا حلی یا غیره رسول خلاف کرده باشد و مخفی نیست که هیچ یک از  
 علماء امامت جمیع احوادث را احاطه نکرده است چنانچه قول آنکه احوالی بخیرتر رسول  
 بعضی است بر آن که جمیع احادیث با امام رسیده بلکه بعضی از آنها فوت شده و جزاقت  
 آنست که مقل خلفا را میبینند که اعلم اهل امت و ملازم صحبت جناب رسالت صلوات الله علیه  
 بود و بعضی احادیث از ایشان نیز فوت شده و میدانند این معنی را هر که معرفتی باین حدیث  
 وارد و ظاهر است که برافرا دست اتباع پیغمبر واجب است و اتباع پیغمبر که ازین امر  
 واجب نیست و اهل امت متعارفند مذهب هر که از مجتهدین خواهند اختیار نمایند و هر که  
 میگوید عمل بحدیث از مذهب امام هر نحو آرد اگر بر بانی برین دعوی وارد بیار و اما نقل  
 از مذکور بنحویه ازین مذهب شش هزار نفر تفصیل میخواهد امام سلطی رساله سی و چهارم از  
 فنی انتقال المذاهب تألیف کرده خلاصه آن اینست که انتقال از مذکور به مذکور حاشا  
 و چون کرده بر کمال علم با فقهی و در بر او رفته است امام نووی و در روشنگر کتاب  
 تدوین مذاهب تألیف است مقلد را که انتقال از مذکور به مذکور دیگر نکند گوید که  
 لازمست هر مقلد را که طلب علم با احوال هر دو مجتهد نماید چون غالب شد ظن آنرا  
 ثانی اعلامست جائزست او را بلکه واجب و اگر تخیر کنیم نیز جائز است و هر مقلد را  
 اندک بعضی عقل از چهار حال خالی نماند چرا که مقلد یا عامیست یا عالم و این هر دو را  
 باعث بر انتقال یا غرض وینیست یا دنیوی پس اگر عامی و عدلیست از مقلد  
 فقه و از مذهب خود جزا ستم نمیداند و انتقال بار آورده حصول مال و جاه کرده پس امر او

که حقیقت انتقال او استیناف است و اگر عالم فقیه بود و برای دنیا انتقال نمیکند  
پس امر او باشد است زیرا که ملاعب بندهای میکند برای غرض و نیوی و اوجی غیر عبادت  
و اگر در مذہب خود فقیه است و باعث انتقال و سبب مینویست و فحش دیگر نزد  
او ترجیح یافته است بقوت اول پس چنین کس انتقال واجب است و هر دو ایجاب از او  
عاری از نفقه است و در مذہب خود تنفقه مشغول شده و جاهل مانده و مذہب غیر از خود  
اسهل و سریع الادراک است و او را نفقه درین مذہب هر جسته بخین کس نیز  
انتقال واجب است زیرا که نفقه در مذہب بهتر است از جهل و جمیع مذہب که غالباً عبادت  
جاهل صحیح نبود و اگر انتقال را هیچ سبب دینی و دنیوی نیست بلکه از هر دو مذہب قصد  
مجز و عمل بود پس هرگز است عامی را و ممنوع است فقیه را زیرا که او در مذہب این مذہب  
حاصل کرده چون مذہب دیگر انتقال کند عمرت و دیگر باید برای تنفقه در آن مذہب از  
عمل که مقصود است باز ماند پس او را ترک انتقال ماست و آنکه گویند که اگر فقیه حنفی  
مذہب حنفی انتقال کند جائز است و عکس آن جائز نیست محض تنجیم و تعصب است و دلیل ندارد  
زیرا که ائمه سلم و حقیقت برابر اند و اگر در تقدیم مذہب حنفی یا مذہب دیگر بر مذہب بعضی  
از آیه و حدیث و اردو بود تقلید آن مذہب بر هر فرد است واجب شد که تقلید دیگر  
جائز نبود و اعمی خلاف اجماع است و صاحب جامع الفتوی که حنفی مذہب است  
گفته که جائز است هر دیان را انتقال از مذہب شافعی یا مذہب حنفی و عکس آن اما باید که  
اجلیت مذہب اختیار کند و بعضی مسائل بسیار کس از خلف و سلف انتقال نموده اند  
اگر جائز نبود می نکردند و هر که بر خلاف آن گوید قول بے دلیل است و غیر معقول و امام  
علوم متبع الهی مکتوب هفتادم نوشته بودند که در حق معاویه بن

ابی سعید ان اموی صحابی و اتبلع و اعوان او معنی الله عنهم چه اعتقاد باید کرد -  
 بداند که علم از حد اهل سنت منازعات حضرات صحابه را بنا بر حسن ظن که  
 که در شان بنده القرون لازم است تاویل میکنند و اگر قابل تاویل نباشد تفویض  
 به جناب الهی بینایند و جرات بدم و طعن ممنوع میدانند چرا که در قرون فتنه مشهور  
 با بغیر هیچ کس از علما و محدثین و مجتهدین با وجود قرب زمان و اطلاع تام بر احوال  
 ایشان و با وجود اقرار نسبت خطا بخلافان حضرت علی مرتضی علیات سلام تجویز طعن  
 بر ایشان نکرده و اگر چند روز میان شکر شام و لیک کوفه محاربه و ملائنه واقع شده  
 از شدت تعصب بوده نه بنا بر عقیده کفر بلکه بر مایه تعصب و کسب معتبره مذکور است  
 و میدان فتنه مشبهات امیر المؤمنین عثمان است رضوان الله عنه و طریقه اسلام که  
 زیرا که در وقت نزاع عسکری حضرت صحابه سه فرق شده بودند جماعه جانب جناب  
 خلیفه بر حق علی بن ابیطالب رضوان الله عنه گرفتند و جماعه دوم بطرف امیر شام رفتند  
 و فرق سوم توقف نمودند و شک نیست که محدثان و مجتهدان آن قرون و راخذ  
 حدیث بر مردیات هر سه فرق مساوی داشتند اگر احدی را ازین فرق شلش  
 مطعون بکفر وفق میدانستند قبول روایات ازان فرق نمیکردند و بنا را جهاد و استنباط  
 و همان نمیکذاشتند و اگر طعن در شان آنها روا دارند ملت دین اسلام بر هم میخورد  
 پس در کف لسان از مطاعن آنها حکمت و مینست و حرمت صحبت خیر البشر  
 علیه الصلوٰه و السلام علاوه آن و اگر مخالفان گویند که حفظ حرمت و رعایت قربت  
 آنحضرت ضرورت قبول است لیکن از اهل قرابت تصریح بتغییر منازعان ثابت  
 و وحشت و نفرت خود لازم منزع است معیند و راغبین خطا از اهل خیر القرون

خیلی مستبعد و متکبر است اگر چه آن خطا عظامی احتمالی باشد که مودت و لطفی باشد  
 آنحضرت واجب است بر جمیع افراد امت و اگر استکراه نمینماید در میان نباشد رضا  
 با ذیت اهل قرابت رسول الله صلی الله علیه و سلم لازم می آید و دیگر بحث ازین است که  
 مناسبیت سکوت یا نفوس تام درین مقام اولی است و فرق شبیعه چون از  
 مسک است ادال انحراف و زریده اند و اعتماد بر اخبار بر او اصل کرده و آن نفوس  
 ترکیه را بر نفوس خبیثه خود قیاس نمودند رفته رفته بکفیه اصحاب که مبداء تواتر خبر  
 نبوت ناقضان کتاب و سنت اند مبتلا گردیدند و نفهمیدند که پیغمبری که متفقاً نبوت  
 بر و ختم کرده و کجافه انام مبعوث ساخته و دین او ناخن اویان و باقی تا انقضای  
 زمان است و ما اله الا الله للعالمین نازل در شان او جماعه که در طول عهد  
 نبوت او صحبت با او داشته باشند و دقیقاً از بدل ارواح و اسوال در خدمت او  
 تاحیات او و در ترویج شریعت او بعد ممات او فرو نگذاشته بدستگیری او از وظایف  
 کفر هم نرسند و با عمل محبات نه پیوستند طرف حسن ظن بخدا و رسول دارند خدا بخوانسته  
 اگر حقیقت کما یخمنین باشد که در عموماً فی شان اسما بقین پس لاحقین را از چنین  
 خدا چه امید رحمت است و از چنان پیغمبری چه توقع شفاعت احوال پیغمبران سابق  
 و امم ایشان پوشیده نیست و واقعات اولیاء این امت نیز نه بنیان نه هرگز نبوده  
 و نه شنیده که بعد از ارتحال یکس ازین بزرگان همه مخلصان او مرتد و مسکرم گردیده و  
 با اولاد و آل او عداوت ورزیده باشند و در صورت بر بعثت پیغمبر که مقصود از این صلاح  
 امت است که ارم فائده مترتب شد و نیز باین حساب غیر القرون شده انقرون گیرند  
 و خیر الامم شده الا اتم میشود خدا انصاف مضییب کند و اسلام علی من اتبع الهدی

مکتوب هین و بهم حاداً و صلیاً نوشته بودند که از اختلاف تشیع  
 و سنی در شان صحابه و اهل بیت رضوان الله علیهم جمع نمیشود  
 چرا که بنا بر اعتقاد اهل ملت بر اخبارست و خبر محل صدق و کذبست مگر متواترات که  
 افاده یقین نمایند و این قسم خبر دیرین باب کثرت پس علاج تحصیل اطمینان چیست  
 محمد و ما این سلسله از ضروریات دین و ارکان ایمان نیست توحید الهی و تصدیق  
 نبوت بر آن حجت کافیست و ایمان محمل منجی و مضمون کل طریقه که تصدیق و اقرار آن  
 آدمی مسلمان میشود همینست و در شان صحابه و اهل بیت رضوان الله علیهم نجر  
 ظن محمل محبت بر عایت شرف صحبت و حسن خدمت آنها و قرب قرابت اینها با جناب  
 رسالت علیه الصلوٰه و التحیات پس است و مطالعه تفصیل احوال آن بزرگان از کتب  
 تاریخ موجب هیچان فتنه است چرا که منصب عصمت بذهب اهل سنت مخصوص  
 و مسلم بجانب حضرت انبیاست علیهم التحیة و الثناء و ممنوع است از غیب اینها  
 اگر چه صدیقین و اولیا باشند پس گناه از ایشان در معاملات ظهور بعضی مخالفات  
 اتفاق گرفته و آنهم فیما بین زود و مقرون بعفو میگردد و از غایت صفای باطن  
 به تصفیه و انجام و اینکه از باب نفوس خبیثه قیاس بر خود کرده اثبات کینه و عداوت  
 با کاسترارد و میان آن اکابر میکنند و بر آن تفریعات کرده نقطه ما و اثره بنمایند از اعتبار  
 ساقط است و بدانند که انکار آن طبقه مستلزم انکار تاثیر وجود مبارک است و مستوجب  
 نفی فائده بیست معینا فقیر روزی درین سلسله متامل بودم و از سبب این فاضل سلت  
 طریق نجات از مهلکه این سگوار نمودم این عبارت بر بطن فقیر وارد شد و قل  
 آمنت بالله كما هو محمد بن نفسه و بر رسول الله كما هو عند ربه و باله و صحابه

کما هم عند بنیهم و بدیهیت که این مطالب علیا فوق مراتب جمیع اختلافات  
 است و تقویض امر بجانب الهیت علشانکه مرتب نفس الامر است و هیچ فرق را در مقام  
 مجال و مزمون نیست و الحمد لله علی نواله و الصلوة و السلام علی رسول محمد و آله  
 مکتوب نوزدهم نوشته بودند که در حدیث شریف وارد است که آنحضرت  
 علیه الصلوة و السلام فرموده که لب من و دوازده خلیفه از قریش خواهند بود  
 اهل سنت ازین دوازده تن خلفای اربعه که مقصدی خلافت خاصه بودند و پشت تن  
 دیگر از قریش که تسلط بر خلافت عامه یافته اند و چهار با کفار و اعداء کلمه الحق کرده اند  
 مراد میدارند و شیعه دوازده امام سلام الله علیهم را میگویند و راعتقاد و توقع  
 درین سلسله کدام جانب است **محمّد و ما** حق بجانب اهل سنت معلوم میشود و بداند  
 که لغت خلافت اعم است از آنکه ظاهری باشد یا باطنی و خلفای آنحضرت می باید که جامع  
 خلافتین باشند و خلیفه آنرا میگویند که امر خلافت را متشیس سازد و تمثیلت خلافت  
 ظاهری و باطنی بر قدرت و استطاعت است یعنی خزان و افواج که شرط نفاذ حکم است  
 و ظاهر است که بعد خلفای اربعه که سی سال خلافت کردند و حضرت امام حسن  
 علیه السلام از ایشان باقی ماند از حضرات ائمه اطهار هیچکس در هیچ وقت ظاهر برین امر نبود  
 و تقدیر بحدیث علی علیه الصلوة و السلام که خلفای از قریش باشند نیز مشعر بر همین است  
 و اگر نه از اهل بیت یا از بنی هاشم میفرمودند و جمع بین ائمه هدی و بنی و جبهه بنوان کرد  
 که تریخ لما هر دین که موقوف بر اسباب ظاهریست و بجای قالب اسلام است از آنها  
 و قوع یافته و تقویت باطن دین که حقیقت اسلام بجا روح آن قالب است از نفوس  
 مرکّاة حضرت ائمه علیهم السلام واقع نشده چنانچه صوفیه اهل سنت هر ثبوت قطعیست

وواژه امام صلوات الله علیه متفق اند و در ذات باری تعالی خلافا ندارد و چون الله علیه هم حضرت امام زمان علیه السلام  
 علیه هم معنی می بود و بعد از دریا امیر هم حضرت امام زمان علیه السلام تا حضرت امام مهدی صا الزمان حسانت  
 باطنی باین حضرت تعلق داشته است و در ذات صاحب الزمان نیز هر دو معنی  
 متحقق خواهد بود و خلافا هر می بخلفای دیگر اربعین عدد و انا عشر در مقصود است تکلفی میخواند  
 و السلام مکتوب **بسم** نوشته بودند که با حدیث صحیح مالک حضرت صدیقه  
 رضی الله عنها از جناب مرتضوی رضی الله عنه در عهد مبارک نبوی صلی الله علیه وسلم  
 و بعد از آن نیز قطع نظر از واقعه حرب جمل که باعث دیگر داشت ثابت است  
 و بنیمنی خالی از اشکال نیست که از جناب صدیقه بسیار بیدست بر حاصل که آنست  
 از حضرت مرتضی علی بن ابی طالب که حضرت صدیقه خود روایت میکنند که حضرت مرتضی  
 عفا الله زهرا دوست ترین مردم بودند پیش از حضرت صلی الله علیه وسلم **محمد و ما**  
 کاه در خلاف و نزاع طیفین معذور میباشد و حق هر دو جانب میباشد  
 چنانچه در بنیقامست **محقق** نماید که در فضیله افک حضرت مرتضی چون اضطراب  
 جناب رسالت مآب علیه الصلوٰه و التسلیمات احساس نمود با اقتضای استیلا  
 محبت و لغت و مصلحت وقت نهایتین و تسلیه آنحضرت صلی الله علیه وسلم  
 بعضی الفاظ که باعث دل سردی آنحضرت علیه السلام از حضرت صدیقه گردید به عرض  
 داشت و استماع این شبه حضرت صدیقه را بوشت آورد و چه اینار که حکم معلمان  
 بارگاه با چنین کلمات در چنین اوقات موجب سقوط محب از نظر محبوب سیکر و دوغای  
 که بالاتر از این اوتیو نمیدانست پس آنحضرت صدیقه آنحضرت مرتضی رضی الله  
 عنهما بحکم غیر محبت و اقتضا و بشارت نیست که از آن چاره نیست نه از راه دیگر



و تا محبت با بقیت این شست پانست و یکم حضرت خضر مابین کلمات نیز از جهت عدم خست  
صدقه بود است که محبوب محبوب نیز محبوب باشد بلکه محبت پیغمبر بود است علیه السلام که از  
نیز که در نزد پیغمبر معروف است و هر سخن ثابت است و هر معذره اندک یا جبر که بنا بر محبت پیغمبر است  
عالمی صلوة و السلام چنانچه دوست و ملاک حضرت خیر الانسا علیه التحیة و التسلیم با جبر است که پیغمبر  
عنه از امانت صحیحی نبوت رسیده و این محل و شبست بگو آنکه حضرت قبول با وجود قطع و انقطاع از  
بقدر قلیل انزال با وجود تمام جواب میقول از حضرت صدیق چه طلال را که از نزد وید و دیگر حضرت  
در حق و وفا است و فرزند سال علی و اندک علی و علم برین اصل چرا مسامت نمود و در جواب آنکه طلال  
میشد که طلال بر آن از آن که عالم نمیدانست و مانی تر که نیاید و از تقوی نیست بلکه قدر مال طلال  
بیشتر میشد و نا بشرف است از اعتیاد چاره است و منع حضرت صدیق بخت حدیث شریف است  
عین معاشرا لانبیاء کلا نوره و چون حضرت صدیق از زبان مبارک نبی معلوم این باشد  
شنیده باشند و حق حضرت صدیق نفس قطعی است و گستاخ چنین امور جاز نیست و تسلی است از جنس  
خبر انسا را باین جواب یا با بخت خواهد بود که نبوت ارث باید توفیق واقع شده و این حدیث  
تا اوقات ظاهر است بهر تزیید به نام حضرت فاطمه جنت تواند شد باز راه نازل مزاجی خواهد بود  
که لازم حساب را نگریه است و یکم لامتدیل خلق الله هیچ کس از خصوصیات مزاجی را تغییر نمیداد  
شدت غضب حضرت موسی علیه السلام تا در او پسین نازل نشد و قصه طایفه بنی اسرائیل حضرت  
بر روی ملک الموت علیه السلام شهرت بود و نیز خورشید هر دو معذره و هر دو سخن ثابت میشود  
و اهل سنت را حسن ظن و تاویل حسن در شان طوفین واجب و اسلام علی من اتبع الهدی  
مکتوب است و یکم خدو ما اینجا از ضعف اعتقاد طایبان این بان و طلب کشف  
و کرامت اینها از درویشان و عدم مباله بنبوت اصل قرن اول نوشته اند معلوم شد بداند که

سفرها را مثل شایخ و دیگر مرید گرفتن چه ضرورت و از عطا و مخلصان هر که التماس می کند مکره نماید پس  
 او باین مشابها باید کرد که او سجا جلالت که حکیم حق است نمیتواند آن یکمیه قیل آن کند محقق  
 الله فالتعوی فی حجب که الله بنای حب و رضا می خورد که مقصود صفای جمیع طرق است بر تالیم  
 پیغمبر علیه السلام و اصلوه نهاده و آن طبیب حاذق را با ما سوراتی و منهیات فی حجب که بجای دواد  
 بر سر نیز اندازد و اصلح است مروجی که بعلت غفلت و حصیت مبتلا بودند فرستاده هر که گنج بکار است  
 و صحت و شفا بدو و خود و شفا آنکه با کرد خود را ضایع و تلف نمود این سخن را صورتی است و تحقیق صورت  
 نصیب عوام مسلمین و این بعد بقیع اعتقادات حجب کتاب سنت استعمال حجاب است و اتمثال  
 امر و نهی و جزا را اینها بدو اعمال نیماست حس است و یک صورت نیماست و تحقیق این بنده حصه خواست  
 و آن توفیر قلوب و تزکیه نفوس بر ریاضات و مجاهدات باریت صحت مذکوره و حاصل آن ظهور تعلیقات  
 و مکاشفات است صورت معبر با همان و اسلام است و تحقیق عبارت از احسان که در حدیث آمده آن  
 تعبد لله بک کانت ذلک ترا و صورت بے تحقیق و مرتبه و ارام آن خاتم مکتب از قبیل او ارام  
 و جروح که بطلار و ضما و ازاله آن کرده شود و بیفایده مثل ظهور حقیقت بے صورت که غیر نیست بلکه حقیقت  
 است در اج و مکر الهی است اعانوا الله فانه یفعل ما یشاء و غیره است که اخراج مواد فاسده بر آن موقوف  
 است تا احتمال نخس مرض باقی نماند و کمال شفا از مرض مهمل و بجز اجتماع این هر دو مدینه نشود و ازین  
 بیان باید دریانت که از معالجه آنجناب علیه الصلوٰه و السلام در طبایع اصحاب کرام چه آثار صحت  
 و شفا بطور وسیع مخفی نیست که خبر از غلبه محبت حق جل و علا و بذل مجبور و در اتباع و استرغای رسول  
 علیه التحیه و التنازل و لذت از محبت و لغزت از محصیت با طبع و اعراض از دنیا امری دیگر نبوده و  
 ماده ظهور این آثار دو احمق و قلوب و تهذیب نفس بوده است که از برکت صحبت آنحضرت و استعمال نشانه  
 شریعت او حاصل شده بود و از انوار و مواجید قیون متاخره تکلم نموده اند و با وجود حصول کمال

شایخ  
 این است که در توفیر قلوب  
 و تزکیه نفوس  
 بر ریاضات و مجاهدات  
 باریت صحت مذکوره  
 و حاصل آن ظهور  
 تعلیقات و مکاشفات  
 است صورت معبر  
 با همان و اسلام  
 است و تحقیق عبارت  
 از احسان که در حدیث  
 آمده آن

صورت و حقیقت که زیاده بر آن مصروفیت بیشتر است تا هم حفظ آن صورت که فطری حقیقت است  
 و فائده آن شامل خواص و عوام است کرده اند و اعتقاد ایشان کشف و کرامت نغمه موده اند  
 و این امور را از لوازم و شکر لکال ندانند پس هر چه که طالب صحت کمال یعنی اخلاص است  
 باید که اتباع سنت نبویه را بهر از جمیع مجاهدات و ریاضات شناسد و انوار و بهائی که بر آن  
 مترتب گردد و افضل از همه فیوضات و اندوه همه افواقی و مواجید متعارف را در جنبه صحت باطن  
 و دوام حضور اعتباری ننهد و در محبت غریزی که از این امور اثر می یابد را با نائب رسول خدا  
 صلوات الله علیه و سلم دانسته خدش لازم گیرد و بجز و مویر این راه فرقی نیست و اگر چه لذت  
 باشد و اسلام مکتوب است و دویم التفات نامر سامی از دست مخدوم  
 زاده گر می بعد عمری رسید جان تازه رسانید و باعث تقویت نسبت خلاص  
 گردد و اینجا از آغاز و انجام سلوک نوشتند اندک طالع و تأمل از این الطوار را که نظیر هم میرسد  
 امید تا علم مخصوص این امور حاصل را که ماده غرور اگر مردم شود و قدر قیمت نهادن و دور  
 خدا جل و علا با فقرانه نام او را آوردن و بدو نیزه کشادن و از نا اطمینان بجهت  
 برکنار بودن و نسبت حضرات ماکر ریاضات ایشان اتباع سنت سینه و معارف شانی سر  
 حقایق شریعت علیت آرز و نمودن دلیل طهارت طلب و علو بهمت است باری الله تعالی بجا  
 داعی در جاکم محمد و ما این خمرات افادات حضرت و الد ماجد و حضرت میان بهمت  
 خالص صاحب از اردات غریبه و احوالات عجیبه و استیلا غریب و ظهور وحدت تجریر آمد  
 همه آثار تکوینات لطیف قلب است و مقام کلین منتهای این لطیف از تنگنا و امکان برگرد  
 به سمت آبا و مقدمه و جوب رسیدن آ و در و اثره ظلال اسما و صفات که با فقهیات عالم  
 سیر کردن و در ظل خاص که مبدعین آفر فانی شدن و بهمان ظل بقا حاصل نمودن است

اینکه در این صورت که فطری حقیقت است و فائده آن شامل خواص و عوام است کرده اند و اعتقاد ایشان کشف و کرامت نغمه موده اند و این امور را از لوازم و شکر لکال ندانند پس هر چه که طالب صحت کمال یعنی اخلاص است باید که اتباع سنت نبویه را بهر از جمیع مجاهدات و ریاضات شناسد و انوار و بهائی که بر آن مترتب گردد و افضل از همه فیوضات و اندوه همه افواقی و مواجید متعارف را در جنبه صحت باطن و دوام حضور اعتباری ننهد و در محبت غریزی که از این امور اثر می یابد را با نائب رسول خدا صلوات الله علیه و سلم دانسته خدش لازم گیرد و بجز و مویر این راه فرقی نیست و اگر چه لذت باشد و اسلام مکتوب است و دویم التفات نامر سامی از دست مخدوم زاده گر می بعد عمری رسید جان تازه رسانید و باعث تقویت نسبت خلاص گردد و اینجا از آغاز و انجام سلوک نوشتند اندک طالع و تأمل از این الطوار را که نظیر هم میرسد امید تا علم مخصوص این امور حاصل را که ماده غرور اگر مردم شود و قدر قیمت نهادن و دور خدا جل و علا با فقرانه نام او را آوردن و بدو نیزه کشادن و از نا اطمینان بجهت برکنار بودن و نسبت حضرات ماکر ریاضات ایشان اتباع سنت سینه و معارف شانی سر حقایق شریعت علیت آرز و نمودن دلیل طهارت طلب و علو بهمت است باری الله تعالی بجا داعی در جاکم محمد و ما این خمرات افادات حضرت و الد ماجد و حضرت میان بهمت خالص صاحب از اردات غریبه و احوالات عجیبه و استیلا غریب و ظهور وحدت تجریر آمد همه آثار تکوینات لطیف قلب است و مقام کلین منتهای این لطیف از تنگنا و امکان برگرد به سمت آبا و مقدمه و جوب رسیدن آ و در و اثره ظلال اسما و صفات که با فقهیات عالم سیر کردن و در ظل خاص که مبدعین آفر فانی شدن و بهمان ظل بقا حاصل نمودن است



درین راه تحصیل فنا در قلب و فنا نفس است و مراتب دیگر منتهی برین هر دو فناست و در هر مقامی  
ازین مقامات مسطور و عروجی و نزولی و فنا و فنا پنجه گرگریده و موافق تحقیق حضرت مجددیه رضوان الله  
علیه هم معین است باقی کابر متفکرین اما شایع دیگر آنها را درین باب دارند که با شوق سائگان  
و این طور تقدیم جذب بر سکوت و حیرت تا نفس منبسط شود و در این منبسط تمام است و منبسط  
نیز غرض است از روی صحت با یکبار خدا بدو او را بشناسد و سلام - **مکتوب**  
**بست و سیوم** بر خرد و از اضمحلال وحدت و جود حسب التماس شماره تو هم سبک گرد  
**بدانند** که در شریک است با مراتب منبسطی که حقیقتا العلم تقدم خویش حقایق کلیه و جزیه  
را میداد علمش و تسلیم جود آن شریک و علمش با یکدلی شایسته ما را جود بود و علمی ازلی باشند  
و ازین است که صفیه با عیان ثابتی العلم قابل اند و چون در جودات اشیا در مرتبه علم که نزد تو هم است  
بهاطن و جود تقدم و تاخر زمانی نیست بطلا و جود خارجی که تقدم و تاخر زمان بدی که جود و جود علمی غیر  
جود خارجی باشد و باید که تقدم بر آن بود و مانند تقدم اصل بر فرع و تقدم و تاخر در شکل و کیفیت صدور  
خارجی اشیا از جود علمی آنها است که چون بنی تعالی بخواند که صورتی را از صور علمیه در خارج که است  
از جنس و بسط و سحر و قوم نظیر جود و گرداند و آنها را بطریق نفوذ را از احوال و نظیر از دو میانه آن صورت و نور و چون  
نسبت معلوم الایتمیه مجهول الکلیفیه پیدا میکند و مرات و جود بسط و انکسار آن صورت منفعی مینماید  
بطوریکه آن انقباض برعکس اطلاق و جود نگردد و و الله اعلم لا علی چنانکه انکسارانی در وقت مقام ابدا  
در مرات پیدا میشود و نور مرات بدان مسلوب میگردد و عقل سلیم بعد تاال صحیح صورت مرئیه را و آینه و برآینه  
نمیواند گفت که آنجا دخول است نه از تمام اگر چه بظاهر فهمیم از صورت مرئیه و وصف مرئیه و رنگ  
طرف است که مرآت باشد و بحسب حقیقت هر یک از صورت و مرآت آینه همه یکسان نیستی شکل و لون صورت  
از مرآت پدیدت و تعریف و حد بر آن صورت نیست سولانا و حقایق در مراتب سنده منبسط یا اگر جود

درین راه تحصیل فنا در قلب و فنا نفس است و مراتب دیگر منتهی برین هر دو فناست و در هر مقامی  
ازین مقامات مسطور و عروجی و نزولی و فنا و فنا پنجه گرگریده و موافق تحقیق حضرت مجددیه رضوان الله  
علیه هم معین است باقی کابر متفکرین اما شایع دیگر آنها را درین باب دارند که با شوق سائگان  
و این طور تقدیم جذب بر سکوت و حیرت تا نفس منبسط شود و در این منبسط تمام است و منبسط  
نیز غرض است از روی صحت با یکبار خدا بدو او را بشناسد و سلام - **مکتوب**  
**بست و سیوم** بر خرد و از اضمحلال وحدت و جود حسب التماس شماره تو هم سبک گرد  
**بدانند** که در شریک است با مراتب منبسطی که حقیقتا العلم تقدم خویش حقایق کلیه و جزیه  
را میداد علمش و تسلیم جود آن شریک و علمش با یکدلی شایسته ما را جود بود و علمی ازلی باشند  
و ازین است که صفیه با عیان ثابتی العلم قابل اند و چون در جودات اشیا در مرتبه علم که نزد تو هم است  
بهاطن و جود تقدم و تاخر زمانی نیست بطلا و جود خارجی که تقدم و تاخر زمان بدی که جود و جود علمی غیر  
جود خارجی باشد و باید که تقدم بر آن بود و مانند تقدم اصل بر فرع و تقدم و تاخر در شکل و کیفیت صدور  
خارجی اشیا از جود علمی آنها است که چون بنی تعالی بخواند که صورتی را از صور علمیه در خارج که است  
از جنس و بسط و سحر و قوم نظیر جود و گرداند و آنها را بطریق نفوذ را از احوال و نظیر از دو میانه آن صورت و نور و چون  
نسبت معلوم الایتمیه مجهول الکلیفیه پیدا میکند و مرات و جود بسط و انکسار آن صورت منفعی مینماید  
بطوریکه آن انقباض برعکس اطلاق و جود نگردد و و الله اعلم لا علی چنانکه انکسارانی در وقت مقام ابدا  
در مرات پیدا میشود و نور مرات بدان مسلوب میگردد و عقل سلیم بعد تاال صحیح صورت مرئیه را و آینه و برآینه  
نمیواند گفت که آنجا دخول است نه از تمام اگر چه بظاهر فهمیم از صورت مرئیه و وصف مرئیه و رنگ  
طرف است که مرآت باشد و بحسب حقیقت هر یک از صورت و مرآت آینه همه یکسان نیستی شکل و لون صورت  
از مرآت پدیدت و تعریف و حد بر آن صورت نیست سولانا و حقایق در مراتب سنده منبسط یا اگر جود





شیخ احمد که ثانی السحال رسیده اراده دو ماهه توقف معلوم نشود و بعد صحبت و فرصت لشبیه  
از طریقه نوگیر و دوفیق از تحت پرچم خطوط صاحبان کن حوز را معذور و شتم که بعد از آن  
سال خطوط چهارم گیر رسد توقع زندگی کجاست که رنج تحریر باید کشید و خود را بیا دوستان  
باید داد و داد عزیزان یا و آور را مسکا و ادا اگر آن مشغی مجید را با و تشریف خواهند برد و اشتیاق  
فقیر و سلام زبانی خواهند نمود و سوان اینجاست که در نیم ماه گذشته که هر روز مکرر و تازه هر  
کجا می آید حق تقاضی میسر نماید الله تعالی فتوحات ظاهری و باطنی کرامت فرماید متوقع حرمت  
الهی باشند و سلام مکتوب **لبست و ششم** فقیر روز شنبه خیمه جهادی الاخری  
روانه و بلبل گردید خدا برساند و اش جدائی آنجناب با خود بخواه محو برود خدا قادر است که باین  
پیر بهای طریقت باز هم سعادت ملاقات سرا بابرکات میسر سازد عنایت نازد مختصر و مفید  
مسی رسید بارک الله فی رزقکم و عمرکم و از عا کا تمه و حفظ و امان از آفات و کمالات و تواتر فتوحات  
صوری و منوی سرا آنجناب و خان عزیز از زبان که با اینهمه ملاقاتها عرض مرض از خطایشان  
معاذ الله و این سه خیلی مشوش ساخته مقید بچشم خود اجابت کند از غلبی فیض الله خالصا  
چه بخارم مناقب می سخن تمام عالم در نزد وجود این نوجوان حبیب ساخته اند خدایش باقصی  
مراتب دین و دنیا برساند از فقیر سلام و اشتیاق فراوان فرماید و بلا و ابلان دعا و رفیقان  
شان نیز نواب ارشاد و خان مغفور از اینجا او آخر صفه سفر کرده در حدود مراد آباد بادشاه را  
در یافتند و همه را شکوهی ملی کردند و سه یازدهم میج آخر و خل شهر شده بعد توقف دو گهتری آب  
سرو حوز و در شرف شدند و جان بخت سپردند و در جوی قدیم بجای آسودند و داعی بر دل گذاشتند  
که هر می ندارد و بجا و ان و لیس ان ایشان بوطن مراجعت کردند و طهر علیان و حضور ماند و هر  
بسوی تعلقات بجال ایشان داشتند در پنجاهم اتم و نقولش معاش یاران اینجا را اقرص

را از شیخ احمد که ثانی السحال رسیده اراده دو ماهه توقف معلوم نشود و بعد صحبت و فرصت لشبیه از طریق نوگیر و دوفیق از تحت پرچم خطوط صاحبان کن حوز را معذور و شتم که بعد از آن سال خطوط چهارم گیر رسد توقع زندگی کجاست که رنج تحریر باید کشید و خود را بیا دوستان باید داد و داد عزیزان یا و آور را مسکا و ادا اگر آن مشغی مجید را با و تشریف خواهند برد و اشتیاق فقیر و سلام زبانی خواهند نمود و سوان اینجاست که در نیم ماه گذشته که هر روز مکرر و تازه هر کجا می آید حق تقاضی میسر نماید الله تعالی فتوحات ظاهری و باطنی کرامت فرماید متوقع حرمت الهی باشند و سلام مکتوب لبست و ششم فقیر روز شنبه خیمه جهادی الاخری روانه و بلبل گردید خدا برساند و اش جدائی آنجناب با خود بخواه محو برود خدا قادر است که باین پیر بهای طریقت باز هم سعادت ملاقات سرا بابرکات میسر سازد عنایت نازد مختصر و مفید مسی رسید بارک الله فی رزقکم و عمرکم و از عا کا تمه و حفظ و امان از آفات و کمالات و تواتر فتوحات صوری و منوی سرا آنجناب و خان عزیز از زبان که با اینهمه ملاقاتها عرض مرض از خطایشان معاذ الله و این سه خیلی مشوش ساخته مقید بچشم خود اجابت کند از غلبی فیض الله خالصا چه بخارم مناقب می سخن تمام عالم در نزد وجود این نوجوان حبیب ساخته اند خدایش باقصی مراتب دین و دنیا برساند از فقیر سلام و اشتیاق فراوان فرماید و بلا و ابلان دعا و رفیقان شان نیز نواب ارشاد و خان مغفور از اینجا او آخر صفه سفر کرده در حدود مراد آباد بادشاه را در یافتند و همه را شکوهی ملی کردند و سه یازدهم میج آخر و خل شهر شده بعد توقف دو گهتری آب سرو حوز و در شرف شدند و جان بخت سپردند و در جوی قدیم بجای آسودند و داعی بر دل گذاشتند که هر می ندارد و بجا و ان و لیس ان ایشان بوطن مراجعت کردند و طهر علیان و حضور ماند و هر بسوی تعلقات بجال ایشان داشتند در پنجاهم اتم و نقولش معاش یاران اینجا را اقرص



وفا و عده یعنی تحسیر استخوانی و غیره کجاست و دیگر تشریف فرمودن سیدین صاحب کاز طبقه عالی اند براس صاحبان آن ششده فوت حست سلام نیاز فقیر رسانند شیخ احمد دعا خوانند و با خدا مشغول باشند و میر معین و مرین بجهاد و جهاد تمام کار را تا کمالات نبوت رسانند و نسبت ارتقا یافته و روز اجازت ارشاد و خرقه هم یافت خدا برکت باد  
والسلام مکتوب است و هشتم حامداً و معصلیاً و صلوات حضرت میرزا  
مشفق من بزرگان سال سلامت باشی که بعد مرگ و نوسیدی وصال بآب حیات و نور  
قدم برکات لازم و برین مرد و دوم این مرده صدراله رازنده جاوید ساختی بچشم از نعمت  
پیری و کثرت تعلیم طریقه که روزی صد کسی را بل زیاده ازان توجه اتفاق افتاده قوی القدر  
بتحلیل رفته که طافت قیام در نماز فرسخ مانده است و بس و اگر نه مجرب و شماع ابن خبر زندگ  
از لیسر میسر ویدم انرا ارشد تامل در راه صغیر راه و سپهر دارم که از چندین سال  
هر سال اتفاق افتاده میرسم و از دور و خود در آن حد و اطلاع میدهم بعین است که با بیا  
این مرده خوانند پرداخت و از یاد عهد با قدیم عا و میگرد و و بر تها و خود ترشست آید  
که در قالب تحریر بنویسند و نسخ مبارک لغات الانس و زکات است و ابو القاسم قشیری بنی ارشد تامل  
عند این در مریت و نظر گذشته و درین ایام فقیر از جابر بوده بود مناسب حال دانسته بودم که  
سعی الله و تقی گشت اخو بوجیه و تغز الهوی فی روضه الانس عنا حکم و اقتضای ناما  
و العیون قریره و با صحبت بودا و احفون سوا فلک به اسید است که در مصلحت و محال  
موافق رسم قدیم بلفظ مرزا صاحب اقتضا میکرده باشند و از احوال برکات اشتغال را راوه  
شرف مطلع سازند و اسلام مکتوب است و هشتم میرزا محمد باقر که از مشاهیر  
رفته جاب فقیر گرام سازید که در آن ضلع عالم نهیده و در لیسر صاحب است بآب حیات

بکار خود ساعی و سرگرم باید بود و تشویش را باطن خود راه نباید داد و اوقات در ایصال مسکن  
 یعنی خا سر او باطن معروف و اریکه که او سجده شمارا دوتی داده است شکرش همین است  
 قال الجیند الشکر صرف النعمته فی مصنیات المنعمه یح عبادی برابر علی  
 نمیتواند سفد که صلح است دنیا بت نبوت است علی صاحبها الصلوة و السلام انشا الله تعالی  
 و دوست که ضیق بدل پوست می شود **ع** مشکلی نیست که آسان نشود و اگر از غیب خبر  
 معین گردد و بمصافقه آنرا قبول باید کرد و بجهین بے طلب و سوال منافی توکل نیست اگر  
 اعتماد بر آن نباشد خصوصاً درین زمانه باعث رفع لغز و خاطرست و توکل صرف باعث  
 بے جمیعیت است و اس المال صوفیه همین جمیعیت است انشا الله و سجد اجل شایسته متبعان  
 سنت نبویه علیه الصلوة و التحیة و درویشان خانقاه مجدی و رصایع غواهد گذشت خاطر  
 جمع و اریه و در تعلیم و درس کتب مقید باشید و ختم خواهران رضی الله تعالی عنهم  
 و ختم حضرت محمد و رضی الله تعالی عنه هر روز بعد طلوع صبح لازم گیرید و جناب او امیر ار  
 و از غیر او فرمودید باشید و از آشوب کفار برشته اندیشه نکنید انشا الله تعالی و دستا  
 مضرتی نخواهد رسید بک دفعه بلبه یا و قرات سورة البلاف هر قدر توانید آنگار نماید و در فتح  
 و نصرت لشکر اسلام بکفار و عا و صرف بهمت واجبست غافل نباشید اگر چه احوال مسلمانان  
 این قوم معلوم اما حق اسلام بر همه امور مقدمست و ملا روزی را بعد سلام گویند که دنیا فانی  
 و آخرت باقی اینقدر انصاف ضرورتست که دهم حصه اوقات شریف خود را صرف شغل آخرت  
 نمایند و اگر توفیق باشد دعا و رباب رفاه و جمیعیت و محبت و عافیت نواب ارشاد و خانام  
 و اوقات خاص واجب و انند اللهم اجعل خیر عمری آخره و اسلام مکتوب  
**بست و نهیم محمد و آتش نجالی از یاران شاه مراد الله جود که یکمین سال در امانه**

بقدر استعداد فیض و برکت طریقه برداشته برای چند روز حضرت گرفت ظاهر اراده مراتب  
 باین طرف دار و بخدمت میرسد و در الطاف خواهد شد هر چند مر سوده است اما طالب است  
 زیاده استقامت بر جاده شریعت و طریقت روزی باو مکتوب سی ام <sup>قدیم</sup> یاران  
 که آمده بودند بعد رفتن حضو صامیان محمد میر صاحب که با کثر وجوه از اکثر یاران طریقه ممتاز بودند  
 نوزدهم ایشانها بمرض ذات الصدر علت نمودند و اهل سحت بفقیر رسید چون انتقال ما بنظر  
 بمرطبی قریب است تسلی شدیم و ایشان نه فرزند می گذاشتند خلیفه تربیت یاران ایشان  
 و تدبیر علائق ایشان بگردن فقیر افتاد و از نو بدافادات ایشان که ظاهر و باطن به بندگان خدا  
 میرسد سرور حاصل شد بارک الله فی برکاتکم و آنچه در باب برخورد و انظار علیان نوشته اند  
 واقعیت از احلاق و مناقب و اخلاص و دیگر مراتب هر چه محو باید و دل بخوابد و هم دارد  
 و همین خوبها و مراستگار و محبت کرده و گریز من ازاده را که با خود کار نیست باو بگر  
 چه کار خدا و انفعالات صوری و معنوی ارزانی دارد که مراد و دنیا عزیز تر از کسی نیست  
 و در واقع بجای مادر و پدر و بچا و برستار و نفر در حق او همین فقیرم و از و هم ادب ارادت  
 و فرزند می و علای و بندگی بتقدیم میرسد اما چه هست که من سید انعم در حق برخورد دار زیاده  
 بر سابق النغات باید کرد که چه نقصان النغات فقیر که در حقیقت هیچ نیست نواند شد و آن  
 برخورد دار را بگویند که هر صلیح متوجه بفقیر شد بنشیند او را خود توجه ندهند آنچه از وقت آن  
 برخورد دار نوشته اند خیل الم و اذیت بدل رسانیده میان غلام محمد خرابی باطن خود ظاهر نمود بقدر  
 طاقت تمیز آن خود شده و میگفت که برای همین که سفر افتی را کردم خدا کند راست باشد  
 فقیر یکجا بعبادت شاه ولی الله صاحب رفته و بدعای صرف بهمت در ازاله عوارض ایشان <sup>مستحب</sup>  
 حافظ غلام رسول ملاقات کردند و بزرگ اند مولوی ظهیر الله جیو سلام قبول نمایند و اسلام

**مکتوب سی و یکم** خبر تمامی سبب معلوم گردد دید حق تعالی اساس اسلام را قوی  
 گرداند درین روزگار الهی قوی بدل راه یافته در راه گذشته قلعه تهاپسیر را کفایت کند بعد  
 مسقر و نشاندن قتل و غارت و اسیر در میان آمد مولوی غنچه بخش حیو سلسله ربیع معدن و فخر  
 عمارت خوزه سلامت جا به جا آمدند طرفه عالی گذشته انانیت و انا الیه راجعون از غایت  
 اسبابی در آن فلاح متوقف اند تا بهما رسیده اند و انبساطی با آن خصوصیت امداد  
 و اعانتی از ما بقدم نرسید محال است علاوه این مصیبت گردید خداوندی ملا فی فرایا مسال غایب  
 مواضع حرکت بان طرف موقوف اند اول ضعیف پیریت هم امر هنر و عوارض دوم کم فتوحی  
 سیوم تنهایی اندرون که کثیر و پرستاری نمانده و کثیر از خانه رفتند و اعیان هم از زارسانی  
 غله و ماغ خدمت ندارند و هم نایب نازک مزاجی مردم محل نمی آید درین ایام پرستاری خانه  
 بمناصفه و هم فقیر و سوز و غیرت و طعام از خانه مولا کلام بحیو جو بهر و در خادم ایشان  
 پنجه می آید و حبس از بنجامیر و همچنین شاه علی با وجود و مسکنه و سه فرزند یک خادم ندارد  
 و ناتوانی او علاوه آن احمد بنده علوانه و الصلوة علی رسول محمد و آل او از تبرات آوایت  
 بر جزو اظفر علی او صلوات الله تعالی الی ما یتناه نوشته اند بجاست بنو قدر او را نشاخته اند  
 او جزو اهر باره است که یتیم نداید و فقیر بسبب گرفتار او غیتم خو بهای او را نشاخته اند ان شاء الله  
 تعالی در کمالات اخروی و منوعات و نبوی بر قیاس نمایان نصیب اوست از ضعیف  
 رهائی و تفریح نمانده و طاقت تخریر هم ندارد ازین از جواب خطوط معذور دارند همه دوستان  
 معصوم عذر را رسانند که مرا مقصر ندانند رمضان مبارک بخوبی گذشته و باران با و طمان  
 رحمت شدند خدا ناصر و معین شما باد اگر بر جاوه شریعت و طریقت زندگانی خواند کرد  
 حق تعالی در هر دو جهان آبرو و نگاه خواهد داشت در امور سلطنت تشفی نمانده خدا خیر کند <sup>طلب</sup>

بر جود از حق الله و ما قاطع محمدی بجا واقع شد تنی باید نمود و السلام **مکتوب سی و دویکم**  
 با بعایت ایام و شما با تزام شریعت و عقل طریقت معتقد باشید و مبروم بجا کساری و بے  
 نفسی مالک نمائید که کمال نفس نیست و هستی حق تعالی را مسلم است و صحبت علما و فقر از لازم  
 گیرید و بر مکر و دانات زما بصیر گزینید که دنیا زندان مومنان است و وعده راحت و آخرت است  
 بشرط سلامت ایمان و در کم و بیش نعمت های الهی شکر واجب دانید و به خلقی پیران را بدنام  
 بنای ساخت و اگر کسی رجوع بطریق نماید خدمت او باید کرد و از وفاداری نباید خواست مگر تعجب  
 خود نمای بعضا گفته اند و هر جایا باشید با نایا باشید و بر محبت پیران طریقت باشید میانجیان  
 الحال شکسته حال با مزه و ایشان میرسد حتی المقدور مدارات ازین دریغ نذارید و معلومست  
 که طایبان خدا در عالم کم اند اگر کسی بیاید نام نهد او را بناموزند که اجربار و اراد

[illegible][illegible]

در پهلوی میان محمد منیر مرحوم آسودند باران حلقه آنجا سلامها خوانند و فقیر را از دعا و توجیه  
 غافل نشانند و احوال باران حلقه آنجا همه اسامی آنها نیز نوشته باشند انتقال از وطن  
 به بلد به کهنوبیا رسیده درین مکه است حضرت خواجه محمد پارسا قدس سره در سال از سال  
 میفرمایند که طالب را باید که خود را از چهار نوع فساد نگاهدارد یکی از صحبت طائفه که محرم نباشند  
 یعنی در شیشه این شرکاب نباشند که صحبت غافل سخت زیان دارد که عهده اتفاق داء  
 و دوا آنها مفارقت شد دوم از قهقهه سیوم از بیار خودن چهارم لغت را بفیضت خوردن  
 هر قدر که سالک بفیضت خورد ششم معصیت شود و هر که بسیار خورد در طاعت گران شود و هر قدر که  
 باشد خوردن باطن و مویضت مبدل شود و هر که با غافل صحبت دارد و هم رنگ او شود هر که دین  
 سبع با تو شرک نیست او ترا محرم نیست هر چند که مردم بالغ باشند از رنج کشیدن چاره نبود  
 پس باید که از کس یا از چیزی جز که حجاب راه او شود دور باشد و گفته اند که در شریعت مرد و قهر  
 بالغ شود که منی بطریق شهوت از او ازل شود و در طریقت وقتی بالغ شود که دوی از منی برآید  
 فقیر در شریعت آنست که او را چیزی نباشد و در طریقت فقیر کسی باشد که در باطن او یعنی در دل او  
 غیر از خدا نیست آنچه خبر بود این فقرست که رسول صلی الله علیه و آله و سلم به و فرموده است  
 الفقیر فخری و اسلام مکتوب سی و چهارم حال مردم این شهر از روی که  
 سنج خان آمده است از شاه تا گدا تا به است و ذکر خلاصه مجد الدوله بر زبان خاص نام  
 است خداست که زود بطور آرد و در دخط شمارید و بسیار شنوئش گردانید فقیر هم دعا میکند  
 و بیاران حلقه و میان محمد مراد جو تقیه در باب حصول مقاصد شما کرده ایم امید فواید است که  
 با حاجت رسد و اثر بخشد خاطر جمع دارید که فقیر از طرف شما هرگز غافل نیست و هم گاه که با قاصد  
 خود در بر و نشوید یکمقلب القلوب و الا بصدا نه بار اول و آخر در روی کبار خوانده بر هر دو

کف دست و میوه بر سر خود گردانیده و برود میشده باشند و سوره لا ایلان را یکصد بار  
 بسم الله هر روز بخواند. اول و آخر درود پنج بار به نیت دفع شر اعدای حق ضرر بخواند و بگوید  
 انشاء الله و چاقوی خور و تری که لعب اطفال است رسید بطفلی داده شد بعد از این ترجیح  
 باب برای فکر ارسال تحفه خواهند نمود که از ناسازی آید و آنگاه بپوشش شام بجا خود نمائند  
 فقیر از همه نا امیدم میدانم اما امیدوارم شما از شعور شما شکایت دارند درین مدت مدید و  
 در از تحفه تا که با فقر با فرستاده اید همه بزرگ و بد قماش زردان و جنس بد جزید از شما  
 عجب است و ملال فقر اصل مشت خاشاک است بر سر و دریا حالا افزا و نمائده و معذرت که  
 شما درین خط از حد گذرانیده اید خیلی شست و شوی آن عبارت از خود و خاطر جمع دارید و رمضان  
 مبارک بر سر رسیده یاران طریقه و حافظان قرآن مجید این بار در اینجا بسیار فراموش آمده انشاء الله  
 تعالی این ماه مبارک را بحیثیت و برکات گذرانیده بعد عید می رسم - والسلام -  
 مکتوب سی و پنجم خطا که طواریطال بود و طول گزواند - برادر من بگویند که نفیر در و کاخ خیر انفع  
 مشکوک است از برون برفت که نهیم به نیت و توانی که به نیت خط شما تو نم کرد و در امثال شما که حقاقت اید و در راه لا ایلان  
 که بر سر دفع شر از برون نیست و دعا و حزب الهی همچنین بخواند و مکتوب نیم الله صاحب فقیر  
 بدعا عقیده ایم تا حال که از شهر مردم محفوظ مانده اند از همین سبب و بعد از این هم متوقع حفظ و امان  
 باشد جزئیات را نوشتن که ملائی با شما چنین سلوک بد نمود و فلان چنان کرد چه ضرورت و احتیاج  
 جواب خطوط از ضعف منبیه انهم نمود حالا بدوستان نوشته ام که امیدوارم منتظر جوابها نباشند  
 که منم و مردم و مرده ام و مرگ و فتن مسجد جامع بروز جمعه نمائده است و بجا و غیره و وفات  
 آن کجاست که منوجه بعلم الهی شوم و در یاکم که در حق فلان کس چه مناسبت شما اگر درین  
 ایام حاضر میبودید حال مرا دریافته مقصد نمی شدید و فرادرس و از اجز علت فقیر خواستید

هر چه بنیاط شما برسد بل اید اما اول استخاره که در حدیث است بکنید بعد هر چه پیش خدا آمد  
 در آن خیر غریب صغف و نالتوانی از حد گذشته است و امراض متعدد مستول شده نماز فراق ایشان  
 میخوانم و در هر حلقه سه روز و وقت قریب بسدس حاضر شوند. چنانکه که قوت توجیه اگر کمی آید غذا بقبول  
 چهارم باقیست و رفتن تا بیت الخلا حکم سفر دارد و درین سال سقوط قوت بسیار شده  
 مرا از جبهه خود این توقع نبود و در حدیث مولوی انیم الله صاحب بگویند که خطوط طوالی این  
 رسید و مطالب معلوم گردید بسیار آن حلقه سلام رسانند و طاعت تحریر جواب نیست و کاس  
 خیر خانه نماند. و اسلام مکتوب سی و ششم باعث تحریر این است که لاله بروج  
 نام همان از دوستان مقرر می که در جن سلیقه مقصد بگیر می صحبت داری نه علم فقیر نظیر ندارد  
 و عمده نامه و عهد روزگار بوده است درین ایام از وطن خود که اکبر آباد است تبادش معاش  
 در پیجی وارد شده است منتظر بودیم که زود بیایید تا این نسخه صحیح آدیت را با تا خود بخوانید  
 احسان دست بده در حق آقا که مرد فقیهیده و درخواه با او رفیق شود و هم در حق خود که این چنین  
 زود بازوی شما باشد و هم در حق فقیر که خاص مسد کذاتی بتقریب روزگار از مادر تر زود کرده  
 با شنید و باید که پیش از رسیدن بتقریبات تمس خداوند نعمت خود را مشتاق او سازید و  
 از تمنی ما را اطلاع دهید تا سرور با ششم معلوم شماست که در کسی باین اهتمام باشد که بگوید  
 و عادت مبالغه ملائیم الله تعالی خاطر شمارا در همه امور دینی و دنیوی جمع دارد و صحبتهاست خاص  
 ایام گذشته اکثری آدمی آید خدا باز میسر آرد و فقیر از خود غافل ندانید هر روز هر وقت دل  
 مستوجب شماست حاجت تاکید نوشتن نیست کسان جان خود غافل نمی باشد من شما برابر  
 جان دوست میدارم ان شاء الله تعالی محفوظ و محفوظ خواهید بود و معالجه بامر دم محل حجت  
 خدا غایت پیگیری کند و کوزه های پیرای می صغیر آقا که کبیر فرستاده بودند سر مهر رسید نوزده وانه پاد



بسیار بذات حق راست آمدند ایست که جزای خیر دهد و هر دو تها ن سفید کیست که دو دمی تنک  
 هر دو عوالم خود حزب اند فقیه حال حاضر کم قیمت است حال میکند لیکن بر عایت خاطر شما که است  
 بسیار نوشته اید و در صورت عدم قبول از خاطر شما خوش خواهد رفت نگاه داشته ایم چاره را  
 سیر و نیم سیر که برای مردم اندرون نوشته اید ضرورت نیست و در خانه شما خیرست و السلام  
 مکتوب سی و هشتم ظهور اثر توجیه بر قلب مسوره شما در اوایل که مرغوم بود  
 معلوم شد بعد از این اتفاق توجیه نیافت که فقیه زبان مغرور و اوست کسی یا و نمیدهد بهر حال تخمی  
 پاک در خاک آن عقیقه کاشته ایم بروقت مقدّر رسیده خواهد شد باید که آن هر جزو دار نظام  
 معیار شریع و در باطن مشغول بذکر طریقه باشد که فلاح و جهان درین کار منحصرست  
 و ایشان نیز باید که بذکر قلبی عقیده باشند و التزام شریعت و محبت مشایخ و دو اوست در باطن  
 واجب دانند و انصبت مردم نا اهل و اشغال نامناسب احترام لازم نمائند و وحدت  
 علما و مشایخ متدین و متشرع غنیمت شمرند و آنچه از قصد خود و مردم خانه بجانب چنان  
 نوشته اند بشرط اسن مبارک هست و تا رسیدن شما فقیرانش را الله تعالی بعد نماز کند و گم  
 روز برآمده پیش از خلعت بعد آن بجانب مسوره شما متوجه خواهد شد باید که هر روز منظر و توجیه  
 فیض رو با بنظر گرفته بعد نماز صبح بنشینید که محبت این عقیقه که فرزند ماست در دل  
 فقیر تاثیر کرده است و استعداد خوب و اود هرگاه توجیه شود ترقی معلوم میگردد و الله تعالی  
 هر جا که دارد محفوظ و مظلوظ دارد و اخلاص شما بر من ثابتست و داغ واقعه مولوی غلام محیی  
 مرهم ندارد و السلام مکتوب سی و هشتم نفیر و رساله معلوم کردم که والد شما  
 در باطن ناخوش اند ناخوشی والد موجب حسرت و دینا و آخرتست خصوصاً والدۀ  
 امینی را اسفند نموده اگر اصلی داشته باشد کفارت و سکافات بعمل آرند الله تعالی

عواقب امورشان متعذران بخیر گردانند و از دعا غافل نه اندام اطلاق آنها موقوف بر وقت  
مقدر است و عمر اخیر است اگر در زندگی مسیر نشد ان شاء الله تعالی به بشرط سلامت ایمان در  
برخوردن است خاطر خواهان بهر کرد و بدعای خیر خاتمه یابد و از دعا و یا جزو بی سامانی و فضل  
برشکال برآمدن شمار بر این تفسیر احوال و فرزند مفقود و اخیر غیر از پنج نامده ندارد و با امید رحمت  
الهی منتشر باید بود اگر عریشان با قریبت ویر یا شتاب مو آید - دانست نام -

مکتوب سی و نهم  
اوجانه جل شانزه مهربان صاحب مار از مکرویات  
دارین محفوظ و از عریات کونین محفوظ و از احوال و اخلاق که عریانان بنفیر افسونی و میدات  
کردن از استیلائی شوق بجان رسیده کردی نگهبان سوزیم حیران تو گردیدیم ۴  
ای کاش منیدیدی ای کاش منیدیدیم ۵ مشکل آنکه طغیان را روان حرکت بسیار است  
از آن طرف مثل ملک داری و از این غلبه نالوتانی و نزاری غلبه و او لها برسد تا بر خود را  
میدر شود اگر سیم مرسلات که خیمه ملاقات است سلوک باشد غنیمت است زیاده عمر و زعم  
از این نام مکتوب سی و نهم  
و او بهر و او را بهر دیدن با انتخاب پر و از و که رحمت اقامت در کجا اندازد و متعلقان  
خلفیه و نشاند که از نشو و نشات هر روزه و ملی تنگ آمد و ملی و نشا جهان پر خود  
دور است از جهان سیدم مردم سنجید مراد ابا و و مرده که بهر و ساجت نمودند که اینجا بود  
جایزه و حقوق نواب ارشاد خان بهر و سلطه بهر نگذاشت که نشا جای دیگر که هم طالبان  
طریق تیره و تری شهبازان غم اقامت نموده آیم بهر و طلب متعلقان فرستاد و م نهانند  
سموع بهر شخت ناچار بر اجبت و ملی اتفاق افتاد ۶ می باقی ما جناب باقی ۷  
ما بهر صد حساب باقی ۸ وقت گفت که بهر قریب است سیم بهر و تیش ایشان غم بود

اجازت است برای علی شحات بخوانند و طور خواندن آن حضرت میر سلمان صاحب  
 سند گفته اگر این دعا آخواند باشد بزرگوار آنرا نوشته است طور دعوت آن رسانا را در  
 دست مناسبت حال از محمد فی سلیم است **س** منسوبه وصال میسر نشد پنج به پنج  
 عشق بازی ما غایب ماند و اسلام **مکتوب چهل و یکم** محمد بن علی بن ابی طالب  
 سبحان ربک شمار از مملکت سلامت آورد و نسل بپادشاه حال که نمودن آن آن خوب است  
 و احوال این دنیا در آن ماکور باطلان را که مفصل معلوم میشود اگر شود و تحریر آن حسب  
 فساد است انقدر هم بر عایت خاطر شما گاه محو لبسم و خوبی میان غنیم الدین زیاده است  
 که نوشته اند قطع نظر از رسم طریقه فقیر او را شناخته آشنا گرفته ام که مر دیت مروان و دیگر پادشاهان  
 معامله دینی باشد یا دنیوی خدا او را زنده دارد و به جودش برساند پس آمدن مادر آن  
 حدود اگر چه برای ترویج طریقه است که طالبان دین شهر ویران نموده و آبخا ببارند  
 و همانند رعد و گسار شایه اگر شما و آبخا نباشید و دست خواهم کردن هر چند فرزندان و  
 رفقای شما خدمت بنمایند لیکن شما بدیل و نظیر ندارید که کسی قایم مقام شما نموده باشد شوق  
 حکم عفا دارد و دین شهر و قرض حکم کمیاب هر حال هر چه تعاضای وقت کند و قبول باید آورد  
 یا اطلاع نزد باید داد که خار خار سیر و سفر از سینه بدر کرده شود و بجوی حضرت مولوی باشد  
 صاحب که با دو کار فقیر اندمزد و روانید و اسلام **مکتوب چهل و دوم**  
 جان من سلامت باشی درین مدت مفارقت و دور فقه شمار سید و حوز جان گردید و روح  
 تازه درین ناتوان و مید هر حال با همه بد معامله کی با فقیر با آن همه محروم و مضروبیت  
 و تغیر دادن شما با فقیر و ادعای قدیم که بیان آن طول دارد و مناسب حال فقیر غیر از وفا  
 و عفو و دعا هیچ نیست - باید دید که اشتغال با چه میکنید شمارا با خدا سپردم و ما را بخدا سپارید

و از احوال منزعج آباد و حال یاران منجمل و اخوان و اخوة و اعمام و والدات و صاحبان  
 انصاری و حال حضرت مولو یصاحب از اسباب معیشت ایشان بنویسد و هر صبح بعد نماز  
 مستوجب بغیر بنشیند و بر نامه توبه میسپرد که کسی توبه نگیرد و اطاعت والدین واجب دانید  
 و کیفیت معامله با بر سرکار و حال معیشت خود بر نگارید و اشتیاق بشرط صفای دل منعی  
 و خدا حافظ و بن و دنیای شامت زیاده عمر و زهره عمر باد - **مکتوب چیل سویم**  
 محذوف و فقیر را بیش از مرده تصور نباید نمود و مرده بر سلام سبقت نمیتواند کرد و مگر موافق خبر  
 صحیح جواب سلام تواند داد و بشنوند یا نه اکنون که رسم مراسلات تازه کرده اند فقیر نیز خود را  
 در ادای رسم دوستی با مقصر نخواهد داشت و حقوق صحبتهای فرخنده گذشت و این بر سر  
 و زبان تحقیق استند و تصنیف کتاب ندارد و بعضی مسائل شرعی و طریقت بطریق جواب  
 که احباب سوال کرده اند بطور مکاتب مرقوم شده عزیزان آنها را فراموش کرده اند و بعضی  
 اخباری آن متعاقب مرسل میشود خدا کند بقبول رسد و هر علی خان صاحب که سجا  
 برادر و فرزند فقیر و از نادانان عمده و باوصاف حمیده متعلی اند بقریبی قصد چیل محبت  
 نموده اند معرفتی با مردم آن میده ندارند بوسیله رفته فقیر اگر خدمت برسد مورد مرحم  
 خواهند شد و اشتیاق و عنایاتی که بایشان رسد دل خواهد شد بعین عاید فقیر خواهد گشت  
 ملاقات که نظر با سبب چیل مشغور می نماید خدا آسان فرماید و لا الرحمن الطاف غفیه  
**مستفیدان مجلس شریف سلام قبول نمایند مکتوب چیل و چهارم**  
 باعث سحر آنکه طفر علیان سلمه رب خلف نواب اعفوا و الدوله ارشاد خان بهادر  
 نبیره نواب امین الدوله مغفورست از اولاد اجداد حضرت شیخ الاسلام عبداللہ النصار  
 رضی اللہ تعالیٰ عنه و تربیت فاضلی و باطنی از فقیر یافته نسخہ سرا پای او مودوده و معنی





محمد شاه از اربابان حلقه است و کب کمال کرده اگر چه لطاها از علم و فضل خالص است اما  
 انا نواز هر طریقه باطن او سمورست و با وجود عیال مندی و معیشتی ندارد و میگوید که درین وجود  
 اقامت نماید اگر وجه معاش قلیله که در آن مقدار زندگانی مع علاقائی تواند کرد و از سرکار  
 دنیا داران این مملکت بسی شامی سر آید هم موجب اجر عظیم و هم سبب رضامندی و بشا<sup>ست</sup>  
 و خدمت و محی و طایفه معاش صاحبزاده عالمگیر در بیان مرچین صاحب فرزند حضرت  
 محمد و الف تانی حضرت شیخ احمد نقشبندی سهرندی صنی الله تعالی عنه که با علاقائی بیایا<sup>ت</sup>  
 روزگار و در وجه معیشتی ندارند و مع متعلقان و رشا هیچان و رتبه فریدی بیباشند موجب خوشنودی  
 پیران است و نامیدن فقیر باریان طریقه که در پیلان بصیت اند بخدمت مولوی عبدالرزاق  
 که لطاها و باطن لیاقت ارشاد و تعلیم طریقه دارند رجوع نمایند و محبت ایشان را غنیمت  
 دانند عزیزان و دیگر که از فقیر استغاده کرده اند و اجازت یافتند صحبت آنها هم خالی از نفع<sup>ت</sup>  
 نیست اما شغف را مصالح بسیار در کار است و اگر فقیر در حق شخصی پاداشی بنویسد بقدر طا<sup>قت</sup>  
 سعی و توان امری نموده باشد که برای شام مفید خواهد شد و تاخیر از تقدیر است و استلام  
 مکتوب **بچناب هم** کار غیر از ترویج شریعت و طریقت از زندگی مقصود نیست  
 و بهادران طریقه پیش فقیر اند و اربابان ششمنی عزیزانند حق تعالی ما و شما را بر تاج سنت نبویه  
 علیه الصلوٰه و التحیة استقامت روزی کند باعث محو بر آنکه از ظلم و ستم کافران سکه  
 خدایم الله تعالی باده متبرکه که سهرند و بران شد و مرامات حضرت علیهم الرضوان بشا<sup>د</sup>  
 رسیده صاحبزاده آواره شهر و دیار شدند جماعه مقدسان طرفها کرده اند حضور صاحب حضرت بهر  
 اسد الله صاحب که با فقیر خصوصیت بسیار دارند تشریف می آید اگر چه احوال آن ملک  
 و مردم آنجا غنی نیست لیکن بهر صورت مرقوم میگردد که اصل طریقه را بقدر موقعه و بر دست<sup>ت</sup>

زبان در خدمت ایشان مقصود نمی باید بود و خصوصاً در وقت که صدمه غارت و غلامی  
 باین بزرگان رسیده است زیاده زیاده است بسلام مکتوب **خجابه** و **ویم**  
 میان محمد اکبر از باران طریقه تقیری آبخا میسرند تا نصف دایره امکان رسیده اند  
 اگر التماس توجه از شما بکنند البته توجه بدهند و در امور مردم دینی ایشان نیز سعی نمایند  
 و از کلمه اخیر تا مقدر درین نفر نمایند و دعای حسن خاتمه در حق فقیر لازم دانند که وقت  
 نزدیک رسیده عمر از شما و شما از خود و توقع ملاقات نیست که ملاقات سیر و سفر  
 نماند و شما را فرصت نه و السلام مکتوب **خجابه** و **ویم** فقیر از سیر امر و  
 و مراد آباد فارغ شده است و قصد مناشای شاهجهانپور و اردان را الله تعالی عفی  
 میسر دوسه مقام در بریلی کرده روانه پیشتر میشود و پنج پیش مقام در شاهجهانپور  
 نموده مراجعت بسنبیل مینماید بعد از آن بدلی میرود و با وجود ضعف پیری این حرکت  
 عیف را بر خود بپندیدن بنابر اغراض صحیح اخرویست که خدا میداند اشتیاق بقدر  
 اشتیاق صاحبان است از عزیزان مشتاق هر که در بریلی باشد او را اطلاع این معنی باید  
 که فقیر را بعد در دو آبخا با عذر خبر کردن مقدور نیست که از ساکن احباب واقفند  
 که ملاقات میسر نگردد و السلام مکتوب **خجابه** و **ویم** حال مرد  
 انجند و تنباه است خدا رحمت محمدیه فرماید علم صاحبها الصلوة والسلام باعث تخریب  
 آنست که حضرت میر سلمان صاحب باک الله فی بکاتیم با همه ناتوانی و بی سلامتی فخر  
 سمیت قوی قصد سفر حج با جماعه فقرا فرموده اند اگر عبور ایشان در آن حدود واقع شود و بصفا  
 اطلاع رسد استدراک دولت ملاقات سراپا برکات این بزرگ را البته دریابند و خود را  
 از حاجت بهیچ وجه معذور ندارند که ذات شریف ایشان جانش کلمات ظاهری و باطنیست



و کسب مقامات از حضرت سیدالسادات پیر فقیر و تمیم سلوک از جناب شیخ الشیوخ مرشد  
 فقیر نموده اند و ازین مضمون بخدمت نواب صاحب یعنی قاسم علیخان اوصلهم الله تعالی  
 الی قایده مایمنه اطلاع باید کرد و بلکه رفته فقیر از نظر باید گردانید که تحریر علمده درین باب  
 و چنین وقت مناسب نموده و السلام مکتوب پنجاه و چهارم اینچ  
 از عالم مدبر سناش نوشته اند بجاست اما فقیر احوال حرکت و دماغ سیر و سیاحت هرگز  
 ننماید برای چشمت یاران طریقه که از اطراف هجوم کرده اند آمده ام بعد و دماغ بدلی میروم که  
 مستعلقان در اینجا هستند و از هر طرف فتنه قصد بدلی میکنند با این همه دنیا داران این حدود  
 با فقیر معرفتی ندارند عقیدت معلوم نمایانند باید که روز ملاقات این فتنه را با شما مفصل گفته ام  
 که خانه سامان و سختی یعنی فتح خان و سرداران را در تمام عمر خود گاهی ندیده ام و ندیدنیان را که  
 اراده ملاقات فقیر داشت منکر کردم که نباید و حافظ رحمت خان که پیش فقیر حاضر شده بود  
 صحبت او با فقیر نازدست افتاد و پسران علی محمد خان را بنی شاسم ربط کجا پایش معلوم  
 و میدانم که شادین دیار بگیا و بومش و عیالند واقع شده اید بقطع نظر از حقوق آشنائی  
 و حق چنین شخصی عبادت است اما حقیقت اینست آنچه نوشته ام و دنیا داران تعلیق بمنزل  
 بحال خود یاد دارند و گرنه این خانه خاوند خواهد و السلام مکتوب پنجاه و پنجم  
 از خبر خاوند از رحلت میرسلطان صاحب چه نویسم که برین گذشت بار رفت و با چو  
 بنجاک افتاده ایم و سایه میگردد و یکدکاش این نارسانا دگر و احمد شد نام بر سر راهیم  
 و خبر فوت مغفور مرحوم معلمانی بیگم از خط میرمکھو و میر محمد معین خان صاحب سلام الله تعالی  
 پیش ازین دل را داغ و جان را داغ کرده بود و اندیشه ملالت بیگم جان صاحب نهاده  
 آب میکند بهر حال همه مصیبتها میگذرد و ما هم خواهیم گذشت نفسی که دریا خدا میگذرد و نیست

از نوید بجالی آنچه از طرف سرداران بخشی بر او خرچ صوفیان خالقاه میسرید و از روز  
چند در توقف افتاده بود و دست حاصل شد که درین آخر زمان توکل صرف باعث جمعیتی  
میشود و اس المال صوفیه هیچ جمعیت است و ناسازی و بدوفانی باران زمانه محل شجاعت  
ماه در نشو و نشی قطع امید است عدم وجود و احباب را یکی باید داشت و آنچه در خدمت احباب  
سی بقدم میرسد از آن از احباب حضرت حق سبحانه با بطلبید و کیفیت واقعه میرسد با  
که چه عارضه رحلت نمود و در کجا آسودند بنویسید چند نفس که باقی است حق تعالی در رضا خود  
بگذرانند و داغ رحلت باقی ماند باید دل در منزل نرساند و فتوحات باطنی روز افزون است  
درین بقعه هم قریب صد کس صبح و شام توجه میشود شما را بلکه همه را خدا کافی است و رزق مفتوح  
موقوف بر آبادی ملک نیست خاطر جمع دارید که خدا کار سازست و درین ملک خبر نیست منظر  
لطیف غیبی باشد خدا متین شما را مغرور نمی خواهد داشت و اگر حرکتی واقع شود با فضا و وقت و حال بعد  
استخاره سئل و بطرف میسر شود باید رفت و باید که طریقی از دعای خیر هر یک غافل نباشند  
چهره از چند روز اینجا آمده التزام حضور طلق کرده فتح باب فیض او عجب نمی شود و معلوم شده  
که آن برادر از وزیر باراند برای غدر تقصیر و تقصیر میسر مدعای فرمایند که عفو کار  
کریمان است و زود حضرت نمایند که عزم سفر و اود و نواب ارشاد و خان مغفور رحلت نمودند  
و آدمیت را اینجا که برین خدا بیا مرز و تنهایی ما را تماشای باید کرد و آنچه ما را جان و دل  
موسخت در دهر بود به آخر از ناسازی طالع بآن هم ساختیم - **مکتوب**  
**پنجاه و ششم** فقیر مستغلقان باینست است و دعا و دوستان شغل اما  
اجابت دعا در وقت است که شما را خدا خاطر خواه می سازد که از مدتی پنج میکشید آن  
صلح العصر میرسد و عواقب امور شما بنهر میگذراند خاطر جمع باد صفت در مرتبه است که حلقه در

حالت منظر اجتماع اتفاق می افتد اگر چنانچه از زندگی نمانده اما حیات صوفی غنیمت است هم  
از بهر وجود او و هم از برای دیگران و مردم محل شمار بقاعده طفره تا ولایت کبری خدا شاکا  
رسانیده طره عقیقه خوش استعدادی است و در عالم عقیدت و اخلاص پیش رو مردان  
بزرگمگو تا مبادی کمالات نبوت رسیده اند و میان ملکن قریب تمامی دایره اسکان و سیر  
خوشی مقرر است و طلق درین ایام صبح و شام غیب میشود و مردم خوش اسفند از بزم  
آمده اند حق تعالی فرصت دهد که بسیر سلوک اصطلاحی تمامی رسانند جای شان خال  
درین تا آخر عمر بجوم فیض و برکات بمرتب است که در بحر بر نیاید الحمد لله علیه و آله و صلوة  
علی رسول الله از اشتیاق دیدن بر خور و از این کامیاب نشانین فرزند از بهر عزیمت  
نوسیم کم است خدا و را بمقاصد انصافی در دین و دنیا رساند و از فطر محبت او خجالت نسیم  
او حق اخلص او از نامانی ابد خدا کند که با لشکر پادشاهی و از شهر شود که بعد از این  
از خود جدا کنیم خدا و دل میداند آداب آدمیت که از شما بنمویسد و دیگر می رانند یک شما  
که در عالمی است نمایان حق تعالی نشود و وجود شما از این هم صحیح تر گردد و اندوخته امر و زک  
و هم نشو اال است بتقریب تعزیت حضرت خانصاحب یعنی والد بزرگوار شما که جامع نیازان  
مناقب بودند و از انتقال ازین عالم داعی بیادگار گذاشتند و را اوله حاضر ام و بعد تو  
سه شایه روز فردا رحبت سهیل خواهم نمود خیر عبارت عزایرتی خالی از تکلف نیست  
که ما و ایشان بلاقه هم عمری و در وقت قدوم باین خاکدان تقدیم و تاخیر چند قدم نمیرود  
حالاکه وقت رجوع بطن اصلی است نیز بفاصله چند نفس هم فافلایم **ع** امر دگر گرفته  
حرفیان خبری نیست و فردا است درین بزم ز ما هم اثر غنیمت - و السلام

مکتوب پنجاه و هشتم عمر آخرت و منفعت پیری از حد زیاد خدا

خانم خیرگر داند توفیق ملاقاتها ضعیف است اما از قوت الهی امید قوی است و بهم این ماه  
خط آن فرزند مدد یک مجلد کتاب که مرا از جان عزیزست رسید خدا تبارک و تعالی بخیر و برود  
سر محمد مکین خالص با حرم مشیر شنیده بودم خدا هر سه برادران را بیا مرز و داعیای پیر و پسر  
بر دل مایا و کار گذاشته و رفتند و لا اله الا الله را خدا توفیق نیک و پدر و محمد امین بسیار یاد و آیه  
و در حق دستور میر علی مغربه خداش بیا مرز و خنما گذرانده خواهد شد باید که باقی عمر را در  
الهی صرف نماید که اعما و بر حیات نیست و فقیر مدد توابع با کمال ضعف دانا توانی زنده است  
و هنوز قریب صد کس را هر دو وقت توبه میسر می آید و ما توفیقی الا با الله - والسلام -

**مکتوب پنجاه و هشتم** ذوق سخن از یاد رفتن بعد عمر غزل تازه بر زبان  
دوست بنیومر قوم شدت باین فرصت آنچه خط باشد زیر نگشتان مارا که در فتن لازم  
افتادست چون آب روان مارا که نفس و انیم و بس راه چین از ما چه می پرسد که که پیش  
از بال و پر برداشته اند از ایشان مارا که نفس تا یکیشم از سینه صد جا بگسلد تارش  
چه زار دانا توان کردست آن سوکیان مارا و والسلام **مکتوب پنجاه و نهم**

الله تعالی بے عرض حاجت امور سرکار سیر انجام رسانده میدهد بزدان مراد  
مستقی + آنچه از تحریر فقیر بجانب نواب مذکور مر قوم شده بود این حرکت باین ربط ضعیف  
غیر مفید دانسته اقدام ننمود معاف فرمایند چه که آن بزرگ خزید احبش در روشی مانست جوع  
او بطریق دیگرست و اخلاص او بنیررگان دیگر یک ایما و آنها به از صد و فقر فقیرست آن  
بزرگان را بخندست آن مهربان بهم معرفتیست و آنچه از تائیدات مقالات حضرات ائزان  
مهربان بتقدیم میرسد اجر غزا و جهاد و اورو تقبل الله منکم و جزا که خیر العباد  
و والسلام **مکتوب سی و هشتم** ایام بکام صاحبان باد این هیچگاه از سر تنهائی

و گمانی که خوش دارد خود مایاد صاحبان نمید و چنانچه باین روابط قدیم که به تکلیف است  
یا ایامی ملاقاتی با اظهار اشتیاقی بخدمت گرامی نگروند مگر در بعضی فقیر بنشینند و با او در خدمت  
کمالی نمانند خالی از اوست نیستند اما با مقتضای زمانه پیرشان روزگار واقع شده اند  
یکی از آنها بحالت مضطرب اگر قرار است تفصیل احوال آنها بتوسط صاحب عزیز تر از جهان باشد  
بها در بعضی خواهر رسید فردا این بر خوردار را که گمانی جاگیر سرکار بسا در سر دارد بخدمت  
خواهم فرستاد اگر تقدیر مساعدت باین تدبیر خواهد فرمود یعنی است که دستخط مناسب بخواه  
خواهند نمود و گرنه در سماجی در همان است و شکایتی لایفعل الله ما یشاء و میگویم  
میکوید امید است که رفاقت این نوجوان که باعث امداد و اعانت در دیشانت توبه  
باز و فتح و نصرت خواهند نمود و السلام **مکتوب شصت و یکم** امر این جهان  
را باید که با سلاطین آن جهان یعنی فقرا با اوب باشند خصوصاً در اوقات استمداد و استغاثه  
که دل فقر ملتفت گردد و در چنین اوقات بر پروائی کردن و تخریب طالب بهمه براداران  
گذاشتن ضرر دارد اگر حسن ظنی در میان باشد واجب است و اگر نیست رجوع و انابت بچهره  
باندیشه همین امور بطور اختلاط و رسم مراسلات ترک نموده ایم و عاقلانه ایچ  
ز غلق گنده و دماغی چگونگی بردارم باین دماغ که از بوی گل زکام کند و میدانند که  
فقیر به ثبات و استخاره مناسبتر ندارم اما تقاضای ارسون است اگر چه از مصحف عبید  
قال زون در حدیث شریف نیامده اما ممنوع هم نیست اگر کسی زند مصانعه ندارد و اشعار  
آبدار سرکار از نظر گذشت درست و بازنه است و فارسی بهتر از هندی حاجت اصلاح شد  
محمد باقر جا که مخلص قدیمی صمیمی سرکار بنا بر عذرهای سمیع و در دمجور از خدمت است اما  
در کفارت ان تقصیر اضطراری همیشه در خدمت فقر حاضر بوده برای دوام عمر و دولت ایشان

۷۷  
این مکتوب  
خان خانم خف  
نوبت قبل ایشان  
در بیت ۱۲

۷۷  
توبه کردن و باز  
سرودن بوی  
و باز شدن از  
سر کار و دوام  
در استقامت

بوکالت ملتس بدعا و توجیه باشد و اسلام **مکتوب شصت و دوم**  
 معلوم کرده ام که بعض از کلانان اینجا بایشان موافق اند و بعضی  
 بغض و زور آنها را استعمال ساخته باندی را از پیش باید بنزد و با حریفان رنگ مصالحه بخشد  
 نقش مراد بدست باید آورد و مطالب عمده که به تحفظ رسیده و راضای آن باید کوشید و رنه  
 بر حوصله مخالفان گران خواهد آمد و از سبک سری عرق حسد آنها خواهم چنبد و تخیل در میان  
 راه خواهد یافت و فقیر خلافت طبع و وضع کرد و شتم که از سرشته تدبیر خود آگاه سازند تا  
 بنای مے مفید و قوی گذاشته شود احتیاطی محل را کار فرمودند و اخفا نمودند  
 مصلحت نیست که از پرده برون افتد و از نه در و مجلس زندان خبری نیست که نیست  
 اسد بارخان که نصیری ایشان است اگر بجهت اضطرابی روزی چند از خدمت جدا شده  
 حقوق ویرینه او فراموش کردن و بیک جرمی که هزار غمده داشته باشد انتقام به عقوبت و تناف  
 کشیدن و در از شان کرمی است بلکه بعید از انصاف و مراد و قی سرکار برین آورد و کرد و  
 حرفی در بنیاب رقم کردم اگر تقویت بنای دولت و اساس تنگنای منظر است همراه جواد  
 این خط بنام خان مطور عنایت نامه شمل بر جن طلب مرسل شود و زیاده توفیق مهربانی  
 در توفیق با و استلام **مکتوب شصت و سیوم** میر حسین خالصاحب  
 خلف رشید حیه شمت خالصاحب که نسخه و جود ایشان بصحت اصول و فروع رسیده است  
 در سال استعدادشان با تمام و اکمال انجامیده با قضا و بشریت که اهل کمال را هم نام  
 گزین نیست خنوصا ارباب خیال را با همه توانی و دلسامانی حرکتی کرده اند و نظر بر حقوق  
 خصوصیت قدیم و رنج خدمت ایشان آورده یقین است که بلا حظه مراتب عنایات پرورشی  
 و مطالعاتی شایسته در علم ترمیم و تمهید دل ناکسته و جزای آنکه هیچ سوانغات نگردیده

احرام آن سده علیک بستند هم با کرام و احترام و هم منعم و انعام در پنج خواهد رفت و این تا  
 اگر چه از راه قدر دانی که لازم بزرگی است بظهور خواهد رسید فقیر را هم باین عمل بزرخواستند خرید  
 و در باب خان صاحب مشفق مهربان و الدبیر گویا این نوجوان نوشتن فضولی است خلاصه فصل  
 احوال این فاندان عالیشان سبع ملازمان زبیده در نه باین رود البت قدیم بندگی و خداوندی  
 این همه بپر دانی میشود اگر چه درین ایام حال ملازمان سرکار هم معلوم است و استقامت  
**مکتوب شصت و چهارم** مخدوم زاده کمالات و سنگاه میان احسان الله  
 احمدی را خدمت کردیم که بار عایت او اب رفاقت بدون در خدمت ارباب است موجب ثواب  
 فتوحات و دفع مضرات است و مانند باندانند یکله با مخصوصان مایه و امر معاش و چنانچه  
 زبانی توجه احسن مرعی داشته باشند که انجمنی باعث خوشنودی فقیر است و رضایین قوم سبب  
 ترقی و درین و دنیا بشرف طرحتن و صدق عقیدت است یقین است که میر حسین خان که کماله  
 محبت و هم بلا حفظ کمال نسبت طریقه ما را عزیز تر از زبان است مشمول الطاف خاص ابد بود  
 و معلوم نیست که قدر میرزا محمد علی بیگ معلوم ملازمان شده است یا نه و میر شرف الدین  
 که بجان مخلص ایشانست و مرا عزیز تر از زبان و در صفات شریف از حیاء و فادایان صدق  
 و صفا و حسن فرست و پاک لطینت نظیر ندارد تا آنکه حاکمان مان کار با عوحده بسجاعت تفویض  
 او می نمودند نظیر وفای عهد و اخلاص و عقیدت قاصد ملازمت گردیده است یقین است که  
 از مراتب قدر دانی و محبت شناسی و قیقه فرو خواهند گذاشت ان شاء الله تعالی و در دوا این  
 سید بزرگ مفتاح ابواب فتوحات خواهد شد هم بتدبیر و هم بتاثير چون میر سطور غایتها مکتوب  
 و چهار تهاست بیا کرئید مطلقا استطاعت ندارد و در خبر گزشت تا خبر علم است و السلام  
**مکتوب شصت و پنجم** فقیر تا بر نیت صالحه تکلمی در امر معهود کرده با آنکه

خلاف طور من بود اکنون نکل و نیم آن ضرور افتاد اگر چه سید اکرم کا پشان با همه شوم  
 و فرست بقبول مشورت ارباب اغراض خود کرده اند **د** بشنوی یا شنوی من گفتگوی منم  
 معلوم شده است که افران و اشال آن بزرگ یعنی سلاطین و بکر متوسط اعزه مراسلات  
 و امر مهور یعنی و امر خلافت پایشان دارند بنا بر مصلحت و جواب هر یک بقبول و اجابت  
 پیش می آیند و در عالم دنیا واری مصافقه نیست یقین است که از استحقاق امر و عدم آن غافل  
 نخواهند بود و نیز نهنگی که ایشان مناسب زندگی خود داشت بقبول مطالب مالا لایق آقا را  
 تکلیف میکنند اقبال بآن نمیتواند کرد مگر دو کس یک سفینه که بکلم نفس همی جز و خواب چند روزه  
 را غنیمت دانسته تنگ محکومی با وجود تهمت حکومت بر بند و هویدا که از بخین کس چه توقع  
 است فردا است که با غوغای سبها با وفای محکم شده و عهد و پیمان بر هم خرده است بعد از آن  
 اگر نداد که عمل خواهد آمد همان بدنامی سابق در پیش است فکر از حیا و وفا فاضل خواهند نمود و غایت  
 مقصودند و دوم بختی را بقی قبول خواهد کرد و شخص که موصوف بعلم و دیانت و بقی و فرست  
 باشد و ترجم بخلق خدا منظور داشته و قدرش شما امیر کبیر ساخته با خود یک ساخته با قضا  
 نفس ملکی مقاصد نفسانی را کیسود داشته در اصلاح عالم و عالمان کوشیدن عبادت و سعادت  
 دانسته به طلبی که تکلیف کنند بلا خطه این مراتب اقبال بقبول فرمایا اگر چه بیت بر تابد  
 و این خصوصیات امروز دین فردا صانع است و مختصر و فقیر با همه بیکارگی از حال هر یک  
 مطلع است پس وفا و عهد این بزرگ توقع باید داشت و کرامت این چنین غریزی باید است  
 و اسلام **مکتوب شخصت و ششم** فقیر از روی آرزوی نواب یعنی عماد الملک  
 خجالتی دارم سبها است که وقت مراجعت سبها از راه سبها بگذرم و در مضر الزف نموده  
 خبر و در جود بر سامع و ایشان در متهربانید و بیکد و در ملاقات نموده فقیر رخصت ننماید



به شرط آنکه فقیر و قصاصات حادث هرگز داخل نخواهم شد و شرط دیگر آنست که تا دم آب مدارا که  
 نواب قبول نخواهم نمود راضی باشند یا نه اگر شمارا میسر شود نواب را باین شرط راضی ساخته  
 اطلاع دهید تا حرکت بالنودفع نشود و بعضی آثار دفع ملاقات منعیست خدا بر طریق  
 حضرات شمارا مستقیم دارد که اشتغال دنیا داری و صحبت بیکانگان طریقهای عظیمست و  
 افسوس آنست که برای معاش معاد را و ما گفته اید و بدست نمی آید اگر چه بر وجه معاش بنای  
 معادست اگر میسر شود و مسموع شد که نواب و طائف قلیل رفیقان خود را که در هر یک  
 از اینها فایده دیگر دارد و بنابر غیر محاسنی موقوف نمایند چنانچه در طیفه شاه محمد که از ایلان طریق  
 داخل ذیل موقوفان شده اگر توانید بگویند که بنا بر دو خواهی این قاعده را موقوف نمایند  
 که ضرر دارد و اندیشه آنست که در طیفه محمد احسان احمدی نیز موقوف خواهد شد پس علما و اهل  
 مکتوب **شصت و هفتم** بسع میرسد که مقربان نواب تقریب اشخاص دیگر  
 از اقربان و امثال آن بزرگ مسعود که با او عهد و پیمان نموده بقسم در میانست با نواب میان  
 می آید در وقت خاص نواب را از قیمتی مستحب ساخته جواب گرفته بنویسد اگر چه بر جواب  
 دنیا داران اعتمادی نیست که اینها آنچه در آن مرفوع می بینند اگر چه آخر کار مضربا نشد بعمل می آید  
 و عهد و پیمان بر طاق زبان میگذازند و بنواب باید گفت که مسموع شده که باراجای که در  
 واقع شده است اگر نفس امر بخیمینست انهمی را فتوح دانند و کارها از آن مهند و گیرند  
 که باز درین غرض کسی بنظر نمی آید و باز او را زنده سازند و از گفته در دنگو بیا غرض برست  
 و بان دریده کار را صاحب کنند و بر عهد و پیمان تا استقامت نخواهند کرد و بدو هم همراهی  
 تا چیزی نخواهند و احوال مطلب محالست و نیز بگویند که تیر میری گفتند که مردم را اعتمادی  
 بر قول و فعل شان پیدا شود تا با امید و بجموعی بایشان نمایند و نیز بگویند که درین ایام عهد  
 می کند

با خدا بندگان که بعد ازین بدین و دیانت و به او وعد الهی با خلق خدا پیش آیند از برکت این  
 اگر آنکه صدق باشند و دیگره از کار و اشود و هر امری که در وقت ست از تاخیر بایست شوند  
 و از ثقت خرج و خزان نامید نگردند و قاضی القضاة حالی و مجید الدین خان که در علم کمال  
 وارد و در دیانت و عدالت نظر ندارد و با فقیر ربط از برادری گذشته و پیش ازین هم در باب  
 ایشان منوب خبر نگفته ام بعد تصرف بر مملکت بجای ایشان اگر نخواهد شد بدون فقیر و شمر  
 نخواهد شد که وجه و قاضی آب رحمت ست و این معنی از تفاسیست بنویسند ام بلکه بعضی الهیست  
 اگر چه بعضی غالب بعد تصرف بر ملک صحبت ما و ایشان بر آرزو خواهد شد که نسبت مزاحی  
 در میان نیست لیکن کاسیالی ایشان بشرط آنکه وجودشان از برای خلاق مقید باشد  
 مقصود بابت و السلام مکتوب نصرت و شتم خط شاربید و از مضامین  
 وحشت آمیز گذشت برین آنچه گذشت چون غرض نفسانی ندا میم و بنای عمل از نسبت  
 حاصل است صبر کریم و از جاز فقیه و گردان این بی اعتنائی که نواب با شما کرده اند گوی  
 با فقیرست می بایستی که هر دوسر دنیا را آتش بکشید هم خوب شد آنچه شد حال لطفی مانده گذشتیم  
 ازین فتنه ما را موس و در غیبت خدا میداند که بچه اعاده برخلاف طریقه و درین مقدمه حکم  
 کردم حالا تمام دست ازین کار دوسه روز دیگر هم بناید کشد و دندان بر جگر افشرد و مکرهات  
 را باید دید شاید که اصلاح عالم در تصور بگیرد و اگر آرزوگی نواب تا اینجا کشد که روز شنبه  
 همه موقوف شود و چون آنجا عبادت است ان الله هو الیق ذوالقوة المتین  
 بقدر وسعت حوصله را کار باید فرمود و باندک حرکت نا و انان از جا نباید رفت ان الله تعا  
 الحق یعلو و طبقه غریب الحسب را همه برادران میخواند و باشند و مسترسلان سولوی حصار  
 از فقیر احقر از و از سبب آن معلوم نیست و ایشان ملاقاتی داشتند ایساها موقوفست

و همیشه سلام و اشتیاق و معذرت از طرف شان میشد سر این سالوک نیز نمی فهم و نمی برد که این سالوک  
 در ایام مهجور و از غایت فقیر بوده روی زر و خور را ننموده و خدا نهاد بیک جهان فلکات و افساس  
 گرفتار است و اسلام مکتوب **شخصت و نهم** از خط شما که مشایخ احوال شما را شنید  
 بود و کم قرار بها داد و دیگر اجناس معتبره و وصولی مطلقا معلوم شد عجب کم است دفع و غشای غنی  
 در پیش است و حفظ جان و آبرو مع حصول مقصود و منظور چنین وقت بی صرف میل نمی توان  
 یافتنی از رفیقان تازه دور از اندازه عقل است اگر مبلغ گران در خزانه نباشد بقدر بقدر  
 و بقدر ضرورت مردم زرمی باید داد که رفاقت نواب از بهر آخرت نیست رفاقت بکطرف دفع  
 فاقه خود باید نمود از اینجا فغانان رعایتی ببرد و می کنند و بساحت زمین میسازند و غریزانی که  
 بگفته فقیر با هم در سامانی این فتوح ناگه اشتیاق سفر کنند و بنمناز و دم آبی بنابند بقیه  
 سخنانند که اگر ندید اشتهم سر دار بایوس را که از هر قوم با ما باطنی دارند صرفی میداد و میفرستاد  
**چشم** بی ندی که و من آنچه بقارون زر کرد و ارشاد خان بان خوبها و خجاست و خان  
 نمان و همربا و محمد خان آفریدی شخصی است که بکند کسبی سرداران لشکر و جیلدار بخود میکند  
 و هنگامه آنها را بر هم میزند اینها همه فاقه های بی دری می کنند استطاعت سفر کجا دارند اما کجا  
 نشود و وعده موکد وصول روزمره بیان نیاید کار مشکل است و از قربانان خود چه نویسم  
 که باین ربط قومی گاه بود و گاه ایشان متمتع نشده بر مکان افتاده اند این هر دو مکتوب  
 از طرف خود از نظر نواب بگذرانند با نذیشه تا خبر جواب بنواب نوشتم در روی سخن بماند  
 سعادت خان را شاه و لیخان بزرگ و همراه خود برده هنوز مراجعت ننموده که فرموده محقر تعصیر  
 ناکرده رسانیده شود و اسلام مکتوب **هفتادم** اینجا از آوازه صلح نواب  
 دجاث بانجیب خان گوشه پست و اینجا از داران معتبرین معلوم شد دجاث بار و صلح

بنا بر مصلحت خود بتوسط راجه بهادر سنگه و دلیر سنگه آشتی میکنند و ذکر ثواب برای تنبیه است  
 چرا که ثواب خواه از بی سامانی واقعی و خواه از لیساک مردم راجد ساخت و در نظر با  
 کس باشد و از بهر سماعی کس را بر ثواب اعتمادی ننماید دیگر بکدام ضرورت کسی طرف ثواب  
 بگیرد باید که ثواب از فریب دوستان آگاه باشد چه جامع و ششمان و دیگر هر که از طرف ثواب  
 درینجامی آید اول اغراض خود را مقدم دارد و اعتمادی درینوقت بر کسی نیست که مستحق  
 عزیزان نبولیم دل تنگ شدیم که انقدر نوشتیم و احوال شهر تا اخبار محل از فقیر پنهان نمائیم  
 و آنچه واقعیت بفقیر میرسد هر چند مکرر ایما و اشارت کردیم که ثواب از تدریج خود در ایشان  
 بهرند ندادند و گردن بانی میکنند ایشم که باران تماشا سبکروند مشکل آنکه اهل مشورت ثواب  
 سهمیه سفها و همه غرض پرست اکثر از قوم سهل و اسخ از خرفا اند منافق و بیخ فساد و پهلوان  
 بی اعتمادی آفات که نه بر خیر او امید یی یقین دارند و ندانند از شر او بی قطع ماکجا داد  
 بید او کنم آشنائی و آشنائی را دگی برین بوزی آورد و گردن مرابا دنیا و اهل آن چه کاک  
 و درویشان شهر هم خوش نیست آنها را که خریطه با خود زده اند امر و زبانشان لغاف  
 ساخته حریف شده اند و آنها که فامده بآنها نرسیده دل را چو البت بسوزند و چرا  
 با منظر اب قلبی توجه و دعا کنند که با عیادت برسد و ثواب از فقر و درویشان با هر کافر  
 و مومن رجوع دارد و خود را بدامن یکد کس ندیده است که بر ذمه او افتد و عاقل خلق  
 در عهد ایشان از کاشیدن باید دید چه میشود غذا ابد و برسد ظالمان را مقهور و مظلومان  
 را رامی گرداند - و السلام مکتوب هفت و دو یکم شاه ابدالی در پناه  
 رخت اقامت انداخته و تیمور مرزا پسر کلان خود را با افواج بکیران برای بند و بست  
 ممالک خراسان رخصت کرده اند و اندیشه اصلاح مملکت پنجاب و ملتان که هر دو

شاه ابدالی مراد  
 از پسر شاه درانی  
 است و ابدالی که  
 در قومنین است

درین ایام از نسق افتاده و در سر دارد و غالباً است که اینکار از افواج خود بگیرد و اگر  
 حاجت بحکمت خود او خواهد افتاد تا لاهور و ملتان خواهد رسید آخر ملک دست میزنند و  
 ندارد و الواسطه فرستاده و فوج قدیم همراه دارد و پس و مردم دلی که عادت به  
 دارند بی اختیار دست پاچه میشوند و اینها از حمت بیاست و همین مناسب است  
 که گفتند از لاهور قصد و بلی ننگ آبروی ما و شما یک است پای گریز نداریم عمل برین آیت  
 فقر و الی الله برون مستعلقان به بهرت پور بالفعل خوب است اما برآینده خوب  
 که آخر در آن حدود رفته معلوم میشود من خود کور سواد نسخ فقرم از مستهران سهند چنین معلوم  
 میشود ما لواب را خوب شناخته ایم پس در صورت شک و شکایت چرا و عزیزان بعد ازهم  
 خود درمی یابند شخصی از بعضی آثار ما را راضی از نواب گمان میکنند و دیگری بنابر بعضی علامات  
 ناراضی تصور مینماید و هر دو از حقیقت کار غافل فقر مثل آینه اند که هر که نواب بهرتی که  
 باشد ملقت میشود عکس آن درین آینه منعکس میگردد و گاهی که اعراض مینماید که بعضی در حق  
 و عذری باشد درین آینه صورتی نماید و مردم در گفتار و معذرت اندازین میزان میباید دارند  
 ان شاء الله حرکت را بعد ازین موزون باین میزان خواهند یافت اگر نواب سلیقه ما را  
 و درمی یافت و اعتمادی بر سلامت عقل ما میکرد و استفسار مصالح و مفاسد و استنباط  
 و استمداد مینمود و توجه فوی و تدبیر سفید بر او خالق الله بکار مجرب بود اما مشغول است که آنجا  
 عقلا و شرف را اعتبار نیست احمد بشد که آنچه لایق شان ما بنود یعنی توجه در امور ملکی و مالی  
 از باب فروع نیاندانند که بر عایت خاطر اعراض زبان را باین کلمات آلودیم افعال  
 کشیدیم و السلام مکتوب نهفتاد و دو ویم آنچه از احوال و شهر و نوشته اند  
 که در هر فتره مهورات تقالی و تقدس معلوم میشود و این را توجیه متعارف دانسته اند

له الواسطه  
 فوج خدیو

غلط است توحید که پیش از باب وحدت وجود است از مرتبه صفات بالا نیست خواه بر نعم  
خود آن را توحید ذات دانند و ظهور واحد حقیقی در مرتبه کثرت انکارند چنانچه هر صاحب معرفت  
یعنی الله قلمی عنه در مکتوبی فرموده صوفی از کمالات نبوت بهره دارد و تجلی ذات فی جلیک  
صفات شریف شده اولاً اگر شهود توحید میسر شود از عالم دیگر است تشکر خدا باید کرد که مثل ما و شما  
انکار ما را باین دولت مشرف سازد اما اصله از ان شهود عبودیت خود و معبودیت حق است  
که مطابق ظاهر شریعت است و مناسب بهرقت حضرات انبیا علیهم الصلوٰۃ والسلام مکتوب  
**سَهْت اَوْ سِیُوم** داخل نمودن حافظ سر و رضان جیو و طریقه مصانقه ندارد  
که دست شهادت فقیر است و آنچه اراده کسب طریقه و التزام صحبت درویشان کرده قطعاً  
میرگر داند دل فقیر هم بسیار بطن این عزیز سبک ظاهر نفسی قوی دارد اگر در نفس صحبت نماید  
نجات و گنج از آتاسی متخلص حاصل غریز را بر کمال صفاتی نشسته این فقیر درینا چنانچه باقیه عالم توجه کرده  
سرا بر این علوم مشغول و کدخدای مالک حسن محبوبی در این حدیث تعینیت و عابا باید کرد معلوم نیست چه حکمت درین  
آخ ظاهر خواهد شد تسلی آن عزیز باید کرد **و** بعد نومیدی بسو امید است که درین ظلمت سحر  
خورشید یاست از فقیر و عارفان آباد رسانند و از حال خانه ایشان نوشتن تحفه ملال  
ارسال داشتن است ولی خبری از حال ذوی الحق معصیت است والدۀ علام عسکری خان  
و غیره از فاقه کشی غم فرخ آباد دارند خدا حفظ و آمان خواهد رسانید و راست خواهد آورد و کردنی  
هر کسی همراه است و اسلام **مکتوب سَهْت اَوْ جِهَار** هم ایشان غم زن  
و فرزند نخورند خدا زان است هجوم به جلیه با بر ای خدا طریقه جدیست که تمام روز از توحید  
نیست طاقت طاق شده است اما سعادت خود میداند و زیاده ازین عبادتی نه احوال بسیار  
و غریب درین نوم ساینده میشود و آثار غریبه بنظر می آید این حرکت مالبسار سجا واقع شد

و از دور در این مردم با ستاع غیور و وفیق احرام سببی آیند از ادیت عینی کمتر  
 آگاه اند و علوم علمای اینها زیاده هر دو نفع فقه با چهل حرکت نابین طرفها از برای مردم بخند  
 مفید واقع شده از سبب این و امر همه تا شاخها پیروز در جمیع منازل دست و دست و جماع جماع  
 مردم از قوم و هر چه کمتر و از مردم هندی کمتر خطره علیه نمودند و مسرور و متاثر گردیدند و جماع  
 از آنها همراه آمده اند بقصد رفاقت بدلی برای کسب مقامات میروند و اکثر علمای اینچند و مشرف  
 با نسبت طریقند و برای آنها که همراه فقیر نمی توانستند بدلی رفت میسرین غایب که از مقامات  
 گذشته اجازت مطلقه یافته و در توجه کرمی بسیار دارد و اتفاقاً قدین ایام از شهر برای دیدن فقیر  
 رسیده بودند بجای خود درین بلاد گذارشته ام مردم از صحبت این بزرگ زاده بسیار محبت میکنند  
 و خیلی رجوع کرده اند اما کار یک کس نیست که از عهده این قافله بر آید بخاطر دارم که شمار اسم  
 طلبیده بعضی شهر را به شما و بعضی را به میر حسین خان غوثین نمایم اما طاعت نماند و با همه بی  
 هر روز بشمار تو جمعی افتد ز تو سعادت و حافظ سر در خان را خدا توفیق دهد که روزی چند با ما  
 باشد که محبت اوست بسیار بر ما ثابت کرده ثمرة نتیجه برگیرد - و السلام **مکتوب**  
**پنجم** بعد حمد و صلوة از فقیر جا سنانان جناب فضیلت دولات باب  
 مولوی صاحب سلاطین سلامتانید که عن تقالی آن مروج شریعت و منور طریقت و نور محرم  
 دین و دیانت کز انشد اشک لکم و بسره آما لکم را سلامت دارونیک و بد شما بعینه شایک و فقیر  
 و وجو و شما با اعتقاد فقیر عزیزترین موجودات است و مصد چندین انوار فیوض و برکات و ذکر  
 از شما عزیزتر و در انات از بهر جوی لینی از اهل بیت شما مخلصه ندایم و ما را درین اواخر فقیری  
 تخر و مغطی که صحبت کسی خوش نمی آید بهم رسیده با باران حلقه هم تقدیر تو جوی ششیم و بس از این  
 زمانه تو قنیت بسیل نفقه چیزی میگویند و در صورت الباقی وعده باز منت بسیار بگذران

۹۰  
 مولوی شمس الدین  
 بابی پنجم

میگذازند و جنگها بکار می برند من دیوانه تاب این مکروه ندارم خبر دگرگذازد دست و نواز  
 آنچه بدل در و منزل رسانید نصیب کس مباد و علامت سعادت نریا ده برین چه خواهد بود  
 که مثل شما صاحب کمال تکفل امور اخروی او گردید و از عمر عارفانه برخوردار احمد الله فقیر  
 سخت نشویش دار و عمر طبعی فقیر خیر شده و گره از عمر خود باین برخوردار می شنیدم که بخت  
 بسیار این نسخه بصحت رسیده است خدا او را عمر روزی کند و بر علی دنیا و حصه و نیست چنین  
 سر لنگ زند علی رضا خان چون طریقه را از فقیر گرفته اند و ذکر لطافت حسه جاری شده  
 و نفی و انبات شروع کرده اند بخدمت میرسد در حلقه شاد و خل خواهند شد توجیه بر لطیف  
 قلب ایشان که اول کار این لطیفه منظورست ضرورت و هجوم ملالت و انداد فتوحات  
 طاهری و تحریری آید و شکر باطن نیز مرقوم نگیرد و دع هر چه بشود یا سلامت ماند  
 یاران حلقه مستوجب مقصود اند و ترقیات میکنند و محضو صان غائب در وصول فیوض و  
 برکات حکم حاضران دارند و اسلام مکتوب **مفتاد و ششم**  
 فقیر از طویر تحریرش روزی زیر بار بودم چون احتمال مضرت بود خود را بزور باز آوردم و  
 دعای خیر و حق شاکردم تا خاطر جمع شد الحال که نماز در غدر و آمدید صاف تر شدیم  
 و معاف کردیم خاطر جمع دارد و بر لطفی که فیما بین ما و شماست تقاضای آن میکنم که اگر خلاف  
 معقول گفته شود بنابر قاعده جن فتن که لازم این نسبت است تسلیم نمائید چه جای اظهار  
 حجت بمقابل سرف معقول فقیر را قدر کمالات و حقوق اخلاص شما هم منتظر است بنابر  
 خیر خواهی به نسبت تربیت اظهار ملالی اتفاق افتاد خدا متعالی مفید گرداند خبر ملالت  
 از دانه خود مرطوب لطف الناس رسیدن هر راه آب و دل را کباب گردانید خدا متعالی آن مرحوم را  
 یا امرزد و در بر زخ توجیه کرده الحمد لله که مشمول افضال و الطاف الهی است و از برخوردار



احمد الله انذیشه و ابریم سلب غم و الم کرده میشود انشا الله تعالی زود تسلی میشود آخر  
 نسبت طریقه و اطمینان نفس کار خود خواهد کرد و خاطر جمع باد و با اذن طریقه و اخوات  
 بانی پت به سلام رسانند مکتوب مغفلاً و مفتوحاً برادرین عجب کار است  
 که هر واحد از مردم بانی پت تبریز شکایت شامی آید معلوم نیست چه اهل و شمار واقعه میشود و اگر  
 راستی و بابت شتاب باعث آزار مردم است از ان راستی بگذرید برای حفظ حرمت تبادیل  
 هم خاطر مردم معنی دارید که طریقه و پیران طریقه بدنام میشوند بر او خاطر لیسان و دیگران  
 آزرده کردن و خود را بدنام ساختن با این کمالات ظاهری و باطنی و در این عمل است  
 انکار مردم باعث غریبی کارخانه ارشاد است شما میدانید و از پادشاه مرآتوفی نیست  
 که با این مزاج که من دارم متقی از من رسد و رفته از کلا دلی رسد که سید نسیم الله فرست  
 بر ملاک اند توفیق حیات نمائند و معلوم نیست که اهل فقیر در کدام طوق و در غیر است که میرسد  
 و باران میرود و فقیر این بحقیقت و هیچکاره یعنی دلیل الله را با اختیار دست میدارد  
 و عکس محبت او در مرآت قلب فقیر افتاده و گفته در باطن هرگز نقش از نقوش صفحه کائنات  
 نمی نشیند و معرفت خاندان عالیشان این صاحبان که در عرصه آمده اند با فقیر مشهور است  
 اما اتهام اخلاص ایشان اینجا میتوان دریافت که جواب رفات را ندانند اگر چه کثرت  
 اشغال غده میخواهد اما من و بوانه را تاب این بے اتمامی نیست و بحکم انصاف انحصار  
 جواب سفارش بنابکشید که جواب این مراسلات اهل آوردن است الحمد لله که درین فایده  
 تقصیری راه نیافته جزایم الله منظور ازین تمهید آنست که محمد دوم زاده میان فضل علی  
 از یاران طریقه و میان شرف الدین آشنا زاده و آشنا کلمه انجیری از فقیر و خود هستند  
 جواب و ادون کفر آیین آدمیت بود ناچار دست تحریر زدوم شاید که از کند و کار ساینها که

مقصود فهرست صورت گیرد و اسلام مکتوب مفهتا و هشتم حضرت مردم محل  
 بجانب بانی پت موافق درخواست ایشان قرار یافته باید که بعد رسیدن ایشان در  
 دجونی و خاطر داری بمبائنه تمام بگویند و در وعظ و نصیحت نشویند و با تمالت بسبر برید  
 اگر فقیر را در قضا بگویند هرگز مقابل نه نمایند و هرگز نه پرمیزید که خیر ما و شما درین است مگر  
 کار از حد بگذرد آنوقت بمشورت پیر علی که با وجود خیریت ایشان طرفدار فقیرست فزیر  
 مزاج ایدان ایشان هر چه مناسب وقت باشد عمل آید و اگر ایشان بجائس بروند هرگز  
 نگذایند و در امور مباح توسی ضرورت که مبادا از فرط سودا فتنه پیدا شود پیر علی شود و  
 موردی در سر دار پس اتمالت ادهم ضرورت و اگر خواهیند نمایند که مبادا از سودای ملده  
 خود تنگ آمده و در تر برود و ما کنید که فراج سودا بان بصلاح آید و فقیر را در بانی  
 از جنب و نفاق برادر شما خاطر جمع نیست که مر از فرط محبتی که با خاندان شما هست تا بحال  
 این کرده است ازین راه در قصد انظر مترودم کسی شما را نخواهد گذاشت که گناه کرده  
 چرا که عالمی نظار و باطن بدانان شما آونخته است از اندرون دعا خوانید از شما بایلدانی  
 اندر می اقبال و طالع و اسلام مکتوب مفهتا و ونهم نقش قدسی شخص  
 علوی مهران قدردان این بیکار به چندان فزید الدین خان صاحب قلع نظر از کمالات  
 خود قدر کمالات شما بسیار میداند بنی مسائل طریق از موفات شما در خدمت ایشان بود  
 برای اس کتاب گرفته و نسخه دیگر در همین باب که برای صبی شریفه میان منیر صاحب لیلی  
 کرده اند درین سفر سنبل از نظر گذشت برای مبتدیان بسیار مفیدست فرصت نقل در اینجا  
 نیاخته اگر رسوده آن پیش شما باشد ارسال دارید که نقل گرفته شود و طومارها رسوده رساله  
 لعلون بهرقت مولوی غلام علی رسیده و بطلان این مطالب و مسائل از چند مشرف شده

ز موهب عظمی و عطیات کبری دانست و تحقیق بعد توضیح کجا یافته میشود و خلیها بر داشتیم بارگشت  
 فی برکتا کلم باید که رسال تصغیر و کبیر مصنفات خود و مجلدی جمع نمایند و قافله نکلند و چهار مجلد  
 سیر نبوی که طلبیده اید سه مجلد ازان حواله محمد عظیم کردم و مجلد ثالث را بجا ریت روز و پنج  
 نزد خود نگاه داشته ام درین ایام بر خاطر نسق اتباع سنت بسیار مستول است بر آردن  
 اعمال بمنزله ان سنت بر این کتابی نیست بوقت ملاقات حواله نموده و فرمود بشرط آنکه اثبات  
 بعضی امورات آن بفارسی برداشته بمن بدهید که اتباع سنت را به از بدیله نیست اگر اراده  
 شتر بکلمه شرح خلاصه السیر و اید نظر بر نشان علم خود نموده می تمام بکار باید برد و داد و از  
 جلد اول پیچیده شود و نسخ شرح سفر السعادت موجود است اما میان ما و شما و عده آن نبود هر گاه  
 شما البیادید مستحق تری از ناکیست آنرا هم حواله محمد عظیم کردم این نسخه از درس مصنف گذشته  
 و حواشی بر خط مصنف دارد و خط شیخ عبدالحق راجی شناسم قدر آنرا بداند و باب و قباب نگاه  
 دارید چنانچه هست هر چند خدمت مولوی نعیم الله قریب نیست نسخه سبف السالو را امروز  
 حواله ایشان کردم و رساله خلاصه السیر مع ترجمه شاه ولی الله صاحب که هر دو پیش فقیر بود نیز  
 مرسل شده ندانم رساند و السلام مکتوب هشتم و دم برخودار احمد الله و محمد  
 رسیدند و بر عایت حرارت هوا چند مقام کرده بعد نزول باران لبست و چهارم محرم رخت  
 مردم محل قرار یافت سواری و بار بر دار و مردم بدرقه شام کیشنه که لبست و بعد بطین ماه بود  
 بر دروازه فراسم آمده بودند که آثار ولادت در کارخانه پیر علی ظاهر شده و ورق تدبیر گشت  
 کوچ موقوف شمس که دو شنبه بود احمد الله در اخست نمودیم چون با جماعت ربه قریب  
 سوار به هیله ازان طرف می آمدند میبیکار ریختند برین هر دو جوان چون اینها مستبد جنگ  
 شدند دست از بلاق اینها برداشتند و بقیه بارچه مار از محمد مسل گزید که ریختند و انداختند

نیک و عار و تقای آنها روان شد بر چند محمد حبیب مایع آمده فائده نکرد و بعد قطع دست  
 بسیار و چنانکه آن سواران توقف کردند این بر خود را بر سر آنها رسید بجهت طلب نمودند  
 بجنگ رسید و احمد الله مروج گردید اما حق تعالی جان دابروی او نگاهداشت و طی  
 سواران اندک کبر و بیری این آفرین کرده پارچه را که فیما بین قسمت کرده بودند فراهم آورد  
 حواله نمودند و فتنه داین بر خود را با وجود شدت آفتاب و جراحات مسافت شناس کرده  
 طی کرده وقت عصر بغیر خانه مراجعت نمود و یک زخم شمشیر بر شانه رسیده مفت بخوبی  
 اندر مزاج خوب است و فقیر فتن خود را غسل صحت این بر خود را موقوف داشته انشاء الله  
 تعالی در یک هفته بمی شود زخم عمیق نیست خاطر جمع دارند و کار رسانده کرده هزار  
 آفرین و هزار شکر که جان دابروی او خدا سلامت داشت و اسلام -  
 مکتوب **مشهد و کیم** ساخته درین ایام اینست که امر و کلبه و نهم حاد  
 است بعد زوال کلبه صاحب یعنی والد شاه حلت نمودند همین وقت یک سیه آمد و جز او  
 حکیم شریف خان صاحب تدبیر تکفین و مجبیه نموده روانه پانی پت خواهند نمود اگر میسر  
 شود فقیر برای نماز جنازه خواهم رفت و اینوقت هر چه از خفا و تبلیل و قرآن مجید  
 حاضر بود بنام آن مرحوم گذرانیده مثلاً خاستگاه رحمت کند و دبا و ج و صنف رباطان  
 مرحوم حالتی بر من گذشت که در تخریبی آید اما نیتد و اما الیه را چون اکنون متناهی  
 که خدا به جوار یعنی متعلقان انشا الله زنده داد که مستوره نموده اند و پنهان در آن خاندان  
 نمانده و در فقیر نیز حالتی نمانده فردا پس خود را ختم با شمع خواهد رسید شیخ علی الدین  
 بخدمت حاضر خواهد شد از توجه طریقه محروم ندارند و قلب او تنویر حاصل شده قطع نیست  
 هنوز شروع نموده مردنکنه دلی است و مورد رحم مردم محل از غایب نیست طریقه که از

برقی و رافضی توجیه هر دو وقت التزام کرده اند مزاج ایشان تغییر یافته در انقطاع از دنیا  
 اقبال با عزت و محبت خدا و رسول او صلوات الله علیه و سلم ترقیات نمایان معلوم میشود  
 و زندگی صفیانه در کمال متابعت میکنند و آثار غار و فریب معلوم نمیشود و اسلام  
**مکتوب ششاد و دوم** هر چه بهام دم آزار و اذیت میرسد جزای اعمال

س اینچیز تو باید از ظلمات غم به هم ز کجایکی و گسافی ست هم به اگر بزرگان باادب  
 و باخودان بهر شفقت زندگی نمایند هیچ کس بدی با شما نمی تواند کرد و در اطاعت و خدمت  
 شوم هر کفاح دین و دنیا در صفا و تقالی موقوف بر آنست باید که بشوید و غضب و غصه را  
 باید خرد و زبان را از کلمات نالائی باز باید داشت و تقید در نماز هم باید کرد و بعد ازین  
 کسوجه قدرت دارد که شمار را رنجاند و از سفر حج کدام مسلمان مسلمان را منع خواهد کرد  
 البته آنکه فعل نموده و بر شما فرض نیست و اگر مستورات توفیق یابند و از شما توجیه خواهند التماس  
 توجیه به سید اجازت ست تا نیز خواهد شد از جناب پیران امیه قوی ست و دیگر الهی جلشان  
 و تبلیغ رسالت پناهی صلوات الله علیه و سلم مقید باشند و رعایت ذوی الحقوق و اخلاق  
 ملائمه گیرید موجب نیکنامی و کامیابی دارین خواهد شد و اسلام - **مکتوب**

**ششاد و سوم** معلوم شد که راه و حج کرده اید از دینداری ظاهر و نسبت باطن  
 بمویدی احمد الله عز وجل <sup>مختار</sup> صفتا کلمه واجب  
 بعد نموده که با وجود عدم فرصت حج حقوق والدین و اطفال حق زوجه که بچندین غم و الم مبتلا  
 اختیار کردن و هر تلب که بآبر برای او استجی گردیدن از شل شما با کمال مستبعدست باید  
 که بر کربکرات زمانه صبر نموده مانند ارباب مقامات عالیه رضا بقضای کار فرموده این خطر  
 را از دل برارید که فقیر را آزار بسیار بدل خواهد رسید و آزار و ایشان ذوی حق خوب نیست  
 و اینچیز از دم محبت غیر حق می باید نوشت شما خود نوشته اید حاجت تحریر فقیر نیست با خدا

مشغول باید بود که قطع نظر از فائده اجر سادات اخروی راحت و نبوی نیز درین است  
 هیچ کجی بے دود بے دام نیست و هر خلوت گاه حق آرام نیست و از غیر در تفریح  
 رسم عزیزی تاخیر از برای آن واقع شده که در غلبه حزن و اندوه تفریت کردن باعث  
 هجران غم میگرداند که تذکیر محاسن متوفی را مستحسن است و حق آن مرحوم توجیه کرده بودیم  
 مشغول فضل و کرم الهی یافتیم و ختمها نیز کردیم خاطر جمع دارید و تهلیل هر قدر میرساند بنام او بخواند  
 و از شکر ترقیات باطن که نوشته اید بجاست فقیر هم معلوم نماید هر روز در خلعت صبح اول توجیه شما  
 می شود و در مسادات کمالات نبوت و دخل ظاهر میگردد و از غریب استعداد شناس است  
 و تقسیم اوقات بر طاعات و تعقیب توجیه بیاران لازم گیرید انشاء الله فتوحات متواتر پیشتر  
 و شکایاتهای و آوری تکلیفهای دوستی است رفته مشتمل بر عدم مراسلات رسید  
 و تقصیر بقول انجاسید و چون بن بے پروا اینها خبر از برای اتهامی اخلاص میدهد و حد خلوص  
 آنرا بر بنی تا بدید این آگاه باشید و امیدوار فتوحات و دجانی از درگاه و سلام  
**مکتوب هشتم و حیران** آنچه نوشته اید که درین تخلصی تصدیق  
 بمویدی دلیل الله نرسیده منصرف من صاحب<sup>۱۲</sup> انکسند چه منی دارد و رنگی اندک و قرائتی بسیار هر چه میسر خواهد شد خواهیم فرستاد  
 خدایتعالی فقیر را از خجالت نجات دهد که توقع شفقت و اعطاء و دارید و من از ناسازی  
 زمانه معذورم اگر فتوح مساعدت میکند و زندگی و فایده انشاء الله تعالی رعایتها  
 خواهم کرد که شمارا اشتاق والدین فراموش خواهد شد باید که در اخلاص بیرون و تعقیب سبق  
 کتاب توجه خدمت والد بزرگوار خود و رضای والدین و جدّه شریفه بکشید  
 تا شما مسوا و خط بهر ساند یک شخص معذور است زنا نیکه جواب ماما بنویساید  
 بهر کس از خانه گلشن مناسب نیست و اسلام مکتوب هشتم و پنجم

خدا شما را هزار سال زنده دارد که بدست کسی مردم محل بیاس خاطر فقیر محل میکنند و مقدمه بار  
 با صلاح می آید باید که از نیک و بد اندرون غافل نباشید تا فقیر بخاطر جمع در دنیا جز بیت طالبان  
 مشغول باشم و شما نیز درین اجر شریک باشید و در خدمت مردم محل و رعایت  
 خاطر مرز شاه علی بکشید خدا شما را زنده دارد که بسبب شما خاطر فقیر از طرف خانه جمع است  
 و فقیر قریب خوش آمد مردم محل عذره را منی بفرج بر فاقه ایشان شده ام دوستان  
 مهندوستان را بخدمت سپردم و فیض طریقه بطریق قسمت در هر جا خواهم بود خواهم رسانید  
 اگر خدا اورا بازداشت فتوح است و گرنه هر چه با او باد آخر سفر طاعت است و از غایت  
 تجسس و جدائی احباب آسان شده است و اکثر یاران مانوس خود شدند و توفیق خدمت  
 یاران همی خود معلوم است و در بیمار شدن فقیر و بیانی بی حکمت بود که جماعه از مردم  
 اینجا و جماعه از صوفیان شب و روز خدمت میکردند و تمام خانه مولوی صاحب  
 تدبیر و اذن مستغول بود و تا کجا شکر آنها بگویم بفضل الهی طیب و دو اینه همیشه  
 عمر بانی بود و در نه توفیق نمانده بود و ملاقات رفیق کند مکتوب ششاد و ششم  
 احوال مردم شهر از بیماری عام و نامی تا کجا نویسد خدا این بکند و مورد غضب الهی  
 بر آرد که نسبی در امور سلطنت نمانده خدا خیر کند و از زیارات مشایخ فراغ حاصل نموده  
 بتعلیم طریقه و پرداخت احوال یاران حلقه صبح و شام مشغول است که ازین حرکت بمن مقصود  
 بود الحمد لله علی احسان باید که شما موافق گفته فقیر بر سر دیو همی حاضر شده لیکن تسلی  
 میکرده باشید و خدمتی اگر فرمایند که ضروری باشد نظر بحق فرزندی بفرمایم خواهد رسانید  
 زیاده برین از شما امید است و بر اعتماد آن بر خود دار خاطر جمع است و استلام  
 مکتوب ششاد و ششم معلوم شد که تجنیز جنازه پادشاه بکرمین والد حضرت

مولوی شمس الرحمن صاحب کرده روانه پانی پت خواندند و اطلاع باید داد که نماز  
جنازه کهجا خواندند خواند اگر در مسجد جامع بیارند این ضعیف هم داخل ثواب نماز گردد  
که از شدت حرارت هوای تاب حرکت ندارد و جماعه کثیر درین مسجد داخل این حسنه  
خواند شد و السلام مکتوب هشتم بعد حمد و صلوة از پیچکاره محمد  
فقیه جاجنانان صاحبان آنجا حضوراً میان بدر علی صاحب مسلمة الرحمن مطاعنه  
نمائند که مجرب و ملاحظه خط مشتمله تا کید طلب مولوی نعیم الله صاحب اوصله الله المستبحر  
منیت خضت مراحت بطن و ادم اوسجانه جلشانه آنچه در حق ایشان بهبودی دارند  
بطلبه آرند و بالوده ماحده ایشان نوید این رحمت و سلام رسانند و السلام  
بر حاشیه رساله مولوی غلام محیی احمد و فضل عار رسولیه کرده علماء  
فحول جامع معقول و منقول سید غلام محیی اوصله الله الو مایتمنی که نسبت اخوت لطیف  
باین پیچکاره یعنی جاجنانان دارند بحسب ایمای فقیر رساله مختصری در تصویر مسلمة  
وحدت وجود و وحدت شهود و تحریز نموده از نظر گذرانید بحق نیست که ما این همه ایجاز  
قدر کافیت به بیانی وافی بخواهم الله تعالی خیر الجزاء امان عرض مسلمة تطبیق فرمودنی شد  
که این توفیق دین انکتوشین اگر چه خال از تکلفی نیست لیکن متضمن مصلحت عمده است  
ای اصلاح بین الفتنین العظمین نرحم الله عبداً النصف و لم یعف و السلام  
علی من اتبع الهدی -



را بدلیل ثبات نمودن عهده علمای متبحران و عامه مسلمانان بان مکلف نیند.  
 تحت آئمه اهل بیت الهی از تنظیم اصحاب کبار رضی الله تعالی عنهم برابر ضرورت و این  
 صراط مستقیم که ذوالصورت بطریق ظهور نماید بر کاردین حائسب و اعوجاجی از ان صراط مستقیم  
 نیست و از انجا با استقامت خواهد گذشت. یکبار را فتنی بی ادب در جبال بلوچستان  
 عمر فاروق رضی الله تعالی عنده زبان طعن کشاد و مار حسیب دین و انصراف اصحاب سی  
 المرسلین صلی الله علیه و سلم غضب آورد و بر سر آن فرزند خویش بر کشیدم با صراط تمام فریاد بر آوردم  
 که بحضرت امام حسن رضی الله عنه از سر من در گذرید بجز و شنیدن اسم مبارک حضرت امام غضب  
 فرو نشست و آن بی ادبی را معاف فرمودیم. تنظیم جمیع اولیاء الله و محبت عامه شیخ  
 رحمه الله علیه لازم است در حق هر چه دگر از راه نفع و استغاده عقیده و اخلاص نماید از وظایف  
 مستبعد نمی نماید و حق حضرت مجدد رضی الله تعالی عنه که طریقه نو بیان نموده اند و مقامات  
 و کمالات طریقه خود بسیار بزرگ نموده و زبد و اصحاب آن طریقه بان مقامات و داروات  
 رسیده از اولاد هم زیاده شده اند و در آن مقامات هیچ شبه نیست که با قرار هزاران علماء  
 و عظام ربوبه اتر رسیده عقیده تساوی با اولیاء یا انقیاد ایشان بر آن اکابر جوده علیهم  
 نباید نمود که آن کبرای دین از منسلخ اینانند. نقل بغیرت نمودن و تقوی گزیدن  
 در بنوقت سخت مستدرست که امورات تباه شده و عمل موافق شرع گویا سوتون گردیده  
 اگر بر طبق روایت فقه و طاهر فتوی عمل نموده آید و از محدثات امور متبذره اجتناب کرده شود  
 بسیار غنیمت است. آسما برون الرزقه و الرزق تجلب الرحمة بس آنچه موجب رحمت الهی  
 باشد چه احرام بود و در حرمت فرامیبرد اخلاقی نیست مکوف در اعراض مباح گفته اند و را  
 کرده روزی رسول خدا صلی الله علیه و سلم در راه میفرستند و او از نو بسم مبارک رسید گوشه

فرمودند و عبد اللہ بن عمر سہراہ بود اور بعد از استماع امر نکردند پس معلوم شد کہ کمال تقویٰ در احترام از چنین آواز است بزرگان لقبند یہ کہ عمل بغیریت معمول دارند و از اجتناب از سماع پرستہ می نمایند کہ در جو از غنا علما را اختلاف است و نہ کہ مختلف فیہ اولی ہنجہن اذ کمال تقویٰ ذکر فی اختیار نموده ذکر ہر موقوف داشتہ اند۔

مسئلہ توحید و جودی از ضروریات دین نیست لسان شرع از دین ساکت است صوفیہ علیہ از روی کشف و وجدان بیان آن نموده از غلبہ احوال محبت معذرت میزنند و بہارست رسائل توحید و تخیل منی لا موجد والا اللہ توحید حاصل نمودن نزد باب معرفت و قبی ندارد بجز از علما و در نامی دید کہ علمائے صوفیہ بحضور سرور عالم صلی اللہ علیہ وسلم حاضر اند علما از صوفیہ شکایت بانمودند کہ یا رسول اللہ این عزیزان مسئلہ وحدت و جو دخیل نمودند و در شرع ظلمہ پیدا شد بواجان مدامت اختیار کردند رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم این کار را از غلبہ محبت کہ بجناب حق سبحانہ دارند معذرت و التہ سکوت داشتند۔ یکبار فیہ را عرضی

واقع شد و نور منبسط مستحکم گشت نفوس تمام کائنات در آن منتقل بود قول حضرت شیخ اکبر رحمۃ اللہ علیہ با و آمد الا شتیاء اعراض مجتمعة فی عین واحد در با فتم کہ عکوس اسماء وصفات در مرتبہ علم کہ باطن وجود است امتیازی پیدا نموده و ظاہر وجود متکلیف شد مصداقاً بقصود گشتہ و در فیض الامر و خارج همان وجود واحد متحقق است با نگاہ منبہ باشند

کہ فوق ابن مرتبہ مرتبہ دیگر است چنانکہ کہرا کی صوفیہ فرمودہ اند فوق عالم الوجود عالم الملک الودود پس معارف توحید در آثار سلوک پیش می آید و علم جو کہ فی تاویل ہوائی ظاہر شرع است بعد از ان واضح میگردد و از اکابر اولیا کہ ابن علوم منقول است تعیین است کہ از ان ترقیات فرمودہ باشند اللہ تعالیٰ ہر گاہ بخواہد کہ مخلصان را در اخلاص ثبات و از دنیا

منتهی شود

که است فرماید افاضه فیوض و حل مشکلات بصورت پیر و مرشد اینها در اوقات میناید و گاه  
 بعضی لطائف آن بزرگ بصورتش متغیر گشته واسطه برآمد کار با می شوند و آن بزرگ را گاهی  
 اطلاع این مسائل هم نمی شود مخصوص نزد فقیه گفت که شما از مکه معظمه که آمدید گفتم من کجایم گاهی  
 نرفته ام گفت من بشما در مکه شریف ملاقات کرده ام و مصرعیتی که از یاد من رفته بود مرا نشان  
 کرد و پس باید که اینچنین اوقات موجب عجب و مباهات نکرد و از اما و شما بهانه بر ساخته اند  
 و در حقیقت دلیل مورد تعالی است **و** او به اینها نمی نماید خویش را و او بدزد و خرد  
 در پیش را به پیری و مریدی درین طریق معصومیت و شجره و کلاه نیست بلکه قلبی  
 و حصول محبت و توجه الی الله و محبت مرشد ضرورت - اختیار اشتغال طریق محبت  
 حصول غلبه محبت الهی است گاهی فرض محبت لمحض موهبت بود و الا و ام ذکر بشراطن  
 فرض طریق و شان خداست تبرک جمیع مرادات کثرت ذکر می باید دل بی ذکر کثیر نمیشاید  
 هرگاه در ذکر کیفیت مجبوری دست دهد بحفظ آن باید پرداخت و اگر روغبغا آرد باز ذکر بضرع  
 و افتقار تمام باید نمود همچنین التزام اشتغال باید کرد تا کیفیت دوام نپذیرد -

اوقات را بگذرد عبادت متصور داشته مدر که خود را از انفعات با سوا پاک باید داشت توجه و  
 جز بفرمود اسم مبارک الله که بر آن ایمان آورده ایم هیچ نباید گذاشت تا بلکه حضور را سخ  
 گردد و دین کامل که اسلام و ایمان و احسان است حاصل شود هر وقتی که بدل متوجه شود  
 دل را بحق سبحان جمع یابد و دین اشنا اگر ذوق و شوق و کیفیات دیگر دست دهد مزید عنایت  
 الهی است و الا اصل حاصل مرتبه حضور تکلیف است - دل سکیم از توجه بغیر بیدار  
 باید نمود و اوقات و منامات چندان اعتبار را نشاید درین باب اشتباه بسیار واقع میشود  
 گاهی نوز اتباع سنت کاهی نوز ذکر کاهی نسبت مرشد گاهی کثرت در دو گاهی خدمت

ساوات کا ہر درس حدیث کا ہر تصدیق و اخلاص بصورت رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم دروافتات نمودار میشود و همچنین روابط مناسبت بندت اولیا بصورت آن اکابر مقصور میگردد و مکتوبات اخبارات مشہورہ و منقررات را نیز صورت و اقتضا پیدا میکنند اینہم شعبہ ہاد دل را سرور می بخشند و در حقیقت هیچ نیست مگر بزیارت رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم و دیدن اولیا احوال و انوار باطن و توفیق طاعت زیادہ گردد و در افتات مطابق نفس الامر باشد البتہ فوز عظیم است۔ و دیدن رسول خدا و بیت الہی کہ از تعالی صورتی گذشتہ اند نعمت خدا و عزوجل است بہر تشکیک باشد از مناسبت راسخہ بشارت آن است  
**هَذَا لِرَبَابِ الْمَغِيرِ لِنَعْمِهَا** در وقت غلبہ خاطر النجا و تفرغ بجناب الہی باید نمود و صورت مرشد نقب احسن داشته بواسطہ اداتہ اس از الہام حق باطنی باید فرمود۔

صفت افتخار لاکسار لازم باید گرفت و بر جفا و فحاشی خلق تحمل و بعبادت باید حشمت صفت معراج فنا این منجی بہ عاشقان را نہیب دین منجی بہ نظر این باید داشت و شجرہ امور از تقدیر و التلب بچون و چرا نباید کشد حضرت انس رضی اللہ تعالیٰ عنہ خادو رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اگر در خدمتی تعصیر مینمود و اہل بیت و اولاد است مژگونند رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم میفرمود هیچ گوتید اگر مقدور بود و چنان کردی۔

حاصل اینہم تحکفات تہذیب اخلاق است بر طبق مکارم صفات رسول کریم فانہ علی خلق عظیم صلی اللہ علیہ وسلم و حدیث شریف است بعثت لاصحاب مکارم الاخلاق از ورزش ذکر نفسی و انبات صفات بشریت کہ شود و طبعش است کہ ہر فرد را جدا جدا کلام طیبہ بکل لاجنبہ روز نفی باید کرد و بجای آن حب خدا ثابت باید نمود تا آن ذبیحہ زائل نگردد و بر خلاف ہوا و نفس کسب مقامات سکون باید کرد تا کتب روزگار

بجهان مبدل گرد و حق انیت که زرائل صفات بعد تصفیه و تزکیه نگشود و استیصال  
 نوایم ممکن نیست در حدیث و اردست اگر نشنوید که از جبا منتفع گشته تصدیق ننماید  
 و اگر نشنوید که کسی از محبت خود برگشته با و نکند. لا تبدل یل الخلق الله المبین  
 عرفان و حق رضی الله تعالی عنه میفرمودند غضب من زفت مگر پیش ازین در کفر صرف میشد  
 حالا در حیات اسلام ظهور می نماید - بعد فنا و اطمینان نفس تسلیم در رضا و صف  
 سالک، میگرد و در فنا و قلب از غلبه محبت نسبت انفعال از عیاد مسلوب میشود و جز  
 فاعل حقیقی در شهود سالک نماید - توسط وحدت اعتدال در اکل و شرب و نوم و بقیه  
 و اعمال و عبادت کار و این مشکل است چه باید کرد که اوقات موافق سنن خیر البشر  
 صلوات الله علیه و سلم مضبوط گردد و تجتبت انبیا علیهم السلام بحسب تحصیل حد اعتدال است  
 در هر امر بقوه الناس بالقسط نفس قاطع است درین باب آرد و ام توجه مبار  
 فیما من الله فیوض و برکات فالص میگرد و که باطن از انوار و کیفیت محبت بگریزید  
 ریزان میگرد - قصور اعمال خود پیش نظر داشتن و سابقه عنایت بعلت رادین  
 کار گذار و زنده راه است هر چند عمل بساکنند از سفت استغنا و کبر یا خالف بود و عذر  
 تقصیر و امید و آتی وسیله قبول ساز و گناه انک را بسیار داند و نعمت قلیل را بشمار و دوام  
 شکر و رضا لازم گیرد - کثرت ورود هزار بار و استغفار لازم حال روندگان راه است  
 بر درس مکتوبات حضرت مجدد رضی الله تعالی عنه که محتوی است بر مسائل شریعت و امر  
 طریقت و معارف حقیقت و نکات سلوک و دقائق تصوف و الوار نسبت مع الله بعد  
 عصر مداومت باید نو که درین امر کشا و ابواب سعادت است و دعای خراب البحر و طیفه صبح  
 و شام و ختم حضرت خواجگان قدس الله اسرارهم بر و در جهت حل مشکلات باید خواند تا از

ده دوازده رکعت هر قدر که آسان باشد بقراست سوره اخلاص یا سور ولین نماز  
 اشراق چهار رکعت و چاشت چهار یا شش رکعت و فی زوال چهار رکعت سبک سلام  
 و شش بابیت رکعت بعد سنت مغرب و چهار رکعت بعد سنت عشاء و صبح و عصر و  
 تحمیت و منوالازم باید گرفت ملاوت قرآن مجید یکد و خبر و کلمه تحمید و کلمه توحید صد بار  
 و سبحان الله و بحمده و وقت صبح و وقت خواب صد بار و اوعیه فویه که در حدیث صحیح ناپیست  
 معین باید نمود اما درین اعمال حضور قلبی ضرورت - حصول فدا که علامت آن بوی  
 از ماسواد و دام توجه بجد است اگر چه درین طریقه زود میشود اما تحقق و مقبت آن مرتبه  
 عالی که نیان ماسواد قطع علاقه علمی و حبی از دل گردد بعد مدت دراز دست سید هم سال  
 از خدمت مشایخ کرام رحمته الله علیهم کسب مقامات طریقه کردیم و زیاده از سی سال است  
 که بطالبان حق عزوجل طریقه تلقین نمودنایم شصت سال شده باشد که توجیهات حضرت  
 سید رضی الله تعالی عنه بفتنا قلبی مشرف شده ایم درین مدت شغل باطن بجهت تمام داشته  
 حالاً آثار فنا قلبی چنانچه باید ظاهر میشود - از ظهور کمال فنا بار یافتن میشود و کما  
 ازین جهان انتقال کرده ایم و اگر دران وقت کسی آمده سلام میگوید معلوم میشود و گویا  
 بر قبر آمده تحیه سلام گفته است بکبار ازان حالت افاقت میشود و گمان موییم که هنوز زنده  
 ایم و از بنجاخت سفر بر سبت - در وقت ظهور فنا الله در دید مقصور غالب می آید که حد  
 و تعظیم مردم موجب تعجب میگردد و چنانچه فقیر روزی و حضور حضرت شیخ مروه جنبانی میکرد  
 بنفوذ تمام منع کردند و زدیم عودا می نمودند که بر خیزید مروه جنبانیید و فرمودند هر روز  
 فنا می ظهور میداشتند چنانچه تمام نماز و استنهایا می نماید پس بختیورت منع نمودیم و در وقت  
 نسبت بقایه ظاهر است و غلبی عظمت و کبر با الهی بر باطن جلوه گرفته اگر تمام عالم تعظیم

برخیزد حق این مرتبه ادا نکرده باشد - شناخت تجلیات الهیه که متصل بر بطن را با محبت و معرفت وارد می شود و امرار و دشوار است فطر بصیرت تیزی باید تا کیفیات و تجلیات جدا جدا معلوم گردد - بعد حصول مقامات طریقه احوال سالک مثل مرتبه تصویرات مختلف بگیرد و گاه نسبت مقامی ظهور نموده در کیفیات خودش مخطوط میباید و گاه نسبت مقامی دیگر بر تواند زد که دیده حالقی دیگر بر روی وقت می آید و اما چون متوسلان خاندان احمدیه بکلمات و فوق آن میرسد از لطافت و پیچیدگی خیلی ذاتی ادا کردن حالات متغیر بگیرد و که لطافت و صفات و جمیع مقامات سافیه مؤثر گردد که کیفیات را مستوی سازد و اوقات و مناسبات که دل خوش کن اطفال بود نیز کم میشود و اینجا جهالت و جهالت و نکارت محض است در خلوقی شسته بحفظ نسبت باطنی و دوام توجه بمبادر فیاض باید پرورش و اوقات با دای اعمال ظاهری معمور باید داشت که نوزاد اعمال سبب جمعیت و صفات است در حضور و آگاهی است - از دوام مراقبه قوت در نسبت باطن و اشراق ملک و ملکوت و منظر موهبت و لهارا نواختن دست میدهد و از کثرت ذکر تهلیل ذنای صفات بشریت و از کثرت ورود اوقات نیک و از کثرت نوافل انگار و شکست ولی و از کثرت تلاوت نور و صفات بهم میرسد ذکر تهلیل لمجاله معنی مفید است و در طریقه و محض تکرار لفظ سرایه ثواب آخرت و کفر سببات است - ذکر نفی و انبات بحسب نفس کم از سه صد بار فائده نمی بخشد و زیاده هر قدر باشد مفید تر است حضرت خواجہ بقشبند حسن نفس را شرط ذکر نمیفرمودند مفید میگفتند اما دوام ذکر و توقف قلبی و توجه بمبادر فیاض رکن طریقه خود مقرر کرده اند معنی الله تعالی عنه هموش در دم اول بذکر دل منور است چون ذکر قوت گیرد و آواز اسم ذات سبح خیال رسد پس در هر نفس

فکر برین  
ذرات عجب نفس  
که از حد بگذرد  
عجب





و دوام توحید الهی و جمیع خاطر و تفسیر اوقات بوظائف عبادات عده نمازی الهی است نسبت  
 ارباب شوق و ذوق تاثیر گرم و تیز دارد و اهل قلب را بسیار مخطوط می نماید و در جمیع طرق اثر  
 کیفیات و تصرفات همان نسبت ستره جذب فراوان باب طلب است لیکن از نسبت اهل ایمان  
 و جمیع که بمرتبه کمالات بنوت و فوق آن رسیده اند و آن خاصه طریقه مجددیست انوار بسیار  
 مجراید و سالک زود و مرتزقی و نمایان تاثیر گرم که بتیالی شوق و بخشید بسیار سفید است اما در قرآن  
 طبع جمیعیت و طماننت بود و کمال انفعالی لهذا اصحاب را از حرکات و تا با این منع سیکر زنده که سیه و لغوه  
 بعد از آن اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و سلم پیدا شده - علم مسائل ضروری و نماندن یا  
 و صحبت علیا با تمام آموختن بجهت صحت عمل لازم است - علم حدیث جامع تفسیر و فقه و دقائق  
 معلول است از حرکات این علم نورانیان و افزایش و توفیق عمل نیک و اخلاق حسن پیدا می شود  
 عجب است که حدیث صحیح غیر منسوخ که محققین بیان آن نموده اند و احوال روایت آن معلوم است  
 و چند واسطه میرسد به منبعموم که خطار ابرار آن راه نیست بعمل نموده اند و روایت فقه که ناظران  
 این فتنه و مفتیان اند و احوال غلط و عدل آنها معلوم نیست و بزرگوار از ده واسطه میرسد  
 بجهت که خطا و صواب ایشان است معمول گردیده است (بیکلاف اخذ نماند نسبت آن  
 احط آن کلام سنت انبیاست علیهم الصلوٰۃ اما و بنوق که حلال مغفود است و بلی شیوع یافته  
 اکثر اهل ادب از حلیه علم ادب معری میباشد و بسبب رواج بدعت و رعنه سخن عالمها به آید غرض  
 و بجز بدعتی سالکان راه اولیست بآنکه از زرق ساختن و عبادات مولی پروا ندارند و بیشتر  
 شهرتند داشتن و هیچ اثر و دارن نگذاشتن دولتی است پس بزرگ و شرف و در حدیث است  
 قال الترمذی صلی الله علیه و سلم ان اعطوا لیا ایتندی المومن خذت الحماز  
 و خط من الصاوق احسن عبادته به و اطاعه فی السر و کان فی الناس کلا ذلک

علم غرضیه و فقهیه  
 و حدیثیه و کلامیه  
 و فقهیه و کلامیه  
 و حدیثیه و کلامیه  
 و فقهیه و کلامیه



و کیفیات حالات نما بر سید الطائف ظاهر است همگی از انجا برخاستند گفتیم بجایمیر و ندگس گفت  
 باستقبال امیرالمومنین علی مرتضی رضوان الله تعالی علیه پس حضرت امیر شریف فرمادند بنظر  
 حکیم پوش سر و پا بر سینه زد و لبه مو جهاه حضرت امیر نمود اگر گشت آنحضرت دستش در دست خود و کمال  
 تواضع و تعظیم گرفته اند گفتیم این کبرت کسی گفت خیر الامین اولی قرن است انجا حجه مصفا  
 در کمال توانایت ظاهر شد همه عزیزان در آن حجه در آمدند گفتیم بجایمیر گفت امروز عرس  
 حضرت عوث الثقلین است بتقریب عرس شریف بردند و گفتند فنا و نبی بر نسبت  
 باطن ظهور یابد و سالک بوصف چو دی و استغراق موصوف میگرد و خود را در اوقات  
 مرده مبینند و نشان پستی شوری لازم حال او میشود و در ایامی که نفیر را فانی قلبی بتوجیه حضرت  
 سید رشی الله تعالی علیه دست داد و قطع علائق دزوال هوا ازل گشت در اقامت جو بنیم  
 که سر من ازین جدا شد اما کلمه طیبه بزد بان جاریست و نیز دیدیم گویا بن مرده ام تجیه و تکلیفین  
 من می نماید پس جنازه برداشته برفت مراد حضرت خواجه قطب الدین رحمه الله علیه بر آ  
 دفن برد و در روح من همراه ایشانست تا آنکه جنازه را در قبر نهاده قبر را خاک انباشتند  
 و من بر سر دیوار عرش ششم مسکون و مکبر بوضعی که در حدیث ثابت آمده و ندانی بر زمین  
 زده درون قبر در آمدند و جان مرا با نفس علاقه پیدا شد جواب و سوال کرده رفتند و من در قبر  
 آبادم نام خواب رفتم و نیز دیدیم که من ازین جهان در گذشتم و مردم بعد تجیه و تکلیفین میخواستند  
 که جنازه را بردارند تا گهان جنازه در هوا بر و از نموده روان شد و مردم در تقای جنازه میزدند  
 و روح من با ایشانست در وقت رباعی خود بیا و آمد رباعی منظر تشویش چشم و گوش  
 نشوی + سر پای جوش و خروش نشوی + باید که پای خود روی تاسه گر + ای جهر  
 پاک بآلودگی نشوی + از قهر و محبت که نفیر را بجناح امیرالمومنین حضرت ابوبکر صدیق

رسمی الله تعالى عنه ثابت است و در منزلت و نسبت علیه نقشبندیه اینان اگر مقتصد  
بشریت و غنا و برکت باطنی عارض می شود خود بخود رجوع با جناب پدگشته بافتات  
اینان بر می آید که در وقت می شود بیکبار تقصیر و مدح اینان گفته بودیم عنایت بسیار بحال فقیر  
نموده اند و می توانست فرمودند مالا فی اینهمه سالین نسیم - نسبت ما بحضرت امیر المؤمنین حضرت  
علی کرم الله وجهه و فقیر را نیاز خاص با جناب ثابت است و در وقت خود من عارضه  
جهانی فرجه با حضرت واقع می شود و سبب حصول شفا می گردد و بجا می آید که سطلش نسبت  
فرموده بشماره امیر المؤمنین حیدر بن زکریا علیه السلام امیر المؤمنین حیدر بن جناب اینان  
عرض نمودم و از شما فرمودند - قوت الله اهل بیت الهی یعنی الله تعالى عنهم و موبایان  
و سرایه بقاء و تقدیم و اقیان است بیخ علی بن ابی طالب علیه السلام این اگر بر منی الله تعالى عنهم و سید بن  
نذیر است مکر و منکر و مانعی در رفت بخاک و نجات خود بخود و لا و بوزناب گذاشت

تساری حضرت محمد و منی الله تعالى عنه موافق کتاب و سنت است و با کمال اعتنا و اراد  
نموده اند اینان خود جواب آنرا تحریر فرموده اند نزد انصاف کافیست و با کمال کرامت  
تا هر بر آن گرفته می نماید و از او بیا کرام صادر شده و تا و ایل درست نمی شود و پس هر تا و ایل  
که در چنین جنبه کرده می شود و از غلبه احوال با از مدد مساعدت الفاظ معانی معنی داده با امر الهی  
بانه باران در کلام ایشان نیز جاریست و بیخ عبدالحق محدث رحمة الله علیه اگر چه در او اعلی  
حال بر بعض معارف ایشان اعتراض نوشته اما در آخر از ان باز آمده خدمت خواص امیر المؤمنین  
تعلیف حضرت خواص باقی باشد رحمة الله علیها نوشته که درین امام صفائی فقیر خجسته میان  
سکه الله که از مدد مجاورت و صلا پرده بشریت و غنا و جلالت بمیان نموده قطع نظر  
از رعایت طریقه انصاف و حکم عقل که با این چنین عزیزان و بزرگان چه نباید بود و در باطن لطیف

۴  
نسخه شیخ حضرت  
علیه السلام  
و در وقت می شود  
بیکبار تقصیر و مدح  
اینان بر می آید که  
در وقت خود من  
عارضه جهانی  
فرجه با حضرت  
واقع می شود و  
سبب حصول شفا  
می گردد و بجا  
می آید که سطلش  
نسبت فرموده  
بشماره امیر  
المؤمنین حیدر  
بن زکریا علیه  
السلام امیر  
المؤمنین حیدر  
بن جناب اینان  
عرض نمودم و  
از شما فرمودند  
- قوت الله اهل  
بیت الهی یعنی  
الله تعالى  
عنهم و موبایان  
و سرایه بقاء  
و تقدیم و  
اقیان است  
بیخ علی بن  
ابی طالب  
علیه السلام  
این اگر بر منی  
الله تعالى  
عنهم و سید بن  
نذیر است  
مکر و منکر  
و مانعی در  
رفت بخاک  
و نجات  
خود بخود  
و لا و  
بوزناب  
گذاشت



اما الله تعالی ما را امتیازی در نسبتهای حضرتین بخشیده است که در نسبت سعیدی اضمحلال  
 و بنحودی که لائق مقام خلعت است بسیار است و در نسبت معصومی صفایمان که مناسب  
 مقام محبوبیت است بیشمار و در کمالات ثبوت و دیگر مقامات در نسبت سعیدی قوت زیاده است  
 و در ولایات نسبت معصومی قوت بیشتر دارد و مقامات معصومه حضرت مجدد غیر ازین هر دو  
 صانع کرده و بگونه شرف گشتند رحمة الله علیهم - در اول که تلفیق توبه بطلالان مینمودم  
 بر توبه نفوح تا کید و مبالغه میکردم - شبی حضرت شیخ پیر خردار معز الله تعالی عنده در خواب  
 دیدم بحال فقیر غنایت خودند در آنجا قوالی حاضر شد او را نیز توبه دادند ویرا حالت عجب  
 رو داد بر خاسته مرا میراثی است و از نا مشروع توبه گرفت و فرمودند طریقه توبه انبیت یعنی چون  
 نسبت باطن بر طالب غالب می آید کار خود بنیاد از آن روز قرض از استیغفار عن توبه بگذراشتم  
 که توبه محل کافیت و توبه بضرورت و وقت حاصل میشود - هر دو می از دانشمندان از فقیر  
 پرسیدند که طریقه تقصید را بر دیگر طرق چه عزت یافت که از احتیاج کفایت این طریقه مطلق بر  
 کتاب و سنت است که ثبوت آن قطعی است و آنچه منطبق بر قطعی است نیز قطعی از مهارت اشغال این  
 طریقه توفیق اقبال سنت حاصل میشود و از ما لعبت شرعیت انوار این طریقه را افزایش همچنین  
 ابائیس بصورت ملا خشک متشکل شده از فقیر پرسید که بر مزاج شما شورش عشق غالب است  
 و طبیعت با شمار مانتان را عجب اینچنین طریقه کی کفایت که در آنجا سماع را بار نیست و آواز  
 جهم و غیره کار نه چنان اختیار نمودید نفهم عقیدت و محبت بمقتضای حکمت با آن جناب بار نیست  
 سبای گفت در سینه رن ناچار است مرا از سوال متعنتانه او غضب آمد بمخاطبم که رشیش  
 گرفته بر سنگ زخم بفته غائب شد - بشو حضرت شیخ سیف الدین پیر حضرت سید حمزه علیه السلام  
 برای توجه بر خاسته آواز منی بگوش ایشان رسیده بود ناچار بنحود افتادند و ضربت بر دست

مبارک ایشان آمدہ فرمودند مردم ملا بیدار و میگویند بے درد ایشانند کہ بر تائیر سماع ممبر  
 مے نمایند۔ بزرگو ازین طریقہ در راہی میرفت آواز سماع بگوشتش رسید تا بیاوردہ  
 بہشت و شورش را ضبط نمود و حدت گرمی کا سہ سر را بشکافت۔ گفت سماع مہلک  
 ازین سبب حرام گردیدہ۔ در مقامات حضرت شیخ سیف الدین پیر حضرت سید رحمۃ اللہ  
 علیہا ہر روز چہار صد کس و بیش بجمہت استفادہ مع مو آمدند و موافق فرمایش معامہا بخت  
 میشد و با وجود اینہمہ تنعم ساکنان بمقام بلند میرسیدند کہ مدار این طریقہ برجمہت و توجہ شد  
 یکے از ارباب این طریقہ خواست کہ تقلیل غذا نماید پیرش فرمود در حصول فیض طریق  
 حاجت با اینچنین اعمال نیست کہ بزرگان مایا کوکار بر دوام و توفیق قلبی بجمہت مرشد  
 نہادہ اند شمرہ زہد و مجاہدات شاق و خرق عادات و تصرفات ست و حاصل دوام ذکر و توجہ  
 الی اللہ و اتباع سنت کثرت انوار و برکات عوام ظاہرین یا نظر بر ظہر خرق عادات بود و  
 خواص مہنی آگاہ را مراد تصفیہ قلبی و نسبت مع اللہ باشد۔ حضرت محمد صدیق پیر حضرت  
 حافظ سعد اللہ رحمۃ اللہ علیہا بدین یکے از اولاد اوجا و حضرت غوث الثقلین رضوانہ تعالیٰ علیہ  
 رفقہ و از عجب صاحبزادگی و خدمت ظاہری خود بعلیم ایشان برنجاست اصحاب ایشان  
 ازین بے ادبی ناخوش شدہ بخدمت ایشان التماس و اصلاح نمودند تا بصرف ہمت ایشان  
 طریقہ تشہید بہ ایشان گرفت و بحالات تنگ رسید افزای و راجع با بطریقہ نالیند آمد  
 گفتند طریقہ آبار کرام خود گناشتہ طریقہ دیگران اختیار کردید گفت خدا ندادی است  
 و زحمتی ہر یکا مقصود یا فتم بطلب آن شافتم جنازہ حضرت محمد صدیق رحمۃ اللہ علیہ ہرند  
 برودہ دفن کردند در راہ وقت اذان جواب اذان از جنازہ ایشان مسموع گشت۔  
 یکبار زنی بے ادب بخدمت حضرت شیخ عبدالاحد رحمۃ اللہ علیہ ناسر گفت ایشان مکررند

معلوم نموند که غیرت الهی در صدد انتقام او بکجرت می آید یکے را از حاضران فرمودند که آن  
بے ادب را سر چکی زند و توقف نمود ناگهان آن زن بیفتاد و بمرد بان متوقف خطاب نموده  
عتاب کردند که خون او بر گرون تو شد اگر آتشال امر میگردی آن بے ادب جان منیه او <sup>و سبک</sup>  
میماند۔ آتشال امر شایخ بے توقف باید نمود که در ضمن آن حکمتها مضمر باشد۔

شایسته کش از خلفا حضرت شیخ عبداللہ رحمۃ اللہ علیہا کمال زہد و ریاضت موصوف بودند  
میو ان گفت که محل غلبه سالکان خانقاہ حضرت جنید اند رحۃ اللہ علیہ میگفتند کہ امیر العبدین  
اندیشہ خوردن در طبیعت پیدا میشود و وقت شدت جوع برگ درختان یا انچه از پوست  
و خرنیزه می یافتند در آب پال کرده می خوردند کہنگی بود کہ تا سی سال هر دوش مبارک خویش  
داشتند یکبار برای افطار روزه در شدت گرام آب عرض طلبیدند کسی عرض نمود کہ در اینجا آب  
آب سرد و شیرین وارد فرمودند از چندین سال مادرین مسی بسکونت و ارم هرگز در دهم با هم نیامد  
کہ در اینجا چاه است وقت شدت تشنگی آب حوض خورده میشود یکبار شخصی صره دینار بعد ایشان  
فرستاد فوراً بر فاستد کہ برانج فرض شد ساعتی نگذشتہ بود کہ باز آمدند گفتند سلسلے سوال کرد  
آن صره با و دادم فرصت حج از مرصا نقطه گشت یکبار خواستند کہ او را زکوٰۃ نمایند کہ در  
او را بر فرض الهی قرب خاص حاصل میشود ہر گاہ مضاب و زکوٰۃ فراہم گشت زکوٰۃ و مضاب  
ہر دو در راہ خدا دادند کہ مقصود حاصل شد مضاب نہ بجه کار می آید کہ خرنیزه فقرا را باب اللہ اند  
سجایہ جامہ از فقر ارماری رقص و شغب داشتند در دل یکے از اہل تماشا گذشت کہ بیل  
بدعتیان کہ از اہل کمال خواهد بود یکے اناہنا نزدیک آمدہ گفت ۵ خاک را کہ جہان را  
بجارت منکر و توجہ دانی کہ درین گرد سوارے باشد بد انکار چیکس نباید نمود دین  
صومرمانی حقیقت جلوه گریست۔ لخوا بکرم خان رحمۃ اللہ علیہ از حضرت ایشان محمد مصوم

در این کتاب  
از شیخ  
عبداللہ  
رحمۃ اللہ  
علیہ  
کمال  
زہد و  
ریاضت  
موصوف  
بودند  
میو ان  
گفت کہ  
محل غلبه  
سالکان  
خانقاہ  
حضرت  
جنید  
اند  
رحۃ اللہ  
علیہ  
میگفتند  
کہ امیر  
العبدین  
اندیشہ  
خوردن  
در طبیعت  
پیدا  
میشود  
و وقت  
شدت  
جوع  
برگ  
درختان  
یا انچه  
از پوست  
و خرنیزه  
می یافتند  
در آب  
پال  
کرده  
می خوردند  
کہنگی  
بود کہ  
تا سی  
سال  
ہر دوش  
مبارک  
خویش  
داشتند  
یکبار  
برای  
افطار  
روزہ  
در شدت  
گرام  
آب  
عرض  
طلبیدند  
کسی  
عرض  
نمود  
کہ  
در  
اینجا  
آب  
آب  
سرد  
و  
شیرین  
وارد  
فرمودند  
از  
چندین  
سال  
مادرین  
مسی  
بسکونت  
و  
ارم  
ہرگز  
در  
دہم  
با  
ہم  
نیامد  
کہ  
در  
اینجا  
چاہ  
است  
وقت  
شدت  
تشنگی  
آب  
حوض  
خورده  
میشود  
یکبار  
شخصی  
صره  
دینار  
بعد  
ایشان  
فرستاد  
فوراً  
بر  
فاستد  
کہ  
برانج  
فرض  
شد  
ساعتی  
نگذشتہ  
بود  
کہ  
باز  
آمدند  
گفتند  
سلسلے  
سوال  
کرد  
آن  
صره  
با  
و  
دادم  
فرصت  
حج  
از  
مرصا  
نقطه  
گشت  
یکبار  
خواستند  
کہ  
او  
را  
زکوٰۃ  
نمایند  
کہ  
در  
او  
را  
بر  
فرض  
الہی  
قرب  
خاص  
حاصل  
میشود  
ہر  
گاہ  
مضاب  
و  
زکوٰۃ  
فراہم  
گشت  
زکوٰۃ  
و  
مضاب  
ہر  
دو  
در  
راہ  
خدا  
دادند  
کہ  
مقصود  
حاصل  
شد  
مضاب  
نہ  
بجه  
کار  
می  
آید  
کہ  
خرنیزه  
فقرا  
را  
باب  
اللہ  
اند  
سجایہ  
جامہ  
از  
فقر  
ارماری  
رقص  
و  
شغب  
داشتند  
در  
دل  
یکے  
از  
اہل  
تماشا  
گذشت  
کہ  
بیل  
بدعتیان  
کہ  
از  
اہل  
کمال  
خواہد  
بود  
یکے  
اناہنا  
نزدیک  
آمدہ  
گفت  
۵  
خاک  
را  
کہ  
جہان  
را  
بجارت  
منکر  
و  
توجہ  
دانی  
کہ  
درین  
گرد  
سوارے  
باشد  
بد  
انکار  
چیکس  
نباید  
نمود  
دین  
صومرمانی  
حقیقت  
جلوه  
گریست۔  
لخوا  
بکرم  
خان  
رحمۃ  
اللہ  
علیہ  
از  
حضرت  
ایشان  
محمد  
مصوم



رضی الله تعالی عنہ استفادہ کلمات باطنی دارند. رسول ما امیر بادشاہ ایشان است  
 که عمر شصت گشت چهار سال هر قدر که خدمت میرزاوارس برده ام عمر همانست  
 باقی و بال آخرت صیت اوقات همان بود که بایا رسیده است به باقی بهر جای معلی  
 و بخیری بود. و طعام نواب کرم خان تکلفات بسیار بود و بعد اسراف رسیده باشد  
 اما حضرت سید رضی الله تعالی عنہ باینهمه احتیاط و کمال تقوی که طعام ایشان میخوردند  
 میفرمودند از برکات طعام ایشان آنقدر نور باطن می افزاید که با طعام نخورده ایم دو گانه  
 نماز او کرده شده از غلبه محبت حضرت ایشان محمد معصوم و طهر الله نسبت تمام استیار  
 ایشان نور شده بود و مقنونی از محبت شتهای زرین شود. از محبت تمنا شیرین شود  
 از محبت سر که باطل میشود. از محبت غار باطل میشود. ایشان جناب میر خود نوشتند  
 که محبت شما بر محبت خدا و رسول صلی الله علیه و سلم غالب است و موجب انفعال میشود  
 و در جواب بر پنج ششند که محبت پیر همین محبت خدا و رسول است و سبب جذب کلمات الهیه که  
 و باطن پیر نبات است می شود و چون دیده نقل آما داخل و معبود تو سر است اول  
 وقت انتقال نواب کرم خان تبرک کلاه حضرت خواجه احرار بر سر ایشان نهادند ایشان  
 بمنور فرستاد و یافته چشم بکشادند که تبرک کلاه پیر سن بجایید و سیاه سن بدگاه الهی است  
 ایشانست و انوار نسبت قدما نوشتند به و انوار نسبت احمدی در قیاس و در کیفیات غیر  
 تفاوتهاست و التماس که پیر بحال مستفید خود دارد و از پیران پیر که با میفرمودند که با سبب  
 قرب ابدان معتوی تقوی متحقق است. روزی حضرت شیخ زیارت مزار حضرت سید و نواب  
 کرم خان که در کجا واقع است رحمة الله علیهم رفتند بعد توجه بهر دو مزار فرمودند نسبت  
 هر دو بزرگ یک است اما نسبت فقر و ورع مزار حضرت سید در نورانیت و لمان امتیاز

وارد آنحضرت شیخ عبد الاحد رحمۃ اللہ علیہ دو کس طریقہ گرفتند یکے طریقہ قادری اندر  
دیگر کے طریقہ نقشبندیہ اختیار نمود و ایشان فرمودند کہ روح مبارک شیخ غوث الاعظم تسلیف  
آورد و صورت مثال مرید خاندان خود را ہمراہ بردند حضرت خواجہ نقشبند شریف فرما  
صورت مثال معتقد خود را با خود بردند رحمۃ اللہ علیہم ۔ در توسل بجناب الہی ہر یک  
از متبعین طریقہ جبل التین ست کہ عبارت قرب فائز سیکر و اند مستغنیہ اگر فیض حاصل خود  
زہے سعادت و دیگر از ایشان گردیدہ اتفاقات غوث الثقلین بجال ستوسلان طریقہ علیہ  
ایشان بسیار معلوم شد باہم یکس از اہل این طریقہ ملاقات نشدہ کہ توجہ مبارک آنحضرت  
بجانش مبدول نیست ہمچنین عنایت حضرت خواجہ نقشبند بجال معتقدان خود و مصروف  
مغلان در صحرا با وقت خواب اسباب و اسباب خود بجات حضرت خواجہ موسیٰ پارساوند و تائب  
از عجب ہمراہ ایشان موشود و در بنباب حکایات بسیار ست تحریران باطالت میرساند  
سلطان المشایخ نظام الدین اولیا رحمۃ اللہ علیہ بجال زائران مزار خود عنایت بسیار  
مفرمائید ہمچنین شیخ جلال بابائی پتی اتفاقات مومنانید حضرت خواجہ قلب الدین را در ہند  
شان استغراق بسیار ست حضرت خواجہ شمس الدین را پچ اتفاقات با سوانیت رحمۃ اللہ  
عرض و توفیق نسبت این اکابر بمرتبہ ایست کہ زبان از تقریر آن لال ست بلکہ در  
مقابلہ نسبت بہاے باطنی این عزیزان و قدمای صوفیہ علیہ میژان گفت کہ ما مردم ملازم  
راہ ہر نیست ۔ سر مزار امام بدر الدین رحمۃ اللہ علیہ در بابی ست مراقبہ نمودیم چند انکہ  
عز و توجہ کردیم اثر خواجہ نسبت ظاہر نشد بعد از امتداد بسیار و فتنہ نسبت ایشان در مقام  
لطافت ظاہر گشت مخلوق شد کہ سلوک ایشان بطریق مہودہ صوفیہ نیست و راہ خدا  
بشہادت رسیدند و فتنہ و در مراتب و در بطریق اصطفیٰ فائز گردید ہمچنین ست احوال

شهیدان که در راه حق و فتنه جان فدا نمودند و فتنه جذبات عنایات الهی ایشانرا بمقامات  
 قرب فائز گردانید - حضرت شاه ولی الله محدث رفته الله علیه طریقه جدیده بیان نمودند  
 و در تحقیق اسرار معرفت و غوامض علوم طریقه خاص دارند باینهمه علوم و کمالات از علمای  
 ربانی اند مثل ایشان در متفقان صوفیه که جامع اند در علم ظاهری و باطنی و علم نوبیان کرده اند  
 چندان گذشته باشند - اولیای خدمت رامی شناسیم و بآنها ملاقات میشود و اما آنها اینها  
 مرضی الهی نیست - باقلب لشکر نادر شاه ملاقات شده بود و در یک معاوضه قاضی لاهوری بآنها  
 باو گویند در پاسی از روز کاغذ را بهر قاضی آنجا مستحیل کرده آید و ده گفت - قاضی را شغل بود  
 لهذا میراند و اولاد یک ساعت رفتن دامن من میخورد - یکبار بعلنی از زر برای نخل خورسته  
 فقیر در کار بود در نیم شب بود و قلعه رفته از بایسن محمد شاه بادشاه که هر شب صره هزار روپیهر  
 صرف مساکن غلوت نشین میبرد خود میداشت آن صره گرفته برداشت بادشاه را خیر نشاند  
 مگر در دست گفت من آنم که بواسطه من از جان محفوظ مانده آید گفت زر و دیگر طلب نمایم فرمود  
 همین قدر کافی است - اموجی اعمال ما از غیر دوام نوجو بمبار فیض و محبت متلیخ کرامت رفته الله  
 علیه نیست هر عمل را که نمیشود و دیگر است و جامع کینیات نماز است که متضمن انوار اذکار از نماز است و  
 تسبیح و زود و در استغفار است و صحیح و سبیل ترین حالات که باحوال قرن اول مشابه باشند  
 و در نماز حاصل میشود اگر ادب آن کما حقه بجای آورده شود - تلاوت قرآن مجید موجب صفای باطن  
 و دفع فیض قلبی است ترتیل حروف تحمین صوت خود می باید نمود و در هر متوسطه که در تلاوت قرآن مجید  
 کرده میشود ذوقها دست میدهد - در رمضان المبارک ترقیات نسبت باطنی بسیار حاصل میشود  
 و احتیاط صیام از غیبت و کذب واجب است و الا روزی هفتاد و بیش نیست جهد باید نمود تا  
 این ماه و ادا حق صوم حاصل گردد و یکی از بزرگان این ماه را بصورت مردی پارسا دید پرسید

صفت شاه دارنده  
 رحمت الله علیه

شما از اهل صیام را صنی بر وید گفت باصناعت حق صوم مرا ناخوش نمودند و گریه الله تعالی  
 رحمت الله علیه که بعد از خیزند و زخمی استند گریه اما از بیختی افعال داشتند افعال ایشان  
 از صوم مردم را پسندیده آمد. الا از دیگر کات این ماه متبرک از غره شعبان ظهور می نماید گویا  
 هلال فیض حق این ششم طلوع نموده از نصف شعبان چنان معلوم میشود که آن هلال بدست ایشان  
 گردیده و الا از آن ماه متبرک جهان را منور گردانیده و از شب غره آن ششم چنان دریا  
 می شود که آفتاب فیض الهی از حجاب سحاب در نشان گشت. شب قدر سبیل بدایت و رجب  
 از شهرهای و تار می شود و بیت: فتم معین نیست گردین شب بسبب کثرت عادات که در مردم  
 است و این شب معمول است بر کات بسیار یافت میشود و گاه شب قدر درین تاریخ نیز میشود  
 جمیع و بعضی از این ایام ذخیره تمام سال می شود از مجربات است که اگر درین ماه مقصودی فوری  
 ماه یافته در تمام سال اثر آن میماند بنده شنیدم زبانی استاد خود که از حدیث شریف مستفاد  
 میگردد که اگر این ایام جمیع طاعت میگذرد و در سایر سال بنویسند یک جمیع محفوظ میدارند  
 حضرت شیخ رحمه الله علیه در سال اعظم کان در عشره اخیره ماه رمضان میفرمودند و کسی  
 که مقامات امانت طریقه میرسد درین ایام معیای خرقه تبرک آنها را سرفراز می نمودند و نمید  
 میکردند که درین اوقات مردم در حلقه مراقبه البته حاضر شوند تا از ترقیات باطنی بهره یاب گردند  
 لب انفسا و رمضان میفرمودند که از برکات صیام نسبت با عجزیان کثیر الا نوار و پرازدمان  
 گردیده. انفس که تمام سال چنان رمضان نشده اگر چه در صوم هر تنی که باشد صفا حاصل است  
 و از برکات این وعده اما اجزی به خالی نیست. لیکن کیفیات صیام رمضان شریفند  
 حضرت شیخ ارشاد می نمودند که معلومات و وجدانیات تمام صحیح است و در بعضی خلاف ندارد و کشف  
 و وجدان فقیه با چهران کبار خود همیشه مطابق می افتاد و ماریکیا از تفریق خطای واقع شد که حضرت

شیخ در حق بزرگی فرمودند نسبت شما تا کمالات رسیده است بنده خلاف آن غرض نمودم و فرمودند  
در دیدن شما خافتم است آنچه با فقیرم میجست اما بعد چند روز بحال بنده عنایت نموده فرمودند  
کردید شما هیچ بود ما حاضر کردیم تغییر در گفتن به شارت مقامات بسیار تامل ننمایید والا الوار آن  
مقام در باطن سالک عیان محسوس میاید باز مستغرق الهام میشود باز سفسا تعبیرات حالات او  
میکنند اگر درین معامله الهام موافق گردید و حالات کیهنات در باطن او جدیده رود و ادب ایشان  
آن مقام بگویم که نزد آن مقام مناسبتی بهم رسیده است بعضی وقتها آنکه نسبت باطن  
مثل او یا مستقیم حاصل شده تا مساوات لازم آید اگر در ذکر مراقبه مواظبت کنی و با مجاری  
فضا در شما پیش گیری از مفتوحات آن مقام مشغول خواهی گرفت - مستفیدان توجوه الی الله  
و انقطاعی را مساویا از ذوات و کیفیات اصحبت مرشدان حاصل نموده در غلبه تهاشست متمیز  
اوقات بوظائف و عبادات در مقامات الهیه ترقیات نموده اند در مدار فیاض بخل نیست  
فقدور در جمیع سالکان است بگو از اجد ثنای الهی در باره فقیر که شکرت آن مقدور بیان نیست  
آنست که فقیر را در وقت کشف مقامات الهیه مطابق نفس الامر و تکیه سالکان را تا نامات  
این طریقه از بزرگان این خاندان که در وقت ارشاد طالبان مینمایند امتیاز نخبید - عظم قلوب  
عزیزان زیاده تراز زبان و شناسم که در چه باب خطور نموناید ما فقیرم مقدور مداد اندامیم بنویس  
بجانب پیران کبار سلب امراض نمونایم و لذت الهی اینها را شفا حاصل میشود یکبارگی از احوال  
بفریفتهم الله تعالی در هر منزل از دست بیکانگان سامان فردی میبایم نمود ناگهان در راه  
باران شدید نازل شد هوا سرد بود و در قها انداختیدند و عانو دم الهی باران گرد بر گرد ما باران  
و ما با رفیقان خشک بمنزل رسیم آنچنان واقع شد - در احوال حال مردم را که طریقه ازین گرفته بودند  
اذا ظهرا نام خود منع کرده بودم که پیش کسی نام فقیر نیاید گرفت روزی حضرت حافظ سعد الله

در حق بزرگی فرمودند نسبت شما تا کمالات رسیده است بنده خلاف آن غرض نمودم و فرمودند  
در دیدن شما خافتم است آنچه با فقیرم میجست اما بعد چند روز بحال بنده عنایت نموده فرمودند  
کردید شما هیچ بود ما حاضر کردیم تغییر در گفتن به شارت مقامات بسیار تامل ننمایید والا الوار آن  
مقام در باطن سالک عیان محسوس میاید باز مستغرق الهام میشود باز سفسا تعبیرات حالات او  
میکنند اگر درین معامله الهام موافق گردید و حالات کیهنات در باطن او جدیده رود و ادب ایشان  
آن مقام بگویم که نزد آن مقام مناسبتی بهم رسیده است بعضی وقتها آنکه نسبت باطن  
مثل او یا مستقیم حاصل شده تا مساوات لازم آید اگر در ذکر مراقبه مواظبت کنی و با مجاری  
فضا در شما پیش گیری از مفتوحات آن مقام مشغول خواهی گرفت - مستفیدان توجوه الی الله  
و انقطاعی را مساویا از ذوات و کیفیات اصحبت مرشدان حاصل نموده در غلبه تهاشست متمیز  
اوقات بوظائف و عبادات در مقامات الهیه ترقیات نموده اند در مدار فیاض بخل نیست  
فقدور در جمیع سالکان است بگو از اجد ثنای الهی در باره فقیر که شکرت آن مقدور بیان نیست  
آنست که فقیر را در وقت کشف مقامات الهیه مطابق نفس الامر و تکیه سالکان را تا نامات  
این طریقه از بزرگان این خاندان که در وقت ارشاد طالبان مینمایند امتیاز نخبید - عظم قلوب  
عزیزان زیاده تراز زبان و شناسم که در چه باب خطور نموناید ما فقیرم مقدور مداد اندامیم بنویس  
بجانب پیران کبار سلب امراض نمونایم و لذت الهی اینها را شفا حاصل میشود یکبارگی از احوال  
بفریفتهم الله تعالی در هر منزل از دست بیکانگان سامان فردی میبایم نمود ناگهان در راه  
باران شدید نازل شد هوا سرد بود و در قها انداختیدند و عانو دم الهی باران گرد بر گرد ما باران  
و ما با رفیقان خشک بمنزل رسیم آنچنان واقع شد - در احوال حال مردم را که طریقه ازین گرفته بودند  
اذا ظهرا نام خود منع کرده بودم که پیش کسی نام فقیر نیاید گرفت روزی حضرت حافظ سعد الله

رحمة الله علیه از محمد رفیع پرسیدند که شما طریقه از که گرفته اید و گفت از بزرگان خود باقی کرده و برو  
 آنحضرت نام فقیر میگرفتند مرا غیر از آمد و سخت ناخوش شدم دیدم که منیخ طریقه آنحضرت اما بکر  
 صدیق رضوان الله علیه هم از دو برگشتند در دوسه روز هلاک شد مزاج فقیر نازک است و غضب  
 و رنجایت شدت و انیم می شایان هدایت و ارشاد نیست سالها دعا نمودیم تا الله تعالی  
 تیغ غضب ما را کند فرمود اما جذب غضب چنانچه باید زنده است و منضوب علیه را البته اینها  
 میرسد و نسبت باطنش تباها می شود و بجز غضب نسبت و در مثل شهاب ثاقب از مقام خود فرو می آید  
 و با نذل رضای خاطر نسبت مرضی عنه مانند هوا که آتشین بنوق میرود هر چند طریق اجابت دعوت  
 از طریق مسنونه است لیکن درین خیز و زمان از دنیا و نیات و فقدان شرائط عدم اجابت آن آویست  
 زیرا که یاران زمانه بیشتر از صیقل میاش مدح و حالت گرفتاری بسیار معذرو بی مقدورند بضایافت چهر  
 بتکلف نزد سودی قرض کشیده ضیافت میکند پس مشوعیت منیافت اینطور معلوم و فقیر بیشتر  
 مضر تلبه اینطور ضیافت از راه تجربه و اندوختن است و دریافته ترک آن نموده که المومنین  
 لا یبلغ فی شجر و لحد مرتین حدیث صحیح است فقیر را در قبول نیاز شریط کثیر است  
 اول آنکه صاحب نیاز اشراف و نجیب باشد دوم آنکه با دنیا داران که محل شنبه باشد  
 چندان اختلاط ندارد سوم آنکه اندک صلاح و تقوی هم دارد و چهارم آنکه حرام را از حلال  
 نباشد پنجم آنکه از او غضب و هنجب تازه وارد نشده باشد ششم آنکه  
 از اخلاص دل و خلوص نیت آوده باشد با اینطور که از مصمم قلب باشد که اگر حضرت این نیاز  
 قبول خواهند فرمود ما را ممنون و مرسون خواهند نمود پس اینطور نیاز قبول می افتد در کار حق سبحانه و تعالی  
 ما را فرستاده عطا فرموده است که از اوراق میگوید و قاتل خفیه ظاهر میشود و خلاف این عقیده مقبول  
 نیگردد و فقیر شفی و سعید را از حسین مردم خوشتر است مرتبه ابدال را از فقیر ابدال با آنکه مستور است

عنه جبرئیل علیه السلام  
 میفرماید که اگر کسی  
 نیاز آن را

میباشند امتیاز سیکم فقیران را بران خود نا امید نیشوم مگر از دو چیز یکم از اختلاط با دنیا و امان  
 دوم سورا اعتقاد با پیران لیکن بقدر حاجت اختلاط با ایشان مصانته ندارد بشرط صلاح  
 نیت و محافظت نسبت دنیا مبعوضه حق است بجز آنکه در عرصه ظهور آورده گاه نظر محبت  
 جبروت نکرده اگر مسکود بمقدار پریشانه در نصیب کفار نفیر سید بلکه تمام و کمال در حصه مسلمانان  
 خوان بنماید - الحمد لله که دنیا داران اینوقت با فقر اسری ندارند والا ایشانرا نه حال مهباند  
 نه فراغ وقت چنانکه حضرت خواجه با ششم کشمی در مقامات حضرت مجدد و خواله الله تعالی عنه  
 میفرمایند که روزی بنده در خدمت خواجه حسام الدین احمد که از خلفای حضرت خواجه باقی با بلند  
 حاضر بود یکی از حاضران شکوه اغنیاء و امرای روزگار آغاز نمود که با فقر اسری ندارند و حرمت این  
 طائفه بجائی آرند چنانکه امرای سابق بجا می آوردند حضرت خواجه فرمودند که ای برادران را از خلعتها  
 الهی و ان در حق فقرای این عهد بیکرا که فقر اسر زمانه پیش را آنقدر از دنیا و اهل آن اجتناب  
 بود که هر چند اغنیاء ایشان راه ارتباط میکشوند ایشان بیشتر از صحبت آنها احتراز مینمودند  
 و فقرای اینوقت ماکثر ایشان چنانند که اگر امرای اغنیاء بجا بایشان التفات نمایند و راه خا<sup>لست</sup>  
 و مودت کشانید ناچار این درویشان را در وضع فقر و انزوا و ایشان فتور تمام شود و بدین  
 پس کرم الهی باین فقر احواس و محافظت - چنانکه پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم قدم گذاشته<sup>است</sup>  
 حضرت صدیق اکبر رضی الله تعالی عنه در آن جاسر نهاده و حضرت صدیق اکبر جاسیکه  
 قدم گذاشته حضرت مجدد و خواله الله تعالی عنه در آنجا سرنهاده و حضرت مجدد جاسیکه قدم  
 گذاشته فقیر در آنجا سرنهاده یعنی فقیر اصلا درین طریقه تصرف نکرده مگر در دو جای یکم آنکه  
 در وقت توجه گز حرکت بدن میکند - دوم بشمار نفس توجه میدهد و این هم از بعض  
 اکابر این طریقه اخذ نموده که در حرکت اثر توجه و قلب متوجه الیه بقوت و سرعت سیر

و در شمار نفس رعایت مساوات در توجیه بیاران میشود و نیز ازین عمل تفاوت استعداد  
 طلاب معلوم میگردد و آنچه فقیر از بعضی اذواق و مواجید خود اندک و سبک محمول بر او عموماً  
 کمال و نیز کیفیت نفس نباید کرد بلکه محدثی نسبت امر است که بآن ماوریم و اما این عهد <sup>بلك</sup>  
 سخن است اگر نعمتی را از نعمات الهی که بر صوفی نازل میشود اخفا نماید حق شکر آن تلف کرده باشد  
 مثلاً شخصی طویل القامت است در وقت بیان خود را قصیر القامت نمینماید گفت و اگر  
 گوید دروغ گفته باشد -

## نصایح و وصایا

طریق وسیع و تقوی پیش گیر و متابعت مصطفی سببان پذیر صلوات الله علیه و سلم احوال خود  
 بر کتاب و سنت عرض نما اگر موافق سنت شایان قبول انکار و اگر مخالف است مردود  
 بینداز بالترام عقیده اهل سنت و جماعت حدیث و فقه آموز و در صحبت علمای اوابا خردی  
 اندوز و در عمل بر حدیث موافقت کن اگر میتوانی والا کما هو میل آرتا از نور آن محروم نمائی غفلت  
 اتباع حبیب خدا یا بحضرت مضافه موعظه اختیار کن و دل را از اعراض بر دور جهان بیزار  
 کن غفلت حبیب که آنرا در معرض بیج آری استطاعت از کسیت که آنرا بخود منسوب کن  
 بالترام غلوت صفائی دقت بدست آر که سرمایه درویشی نقد صفاست از اسباب دنیا  
 آنچه گیری مخفی نگه دار که خطام دینی را در دوز حساب و رقفاست و عبادت و ذکر خدا خود را  
 که ساز عمل امروز بر فردا بینداز و در صحبت مشایخ رسوخ عقیدت مبغیر که دوستی و دوستی  
 خداست موجب قرب خدا و حضور پیر التفات بنیر نما و در صحبت اوبر نوافل عبادت  
 مبغیر از آنکه مست اوقات بصیر و توکل بهر کن و اندیش التجا بنیر از سر بدر کن که خود را  
 بجز اسباب و موت یقین و صدق و عدل را سرمایه غلوت انکار و در دل تو اگر ترس و ترس



تر است مویا که در وقت معین خود آید اگر اندیشه عیال تشویش فرماید نشانی بسیار  
 است اینیاست علیه السلام وجهین که دل را بر آن اعتماد نبوده منافی توکل محسبیل باشد  
 نبود و اس المال انظر افرغ بال وحبیت تلکست دوسے وارسته در انتظار مقصود  
 ناظر بسیار وحبیت بفرقه بدل شود و در توجه وکیسوی خاطر خلل شود قناعت پیشه گیر حرص  
 و طمع از دل بگیر آری از اخبار ناامید باش و بود و نابود شان بگوشتناس در محکبش چشم  
 حقارت نگر و حذر از همه کمتر قاصر شمر در راه طلب موسکے کبر از سر بنه غرور از کلف برون ده  
 از خیال گشته اند و در لوشی است که انچه در سر واری نبی و از انچه بر سر آید نبی و از اندیشه و  
 و در انچه در طاعت و عبادت خود مناز و دیده تصور نیستی را سر بایه خود ساز و مخالفت نفس  
 به انکه بود زیارت امانه انقدر که تنگ آید و نشاند شوق و طاعت بفرماید بگماهی با و مواسات  
 باید نمود که در نماز نفس مومن موجب ثواب میگردد بیک نفس فقیر مثل گریه آرزو کرد هر که مراد این  
 طعام بخوراند هر مقصود بیکه وارد بر آید اتفاقاً در آنوقت کسی نبود که با او گفته شود باز بعد بماند  
 مثل محل گشته التماس طعام نمود شخصی در آنوقت حاضر بود با مقرر آن طعام مهیا نمود عقده  
 مشکل داشت که با خن پنج تدبیر و انفسه باین عمل محل گشت - طعام اگر به نیت ادا شکر  
 با مقرر سازند حسن و نماید که در صورت بجزگی شکر از ته دل بخور آید - طعام لذیذ را با نیش  
 آب بهمه ساختن نیست الهی را بجا که انداختن است بیجا مبر خدا مملو الله علیه و سلم غریب  
 نماز دل میفرمودند و اگر غریب نبود دست باز نمودند نفوس با مثل نفوس جنبه و شبی نیست  
 رحمة الله علیها که تلخی را حکم بخازند و گویند الصبر تعزیم المراء بلا عیون نیست اوجیه  
 شکر و که محسن بر زبان بود شب به صبرست که تلخی آن در جان بود - زیارت هزاران ایوب  
 در یوزه نفس بهجت کن و اودح طیبه مشایخ کرام را با بجا نفع ثواب نفعه فاسحه و در و بجا

الهی برسیله ساز که سعادت ظاهر و باطن از منجی حاصل است اما مبتدیان را بغیر تصفیه قلبی از قبیل  
 اولیا حصول فیض مقتدرست لهذا حضرت خواجه نقشبند قدس الله سره العزیز فرموده اند که بجای آوردن حق سبحان از مجامعت بتور اولست و بر سوم متعارف از عرس و چراغان مقید میباشد که  
 اینجمنی مبتکر و هم سوال خیمه و فروش و عدم حفظ مراتب از اذن و نام مردم بگنج و زرقه خفیه بار بای احتیاج  
 دادن امر است بنواب و در ثابعت محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم لباس تقوی و طهارت بیاید  
 و بر ملازمت عقیده اهل سنت و جماعت از ظلمت هوا و بدعت بدر آورده همیشه احوال خود را بر کمال  
 و سنت عرس ناکر قبول افند قبول و اگر روافقه مردود و هر چه بدی میجو که از نظر گذر و همها کن  
 بر مراد طلبت عمل آن کوش و الا بر قدر که توانی بر آن عمل نمایی اگر چه در تمام عمر یکبار باشد  
 از لوازم محرومانی و از لزوم خلوت صفای وقت حاصل باید نمود - فقیر در ین مدت العمر  
 که کسب نموده صفای وقت است و کسیکه چیزی یافته از صفای وقت یافته در راه طلب  
 سرگرم و مقید باید بود و بهار مردان روشنی و گرمی است و کار و روان حیل و بیشتریت  
 هر چه گیر مختصر گیر و هر جا باش باغها باش باید که قدر و مقدار خود را بطلب العین و اودان از مزج  
 مسرور و از دم کسور نباشد زیرا که بیشتر سبب تغییر حال عدم اطلاع بر احوال و مرتبه  
 خود است مثلاً مرتبه اول و وزن یک سیر باشد و بران اعتقاد و یقین دارد و در صورت اگر که  
 نسبت متغیضت یا منقبت و مرتبه و مقدار او کند هم گزشتن ازین نگردد و چو کار او یقین میداند  
 که من آن کسیرم که بودم اینک نیم سیر بگویند کافرست و آنکه دو سیر بگویند فضول قدم برآورد  
 شریعت و طریقت متعین ارم و محبت مشکبک میجو که راسخ و استوار باش و در حضور سیر متوجع  
 بغیر نیاید بود و التفات یکس نباید نمود اگر چه التفات جوا ب خطاب کس باشد باینجه نقل است  
 که شخصی در حضور حضرت محمد صلی الله علیه و سلم ایستاد و خطاب کرد آن مردید ای

جواب آن ندا و التماس بدو نکرد چون آن شخص در خطاب بسیار بانه کرده حضرت محمد صید تو  
 خطاب بمرید خود نموده فرمود که این بیت در جواب او بگو صحبت من گم شده ام مرا جوید  
 از گم شدگان سخن نگوید + راه اوقات زندگانی بقدم توکل بسر باید برد و اصل محتاج ملتجی  
 نکس نباشد که در توکل نظر توجه بطرف حق است بجهان و در غیر توکل بطرف خلق و به همین بسوا  
 اگر بر آن اعتماد کلی نباشد منافی توکل نیست و فتوحی که محل شبه نباشد نیز رد آن مقبول نه  
 درین جزو زمان توکل صرف باعث به جمعیتی است و اس المال صوفیه همین جمعیت است تقویت  
 کفایت قناعت و رزق و قطع طمع مایه تشویش باز و از اجل نهای الهی برین فقیر و جزیر  
 که زندگانی بدان خوش میگذرد یکس هر چه مو باید بروقت مهیا میشود و دم نهال طبع از زمین  
 اول متصل و ناپیدا میگردد و آریار و اغیار نوسید باید بود و عدم و وجود ایشان برابر باید شود  
 ضرر و نوسیدی از مطالب کلفت ندای من شده + هر کار بسته آخر مشکل کشا و من شده + تا توان  
 نیک و بد را بچشم احتقار ننگد و اگر چه سنگ و گریه باشد بر طاعت و عبادت خود مغرور نباید بود  
 از زل اختیار و دید تصور اعمال از او از من این طریقه است - ضرر و انفعال جزم بهتر از غرور و طاعت  
 است + مظهر او را از حقیقت بر نماز خود مناز + مخالفت نفس چند آنکه تواند کرد زیادت -  
 ضرر و نفس اندام است این مرده است + از غم بے الهی افسرده است + لیکن آنقدر روحی  
 مسامحت با او نباید کرد که ننگ آید و تاب و تحمل بار گران فقر و فاقه نیارد و از ضبط امتی راه  
 صحبت پیش گرفته شوخی و سرخی آغاز نماید و از کاریکه مقصود بالذات است باز دارد باید که  
 نگاه بیکجا با او باز و باز و برساند که آخر نفس مومن است خدمت آن اجر دارد چنانکه در  
 خدمت بنده مومن بهر چه طلبد همانوقت او را بدهد بلکه با شیطان هر چه خواهد و منافی آن کسبید  
 اولی او را وعده دهد اگر باز ماند فهو المطلوب والا باز وعده دهد اگر بایستد فیها و اگر باز متقی

همچنین اوراد و ریت و عمل دارو تا آنکه سبب بخرج آنرا فراموش کند چون داند که هرگاه از زبان  
 نخواستند و تحمل در اوقات مواظبت بیکبار شکم سیر چه خواهد و باید بهشت بلکه مشرع و مباح  
 باشد تا باز از دعو آن بخند نفس فقیر بجا صورت منالی خود گرفته در پیش فقیر حاضر شد و مناسبت  
 شیر و برنج نمود و گفت هر که اینوقت مرا بر شکم خوراند هر حاجتی که دارد و اگر دو فقیر چون  
 قصه را از عزیزی لغتم آن عزیز بسیار ناسف نمود و گفت اگر باز این معامله رود و هرگاه آگاه  
 فرماید که خدمت او بجا آرم فقیر گفت چه مضائقه بعد از مدت باز همچنان اتفاق شد چون  
 آن عزیز را اطلاع کردم زد و شیر و برنج مهیا کرده پیش من آورد و آنرا بخوراند بعد از چند روز  
 آن عزیز گفت از مدتی حاجتی در دل داشتم حاصل نمیشد از بکرت این عمل حق سبحانه و تعالی  
 حاجت رو کرد. طعام همزه را از بر تقصیل شکر از مصلح گونه اگر باز هم سازند مضائقه ندارد  
 بلکه احسن می نماید و کس نکند طعام با مزه و لذیذ را از خلط آب همزه میکند عجب می نماید زیرا که  
 از طعام همزه شکر از دل او اغوا بدشد مگر بظاهر زبان که صورت شکرت نه حقیقت آن بلکه  
 در حقیقت آن شکر از انشعاب مبرست که معنی آن اصل نفس است پس این معنی مستلزم خلاف شکر  
 و منافی با تلبس سنت است که بر احوال الف نفس سحت ترجیحی از ان نیست و حق تلفی تحلی صر  
 آن طعام علاوه حق سبحانه و تعالی ما را بر دقایق مکر و فریب شیطان آنقدر واقف آگاه  
 فرموده است که اگر خواهد که حبیب من بر طاعت ندارد مگر بزور که آن امر دیگرست زیارات  
 مزارات منبر که باید رفت و پسیده روح پاک ایشان فتوحات ظاهری و باطنی باید طلبید  
 و از آنکه نیز بار و اح ایشان هر روز باید خواند که موجب برکات بسیارست و فتوحات بشمار  
 بهت بیان طریقت را صحبت شیخ مفیدست و سزاوارند زیارات بتور و مجاورت مزار فی  
 که مردم زیارت مزار رسول الله صلی الله علیه و سلم میروند و سجدات زیارت مشرف میگویند

این حدیث در فضیلت زیارت مزار ائمه است  
 و در بیان آنکه هر که زیارت مزار ائمه را بخواند  
 از هر دری که خواهد داخل بهشت شود  
 و این حدیث در فضیلت زیارت مزار ائمه است  
 و در بیان آنکه هر که زیارت مزار ائمه را بخواند  
 از هر دری که خواهد داخل بهشت شود  
 و این حدیث در فضیلت زیارت مزار ائمه است  
 و در بیان آنکه هر که زیارت مزار ائمه را بخواند  
 از هر دری که خواهد داخل بهشت شود

از جهت عدم مناسبت همچنان بے بهره و بے نصیب از کمالات باطنی آنحضرت باز می آیند  
 فرد خرمی الکریم که رود و چون بیاید هنوز خرا باشد مگر هر که لطیفه روح او فوی  
 باشد از عالم امر مناسبت نام وار پس او از زیارت مضائقه ندارد بلکه سودمند خواهد افتاد زیرا که  
 از جهت مناسبت روحی اقتباس از ابرکات اهل هزار بلا واسطه خواهد نمود چنانچه حضرت  
 خواجه عبید الله ادریس سره میفرماید که من است پهل روزی دست خواجه علاء الدین  
 عیسیٰ قدس سره که خلیفه حضرت خواجه بهار الدین محمد تقی بن اندلس الله سره ملاقات  
 و اختلاط داشتم روزی که آن تقریف و برکات مجلس حضرت خواجه بزرگ رایا کردند و در  
 آخر گفتند که صحبت عزیزان دشت نیز غنیمت است اگر چه در مرتبه مردم ماضی نباشند و فرمود  
 که حضرت خواجه بزرگ میفرمودند که اکابر گفته اند که کرب زنده به از شیر مرده - **قطعه**  
 تا که زیارت مقابر و عمری گذرانی می فرموده و یک گربه زنده پیش عاف و بهتر  
 از هزار شیر مرده و حضرت خواجه علاء الدین عطار میفرماید که حضرت خواجه بزرگ میفرمودند  
 که محب و حق تعالی سبانه و دل حق و اولیست از مجاورت خلق او عزوجل و این بیت بزرگان  
 مبارک بسیار گذشتی **سبیت** تو تا کی گور مردان را پرستی و بگرد کار مردان گردوسی و  
 مقصود از زیارت و مشاهده کبر وین رمضان الله تعالی علیهم اجمعین می باید که توجه بحق سبحان  
 باشد و روح آن برگزیده حضرت حق و سلیک کمال توجه بحق گردد چنانچه در حال تواضع با خلق  
 باید که هر چند تواضع ظاهر با خلق بود بمقتضی با حق سبحان باشد زیرا که تواضع با خلق انگاه پسندید  
 افتد که مرخص از تواضع با حق سبحان باشد باطنی که آنرا مظهر آثار قدرت و حکمت پند و الا آن صفت  
 است نه تواضع انتهی - برسمیات عرفی از عرس و غیره مقید نباید شد که در ارجاع آن رعایت  
 بسیار است یکی التزام خلاف حضرات این طریق که از قید رسمیات خارج است و و هم التزام

نویسند  
 در سبک



بنیاد و درین چراغان منزلتی ندارد و خلافت این خانواده موقوف بر شجره و کلاه نیست و در بیان  
 این بزرگان به بیت دوم نه در جنب جمعیت باطن ایشان اذواق و مواجید متعارف را  
 اعتباری نه در پیش اتباع کتاب و سنت آثار و احوال عرفی را قدر و مقداری نه از بیجا است  
 که حضرت مجد در معنی الله تعالی عنه میفرمودند که در میان طرق صوفیه اختیار کردن طریقه  
 عالی نقش بندیه اولی و انسب است چه این بزرگواران التزام متابعت سنت فرموده اند و اجتناب  
 از بدعت فرموده اند اگر دولت متابعت دارند و از احوال درونی بیخ ندارند خرمند اند و اگر  
 با وجود احوال در متابعت خور دارند ان احوال نمی پسندند از بیجا است که سماع و نفس را تجویز کرده اند و احوال  
 بران مشرب شده اعتبار ننموده بلکه ذکر هر چه را بدعت دانسته منع فرموده اند و فرموده اند که مشرب شوند و انشا الله تعالی فرموده اند  
 بمجلس طعام حضرت ایشان یعنی حضرت خواجیه باقی بالله قدس سره حاضر بوده و شیخ کمال که از مخلصان حضرت  
 خواجیه بود و در وقت استماع طعام در حضور ایشان اسم الله را بلند گفت ایشان را ناخن زدند  
 بعد یکدیگر به بلین فرمودند که او را منع کنید که در مجلس طعام حاضر نشود و از حضرت ایشان یعنی حضرت  
 خواجیه چو شنیده ام که حضرت خواجیه تشبیه علمای بخارا را جمع کرده بنائاد حضرت امیر کلال  
 برده بودند تا ایشان را از ذکر هر چه منع فرمایند علما بحضرت امیر گفتند که ذکر هر چه بدعت است مکنید  
 ایشان و جواب فرمودند که نگذاریم آگاهان این طریقه در منع هر این همه مبالغه نمایند از سماع و نفس  
 و مواجید چه گویا احوال و مواجید که بر اسباب نامشروع مترتب میشوند نزد فقیر از قبیل استدرج  
 است اهل استدرج را نیز احوال و اذواق دست میدهد و کشف توحید و مسکانه و ممانه  
 که در راه از آن عبور عالم بطهور و آید حکمای یونان و بر اجماع دهند در نمینی شرکین علامت صدق بود <sup>فقت</sup>  
 علوم شرعی است با اجتناب از امور محرمة و مستحبه - حضرت شیخ سیف الدین قدس الله سره  
 نیز بخت بر او تجدد و نو سیکردند ناگاه از تروق و جود و سماع که در اهل میشد حالت بخود آمد

یکبار بر زمین افتادند و عجز شد بر دست مبارک شان رسید چون بوقت سبلح اتفاق  
 آمدند و مردم بعبادت هجوم آوردند فرمودند که ارباب سماع ما باید بیدارند حال آنکه از سماع  
 یکبارگی عالم بان لذت رسیده بود که عجز بر رفته چنانچه تمام منقطع گردود و مرغ و جرم از قلاب  
 عفری بی پروا زاید آنکه کثرت سماع میدارند چه طور زندگی بسر می برد پس اعدای  
 باید کرد که ما از بیدردان سقیم یا ایشان لیکن معذورانند که از درد و درونی ما خبر ندارند اگر چه  
 در ظاهر همچو خاکستر سکون داریم لیکن آتشکده باطن ما از سوز و دروغم شعله زن است  
 ما هم کس در میان و نه کس بر کران ما سوختن و ساختن و بن فحیرت و پس + اینها سبب  
 بوجود سماع نمی آید و معذرات و دروغ را نمکشان بخالص و جام نمی نایم زیرا که طریقه ما  
 حضرت صدیق است رضی الله تعالی عنه که بظاهر فرین کمال گفت و دعا بود و مذهب بنهاد  
 سکون و استقرار لایه بیشتر اوقات شکر بر خدا و در دامن میداشتنند و از احوال باطن خبر نمومند  
 را دیگر خبر نداشت مگر بجهت وفات چون حضرت عمر رضی الله تعالی عنه بخانه ایشان تشریف  
 فرمودند ناگاه سقف خانه را دیدند که عاججا سوخته و سیاه شده است سبب آن پرسیدند  
 مردمان گفتند که کما از دل پر و رو آبی مسکینند انداخته و در حرارت و گرمی آن سقف  
 این خانه سوخته و سیاه شده از درون شعله آتشافزون بر آن بجایگاه باش + اینچنین  
 زیبا روشن کم میبود اندر جهانی + بندگان را نظرتان نقشندید و راه میرفت ناگاه زخم تیر  
 سماع بر گوش و دوش رسیده و از دل بیرون گذاشت از غایت بیانی نبشت و گفت سماع  
 بیت المال مهلک است لهذا جام شد فقیر را در مایکل و دیل قوی بهم رسیده که ارباب آن  
 خبر ندارند چنانچه صفای این مقدمه بدیهی است و آن اینست السماع یورث المرقه  
 والمرقة تجلب الوحمة فالنتیجه السماع یجلب الوحمة بالاین هم ارباب سماع



فقیر را از مسکینان از ذواق احوال آن میدانند و حال آنکه حق سبحانه و تعالی  
 در مزاج فقیر غایت اعتدال و انصاف و نهایت چاشنی هر ذوق و مذاق عطا  
 فرموده چون پیرم قادری و جدم چشتی بود فقیر اگر چه در سلسله حضرات علییه  
 نقشبندیه ملزمم لیکن بسبب شوق مذاق طیبت عشق و عاشقی نزا که تهاک از ذواق  
 و مواجید حضرات چشتیه خوب میدانم لهذا اجرات بر اینها احوال ایشان نیکنم  
 که این بزرگواران بکلم السکادی معذودون بمقام سماع از پنجه و رعبه و حال غلبه  
 سکر مسند و رند و ارباب محو که از آداب و رباب واقف و آگاه است حرکات و  
 سکات ایشان بی قاعده نمیشود علی الخصوص حضرات طریقه نقشبندیه به محبت  
 که از اتباع نصیب وافر دارند اصلا خلاف سنت حرکت تجویزی نمیکنند پس  
 طریق اسلم در نیابت آنست که نه اظهار آن دارند نه انتخاب و قول حضرت  
 خواجه بزرگ هم ممد ایمنی است که نه انکار میکنند و نه این کار - مرید را فاقیت  
 مگسے باید هر چند دور کنند دور نشود قول شیخ الاسلام عبدالعزیز  
 هر که استوار تر از رجب دارد و نواز و رجبه چاشنی سگ به از تو بود - اگر  
 کسی رجوع بطبعه نوز تو نماید او را کم از شیر درنده در حق خود تصور نباید نمود  
 از مواخذة فوت حق خدیش ترسان و لرزان باید بود خود طاعتی هستی و خود پرستی  
 غلاص باید کرد قطعه رخت و اگر دین نهان رخت از جهان بر لبین هست + و بر یکباری  
 خجل وضع حیا بکم کرده است + این قدر با غافل از اندیشه روز حساب + رحمت محمد  
 و لطف حبیب بکم کرده است + رستن از قید خودی منظر حق بیو تن است + قطره لعل و بحر  
 یکبارگی شلایم کرده است + نفس و منظر طلبی که بهمان مسندل رخت +

و اینها از  
 احوال ایشان  
 است که در  
 این کتاب  
 مذکور است  
 و اینها از  
 احوال ایشان  
 است که در  
 این کتاب  
 مذکور است

گذر تو ز خود در پس این مقام است \*

## وصیت نامه

### بسم الله الرحمن الرحيم

بهدم وصلوة فقیر جاسنانان محمدی محمدی در عالمی که اقرار مقرر بکرم شرع صبح و شنبه  
وصیتی چند با حباب که اخذ طریقه از فقیر کرده بکنیم که در تمیز جنازه و دفن فقیر دقیقه است  
فرز نکند و بعد از آن دکانی بر مردمن بچیند که در حین حیات هم ازین عادت برکنار  
بودم و نام خدا به بندگان خدا تعلیم می نمودم و گرس و مخلصان ملازمین وصیت  
جامه کافی است که نام اخیر در ابداع سنت بکشند و مقصود حقیقی غیر از حق تعالی  
را و متبوع واجب الانبیا غیر از رسول الله صلی الله علیه و سلم را ندانند و از رسوم  
و عادات در دین منمات و از اختلاف با دنیا داران در اجتناب و محترمان باشند  
و از شغل علوم دینی خود را معذورند از الله و تقیم -

## فصل سیوم

در مکاتیب قاضی شاهر الله بانی پتی حمزه التیة

بسم الله الرحمن الرحيم

مکتوب اول بهر لوی حضرت شاه غلام علی صاحب در بیان نسبت  
بین الخالق و المخلوق و توحید و جود و تشبه جود و مسئله جبر و قدر

مکتوب اول بهر لوی حضرت شاه غلام علی صاحب در بیان نسبت  
بین الخالق و المخلوق و توحید و جود و تشبه جود و مسئله جبر و قدر

و دیگر مسائل صنف و ریسه لیت و طه لیت

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي لا اله الا هو كل شئ حاله الا وجهه والصلوة والسلام  
 على محمد عبده ورسوله بعد از حمد و صلوة فقیر حقیر محمد نثار الله بخدمت مولودها  
 محمد و مهربان مولای غلام علی جیو سلار به التماس میکند که خطیر دین آباء بتقریب و در بلده  
 سونی وار و شده بود کتابی برای اشتغال همراه داشت و مشاغل طاعت مستوجب اوقات  
 نتوانست شد و نفس را بتعبیل گذاشتن عیب بنود لهندا پیران عظام و در مسائل دینی و غیر  
 لغت و مکاتیب نوشته اند پس بقول حضرت مولانا رومی قدس سره مصرعه  
 اینجا انسان میکند بزمیه هم به سخا طفا تر گذشت که بتعلیم دست منیه پیران عظام در بیان  
 نسبت بین الخلق و المخلوق و وجود و جودی و شهودی و مسئله افریت و سکره و قد کتوبی  
 بنویسد چون انهم مقالات بجناب حضرت پیر و مرشد و تکیه و دلم الله برکات و نوشتن و  
 زیره بکرمان فرستادن سوی ادب و دانشنا سب و دیدار باران طریقتا آن مهربان را مخاطب  
 صحیح دانسته ناچار بجنبه فقره نامر بوط سفید شده اما تا آنکه از نظر کمی از جناب حضرت  
 مد الله تعالی علو و کبر و شایان اعتماد و قبول نیست لهذا التماس است که این عریضه  
 را بجناب اقدس بگذرانند و ازین فقرات اینجا بصاحب الشیخ محلی بخود نقل آن برداشته بتقریر  
 عنایت فرمایند که از اسلام داند و آنچه بقلم اصلاح مشتمل گردد و آنرا باندازند تا صاحب شایسته  
 استیاز یافته قابل اعتماد گردد و لا انتظر الا من قاله و انظر الا ما قاله قال علیه الصلوة  
 والسلام کلمة الحکمة ضالة الحکمة حیث وجدها فحق الحق بها و السلام علیکم

ورحمة الله عليه التوكل وبعلاصقام محمداً واما مقرر عقلاست للممكن في نفسه ليس  
 وله معلنة ليس بس ممكن بل بالمتصور باعلت او كذا في نفسه اورا ليس ووجود ثابت باشد  
 وواجب الوجود وبنوعی نباشد موجود نبود واما موجود نباشد هیچ چیز را برودی حل نتوان کرد  
 که برای حل احوالی وجود و موضوع شرط است و در حالت عدم سلب شی از نفس او صحیح  
 و زیر را نیز نمی گفت پس ممکن را علت او از ذات او از دست قال الله تعالى  
 نحن اقرب اليه من حبل الومهدا بهتر کلام در آنست که ممکن چنانچه در وجود و محتاج  
 بواجب در بقا هم محتاج بواجب هست باین بعضی مستطمان در میان ممکن و واجب نسبت  
 کوزه و کلال فیهده گفته اند که در بقا محتاج نیست و درین قول برخلاف جمهور عقلاست  
 عالم از مصلح لازم می آید نفس قطعی دال بر عدم لزوم احتیاج است محبت قال غزوبل  
 یا ایها الناس انتم الفقراء الى الله والله هو الغنی الحکیم لهذا قال ان ابن قول  
 برای بعضی ازین قباحست تجدد و اتصال قائل شده تا دوام احتیاج ثابت شود و در واقع  
 برای اثبات دوام احتیاج احتیاج اینهمه تکلفات نیست نسبت به که ممکن را بواجب است  
 نسبت کوزه و کلال را بآن چه مشابیهت ماده کوزه که عناصر را به است مثل کلال بلکه بیشتر  
 از کلال مخلوق الهی است جل سلطان و صورت کوزه که عرض است و وضع نیز مخلوق  
 حق اند سمانه گر آنکه حرکات دست کلال بنا بر جری علوت الهی عزربانه از سمدات آن  
 صورت آمده باز انحرکات که بنا بر عایت الله تعالى از سمدات واقع شده نیز مخلوق  
 حق اند جل و علوا بسبب توهم قدرت و ارادت که در کلال مخلوق گشته کلال را کاسبان  
 حرکات میگویند و مالمق آن پس نسبت میان ممکن و واجب مانند نسبت کوزه و کلال  
 خیال کردن محض غلط فهم و تصور عقل است و ما للتراب و ما للتراب و ما للتراب و ما للتراب

و واجب است معلوم الایقینه مجهول الکیفیه که مثل ندارد و این تشبیه و تمثیل با وجه گفته شد  
 و لیس که شکی لانی الذات، لانی الصفات و لانی النسب، لانی الاعدادات و لانی  
 سنی من الاشیاء بهیئت چگونیم با توار مرغی نشاند که با عتقا بود هم تشبیه  
 ز عتقا هست نام پیش مردم به ز مرغ من بود آن نام هم گم به و حق آنست که ممکن  
 در لغایم محتاج است بعلت موجوده خود که لغا عبارتست از وجود و در زمان ثانی و چون ممکن  
 وجود در زمان اول مقتضی نیست در زمان ثانی چگونیم مقتضی باشد که اقتضای حقیقت  
 با اختلاف از من مختلف نشود و زمان بعد است موهوم اگر مقدار حرکت فلکی بدو ذیه حقیقت  
 امکانی را مقتضی وجود نمیشد آنست که در حال آنکه این سبب باطل است که فلک حادث زمانی  
 قال الله تعالى فقصین مسجیه مسجیه فی یومین و کسانیکه فلک را متحرک  
 نمیدانند بلکه کسانیکه فلک را هم نمیدانند آنها هم زمانه خیال کرده اند از صبح تا شام تفاوت  
 بین این دو غرض که ممکن در زمان ثانی هم وجود لغا نمائیکند چه اگر تقاضای وجود کند ممکن  
 ممکن نباشد واجب شود و قلب ماهیت لازم آید و آنچه میگویدند الشیء ما له عجب به  
 بوجود و آنکه میگویدند المحکم محضون بوجودین سابق و لاحق مراد اینجا وجود است  
 یعنی واجب است باقتضای علت خود نه باقتضای نفس خود که آن محال است پس ثابت  
 شد که ممکن در وجود لغا محتاج است بصلای نقای شأنه تا وقتی که بر ممکن باز واجب افتاد  
 وجود باشد ممکن موجود بود و بعد از آن باز باشد و چون فیضان قطع شود هیچ اثری از ممکن  
 بر صغیر و بزرگ نیافته شود پس حال ممکن مثل حال زمین است که مقابل آفتاب روشن شده  
 تا وقتی که مقابل باقیست و تاره باقیست چون غباری یا ابری بر میان آید و مقابل نماند  
 از نور و روشنی از هیچ نماید بهیئت ادعای جان است و جهان چون کالبد به کالبد از دور

پذیرد و البته پس با یمینی ممکن را ظل واجب میگویند چنانچه آفتاب را که بر روی زمین  
 ظل آفتاب میگویند نه با یمینی که ممکن را بهر واجب مانگست و مشابهت چنانچه ظل را  
 با اصل که انجاست هیچ مانگست و مشابهت نیست بلکه با یمینی که چنانچه ظل را هیچ تحقیقی و تاملی  
 نیست وجود او همان وجود اصل است همچنان ممکن را وجودی متماثل نیست وجود او همان اصل است  
 نمی بینی که است ممکن فی نفسها تحقق ندارد وجود او بی مضد می آید و از مبارک فیاض فاعل است  
 چیزی را که منقسم شد و مایه الوجودیه در شراعترا این وجود همان است که ممکن را با واجب بهر یک نام است  
 بنسبند پس هر دو ممکن مبنی مایه الوجودیه نیست مگر ذات واجب لقا و تقدس یا صفتی از صفات او -

سوال وجود ممکن بدیهی است کیسکه بصالح اعتقاد ندارد او هم از ممکن وجود و مصدری از شراعت  
 کرده حکم موجودیت او میکند پس اگر ذات واجب لقا نشانه مشابهت را بنسبند شراعترا باشد  
 باید که بکنار صانع انتزاع وجود کند و حکم موجودیت ممکن ننهد -

جواب این لازمه ممنوع است یعنی هر که از شراعترا خبر نداشته باشد او انتزاع  
 نمیکند و حکم موجودیت ممکن ننهد مبنی اگر اگر شخص ما را در آب یا در آئینه می بیند گویند که  
 آن همان نگه است و ازان خبر ندارد البته حکم میکند بوجود ما در آب یا در آئینه همچنانکه  
 هر که ممکن را می بیند خبر چند از فراط غیاوت و مهمل از وجود متماصل خبر ندارد حکم میکند بوجود  
 و ممکن غایت مافی الالباب است ممکن را وجود متماصل میداند چنانچه طولی در آئینه صورت خود  
 را دیده آن را وجود و در هم خود متماصل نمیده با وی در سخن می آید پس ممکن را خبر و در خزینه  
 و هم تحقیقی و ثبوتی نیست وجود این کثرت و همی مایه الوجودیه واحد حقیقی است که ازین  
 کثرت همان وحدت حقیقی خلطه نیامده و گردی بدانان تنفره او رسیده چنانچه زید که  
 در آئینه خانه رو در صورتی است معتقد و پدیدار شود همان زید یک زید است چنانچه بود

و هو لان كما كان داعيان العالم ما شئت من ناحية الوجود

لا ادم في الكون والاطليس في لالملك سليمان ولا تقيس في فاكل عبادة وان المني  
 يامن بر للقلوب مقناطيس في و چون نشانما این وهم دو وجود این کثرت ذات واجب بنا  
 نشانما یا صفتی از صفات اوست نه فرض فارضان و نه اعتبار معتبران این وهم و هم متیقن  
 که با نفعی معتبران نشو و ر بنا ما خلقت هذا باطلا سبحانه فقنا عذاب النال  
 یعنی با غافله باطلا لا یترت علیه الاحکام والاثام بل خلقت دلیلا علی صانده سبیل الی معرفه  
 فانه من عرف نفسه فقد عرف ربه سبحانه عن کل مالاطیس انشا تک فقنا عذاب النار والترت  
 علی عده العرفان والايمان محذرو ما چون نسبت جن امکان والواجب چنین متعقبات  
 که وجود او همان ذات است ثالت و لقد است کس صوفیه وجودیه در غلبات سکر این کثرت  
 و همی را همین واجب گفتند و عدم ذاتی او را در نظر نیاوردند و قابل همه اوست شد و گفتند  
 رباعی همایه و نمیشد و همه همه اوست و در و لوق گدا و اطلس شده همه اوست و لکن  
 مرتبه تنزیه را عاقله ثابت میکنند و میگویند و در تخمین فرق و نهاتخانه جت با الله همه اوست  
 شتم بالله همه اوست و نهانخانه جمع عبارت از مرتبه تنزیه است و اگر کسی مرتبه تنزیه را  
 نفی کرده وجود را مانند کلی طبی مختصر درین کثرت و از ندملی باشد و صوفیه شهودیه که صمود افات  
 بهر ساینده اند بشود و وحدت حقیقی در کثرت و همی حکم کرده همه ازوست میگویند و چون  
 نظر کرده میشود همه نیستند موجود اوست ظاهر شد و قوله تعالى کل شیء حاکک الا وجهه  
 قول علیه اسلام ان اصدق القول قول اللبید الا کل شیء ما خلا الله باطل و میل  
 برین مدعا چر که با لک و باطل یعنی آنکه کان با لک ا و یکن باطلا گفتن مجاز است و تحف

فصل  
 در تنزیه

و منی یعنی متبادر است که با کتب و باطل فی الحال بل علی الدوام محذور و مایه نیست  
 که ممکن را با واجب گفته اند هر چند نزدیک صوفیه وجودیه و مشهودیه است با صفات  
 واجب یعنی با عیان تا شبه کمالات واجب در حضرت علم با جمال و تفصیل نظر یافته اند  
 مشهود گفته اند آنها صفات را همین ذات میگویند لاجرم همادوست گفتن بر آنها گران نبوده  
 و فقره محمد الف ثانی یعنی الله قلے عنه را چون مدتی کامله عطا شده ذات مقدس  
 را یعنی عن الدالین در یافته و صفات را در دو مرتبه دیدند عن ذات هم گفتند و شمول  
 و انصافات تعبیر نمودند زاده بر ذات هم گفتند چنانچه علی ارست در جماعت شاکر الله سپهر  
 بدان فانی شده اند و متبادر از آیات و حدیث همین است و کمالات را با هم یکی اندر آید  
 ذات و صفات نسبت مذکوره با واسطه یافته عالمی دیگر را ایشان ظاهر شد و می بطلال گفته  
 و آن اعدام انصافیه اند یعنی فائض صفات الهیه علیت عظمیها که متبادر و متقابل در حضرت علم  
 ثبوت و تقریر یافته کمالات را با این مرتبه بطلال نسبت مذکوره ظاهر شد و حقائق کمالات نزد  
 حضرت مجرور در این دایره ظلال مشهود گشته اند لاجرم از سبحان تعالی و سره الهی  
 نه در احوال و نه بر زبان تشریف ایشان گفته و از کمال ادب و تمنا غنی از مناسبت  
 در میان ممکن و واجب غیر از نسبت خالقیت و مخلوقیت هر زبان نشان فرست و از قول اهل  
 الله صلوات الله علیه وسلم ان الله سبحانه و تعالی جبار با من نور و ظلمه و لو کشف  
 عن معرفت سبحان وجههما انظر الله به بصیر من خلقه استنباط این مذهب  
 میتوان شد -

سوال از تقریر سابق ظاهر گشته که ممکن را با واجب نسبت است که آن نسبت سبب  
 وجود ممکن را بمنی مصدری و معلوم همان نسبت ذات واجب یا صفات از صفات او نقل



وجود ممکن بمعنی مابالموجودیه قرار یافته و بعلاقم همان نسبت در زمان شرع واجب را  
خالق و ممکن را مخلوق میگویند و در اصطلاح صوفیه واجب را اصل و ممکن را ضلع و  
و چون بر مذاهب حضرت مجید الف ثانی در ضلال ممکنات را آن نسبت نه با ذات است  
و نه با صفات بلکه با دایره ضلال است و چون ضلال منازرات و صفات باشند و اعدام  
داخل معنومات آنها باشند لاجرم ضلال از ممکنات باشند و لازم آید که ممکن خالق ممکن باشد  
و این محال است و مخالف فرض قطعی لا اله الا هو خالق کل شیء

جواب مراد از اعدام که داخل معنومات ضلال اند نقائص صفات کمال اند مانند  
موت و جهل و عجز و غمی و مصمم و حکم که در مرتبه علم و تقریر یافته با جهل و غمی حیات و علم  
و قدرت و مع و بصیر و کلام بسبب مقابله منقوع شده اند یعنی مبدین بیک ملاحظه ملحوظ  
و ضلال مسکین گشته اند و شک نیست که صور علمیه اعدام موحی است از دیربای علم و امکان  
و حدوث و در آن گنجایش نیست و منازرة او با صفت العلم منازرة اعتبار است نه حقیقی  
پس آنچه شما گفتید که چون ضلال منازرات و صفات باشند و اعدام داخل معنومات آنها  
باشد لاجرم از ممکنات باشند این مقدمه ممنوع است یعنی مبدی که صفات منازرات اند از ممکنات  
نیستند و قد و قد ما مستغله محال است نه قد ذات و صفات و مراد از منازرة ذات و صفات  
آنست که هر یک در تنقل جدا آیند و محل یک بر دیگری بالمواظاة صحیح نیست نه آنکه در خارج  
هر یک متقل باشد و هر یک از دیگری جدا نتواند شد این قسم متنازین را در اصطلاح اشعر  
لازمین و لا غیر گیرند و چون حال صفات با ذات در یافتنی همین قسم حال ضلال است با صفات  
اندر بای علم محذور و ما نسبت مذکوره که صحیح نسبت خالقت و مخلوقیت است و هر چند  
ممکن را نسبت با صفات حق تعالی با ضلال گفته می شود و حقیقت آن نسبت با ذات است

و لا یفید  
و لا یفید

وحده لا شریک له صفات و ظلال حجابی بمجمل میش نیستند حق تعالی میفرماید الله و در السموات  
 و الارض مثل نوره مشکوۃ فیها مصباح المصباح فی نهج لجه الزجاجة کانهما  
 کوکب درمی یوزد من شجره مبارکه زینبونها لا شرقیه ولا غربیه یکا در نهجها  
 یضی و لولم تفسد نار و در علی نوری مهیدی الله لغیر من یشاء یضرب الله  
 الامثال للناس والله یکل شیء علیهم فی بیوت اذن الله الای شجره مبارکه  
 نهجونه که سبب روشنی مصباح است کنایه از مرتبه ذات است که شرقی بود و غربی  
 بودن از ان منتفی است و یکا در نهجها بعضی و لولم تفسد نار کنایه از مرتبه استیون  
 و اعتبارات است که در مرتبه ذات مندرج است و مصباح کنایه از مرتبه صفات است که زاید  
 بر ذات اند و شجره معد زهور آنا گشته و زجاجة کنایه از مرتبه ظلال است و مشکوۃ کنایه  
 از عالم امکان است حاصل آنکه نور شجره مبارکه ذات بتوسط اضافات ذاتیه شیون  
 مصباح صفات ما اضافات بخشیده و بتوسط مصباح صفات زجاجة ظلال چنان  
 گمانها کوکب درمی ساخته و بتوسط زجاجة ظلال غلظت عالم امکان و غلظت کفر از شکوۃ قلوب  
 و صدور المؤمنین و غلظت غفلت و شرک غنی از شکوۃ قلوب العافین بطرف ساخت  
 یوز علی زینبونها ظهور آمده قوله یددی الله لغیر من یشاء عبارات است از هدایت  
 گردان عارف بمراتب نور و مبعرفت سر بیان نور ذات و جمیع مراتب شیون و صفات و  
 ظلال و ممکنات و ابراد اسم ذات در قوله تعالی الله نور السموات و الارض من یل  
 واضع است بر آنکه ذات است که با الوجودیه همه مشایرت لا غیر محمد و ما و تقریر  
 مذکور شده است که ممکن را آن نسبت با علت بهم نزد حل اولی هم از دو ساقط است و زید  
 زینبونها یعنی ممکن از ذات ممکن نیات ممکن اقرب است و معمار محض اقرب الیه من جبل الودیع

را انکشافی ظاهر شد و قاعده که نزد عقل امر مقرر است که از ذات مثلی شئی چیزی نیست و دیگر بلکه  
 اقرب بر مادی نتوان شد در اصل نظر این قاعده مفقودست بلکه اصل نظر از ذات غل  
 اقرب است پس باید دانست که چنانچه اصل نظر از ذات اقرب است همچنین اصل الاصل  
 نظر از ذات غل هم از ذات اصل اول و اقرب است و همچنین اصل الاصل از اقرب است  
 پس ذات بحت واجب تعلق شایه ممکن اقرب است از شیونات و شیونات بوی اقرب است  
 از صفات و صفات اقرب اند بوی از ظلال و ظلال اقرب اند بوی از ذات و ذات و آنچه  
 حضرت محمد در فرموده اند سجانه و نقایس و رار الی رار غم و رار الی رار این در دست در دست  
 مرتب بر او داشته اند نه در مراتب بعد فانه العبد فی الوحدان و اقرب فی الوجود  
 و الله تعالى اعلم **محدوما** چنانچه ظلال و صفات در میان ذات بحت و عالم امکان  
 بیش از جمالی سخن می گویم بنشین قدرت و ملاوت عباد و در میان انحال اختیار به عباد  
 و در میان قدرت کامله و ملاوت شامله الهی حل سلطان میش از حجاب سخن می گوید و  
 و از بنیامسکه جبر و قدر را باید فهمید پس فرق میان حرکت اربعه بطش و حرکت ارتقا  
 که بهیست سببیست بر وجود قدرت بنده که حتمیست و در آفریده حجاب قدرت کامله  
 خود ساخته است نه به انتقام آن پس مذہب جبریه باطل شده و چون قدرت ناقص بنده  
 بیش از حجاب سخن نمی گوید مذہب قدریه باطل شد و نسبت خلق بحت تعلق و نسبت کسب  
 به بنده که مستغنا و قوله تعالى خلقتکم و ما تعملون است ثابت گشت و چون ظهور  
 قدرت کامله درین حجاب سخن مع الفضل ثابت میگردد بیش از فضل خودشان تو هم قدرت  
 نه حقیقت قدرت -

سوال آنچه از تقریر سابق واضح شده آنست که در عالم امکان هیچ چیز وجود ندارد و در عالم



والاعمال الخیریم الله احسن ما عملوا ویزیدهم من فضله وَالله یزید من یشاء  
 لبعید حساب و چه تصدیق باشد و نیز بعد از آن آیه فرموده والذین کفروا اعمالهم کثیرا  
 بقیعة عجب الطمان ما ماء حتی بالمعجاة لم یجد شیئا ووجد الله عنده  
 فوقه حساب و الله سریع الحساب او کلماتی فی بحر محی بقیعة موج من فوقه  
 موج من فوقه صحاب طلمات بعضها فوق بعض اذا اخرج یدیه لعیبدک یریهما لیم  
 يجعل الله نوراً فما له من نور - و چه تعلق این آیت با سبق چه باشد -  
**جواب** والله تعالی اعلم آنچه بر تفسیر ظاهر میشود آیت قوله تعالی فی بیوت  
 اذن الله الی آخره قید کشکوت فیها مصیاح نیست بلکه ظرف متعلق است بقوله انما  
 یمد الله لموتکم نساء یعنی با وجود وسرایت نور الهی از عرش تا فرش و بودن نور  
 تعالی وجود ما هیات و قیوم اشیاء هایت یعنی با یافتن معرفت او تعالی با نور نیست محض نور  
 است هر که را دیده بهضارت کرامت فرمایند و هایتش ظاهرند و آن هایت محض است و ارتباط  
 شریعت و التزام ساجد که بیعت واجب التعلیم و ساکن اهل الله اند بسجده فیها با الهی  
 و اتصال الایة و پس است بر نیکی عمده تمیز حصول معرفت مصاحبت مردان خداست که بدوام  
 تکرار الهی بوصف اند بجالا نلهیمهم مجازة و لا یمیع عن ذکر الله عبارات از دوام  
 آگاهی شان است و انجلا شایست با آنکه تجافی عن دار الفرور و اجتناب از مغضول ساجد  
 مثل تجارت و مانند آن از اوصاف حمیده است هر چند از بیجا نبی از بیج و تجارت و مانند آن  
 مفهم نمیشود بلکه بیان آنست که تجارت و بیج آنها را از یاد حق غافل نمیکند قوله تعالی الخیریم  
 الله احسن ما عملوا و عده نماز هر پشت است قوله تعالی و یزیدهم من فضله اشاره است  
 بمجالات حق با دوستان خود قوله تعالی والذین کفروا اعمالهم کثیرا بقیعة الایة

بیان این مدار که ریاضت کفار و اعمال شان شمر عرفان شود و تقدیر کلام است و الذین یعلموا الا بهریم  
اشد نوره و بیانش آنست که اعمال شان بر دو گونه است قسمی است که ظاهر و حجابی است و قسمی است که  
وصله عالم نفس از ایند رطایق و عدل و ترجمه مانند آن چنان باشد که قبول اعمال لهذا عالم نفس اعمال شان  
مانند سرب است که از دور نشنه را امیدوار کند که سرب کند چون نزدیک بود رسد بجز  
حسرت و اندوه نافزاید و قسمی ظاهر و بقیه است مثل پستی و ظلم مانند آن حال انقسم  
اعمال شان مانند حال ظلمات است ظلمت بحر و ظلمت موجی که آن دریا را پوشیده است  
و ظلمت موجی دیگر بالا و موج اول و ظلمت ابر بالا همه ظلمات بعضیها فوق بعضیها است  
همه در درجه ظلمت که در کفار جمع شده اول ظلمات غفلت که طبعی نفس اماره و عناصر عالم  
تعلق است و مبصاحت شان در لطافت عالم امر سرایت کرده این ظلمت بمنزله ظلمت  
دریاست و و هم ظلمت کفر و هم ظلمت معاصی و قبیح اعمال این هر دو ظلمت از انهار  
ظلمت اول ناشی هستند چنانچه امواج از دریا - چهارم ظلمت موانع خارجی مبصاحت  
که در آخرت دوری آرزو کنند و گویند یا الی تنی بعد اتخذ فلاذلا خلیلا - یا الی تنی  
و بیدلت بعد المشرقین فبئس المقربین این بنشاید ابر است که بالا آن سایه کرده  
والله اعلم

مکتوب دوم نیز بحضرت شاه غلام علی صاحب و تحقیق مقامات  
خجند و یدیه بسم الله الرحمن الرحیم محمد بنده رب العالمین و صلی الله علیه و آله و سلم  
و آله و اصحابه جمیعین مولوی صاحب شفق مهربان من سلامت رقعہ سامی چند و پیشتر  
ازین در تحقیق مقامات مجددیه غفر رسیده بود چون فقیر بخارجی داشت و درین ایام کم فرست  
بود ازینجهت بجواب آن نپرداخته بودم معاف دارند اکنون متواتر دو رقعہ دیگر رسیدند

ناچار آنچه معلومات فقیر موجب عقل و دانش خود ترقیم نمودم اگر خطای رفته باشد اصلاح فرمایند  
 ما کان منه صوابا فمن الله ومن شأني وما کان منه خطاء فمنی ولسؤل من الله العفو  
 والعفوان محققان طریقت چنان گفته اند که انسان مرکب است از ده لطیفه پنج از ان عالم  
 خلق است عناصر اربع و نفس حیوانی که جمعی است لطیف ساری و جسم کثیف که در هر عضو  
 عضو ساریت دارد و دانشی است از عناصر اربعه و از جهت لطافت خود مراتب سنجی لطیفه  
 عالم را چنانچه آفتاب بر فلک است و بسبب مقابله و صفاء آئینه زجاجی آفتاب و آئینه  
 منکسر میشود و نور و حرارت و لون آفتاب و آئینه پدیدار میگردد و الا لانه آفتاب از اوج خود  
 مبهوط نگردد همچنین لطافت عالم امر قلب و روح و سر و خفی و اخفی که مقر آنها فوق العرش  
 که همه قل الروح من امر ربي و ما اولیتم من العلم الا قليلا در شان آنهاست و این  
 آئینه نفس منکسر شده آثار آنها توسط نفس در بدن انسانی موهیاد شده و آنچه در احوال  
 وارد شده که ملکه الموت روح انسانی را از بدن نزع میکنند و حلهای از بهشت موهیاد  
 یا موج از دوزخ می پوشانند اینها از احوال نفس است که مرکب روح علوی است پشایند  
 لباس بدون جسم مقصور نیست بهتر باید دانست که تا لطافت عشره انسانی ترکی و مصفا  
 لائق تجلیات رحمانی نمیتواند شد پس در طرق دیگر در ابتدا به ترکیب لطافت عالم خلق می پردازند  
 بر ایماجات و مجاهدات و جذبات کمال کل تصفیه لطافت بهم میرسد و لطافت عالم امر میوز  
 مکند و ظلماتی است پس تصفیه آنها در خواب و معامله بیرون خود در آفاق صوفی می بیند  
 کوکب می بیند یا قمر ناقص یا تمام شمس و مانند آن و آنرا سیر آفاقی میگویند بعد از آن سیر فخر  
 میکنند و به ترکیب عالم امر می پردازند و در طریق نقیضه کما قرب طرق است اول بتزکیه  
 عالم امر می پردازند و انوار شان در قلب روح و سر خود و خود می بیند و آنرا سیر انفسی

میگویند و سفر در وطن نیز گویند که میهنی هم آیتان فی الاقان و فی الفسهم  
 نزد موصوفیه کنایت ازین دو سیرت قدما بر نقشند به بعد ترکیه لطائف امر به یقینیه نفس  
 و عناصری پر و اختنند و مجدوب به با هم خلط نمودند محققان گفته اند که در خارج ذات غیر قابل  
 موجود است و سواسه اولیا بیکیس هیچ چیز موجود نیست و بقول حضرت مجدد و صفات  
 ثنائیه حقیقیه نیز موجود در خارج اند و دیگر صفات موجود اند یعنی آنکه نشان از انشراح شان  
 در خارج موجود است و صوفیه وجودیه صفات را نایب بذات میگویند و در خارج سوار ذات  
 هیچ چیز را اثبات وجود نمیکند و گفته اند که حق تعالی چون ذات و صفات خود را اجمالاً  
 دانسته مرتبه اجمال علمی را وحدت میگویند و چون تفصیل دانسته مرتبه تفصیل علمی را وحدت  
 میگویند و عکس مرتبه تفصیل را که هم در مرتبه علم متحقق اند تین روحی و تین مثال  
 و تین جسمی گویند و این را انشراحات حمسه و محضات حمسه گویند و چون عکس و طلال  
 را عین ذی ظل گویند که آن صفات اند و صفات را علاوه بر ذات ندانند عین ذات دانند  
 لهذا اقبال بر او است می شوند و چون در خارج سواي ذات موجود نمیدانند میگویند  
 الاحیاء ما شئت راحة الى جوج المحضرت مجدد و امثال ایشان که بصیرت  
 و تیه دارند میگویند که صفات عین ذات نیستند بلکه نماندند بر ذات آری ذات محتاج صفات  
 نیست اگر فریضا صفات نموبودند از ذات هم کار صفات سر انجام میشد پس ذات حسیست  
 از کار علم بماند آن ایشان العلم میگویند و کلماتشان آمیخته و القدره و السمع و البصر  
 و اللمسه و اللمه و اللمه و اللمه صفات گویا فرع شیونات اند و عکس آنها غرضها اعتبارات  
 سمع و بصر و غیره که در ذات اند از شیونات میگویند و صفات زائده را عکس و فرع شان  
 و عکس و صوفیه وجودیه همان شیونات و اعتبارات را که عین فعلت اند صفات میگویند

فصل در احصای

فصل در اثبات

فصل در تفسیر

فصل در بیان



و صفات زائده ثابت نمیکنند و اعتبارات و شیونات با هم مرادند متغایر نیستند  
و حضرت مجید و تبار صفات از ذات ممکنات را که مصدق شد قبلاً از عکس صفات  
نمیگویند و تخاصی میکند از آنکه کناس خنسی را حاکی صفات مقدسات گویند مگر جماعه  
معصومین اعنی انبیا و ملائکه را امر ایامی صفات علیات میدانند و لهذا عصمت خاصیت  
آنهاست و دیگران باین دولت مشرف نمیشوند بلکه آنها عکس ظلال صفات اند که عباد  
اند از امتداد صفات که در مرتبه علم موجود اند و بجهت تقابل ضدیت با ذرات صفات منور  
شده اند آن ظلال مرئیات و مبادی تعینات ممکنات اند در خارج حقیقی نزد حضرت  
مجید و سوا ذات و صفات ثنائیه هیچ چیز موجود نیست لیکن در خارجی که ظلال خارج حقیقی است  
حق ثنائی عکس ظلال را بوجود دخی موجود ساخته و متضاد احکام و آثار بقدرت کامل خود  
گردانیده در بنصورت همه اوست گفتن محض خطاست همه ازوست باید گفت و چون عالم  
عکس ظلال اند و ظلال عکس صفات اند و صفات عکس شیونات و شیونات منبج ذرات  
ذات حق ثنائی از ذات ممکن ممکن قریب ترست و هم از صفات که حضرت مجید و صفات فرموده اند  
که هر چند احد المتضادین از متغایر ثنائی اقرب نمیتواند شد و عقل با قریب بین المتضادین  
نصورت نمیتواند کرد لیکن بنظر کشفی ظاهر میشود که اصل نسبت نطل از ذات ظل قریب ترست  
و اصل الاصل نسبت نطل از نفس ظل از اصل او قریب ترست و لهذا اصل اصل الاصل  
اقرب است نسبت نطل از اصل او و اصل او اگر خواهی که مدعی را مقول سازی میتوان  
باین تقریر که برای حل ایجابی وجود و موصوع شرط است پس در وقت عدم موصوع محل اصل علم  
صحیح نیست و سلب بسیط صحیح است در وقت انعام زید زید زید صادق نیست و زید زید  
زید صادق است پس اول باید که زید را از علت خود نسبت به هر سده که مفروضه او باشد بنظر

ن  
و سبب از دست

نزدیک گفتن صادق آید پس نسبت ممکن بعلم است او مقدم است بر عمل ذات و عو بود  
 پس علت اقرب آمد از ذات او اینهمه تعزیرات برای اطمینان قلب مشکوک است و اگر نه  
 گریه سخن اقرب الیه من حبیل الودید برای ایمان بالغیب کافیست آنچه برادر  
 با وجود اقربیت واجب نیست ممکن از ذات او ممکن از واجب بعید گشته و حجاب میان آن  
 و ممکن غفلت است از واجب و تعلق علم ممکن بغیر واجب خواه علم حصولیست که بنظر علم  
 تعلق دارد یا علم حضوری که بذات او تعلق دارد شاید که قول رسول الله صلی الله علیه و سلم  
 حجابہ النور کنا یا باشد از علم که علم را بنور تعبیر میکنند و قوله صلی الله علیه و سلم ان الله  
 تعالی سبعون الف حجابا من نورہ ظلمۃ کنا یا باشد از هر دو نوع حجاب که حجاب غفلت  
 ظلمانیست و حجاب علم نورانی و شاید حجب عبارت از دایره ظلال باشد که ظلال  
 اسم الهی و نورانی و ظلال اسم الحاصل ظلمانی باشد حق تبارک انبیا را فرستاد و اولیا را ناسبت  
 شان گذاشت تا حجب از میان بردارند و آتش محبت در دلها ساکنان افروزند و نسبت  
 عشق آن شعله است آن چون به فروخت \* هر چه جز معشوق باقی جمله سوخت \* قال  
 رسول الله صلی الله علیه و سلم المؤمن من احب و چون محبت چون دست دهد بنده را  
 با خدا قرب بهم رسد و این قرب که دست دهد مراتب غیر متناهی دارد و لایزال حب بدی  
 بتقرب الی بالبقا فل انان خبر میدهد پس هر گاه بنده را قرب چون به رسد و در ظلال او را  
 در عالم مثال بصورت دایره ظاهر شود و خود را در عالم مثال میند که برون سیر میکند تا بجای  
 دایره ظلال رسیده خود را واصل بدان دایره پس مستغرق بچون ظلال بسیر معطل و فنا  
 دیان باقی بقیام آن میند و همچنین میند خود را که سیر میکنند در اصول آن تا انتها دایره  
 ظلال بقدر حصول خود و ماکت \* و اگر نه آن دایره فی نفسها بلکه هیچ دایره نیست و ندارد

بیت : جانش غایتی دارد یسعدی را سخن پایان به میر و تشنه مستقی و دریا  
 همچنان باقی + فنا قلب روح و سر و خفی و اخفی در ظلال اسما و صفات الهی در همین  
 عادت سبده مگر اخفی را بالا تر همه رسائی است بپیکر دایره ظلال که مبادی تعینات ممکنات  
 غیر انبیا و ملائکه سیر در اصول آن که اسما و صفات اند واقع میشود که آن مبادی تعینات انبیا  
 علیهم السلام و وصول بدان بالا صائمه مختص بانبیاست علیهم السلام و دیگر از احوال حاصل شود  
 مگر بولات و طفیل تبعیت این اسما و صفات که مبادی تعینات انبیا اند بحسب ظهور و کسب  
 بطون و معنی ظهور و بطون آنست که اسما و صفات را در اعتبار است یک قیام بذات و آن  
 روحی است و آنرا بطون میگویند پس دریم اعتبار مصدریه آثار و حیثیت تربیت ممکنات آن  
 روحی است و آنرا ظهور میگویند پس اسما و صفات باعتبار ظهور مبادی تعینات انبیا اند و  
 وصول بدان مقام ولایت کبری و ولایت انبیا نام دارد و فنا نفس درین مطن میسر میشود  
 چنانچه وصول بمرتبه ظلال ولایت صغری و ولایت اولیا نام دارد و اسما و صفات باعتبار بطون  
 مبادی تعینات ملائکه اند و وصول بدان ولایت علماء و ولایت ملا را علی نام دارد و بعد  
 این هر دو مقام وصول بذات بحث است و وصول بدان مقام بالا صائمه تعلق دارد و بحسب  
 نبوت انبیا که اقسام سبب وصول آن مقام افضل اند از ملائکه و اگر نه ولایت ملائکه فوق  
 ولایت انبیاست و اکمل ترین از امتان هم سبب کمال متابعت انبیا بدان درجه واصل  
 میشوند ثلثه من الاولین و طفیل من الاخرین کنایه ازین مقام است ارباب کمالات  
 ولایت اصحاب الیمین اند ثلثه من الاولین و ثلثه من الاخرین و ارباب کمالات  
 نبوت مقربین اند ثلثه من الاولین یعنی من الانبیاء و طفیل من الاخرین یعنی  
 من ائمه محمد صلی الله علیه و سلم و هم الصحابة و کثیر من المتابعین و جماعه من اتباع التائبین

و  
 و  
 و

و جماعه فی آخر الدهور بعد محمد بن عبد الله سنة من الهجرة و کمالات نبوت تجلی فانی  
 و ایکی ست بے پرده اسما و صفات و کمالات رسالت و کمالات اولوالعزم موحی ست  
 از دریا کمالات نبوت این هر سه دوائر با هم مثل امبره و استرست و مثل مرکز و محیط و عوالم  
 تفاوت و در مرتبه دارند که بر اولی الا بصائر ظاهر میشود و بعد کمالات ثلثه انچه از مکتوبات قدسی  
 آیات حضرت مجید و در فضیلت ایشان عروه الوثقی و از رساله شواهد التجدید حضرت دلیل الله  
 الصمد عبد الاحد در ظاهر میشود و هم در مقام سلوک از جناب حضرت ایشان شهید رضی الله تعالی  
 نموده شد و راه پیش می آیند در تقدیم و تاخیر تسلیک آن هر دو راه پیران مناسب مصلحت  
 اختیار میفرمایند یکسره حقیقت کعبه ربانی که آنرا سراوقات عظمت و کبریا و نور صرف بیچون  
 تعبیر مینمایند و بالاتر از آن حقیقت قرآنی ست که آنرا مبدا و وسعت بیچونی تعبیر فرموده اند  
 و بالاتر از آن حقیقت صلوة ست که آنرا کمال وسعت بیچونی تعبیر فرموده اند بالاتر از آن  
 مقام عبودیت صرف گفته اند و گفته اند که آنجا سیر را گنجایش نیست آنجا نقطه سیر نظری  
 اگر میسر شود **ح** با بودست اگر انهم نبودست + و سیر قدم گاه تا حقیقت صلوة  
 که منتها مقام عبودیت ست میفرمایند و هذ یا محمد فان الله یصلی اشاره بدان  
 که فوق حقیقت صلوة چنانگاه نیست آن صلوة ست که از مراتب و جوب برای مرتبه  
 تنزیه صرف صادر میشود و راه دوم هم بکمالات ثلثه دایره محبت ست که علت محیط آن اولی  
 و آن مبدا را تعین ابراهیم است علیه السلام آنرا دلائیلت ابراهیمی گویند مرکز آن محبت  
 چون بدان مرکز رسیده می شود و آن مرکز دایره ظاهر می شود که محیط آن صرف محبت  
 که بعد از تعین موسی کلیم الله است علیه السلام آنرا دلائیلت موسوی گویند و مرکز آن محبت  
 چون بدان مرکز رسیده می شود و آن مرکز هم دایره ظاهر میشود که محیط آن عبودیت متمم جاست

فیه  
 حقیقت  
 کعبه ربانی

فیه  
 حقیقت  
 دلائیلت ابراهیمی  
 و موسوی  
 و مرکز آن محبت

که آنرا حقیقت محمدی و ولایت محمدی گویند و آن مربی و مبداء تعین جسدی سرور انبیاست  
صلی الله علیه و سلم با بقله نام پاک او محمد و مرکز آن محبوبیت صریح است که آنرا حقیقت  
و ولایت احمدی گویند و مبداء تعین روحی آن سرور است با اعتبار نام پاک او احمد صلی الله  
علیه و سلم در همین دایره محبت را چون با جهل بی ملاحظه غلت و محبت و محبوبیت صوفی ترجیح  
میشود سیر در تعین صبر کرده باشد و سیر در تعین وجودی هم در همین اثنا واقع میشود و بالاخر  
از این مقامات مبادی حق تعالی تعینات انبیا مقام لائقین است که آنجا سیر قلمی را گنجایش  
نیست اگر مفسر شود سیر نظری مفسر شود آن از حضا کس سرور پیغمبران است صلی الله علیه و سلم  
لی مع الله وقت لا لیسعی فیہ ملک مقرب ولا بنی مرسل اشارت بهین مقام گفته اند  
و بعضی صاحب دولتان اولش هزاران سرور را بطغیل او علیه السلام ازین خان نیت  
اولش عطا گشته اگر با دوشه بر در پیرزن + بیاید تو او خواجه سبقت کن عظمیت  
سرور انبیا از اینجا ظاهر میشود که اولش خدایان او باین دولت مشرف میشوند حقیقت صوم  
در پهلوی حقیقت قرآن و دایره سیف قاطع در پهلوی ولایت کبری فرموده اند ظاهر اسف  
قاطع موجبیت از اسماء و صفات از قبیل ولایت کبری چون نفس را فنا اتم انجا دست  
میدهد لهذا نام او سیف قاطع شد و الله اعلم و اینجا در شبه بناطری خلد که حل آن ازین  
حضرات بدست نیامده شب اول آنکه حضرت مجدد رضا را در ابتداء حقیقت محمدی صفت اعلم  
ظاهر شده چنانچه در کتبات طریقه و معتز آن بیان فرموده اند پسر شان العلم ظاهر  
پسر حقیقت جامع ظاهر شده و بعد تعین درین مکشوفات چنان فرموده اند که گاه باشد  
که غلشی بصورت اصل ظاهر میشود پسر چون باصل میرسد آنگاه وضع میشود که آنچه  
پیش ازین ظاهر شده بود غل بود اصل نیست و لهذا صفت العلم را در ابتداء حقیقت محمدی

گفته بودم چون بشان العلم که مرئی صفت العلم است رسیدم دریافت شد که حقیقت محمد  
 انبست پسر چون بشان جامه رسیدم که نشان العلم خردیست از ازاخر او دریافت شد  
 که حقیقت الحقائق و تعین اول و حقیقت محمدی همین است و در آخر کمشوقات ظاهر شده  
 که تعین اول تعین وجودی است و پسر از ان ظاهر شده که تعین اول تعین جبری است و شاه  
 ابن مقال فرموده اند حدیث قدسی گذشت که نزل آنحضرت فاحسبیت و ان اعرف فخلقت  
 الخلق ازین حدیث مستفاد میشود که اول حب سر بر زده که باعث ظهور جمیع اشیا گشته و  
 ولایت ابراهیمی و موسوی و محمدی و احمدی در دایره حب بتفصیل صدر بیان فرموده اند پس  
 ازینجا لازم می آید که نشان العلم جامع نظر تعین جبری باشد که سابق بصورت اصل خود را و  
 نموده بود و این روا نباشد که صفت العلم از صفات حقیقیه است و نشان العلم عین ذات است  
 بتغایر اعتباری و صفت المحب از صفات اضافیه محال است که اصل نشان العلم با صفت العلم  
 باشد و شبهه دوم آنست که کمالات نبوت عبادت است از تجلی ذات بحت بر پرده  
 اسما و صفات بعد قطع مراحل سیر و ولایت کبریه و علیا که سیر در صفات است و اصول  
 آن و اصول اصول آن و در شیون و اعتبارات من حیث الظهور و البیون پس بقطع  
 مراحل صفات و استعداد تجلی ذات بحت بی پرده اسما و صفات ترقی از ان مقام چنانچه  
 وارد پس در را و الباء و آن قدرت حقیقت کعبه عبارت از سر اوقات عظمت و کبریا و این اضافت  
 بیانیه است یعنی عظمت و کبریا که سر اوقات ذات اند.

سوال عظمت و کبریا از صفات اند که معبر اسم العظیم و اسم الکبیر اند اطلاق سر اوقات  
 بران از چه راه است -

جواب در حدیث قدسی آمده - الکبریا و الدوامی و العظيمة از ازی و حقین از عنی

فیها الحطه فی نادی اذا روروا چنانچه سائر بدن انسان اند همچنین صفت عظمت و کبریا  
 الهی مانع اند از ظهور درک البعاریت قال لا تذکره الا بصبار لهذا اطلاق سرادات  
 صحیح گشته آدم بر اصل سخن که حقیقت کعبه صفت عظمت و کبریا است و حقیقت قرآن و  
 صلوة وسعت بیچون است که مصداق اسم الواسع است آن نیز صفت است و حقیقت صوم  
 عبارت از صفات سلبیه است که صمد لا یاکل ولا یشرب ولا یلد ولا یولد و لم  
 یکن له کفو احد و محبت و محبوبیت هم از صفات اند بلکه از صفات اضافیه تعوق آن  
 از مرتبه کمالات نبوت که تجلی ذات بخت است چه معنی دارد و مگر صوفی در بحالت رجوع تفرق  
 میکند این شبهه ثانی بجناب ایشان عرض کرده بودم ارشاد فرمودند که فی الواقع تحقیق  
 و حقیقت احمدی از دائر صفات اند از ولایت کبریه لیکن شاید که حصول بعضی نقابل  
 موقوف بود بر تحصیل کمالات نبوت لهذا حصول این ولایت بعد حصول کمالات باشد  
 لیکن در حل این هر دو شبهه آنچه بخاطر فقیه گذشته و آنرا بخدمت حضرت ایشان شنیده هم  
 عرض کرده بودم و جناب حضرت صاحب ایشان آنرا شنیده تسلیم فرمودند و گفتند که شاید  
 آنچه باشد و آن آنست که ذات حق سبحانه تعالی در خارج موجود است و صفات ثانیه  
 او تعالی نیز در خارج موجود اند و دیگر صفات ثبوتیه و سلبیه و اضافیه هم در خارج موجود  
 بدین طور که منشاء انتزاع آنها در خارج موجود است چنانچه گفته شود که در وطنی که زید موجود  
 در آن وطن ابوت زید مرعوم را هم موجود است بدین معنی که منشاء انتزاع آن در آن وطن  
 موجود است مدعی و عقلی محض نیست اگر فرض کرده شود که عقل و عاقل در جهان نباشد  
 زید را با عمر گنستی است که اگر عاقل موجود شود حکم کنند با بروت زید مرعوم را حاصل آنکه ذات  
 و صفات حق سبحانه تعالی در خارج موجود اند و سوارشان بیچ چیز در آن وطن موجود نیست

بستر علم حق سبحانه بذات او وصفات او اجمالاً و تفصیلاً مستقل شده پس در مرتبه علم سیم ذات حق تبارک لموجود است و هم صفات حقیقیه و صفات دیگر ثبوتیه و سلبیه و احاطه با قاطع صفات هم در مرتبه علم موجود اند و ازان دایره ظلال ناشی گشته و از دایره ظلال اندر اسکان در مرتبه علم پدید آمده و در خارج ظله بوجود ظنی نمودار گشته و ازین کثرت در وحدت حقیقی که در خارج است خلل راه نیافته ازین تقریر ظاهر گشته که ممکنات را سوار مرتبه علم وجودی و دومی و در خارج حقیقی گنجایش نیست و ذات و صفات الهی را در موطن است یکجه وطن خارج حقیقی و دومی مرتبه علم واجب و دیگر باید دانست که سیر و سلوک صوفی مکانی نیست که از حقیقت باوج میرود و نه العقاب ماهیت است که ممکن واجب شود که این محال است بلکه عبارت است از ان که بجنب انبیا و اولیا محبتی بهم میرسد که بدان محبت بحکم الله صبر احدی بنده را با ظلال اسما و صفات و ذات واجب مبتدی چون حاصل میشود و ترقی در ان مسیبه در عالم مثال بصورت سیر مکانی متمثل میشود و کمال آن مهیت بصورت وصول صفا و فنا دیده میشود و همچون بصورت چون بنظر کشفی دیده میشود چنانچه یوسف علیه السلام برات و سابل را ببینن قحط تعبیر فرموده بود و رسول اکرم صلی الله علیه و سلم حتی مدینه را بصورت زن سیاه فام دیده غرض آنکه چون در عالم مثال بصورت چون دیده میشود - اکنون باید که دایره ظلال که آنرا ولایت صغری میگویند آنرا وجود نیست مگر در مرتبه علم واجب اول صنفی بدان داخل میشود که اصل است و دایره صفات که آنرا ولایت کبری و علیا و سیف قاطع خوانند آن عبارت است از صفات واجب که در مرتبه علم او تبارک لموجود اند نه آن صفات که در خارج موجود اند و کمالات نبوت و رسالت و اولی الامر عبارت است از تجلیات ذات بے پرده صفات لیکن آن ذات که در مرتبه علم موجود است نه در خارج اول صنفی را معتبر باطل است



بهم میرسد پسر با صفائی که در مرتبه علم موجود اند پسر با ذات بخت که هم در مرتبه علم موجود است  
 و آن منصب انبیاست چون در اینجا صوفی لطفعلی شیرعلیه اسلام ترقی کند و راسمینه بهم میرسد با صفات  
 اصناف اولیا که در خارج موجود اند از جمله ست تعین جویدی و تعین جبری خلقت محبوبیت که صفات انبیاء اند  
 و از آن جمله است خرافات عظمت و کبر با دوستی چون که حقیقت که قرآن و صلوة و صفات سلطیه که  
 حقیقت عبادت اند لیکن با مسودیت مرده که آنهم از دایره صفات است کمال محبت بهم نتوان رسید  
 للمنافاة بین العابد و المعبود ویتما بهجت مقابله عابدیت و معبودیت معینه بهم میرسد که آنرا سیر نظر  
 نتوان گفت و بالاتر از مقام صفات اصنافیه و سلطیه که در خارج موجود اند مرتبه صفات تحقیقیه است  
 که آن تشبیه بذات اوست که تشبیه لایعین و لا غیرست و بالاتر از آن مرتبه ذات است که در خارج  
 موجود است و این مرتبه ذات و صفات که در خارج موجود است آن مرتبه لایعین گویند تا آنجا که یکس را  
 جو لا محاله نیست که معنیه فرع محبت است و محبت فرع معرفت و واجب برتر است از آنکه علم مخلوق  
 بود و تعلق گیر و مستحق آن من لا یعلیه و ما هو الا هو مگر سرور غیر بر آن صلوات الله علیه و سلم و بعضی  
 اولش خدا مان او را سیر نفی در آن مقام است استحقاقی محمد بالافق الاعلی اعلمی شایق  
 الامکان لشخصی انجبار و العزّه فشدنی فکان قاب قوسین او الحی انکار کم که هنگام نظر  
 صفات تحقیقیه قاب قوسین و هنگام سیر نظر ذات مقام اودانی است چرا که در مقام نظر بذات منظور  
 قوس جوی است لا غیر و در مقام نظر صفات بوی از امکان باقیست لا احتیاج الی الصفات الی  
 الذات من غیر عکس با این تقریر هر دو شبهه منحل میشود که جمیع صوفی قهری لازم نمی آید  
 و فرعیات شان العلم و شان الجمیع از تعین جوی نیز درست می آید که آن شان علم و شان جمیع  
 در مرتبه علم متحقق است و متحقق آن در مرتبه علم نفس محبت است که در خارج موجود است که آنرا احتضیا  
 فاحسب ان اعرف بران شایسته و الله اعلم اصل قلب در دایره ظلال است و اصل آن

معین بن عبد الله

نشین

لا معین بن عبد الله

نشین

خلل که مری قلب است و مقام صفات است و مری آدم است چون فنا در قلب در اصل او صوفی  
 حاصل شود آن صوفی صاحب ولایت آدم علیه السلام باشد و چون محو در اصل خود فانی شود و اصل  
 روح شقیق ابراهیم در روح علیها السلام است آن زمان صوفی را صاحب دو ولایت گویند ولایت آدمی  
 نوحی و ابراهیمی و چون سر خود در اصل خود فانی شود که شقیق موسی علیه السلام صاحب ولایت  
 موسی هم باشد و چون غنی هم در اصل خود فانی شود که شقیق عیسی علیه السلام صاحب ولایت  
 یسایا باشد و ولایت عیسی هم او را باشد و چون غنی هم در اصل خود فانی شود آن صوفی صاحب ولایت  
 یسایا باشد اخفی بر قدم حضرت است و اصل اخفی شقیق اوست علیه الصلوٰه و السلام صمیمیت از  
 مقامات سلوک نیست بلکه صمیمیت عبارت است از آن که یک کلمه در ضمن دیگری باشد پس هر کما لیکه  
 مستغنی بر وزن فاعل را بر هم سد بی اختیار ضمن بر وزن فاعول در آن شریک باشد چنانچه  
 مایه کلان مایه خورد و او شکم گیر و هر جا که مایه کلان سیر کند مایه خورد هم بی اختیار در آن سیر  
 شریک باشد پس صمیمیت یک کلمه بی دیگر را دست و پا از صمیمیت صغری گویند و هر کما صمیمیت  
 با رسول اکرم دست دهد او را صمیمیت کبری گویند و ابو بکر رضی الله عنه صمیمیت کبری بود و لهذا  
 رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود ما صلب الله فی صدی الامه صلبه فی صدی الی بکر  
 و رسول فرمود که من و ابو بکر دو سواریم و در ساقبت اسپ من سبقت کرده حضرت شیخ محمد عابد  
 صمیمیت کبری داشتند و حضرت شیخ مرزا صاحب رضی الله عنه ما را صمیمیت خود بشارت داده بودند  
 که صمیمیت کبری چون آنحضرت صمیمیت کبری داشتند و ایشان شهید و ضمن ایشان بودند  
 صمیمیت کبری توسط لازم می آید و ایشان شهید این عاصی را صمیمیت خود بشارت داده بودند  
 و الله اعلم بحقیقه الحال و استعمل منه حسن العاقبه -

مکتوب سیوم نیز شاه غلام علی صاحب در حل اشکال وارده

صمیمیت کبری  
 صمیمیت صغری

بر بعض مقام سیر یق و بیان سلوک و جذبه الشیخ الرحمن الرحیم  
 الحکم الملائه رب العالمین و الصلوة و السلام علی رسولہ محمد و آلہ و صحابہ اجمعین  
 حضرت مجدد الف ثانی در مکتوبات طریقہ میفرماید نصف سافل این دائرہ یعنی ولایت کبر  
 متضمن اسما و صفات زائده است و نصف عالی آن مثل بر شیون و اعتبارات ذاتیہ بعد از ان  
 اگر بعض فضل الهی از مقام صفات و شیونات ترقی واقع شود سیر و درائرہ اصول آنها خواهد بود و از کده  
 این دائرہ اصول آن اصول است و بعد از طی آن دائرہ قوسی ظاهر خواهد شد و از ان دائرہ غیر از قوسی  
 ظاهر نشد این اصول سه گانه اسما و صفات که مذکور شد اعتبارات اند و حضرت ذات که مبادی صفات  
 و شیونات گشته این تفسیر تفصیل اسم الظاهر بود که یک بازوی طیران است و اسم الباطن هنوز در پیش است  
 سیر و اسم الظاهر سیر و صفات است بے آنکه در ضمن آن ذات ملحوظ گردد و سیر و اسم الباطن نیز  
 هر چند در اسما و صفات است اما در ضمن آنها ذات ملحوظ است در صفتہ العلم ذات اصل ملحوظ نیست  
 و در اسم العلم ملحوظ ذات است در پس پرده صفت زیرا که علیم ذاتی است که مراد را علم است  
 فالسیر فی العلم سیر فی کلام الظاهر و السیر فی العلم سیر فی کلام الباطن و قس  
 علی هذا سائر الصفات و این اسما و صفات که باسم الباطن معلق و از دایره ولایت علیاست  
 ولایت ملا را علی و فرقی که در میان علم و علیم و میان اسم الظاهر و اسم الباطن نموده اند اندک  
 خیال کنی حکم قطره دائره نسبت به دریای محیط و گرفت نزدیک است و در حصول بود و دانشا زبان  
 سیر و افتد نمودن که گویا برای میر و دم و از بسیاری رفتن مانده شده ام بعد از مسافت بسیار فتاحی  
 شهری ظاهر شد و بعد و غل شهر ظاهر شد که این شهر از زمین اول است که جامع معین مراتب اسما و  
 صفات شیون و اعتبارات است و نیز جامع است مرصع این مراتب اما در اصول اینها لا و منتها  
 اعتبارات است و این مقام ملاحظه نموده مسکن یا بالیک فتمین اولی تحقیق محمدی است یا در مسکن

که حقیقت محمدی بهمانست که بالا ذکر یافت و آن ظل این تعین اول است و میر که ذوق آن شهر  
 واقع شود و شروع از کمالات نبوت خواهد بود این عبارت از مکتوب بطریق هدایت و تقسیم از حلد اول  
 انتخابت ازین کلام عزیز اکلام متغایر و بنمود کمالات نبوت عبارت از تجلی ذات بحت است چرا که اگر  
 صفاتی از صفات نامنه اند پس باعتبار وجود بالانفصاها و نصف سافل دایره اول از ولایت کبری است  
 و اگر از صفات غیر نامنه اند که اعتبار خارجی از ذات ندارند و آن صفات را شیطن و اعتبارات گویند  
 و نصف عالی دایره اعلی از ولایت کبری است صفات اضافی و صفات فعلی و صفات حقیقیه نامنه  
 که حیات و علم و قدرت و اراده و سمیع و بصیر و کلام و تکوین اند اینهمه داخل صفات نامنه است  
 و اصول اینهمه در دایره ثانی و اصول اصول آن در دایره ثالث و اصول اینهمه در قوس اند و اینهمه  
 صفات باعتبار وجود بالذات المقدسه در دایره ولایت علیاست بلکه ذات که در پس پرده صفتی  
 از صفات است هم در ولایت علیاست چنانچه شرح آن در تفرقه العلم و العیلم بالا گذشت پس  
 باقی نامنه ای تفوق ازین مقام مگر در مرتبه ذات بحت پس در کمالات نبوت تجلی ذات بحت  
 ان غیر پس چون فوق کمالات نبوت در سالت و اولی الغرم حقیقت کسبه که عبارت از سرافات  
 عظمی که ریاست و حقیقت قرآن و حقیقت صلوة که در سست ذات بچون است و مسمودیت  
 صرف و خلعت و محبت و محببت و تعین چودی گفته اند و اینهمه داخل صفت اند بلکه از صفات نامنه  
 بلکه از صفات اضافی غیر حقیقیه که با بان ترا از صفات حقیقیه اند چرا که صفات حقیقیه زیاده از  
 صفت مذکور که گفته بلکه صفت تکوین که صفت ششم است نزد اشعری از صفات نیست صفات  
 حقیقیه نزد او نیست پس البته رجوع به تفسیری لازم می آید و حل اشکال منحصراً برین است  
 که صفات که بعد از کمالات نبوت و اصول بدان میسر میشود و غیر آن صفات اند که در ولایت کبری  
 و علیا گذشته لیکن با استغراق و شمول صفات که در دایره اول از ولایت کبری و علیا مذکور شد

واستفراق اصول آن و اصول اصول آن و اصول اصول آن از این قبیل است که با سبب و آنچه  
 آن مهربان از طرف خود در حل آن نوشته اند که دست محبت و دو قسم است یکی اضافی و دیگری  
 و همچنین محبت او تعالی که بذات او تعلق دارد و دیم بغیر او همچنین محبوبیت این تفریق فایده نمیکند  
 چرا که هماتام صفات داخل امره اولی از ولایت کبری اند و اصول آن تا سه مرتبه دیگر در سطح  
 دیگر از ولایت کبری اند و لیس و با المجموع شئی و نیز آنچه تفریق حضرت رفیع الدین صاحب تقسیم صفات  
 نوشته اند آنهم حل اشغال نمیکند این تقسیم صحیح است که صفات و دو قسم است یکی ذاتی و اعتباری خارجی  
 از ذات داند و دیم گنجایش زیادتی ندارند لیکن قسم اول را که سه مرتبه گفته اند یکی مرتبه وجود بالانفها  
 دیم مرتبه وجود بالذات المقدسه سیوم مرتبه اندراج آنها در ذات این تقسیم صحیح نیست چنانکه صفات  
 زائده را اندراج در ذات محیی دلو که سانی زیادتی است پس صفات زائده را در مرتبه است  
 وجود بالانفها و وجود بالذات المقدسه و اندراج در ذات خاصه قسم ثانی است که زائده بر ذات  
 نیست و اینهم اقسام صفات خواه زائده اند بر ذات یا زائده نیستند بر ذات بلکه عین ذات اند و  
 بشیونات اند هر دو در امره اولی است از ولایت کبری من حیث وجود بالانفها و در امره علیا است  
 من حیث وجود بالذات المقدسه پس از تفریق حضرت مجید در صنی الله عنه که بالا ذکر شد هیچ معنی  
 خارج از ولایت باقی نماند **مستفاد من** در ضمن نوشتن این خط در جواب خطا که مهربان  
 فقیر چون تقرب کنز الہدایه مطالبه کرد و ازان معلوم شد که سابق همین اعتراض را اصحاب حضرت  
 ایشان عروۃ الوثقی در جناب ایشان معروض داشته اند و دو کلمه یا جناب در جواب این صادر شده  
 یکم آنکه نوشته بودند که چه معامله کمال است بذات محبت تعلق داشته باشد تفریق حقیقت کعبه  
 و حقیقت قمرانی بدان چه صورت دارد محذروا از کجی معلوم شود که کمال است بذات محبت  
 تعلق دارد و از فقیر نقل کرده اند فقیر هرگز نگفته است و در کلام حضرت ایشان هم قدرش را نگویند

معلوم نیست آن کمالات نبوت بعد از حصول ولایت سه گانه اول پس عبور از اسما و صفات و  
 ششون در اعتبارات و تنزیهات و تقدیسات است و بعد از ترقی از اسم الطاهر و اسم الباطن  
 است که در مکتوبات بیان طریق تفصیل مذکور است لیکن در ذات محبت بودن آن سخن است چگونه این  
 معامله بذات صرف متعلق باشد و حال آنکه حضرت ایشان در همان مکتوب حقیقت کعبه و کعبه عبارت  
 از سرفات عظمت است فوق کمالات نبوت نوشته اند و الاضایه در همان مکتوب مرتبه ذاتیه را فوق این  
 کمالات ثابت کرده اند اینجا که گذارش فرموده اند که ذات الله در امین وجود و عدم و دیگر مکتوب آنجواب  
 باین عبارت صادر شد سوال مرتبه کمالات نبوت فوق مرتبه اسما و صفات و ششون اعتبارات  
 پس تفوق حقیقت کعبه و انشال آن که اعتبار مسجودیت و زجر آن در آن لحظه است بر کمالات نبوت  
 بجزئی است جواب این نوشتن تفصیل میخواهد انقدر بداند که مرتبه کمالات نبوت فوق آن اسما و صفات  
 و ششون و اعتبارات است که در ولایت کبری و علیات ثابت اند **مشفق من** ازین دو مکتوب خطاب  
 عوده الوثقی رضی الله عنه درین اسلافه و اخلافه نیز محل مشکل نمیشود چنانکه بعد از اقرار من حبس اسما و صفات  
 و بعد از تمام ششون و اعتبارات ذاتیه که همان ذات است ملاحظه سبایات صفات و بعد از ترقی از  
 تنزیهات و تقدیسات نیست مگر مرتبه ذات محبت و آن کمالات نبوت است پس نفی کردن ذات  
 محبت از آن مرتبه علیه همین محل اشکال است و معذرت اعتبار مسجودیت و معبودیت و محبت  
 و محبوبیت و دوستی همچون و مانند آن از اعتبارات و شئون است که سابق در ولایت کبری و علما  
 پیش از کمالات نبوت گذشته بگونه صورت دهند بهر حال جوابی که از اینها سخنان است نفی نمیشد  
 فقیر بدان ملهم شده خواه انا الهام غیبی باشد یا نتیجه قوت فکری آن همانست که بحدت سامی  
 معروض داشت بودم اگر آن حق و صواب است فمن الله سبحانه و تعالی و احسنه و اگر خطاست  
 فمن نفسي المظلمة المدینه من طبعه اعتقاد کردن صاحبان همان صاحب نیست و فقیر غرض نیست

... محب و له و کما به نظر نیست حاشا و کلا و آنچه شاهد این از کلام حضرت مجید  
 طلبیده بودند اگر شاهد این در کلام آنحضرت علیه منزل میبود من این جواب را نسبت بخود میکردم  
 حکایت از کلام آنحضرت رضی الله عنه می نمودم **مهر بان من** در صورت اتحاد مطلق تبار  
 در میان شیون و اعتبارات را مقدم از کمالات نبوت متاخره صورت نمی بندد و باین تقریر که صفات  
 و شئون ذات و اعتبارات که در مرتبه علم تقریر دارند و ولایت متعلی میشوند و ذات بحت که هم در مرتبه حضرت  
 علم تقریر دارد و در کمالات نبوت متعلی میشود اگر گفته شود که کمالات نبوت بذات بحت تعلق دارد اینهم صحیح  
 و اگر نمی کرده شود گفته شود که بذات بحت تعلق ندارد و ذات بحت بودن آن سخن است چنانچه حضرت  
 عروه الوثقی و حضرت مجید و رضی الله عنهما فرمودند که ازین ماجرا در توهم نهی می که عقدا و رشکار اندک  
 بهام افتاد و بهرجهان بعد در ارا الوار ثم در ارا الوار ثم در ارا الوار ذات الله و ارا وجود و عدم است  
 اینهم درست می نشیند که در کمالات نبوت فی الحقیقت ذات بحت نیست بلکه حصه صفات اعلم است که بذات  
 بحت تعلق گرفته و از آن حاکم است و بعد حصول کمالات نبوت سبب کوا قع میشود و مراتب صفات  
 خارجیہ واقع میشود بلکه و صفات اضافیه خارجیہ مثل دوست و محبت و محبوبیت و تین و وجودی و تین  
 جمعی و مانند آن و صفات ثنائیه حقیقیه خارجیہ داخل دائره الاتین اند آنچه سیر قدسی را گنجایش نیست  
 اگر میسر شود سیر نظری میسر شود و ذات بحت هنوز در ارا الوار است که در ارا وجود و عدم و وجود و عدم  
 هر چند از صفات کمال اند لیکن ذات او سمانه و ارا اینهم است العجز عن درک ادا که احوال انبیا  
 آنچه حضرت مجید و رضی الله عنه میفرمایند که این ذات بحت با اعتبار محبت است که محب بهمها  
 مرتفع گشته بلکه باعتبار ثبوت غفلت و کبر یا است معنی این عبارت در عقل ناقص چنان میگردد  
 که فن القال از بنده انهم با من جل الوهیت و جایگاه که در میان است از دو جنس است که حصول  
 میفرماید صلوات الله علیه و سلم ان الله تعالى سبعون الف حجابا من نور و ظلمه و حجابها ظلمه

حجاب غفلت است که ناشی است از کم‌دورت لطائف عشره انسانی و حجب از ذاتی غفلت و کبریا که  
 قلعه و قلعه‌ن چون لطائف عشره را سبع لطائف راجع میکند چنانکه عالم و قائل نفس و پس هزار  
 حجاب حصه هر لطیفه از لطائف سبعه است و فانی نفس در ولایت کبری و فانی عالم در ولایت  
 صغری و کمال آن در دایره اولی از ولایت کبری و فانی نفس در ولایت کبری و علما و کمال آن  
 در مقام کمالات نبوت و طهارت عناصر ثلثه در ولایت علما و معالیه خال کمالات نبوت تعلق  
 وارد و چون سالک تا آنجا رسد تا محجب طلسمانی مرتفع گشته پس باقی ماند که سر اوقات غفلت  
 و جلال در و کبریا حضرت مجدد رضی الله عنه سیر نمایند یعنی از کمال مردان باشند که درون  
 سر اوقات غفلت و کبریا لطیف الایا علیهم السلام انشا را با دهند فعل معهم ما عر لهم انهم انهم  
 این معامله مخصوص به بیت وحدانی انسانی است که از مجموع عالم خلق و عالم الهی ناشی گشته است  
 درین مطن نیز رئیس غفر خال است مشفق من از سیر اوقات و سیر نفسی و جذب و سلوک  
 و خصوصیت جذب بقدرت جذب و محب و سلوک و سالک محب و سلوک استغفار فرموده بودند -

مستغفرا چون انسان مرکب از لطائف عالم امر و عالم خلق است و هر یک از این سبب  
 که درت از مولای خود با وجود اقربیت بعید و همچو گشته چون رحمت الهی تقاضا کرده که آنها را ازین  
 در طریق و کنه و این عوارض که درت را از آنها دور سازد لهذا انبیا را فرستاد که مریات شان صفا  
 الهی اند که در غفلت و کم‌دورت بدان شان نتواند رسید چنانچه کسی که آفتاب مجازی و مربی او  
 باشد غفلت را در مقابل آفتاب چه یارالهند انبیا به دو وجه اند که دوات انسانی که فانی اند که  
 اعمال صالحه آموختند چون اعمال بیشتر بخواج و عناصر تعلق دارند لهذا از امتیازان اعمال  
 صالحه تقصیر نفس و عناصر مستمید این را سلوک میگویند که سی بنده دنان دخل دارد و دوم  
 آنکه انبیا را که صفات اند لهذا در ذات ایشان حق قلعه تاثیر و اوست که از محبت و مصاحبت



ایشان بے اختیار از لطائف محبان و مصاحبان شان که درات و حجب بر طرف میشوند  
چنانچه در مقابل آفتاب بے اختیار حرارت و نور دست میدهند و چون که درات حجب بر طرف  
میشوند وصل و چون دست و بدن را جذب میگویند باز صحابه کرام چون کلمات ظاهری و  
باطنی پیغمبر صلی الله علیه و سلم بهره ور شدند در رنگ پنجه برآمدند و در هدایت خلق نیابت آن  
صلی الله علیه و سلم نمودند و از صحابه این علوم و انوار توانید قرن و بانسان بوساطت میرسد  
پس سلوک عبادت است از ایاتان ریاضات بواجب ارشاد پیر کامل کمال که او را بوساطت از رسول  
کریم بابی واسطه میدهند و این منتج تزکیه لطائف عالم است و طرق صوفیه حقیقه و قادریه  
و غیر هم سلوک را بر جذب مقدم میکنند و مرید اول ریاضات اربعینات و امثال آن است  
سفر نمایند تا به صحبت پیر کامل هم میریاضات شان میباشد اگر نه فقط ریاضت چه کار میکند  
ببرکت شان ریاضات نفس و عناصر مرید را مصفا میکند و مرید طهارت نفس و عناصر خود را برآورده  
از خود در عالم مثال مشاهده میکند مثل ستاره یا بلال یا ماه ناقص یا بر کامل یا شمس و بدین  
انوار پیر مرید را بشارت فنا و تصفیه نفس و عناصر میدهد این سلوک است و این سیر را سیر آفاقی  
میگویند که خارج از خود و آفاق میبیند بعد پیر کامل کمال توجه بکمال میبرد که دران مرید را هیچ  
عمل نمی باید سیرکت توجه و لطائف عالم را مرید از حقیقت ترقی کرده در اصول فقه فانی میشوند  
و تزکیه لطائف عالم و قلم هر یک از ان در اصول شان دست میدهد این را سیر انفسی  
میگویند و این جذب است و مرید که غنچه نرسیده است کرده شود و در اساکل مذهب میگویند  
و بدین سیر جذبی آنچه مرید میبیند از استازة و ترقی و وصول باصل و فنا همه و لطائف  
خود و خود میبیند لهذا این را سیر انفسی میگویند و حضرت خواجه نقشبند رضی الله عنه از جناب الهی طلب  
کردند که راه عرفان باید که از طریق باشد و البته موصل باشد لهذا حق تعالی حضرت خواجه

ف  
منج  
نفس

ف  
نفس  
نفس  
نفس

رضی الله عنه را بتقدیم جذب بر سلوک الهام فرموده چنانچه حضرت مجدد رضی الله عنه در مکتوبات  
 طریقه فرموده که در طریقه نقشبندی اعتبار از سیر قلب بوده که از عالم امرست بخلاف سایر طرق  
 مشائخ کرام که شروع در تزکیه نفس می نمایند و تطهیر قالب سفیر نمایند و بعد از آن بعالم خود آیند  
 والی ما اشاره الله سبحانه و عروج می نمایند از اینجاست که نهایت دیگران در بدایت این بزرگواران  
 اندراج یافته است و این طریقه اقرب طرق گشته چه حصول تزکیه و تطهیر در ضمن این سیر ایشان را  
 بوجه احسن میسر شده است و مسافت کوتاهی داشته لاجرم این بزرگواران سیر عالم خلق را مقصد اصیل  
 دانسته اند و بیکار و مشغوره اند بلکه مضروب و مصلوب بقیس نموده اند زیرا که ساکنان طرق  
 دیگر بتقدیم تزکیه بر ریاضات شاقه و مجاهدات شدید قطع باوید به صورت عالم خلق نموده چون  
 شروع در سیر عالم فرمایند و در انجذاب قلبی و الله اذ روحی اقتضایست که باین انجذاب  
 قناعت کنند و بچونی آن عالم از چون حقیقی باز دارد و در نیامان ساکنان گفته که سالی روح را انجذابی  
 پرستیدم بخلاف بزرگان این طریقه علیه که شروع از مقام جذب می نمایند و بعد از آن از ترقیات می نمایند  
 الله اذ روحی ایشان در بزرگ ریاضات و مجاهدات است الی آخر کلامه رضی الله عنین جماعه را  
 که جذب بر سلوک مقدم میکنند مجذوب ساکن میگویند و بعضی در ضمن جذب سلوک میکنند  
 یعنی مجذوبه که اینها جذب و سلوک با هم خلط کرده اند اینجا محل آن عبودت شده که در بیان مقامات  
 طریقه واقع شده که مجذوبه با هم خلط کرده اند و الله اعلم چنانچه ذکر نفی و اثبات بحسب نفس و فکر  
 ساقی نفی و اثبات در مقام ولایات و تکلیفات قرآن و نماز نافله در مقام کمالات و روحی انجماعت  
 سلوک است حاصل آنکه صوفیان طریقه نقشبندی مجذوب ساکن اند که جذب را که عبارت است  
 از بهنگاشتن هر چه هست خود را بر ترقی مرید مقدم کرده اند بر سلوک که عبارتست از ریاضات و  
 فائده سلوک غیر از تقصیه عناصر و تزکیه نفس و یکره نیست و در عالم سلوک را تاثیر نیست مصوفیان

دیگر طرق سالک مجذوب اند که سلوک مقدم کرده اند بر جذب و فائده جذب ترقی مرید است از حقیقت  
 امکان تا الطاف عالم در اصل خود فانی شوند و آنان ترقی کرده باصول آن و اصول اصل  
 آن رسد سیر عالم خلق که سلوک مربوط است سیر فانی است و سیر عالم که مجذب متعلق است سیر غیری  
 و سیر صوفی را از حقیقت امکان تا دایره ولایت صغری سیر الی الله میگویند و سیر که در دایره ولایت  
 است آنرا سیر فی الله میگویند و اما میگوید در عروج است و چون نزول میکند آنرا سیر من الله بالله  
 میگویند و عروج عبارت است از استغراق صوفی در مشاهده ذات و صفات عالیا و قطع  
 از ملکی و نزول عبارت است از توجه بسوی خلق برای تکمیل دارشاد حضرت مجدد میفرمایند که اگر  
 گمان برده اند که در ولایت روحی است و در نبوت روحی و از اینجا توهم کرده اند که ولایت افضل  
 از نبوت و حق آنست که هر کلام را از ولایت نبوت عروجی است و بهیچلی در عروج هر دو را در  
 بحیث است و در بهیچ هر دو را و بحقیقت غایت مافی الباب در مرتبه بهیچ نبوت بکلیه روحی است  
 و در بهیچ ولایت بکلیه روحی نیست باطنش بحیث است و ظاهرش بحقیقت حسی است که مصداق  
 ولایت مقامات عروج را تا تمام کرده نزول کرده است لاجرم نگارانی فوق دانستند دست و صاحب  
 نبوت مقامات عروج را تمام کرده بهیچ فرموده است لهذا بکلیه خود متوجه بدعت خلق نیست  
 بحیث طبع علافا فافهم فان هذه المعرفة الشریفة عالم بیگانه احد - فنا نفس و طرق دیگر نشان  
 سلوک و بیاضات پیش از فنا ر قلب حاصل میکنند و در طریقه فنا نقشند بعد فنا طلب  
 چرا که اینجا سلوک بعد از جذب است و از کلام حضرت مجدد در منی الله عنه معلوم میشود که اینجا سلوک  
 در بیاضات است میدهد صورت فنا نفس است حقیقت فنا نفس در ولایت کبری و کمال آن  
 و فنا غصه در کمالات نبوت است -

مکتوب چهارم پیشیخ محمد قاضی کرانه در بیان علم حضور و حصول

سیر الی الله  
 سیر من الله بالله

و فو اند و دیگر بسم الله الرحمن الرحیم نحمدہ والصلوة والسلام علی رسولہ محمد  
واصحابہ اجمعین - شریعت و فضیلت پناہ مہربان و در شان سلمہ رہ بعد از سلام نشانی السلام  
واضح باد کہ خط ساسی در استفسار چند مسئلہ رسید جواب آن انچه در عقل ناقص گذشتہ بود کہ  
اصناف را باید کہ علم دو قسم است علم حصولی و علم حصولی - علم حصولی عبارتست از حصول  
صورۃ اشیائی فی العقل یا صورت حاصلہ و بنا بر این علم و منشاء آن بر شاعر و حماسست  
نفس ناطقہ محسوسات را بتوسط حواس ادراک میکند و از جزئیات کلیات را انتزاع مینماید  
بہر رسانیدہ از صفوی و کہبری نیلچ برمی آرد پس منشاء مابین علم بر شاعر و حماسست و انچه علم  
بمغیبات بتوسط سمع حاصل میشود بیشتر از ان معنی بر قیاس شاہد بر غائب است مثلاً عبارات  
و اشخاص کہ و بعد از ادراک از استماع اوضاع و کیفیات آن مشاہدہ اوضاع و کیفیاتی کہ مشاہدہ  
کرده است دانستہ در مییابد حکم بحسب قیاس آن میکند و لهذا اعتقادے در دنیا لذات و آلام  
آفریدہ و نمود لذات و آلام آخری گردانید تا از مشاہدہ ظہر قیاس کردہ جنب و نار را در پناہ  
و خوف و طمع بہر رسانیدہ امتثال او امر و انہما از سنای ہیجا آند حاصل این کلام آنکہ علم  
حصولی منحصرست بہ انچه محسوس باشد یا محسوس مثل باشد یا منتزع و متغایر از محسوس باشد  
و لهذا روح را کہ از ممکنات و مخلوقات است بعلم حصولی نتوان دریافت قال اللہ تعالیٰ  
و یسئلونک عن السروح قل الروح من امر ربی و ما اوتیتہم الا الحدیث القلیل  
آرے علم حصولی بہر من متعلق مے شود پس باید دانست کہ چون علم حصولی روح را با کمال  
در نمی یابد ذات و صفات بار متعلق را چگونہ در مییابد کی چون و چگونہ است و بے شبه و بے  
ہر چند اسما و صفات الہی از قرآن و حدیث دریافت مے شود و لیکن کمثال آن ہرگز نتوان دانست  
چرا کہ سمع مخلوقات عبارتست از قوای کہ حق تعالیٰ در مصلح میرساند نفس ناطقہ بان قوای

استماع میکند همچنین بآیه از خروج خطوط شاعی از جسم و وصول آن بمبشر همچنین جیب استماع  
 او صفات الهی را با صفات ممکنات غیر از اشتراک اسمی مشترک نمیست و مشابهتی در کلیت و کیفیت  
 پس چنانچه متعلقه سماء و ذات بی چون و تشبیهست همچنین صفات او بر چون و تشبیه نیست بلکه  
 متغی لای ذات و ذاتی الصفات و لهذا در اسماء الهی توقیف شرط است بهر اسم و صفت که حق تعالی  
 خود را وصف کرده و تشبیه فرموده و سائر آن اسم اگر چه در لغت بمعنی همان اسم باشد اطلاق روا نیست  
 ازین بیان واضح گشت که معرفت حق تعالی و ذات او و صفات او بعلم حصولی ممکن نیست حصول  
 صورۃ اشئی و قدر ممکن باشد که آن شی را صورت باشد پس فلیس معرفت حق سبحانه و تعالی بعلم حصولی  
 یا علمی دیگر که فوق علم حصولی باشد جائز نگاید واقعست حق تعالی بعلم حصولی درک میشود اما  
 درک آن ادراک بهم علم حصولی نیست و لهذا صاحب اکبر معنی الله تعالی عنه فرموده العجز  
 عن درک الاله ادراك ادراك و چون درک آن ادراک نباشد تعزیر و محبت ازان محالست  
 و ممنوع و لهذا علی مرتضی رحمه فرموده البحث عن سرائد الاشتراک اسی برادریدانید  
 که علم ظاهر عبارتست از علم حصولی که مستفادست از قرآن و حدیث و آن ملکیت البشرایع  
 و احکام از عبادات و معاملات و علمست بمبدل و معاد و علم توحید بارک تعالی عما تعارف او  
 بصفات کمال و مشتمله او را نقص و زوال بوجهی که علم حصولی بدان متعلق توان شد و واجبست  
 در نیغام غنان داری و توقف قال الله تعالی منه آیات محکمات هن امال الکتاب  
 و آخر متشابهات فاما اللدین فی قلوبهم ذلیع فیتبعو ما تشابه منه اتبعوا  
 الفتنه و ابتغوا ذلیعه و ما یعلم تا و ذلیعه الا الله و الا اسحق فی العلم و فی العلم  
 آمانابه کل من عند ربنا حصه را سخنان فی العلم در نیغام همین قدرست که بگویند که آنچه  
 مراد خداست حقست و در آن گفتگو نکنند متعلقه خبر داده الرحمن علی العرش است

دید الله فرقت الیهم واینکه آنکه آفریده وجهه الله باشد که مراد ظاهر است و گویا استوارید و وجه بر او است  
 نیست بلکه کیفیت مسح و بهر جهت علم و کلام و غیره را بر ما وضع نیست ایمان باید آورد و تکلم  
 در کینه آن نباید کرد و همچنین آنچه قرآن و حدیث بر آن طریقت است از عذاب قبر و وزن اعمال و طریقت  
 و غیره که در عقل با کجاست نکند ایمان باید آورد و در دریافت کیفیت آن نباید کوشید  
 نه هر جا که مرکب توان تا سخن جد که جا به جا باید انداختن ۲ فرقه را باطله محسوبه و قدیر  
 و غیره چون پیروی عقل و پیروی متشابهات کردند در ورطه ضلالت رفتند از قرآن نبات  
 نکته غفلت و ما تعلمون ازین معلوم میشود که خالق افعال عباد خداست و با وجود آن آسمان  
 عمل به بیگانگان فرموده ایمان به آن باید آورد و باید گفت از حجب و لا تقویض جل امرین  
 امرین جبر و قدریه پیروی عقل کرده در ورطه ضلالت افتادند این بحث از علم ظاهر رفت  
 اکنون علم باطن چیست بیان کرده میشود ای برادر حق تعالی میفرماید که میبخش  
 اقتراب الیه فی حیل از هر چه بخشاقتراب الیه منکم آیات دلالت دارند که غفلت  
 از مخلوقات قریب ترست از آنها با نهال پس ایمان باید آورد که حق تعالی اقرب است با خلق و اقرب  
 او با خلق از اقرب مکانی است که مستخدم جسم است بلکه اقربیت به کیف که عقل را بدان راه  
 این اقربیت عامست موسی و کافردان شرک اند و یک قرب و اقربیت دیگرست که مخصوص  
 سوا از منبگان خدا قال الله تعالی ان رحمته الله قریب من المحسنین و در حدیث  
 صحیح قدسی آمده لایزال عبادی یتقرب الی بالنوافل حتی لحبه فانما حبه  
 کنند سمع الذی یسمع به و بصیر الذی یبصر الحدیث این اقربیت را  
 در قبات غیر تنهایی است چنانچه لایزال بران دلالت دارد قال الله تعالی وان الله  
 لمع المحسنین و قال موسی ان معی لی سیدین و قال محمد صلو الله علیه و سلم

ف  
علم لدنی و عرفانی

لا تخزن أن الله معنا این سمیت و اقربیت را در مطلق ولایت خوانند و این ولایت  
که عبارت از اقربیت بر کفایت مستلزم علم حضوری است که بذات و صفات الهی متعلق  
باشد و آنرا علم باطن و علم لدنی و عرفان گفته میشود و چه استلزام آنکه چون شخص را بذات خود  
علم حضوریست که محتاج حصول صورت نیست و هیچگاه در آن غفلت را راه نیست بخلاف علم  
حصولی که دائمی نباشد و غفلت از لوازم اوست پس سخن تمایز صفات او که اقرب اند از  
دیو الهی البته علم حضوری متعلق باشد -

سوال اگر اقربیت مستلزم علم حضوری باشد پس کفار هم در اقربیت عامه شریک اند گویا  
اقربیت خاصه محرم اند پس باید که آنها را هم علم حضوری باشد - جواب زنگ شرک و معاصی  
مانع علم حضوری است که او با وجود اقربیت حق در حجاب غفلت از حق بعبودیت حقیقتی میفرماید  
فبعد اللقمة الطالین مولوی روم میفرماید روزه بخار از رخ پاک کن چه لبه زبان  
آن نور را ورا کن - سوال اسباب حصول ولایت و علم لدنی چیست -

ف  
در باب تائید کتب

جواب ولایت که عبارت از قرب و معیت است فرموده است قال رسول الله صلوات الله علیه وسلم  
المرء مع من احب متفق علیه و محبت از دو چیز بدست می آید یکی اجتناب که آنرا در مطلق صوفیه  
جذب گویند یعنی محبت و کشش از جانب حق خواه بلا واسطه چنانچه انبیا را باشد یا بواسطه تاثیر نفس  
شیخ کامل کمال اعنی پیغمبر و نائب پیغمبر باشد و دوم انابت که آنرا سلوک گویند یعنی زهد و ریت و قول تعالی  
الله یحببتنی الیه منشی و میدی الیه من یحبب و دلیل است بر هر دو طریق جذب و سلوک فضل  
صحابه بر سایر امت و دلیل است بر آنکه محبت شیخ کامل کمال اقوی طرق و مسوالت حق قول صلوات الله علیه  
و سلم اتبعونی یحببکم الله و قوله تعالی لا یزال عبدی یتقرب الی بالنوافل  
حتی احببه و دلیل است بر آنکه اتباع رسول و نوافل موجب محبت است و دلیل بر غرض از آنست

ف  
از تائید سلوک کتب

صحبت و صرف بهمت شیخ کامل مکمل و اعمال صالحه و اوقایع تجویز شیخ حصول ولایت میشود

**سوال** فائده که ترتیب بر حصول ولایت و علم لدنی باشد چیست - **جواب**

قرب الهی و تعلق علم حضوری و دائمی بمراتب ذات و صفات اعلیٰ فوائد است و دیگر فائده آنست  
که اعمال صالحه و اتباع سنت و اعتقاد مرغوب طبیعت او شود و مکرویات شرعی باطنی بکمر طبیعت  
گردد و کلفت تکلیفات شرعی او ساقط گردد و حق تعالی در حق صحابه میفرماید و لکن الله  
حبیب الیکم الايمان و زینة فی قلوبکم و کرم الیکم الکفر و الفسوق و العصیان  
او لئلاکم هم الراشدون فضلا من الله و نعمته رسول الله فرموده صل الله علیه وسلم  
الا یؤمن احدکم حتی یدکون هو لا تبعنا لما جئت به و دیگر فائده آنست که ثواب اعمال او  
زیاده باشد و در کتب نماز او چهار هزار بار رکعت و دیگران باشد رسول الله علیه و سلم فرموده حق  
صحابه لو ان احدکم الفلق مثل احد ذم یا ابا بلغه ما لاحد هم و الا نصف یعنی اگر در کتب  
مثل جبل احد زیاده راه نهد اخراج نمایند نرسد در ثواب یک سیر یا نیم سیر بلکه کسی که از اصحاب راه  
خدا داده باشد ازین بیان واضح شد که در ظاهر شریعت و باطن تقاضا و ملازم است هر قدر که  
شخص در استقامت بر شریعت کوشش نماید و مراتب قرب و علم باطن افزاید و هر قدر که در مراتب  
قرب افزاید زیادت استقامت بر شریعت حاصل آید پس معلوم شد که آنچه جهال میگویند  
که علم باطن با علم ظاهر مخالفت دارد باطل و غلط است ان اولیای الله الال المنقون و لکن  
آنکه از هم جدا بجا میگویند **سوال** از تقریب سابق ظاهر شد که علم باطن علم حضوری است  
در بیان و تقریر یعنی آید که آن فرع علم حصولی است و حال است در قیل و قال نمی آید نیست  
این مدعیان و طلبین چنین بگویند که آنرا که خبر شد خبرش باز نیاید پس جماعت اولیا را الله  
که از حال و مقام خود خبر داده اند و از مراتب عروج و قرب و دوری و ندی گفتگو کرده اند و دیگران



مثل فصوص و فتوحات تصنیفات کرده اند اینجاست جواب اینهمه گفتگو از علم حصولیست  
نه حضوری و بنیاد این علوم بر کشف است و کشف عبارتست از مطالعه عالم مثال -

بدان ای برادر که مثل دیگرست و مثال دیگر مثل عبارتست از آنکه دو چیز از یک جنس باشند  
و این در بار متعلی و صفات او محالست و مثال عبارتست از آنچه بیان مراد کند بآدمی مثلاً  
چنانکه گفته شود که پادشاه مثل آفتاب است که عالم از نورش میشود حال آنکه هر دو از یک جنس نیستند  
پس باید دانست که در عالم مثال از ما واجب تا ممکن مادی مجرد هر یک مثل می شود علییه السلام ساکنان  
و ساکنان بارش شخصی را که صورت گاو و گاو را غر و گاو را غریه بجزاب دیده نشان داده بود و در اول

که بر جمعی مدینه را بصورت زنی سیاه رو دیده که از مدینه بجهت رفته در مصفا را بصورت مرد خوشرو دید  
پس گفتند که حتماً این بخواهد که مرتبه قرب و ترقی در آن بر یک از دوستان خود و سکنف سازد و اولی عالم  
مثال صورت مثالی مرتبه از مراتب ظلال یا صفات یا ذات نماید و صوفی سینه بیند که صورت مثالی  
از جامی خود میسوزد تا وقتی که از دانه امکان خالی شده بباره ظلال صفات میرسد و خود را  
فقط از ظلال رسیده می بیند که در آن ظل داخل شده بعد از آن می بیند که هرگز آن ظل میشود و خود را  
در آن فانی و بوجود آن ظل باقی می بیند بعد از آن در ظل ترقی میکند و باصل آن میرسد و در آن  
فانی و باقی میشود همچنین در ظلال مای بسیار صفات و اسامی بسیار فنا و بقا مایل میکنند ازین حال  
مولوی در خم خبر میدهد سمیت هفت صد مقادیر و قالب دیده ام + همچو سبزه باران و تپه ام  
در چنین حال صوفی را تمییز میشود که وجود من و وجود سایر ممکنات خیال محض بوده است موجود حقیقی  
سوار ذات حقیقی نیست پس یکبار ازین جماعت در غلبه محبت در سکر دوستی میگویم با ناخن  
و سبحانی ما اعظم شانی دهر که ازین جماعه با وجود غلبه محبت از سته حوصله مثل منیر بران در محو است  
میدانند که بنده بنده است و خدا خداست و آنچه نمی بینم صورت مثالی است که در عالم خیال می بینم

۵ بجواب اندر که میبشست شتر شد. فرق اول اصحاب وحدت وجود اند و فرقی ثانی  
 اصحاب وحدت شهود کسی از هندگی پرسید که مفسر و طالع الهی گفت و باینید بطعامی سبحانی  
 ما اعظم شأنی گفته و سید المرسلین ما عبدنا لا حق عبدنا حق منموده این تفاوت از کجاست  
 آن بزرگ جواب داد که حوصله مفسر و باینید مثل کوزه بود که در اندک آب از خود گرفته و حوصله مفسر  
 مثل دریا محیط بود با وجود و فوراً در مقام عبودیت ممکن ماند و دل من مزید گویان طالب  
 شد رب زدنی علما سوال از کس باولیا الله اکثر کلمات سر زده که ظاهر شرع مخالف است  
 در حق آن کلمات و در حق آن بزرگان چه اعتقاد باید کرد - جواب اگر ممکن باشد آن کلمات  
 را تا دلیل کرده بطل صحیح فرود باید آورد و اگر ممکن نباشد و صاحب آن مقال از اهل سلاست  
 او را معذور باید داشت کلامه السکامری بطوی دکا بدوی سوکو میفرماید مثنوی  
 چون پری غالب شود بر آدمی و مورد امر و وصف مردمی به در پری این حال از این قافله  
 بود پس پری را کرد کاری چون بود و اگر صاحب مقال از اهل محبت بر قصور فهم  
 خود حمل باید کرد چنانچه در کلام الله و کلام رسولی تشابهات اند همچنین در کلام اهل الله  
 همه تشابهات اند که عقل از ادراک آن قاصرست و چون دائره عبارت تنگست و الفاظ  
 در مقابل معانی که در اذنان عوام میتوان گنجید موضوع گشته و آن معنی که باولیا مکشوف  
 میشوند برای آنها الفاظ موضوع نیستند ناچار با استعارات و مجازات تکلم میفرمایند و قرائن  
 عوام نیستند ناچار سبحانی آن پی نمی برند مگر کس که ادانمنی آشنائی دارد و برادران پی محمد و صالحی که  
 انکار او لیا الله نباید کرد و از غیرت الهی که در حق دوستان اوست باید ترسید که در حدیث قدسی  
 آمده من عادی لی ولیا فقد بادرنی بالحقار یه و شمنی باولیا دشمنی کردن است با خدا  
 لیکن بر کلمات شان که مخالف شرع باشد اعتقاد نباید کرد حضرت شیخ الاسلام علیه السلام

هرانی قدس ه سغیر باید الهی او لیا و خود را چه آفریدی که ظاهرشان ستم قاتل مست و باطنشان  
 تریان نافع هر که بر ظاهرشان سجد بخت ابدی گرفتار شد و هر که باطنشان پی برد چنان  
 ابدی یافت الهی او لیا و خود را چه آفریدی که هر که آنها را شناخت ثایافت و هر که آنها را نشناخت  
 ترا نیافت سوگو روم سغیر باید منشوی کارها کار اقباس از خود بگیر که چه باید در نوشتن  
 شیر و شیر \* در نیاید حال بخت هیچ خام به پس سخن کوتاه باید و اسلام \* حضرت  
 میوم ربانی قطب صمدانی محمد و الف ثانی رضی الله تعالی عنه در حق شیخ اکبر محی الدین عربی  
 قدس سره فرموده که منکر شیخ در خطرست و معتقد کلمات شطیبه شیخ نیز در خطر شیخ را از انکار بولیا  
 الله باید دانست و کلمات شطیبه شیخ را بر ظاهر آن فرود نباید آورد طریق اسلام نیست -  
 نوشته بودند که در تفسیر قوله تعالی لا تدنا فذلک ان قاتل قوسین اودا  
 اهل سنت و جماعت را اختلاف است موفیه بر قرب جفتا که حل میکنند و بیشتر از آن قرب جبرئیل  
 موفیه جبرئیل حکیم تحقیق این امر بنویسند صاحب من باعتبار روایات حدیث و هم با  
 عربیت قرب جفتا که این آیه فهمیدن نزد فقیر راجع ترست اما باعتبار حدیث پس لغوی فهمیده  
 مفسران اصحاب حدیث روایت میکنند از انس بن مالک ابن عباس که رئیس مفسران است  
 و از غیرشان من السلف قالوا ذنا اسبحار رب العزة فذلک حتی کان من صلوات الله علیه وسلم  
 قاتل قوسین اودا فی اگر چه عائشه رضی الله عنها و بعضی مفسران این آیه را حل میکنند بر قرب  
 جبرئیل و منافع قول این جامع نیست مگر استبعاد و نود و نودی و استبعاد و نود و نودی و استبعاد و نود و نودی  
 چیزها از خاص جسم است و این استبعاد و بیجاست لغزله تعالی منه آیات حکیمات همین است  
 و اخبر متشابهات در قرآن انجمن متشابهات بسیار اند الوحق علی المرش استحق  
 و بقی وجه ربک و ید الله و حق ابدیهم و یا تبهم الله فی ظل من الغمام

ف  
 فی حدیث جبرئیل  
 فی حدیث جبرئیل

پس چنانچه این آیه را هم افغان قبیل نمیدارند که تا و بولات یکیکه قائل میشوند و اما من جهة العربیه پس  
 بجبهت آنکه سون کلام است که احتمال میفرماید و ما یطق علی الهوی ان هوی لا حی یوحی  
 علمه شد بدیع القوی دومه فاستوی وهو بلاهض فی الالهة فتنه دناشتد لے  
 فکیان قاب قومین اودانی فاوحی الی عبده ما وحی جمله علی شد بدیع القوی صنعت ست  
 بعد صنعت وحی را چه هر وحی بتوسط جبرئیل نیست بلکه بعضی بتوسط جبرئیل بود و بعضی در توسط  
 جبرئیل پس اگر نشد بقوی جبرئیل مراد باشد بهر فرد وحی شد بدیع القوی صادق نباید و نیز قول لغا  
 فاوحی الی عبده ما وحی صریح است که مراد از شد بدیع القوی حق سبحانه است نه جبرئیل والا  
 انتشار صاهر لازم آید و آن در کلام فضا مستلزمه و نیز و نو و تدلی جبرئیل موجب کمال رسول کیم  
 نمیشود که پیغمبر از جبرئیل افضل بود و نیز هر کس که از نو و تدلی جبرئیل مراد داشته پس گو یا این  
 آیه نزاد و حکایت ازان واقع است که رسول کریم جبرئیل را بر صورت اصلی او بخش صد پسر  
 جبل عرفات دیده بود و آن واقع حالی است بجهلیان هو الا وحی یوحی ربط ندارد و حال که جبرئیل تدلی  
 فتدلی که مسطور است بر جمله علمه شد بدیع القوی بسبب عطف صنعت وحی نمیتواند شد  
 پس ظاهر شد که مراد از نو و تدلی قرب حق است چون مولوی دروم میفرماید بسیت  
 انضالی بکلیف بقیاس ۴ است رب الناس یا با جان ناس ۴ نوشته بودند  
 که صوفیه اذا زلزلت الارض من جلالها را بر نفس انسان فرو فرمود که در کبریه صمد بکشتی  
 فضا ۴ یجمعون والیوم نختتم علی قولهم و نکلما ابدا بهم و نشهد اجلهم  
 بما كانوا یکسبون و حق منتیان میگویند حال آنکه در حق کفارت صاحب بن  
 ابن کنگو از حق اعتبار است نه تفسیر قرآن تفسیر قرآن همان است که مفسران گفته اند بر حق  
 اعتبار معارض نیست فرو شده بنا از عرب گفت اخبار عشره بدر هم صوفی شنیده و از پیش

چون نبوتش آمد و مردم از او پرسیدند گفت اذکا ان انصار عشرة بدرهم کیف الشراء و شک  
 نیست که چنانچه بر کفار صادق است که صد بیکه عسی بن الحسن فهمه لایحجون عن ابائهم  
 منهبان از غیر حق صدم بکم عسی اند فهم لایرجون عنه قلای غیره چنانچه انصار کفار بآنها شهادت  
 خواهند داد که موجب تعدیب آنها خواهد بود و انصار مومنان برای آنها شهادت خواهند داد که موجب  
 تکریم آنها باشد رسول کریم فرمود که تسبیح و تهلیل بعد انا مل بخوانید فان من سئل استغفان یوم  
 القیامة نوشتن بود و مذکر مستکان بگویند الايمان لا یزید ولا ینقص و در حدیث دیگر  
 الايمان تسمع و سبعون شعبه افضلها قول لا اله الا الله و لا ناه الا الله  
 عن الطریق تطبیق در آن چگونه باشد صاحب مسن چون رسول کریم یان راغب  
 کرده بقوله علیه السلام ان تؤمن بالله و ملکک و کتبه و رسله و الیوم و الآخرة فی من  
 بالهدی و خیر و مشرک و نیز از احادیث بخواز با جماع ثابت شده که اعمال داخل ایمان نیست  
 بمعنی آنکه اگر شخصی ایمان دارد و اعمال صالحه ندارد و ترک کبایر است انجام آدم بهشت است لهذا  
 ابو صفیر رحمه الله گفته الايمان لا یزید ولا ینقص یعنی نفس ایمان که عبارت است از اقرار باللسان  
 و اعتقاد بازم قلب در آن زیادت و نقصان مشروط است چرا که در اعتقاد اگر نوعی و شک است  
 ایمان نیست و اگر کرب و شک نیست جرم است ایمان است بن حصر و درست بن النبی و الاثبات  
 پس در آن زیادت و نقصان مانع از نبوت نیست لیکن چون از احادیث کثیره و از آیات قرآن زیادت  
 ایمان و نقصان مفهوم میشود قال الله تعالی الذین آمنوا زادتهم بائنا و از داد با ایمان  
 ایمانهم و ان الله لا یضیع ایمانکم و نحو ذلک لهذا فی حرمه الله و التزمه من بگویند که ایمان  
 بزیاد و ینقص چنانچه امام بخاری رحمه الله و صحیح خود باب الايمان بزیاد و ینقص نوشته است لیکن نزد  
 فقیر این نزاع را با تراسی است لعلی چرا که فقط اقرار باللسان و تصدیق بالقلب نزد فقیرین است

ف  
 من یؤمن بالله  
 و رسله

از غلو فی النار و سبب دخول جنت و بعد التذیب و زیادت نورانیت هدایمان و کثرت ثمرات شربت  
مرتبت شدن بران با اتفاق از امتیان او امر و اجتناب مناهایست پس تزلزل فطری باشد و صوفیه علیه  
میگویند که ایمان را صورت است و حقیقت صورت ایمان همین اقرار است و تصدیق با قلب و حلیا و  
احمال هماه است و اجتناب از مکرویات شرعی و از فضول مباهات و حقیقت ایمان تصدیق ایمان  
و اطمینان نفس است و دلیل بر تصدیق و اطمینان نفس آنست که مقتضای شریعت مقتضای طبیعت  
حقن عبری رفته که سر سلسله صوفیه کرامت گفته که اگر شخصی را یقین باشد که درین سوراخ آرد  
پس محالست که آن شخص در آن سوراخ انگشت گذارد و اگر شخص انگشت در سوراخی نهاده پس معلوم  
که او را بر جود آن ماردان حاصل یقین نیست پس معلوم شد که هر گناه که بگوید میکند او را بر وعیدات  
شرع یقین کلی نیست و هر گناه بر وعیدات شرع یقین نیست کافراست ایمان ندارد و چون از وعیدان  
در یافتن میشود که با وجودی که بفضل الهی بر شریعت و صدق رسول یقین قلبی است و معصیت او صدق میشود  
پس از اینجا دایم نمیشود که چنانکه کفر باقی است آن نفس است که کافره است با سوء هر چند حق سبحانه تعالی  
بفضل عظیم خود اقرار زبان و تصدیق قلب ببلای دخول جهنم و عذاب و دوزخ مقرر فرموده و استیقام  
قبول نموده لیکن ایمان نفس هم مطلوب است و همان مراتب قرب منوط قال الله تعالی یا ایها الذین  
آمَنوا اتقوا الله ورسوله ازین آیه مستفاد میشود که بعد ایمان ایمان دیگر مطلوبست پس ایمان افضل  
ایمان قلب است و ایمان ثانی ایمان نفس و قال سبحانه یا ایها النفس اللطیفه اتبعی الهی را  
یعنی من غیره سراضیه یعنی کل ما را و مرضیه فاعمل فی عبادی یعنی فی الذین قال الله تعالی  
نهیهم لا یلبس ان عباد الله لیس لا علیهم سلطان و ادخلی جنتی شاید که مراد ازین  
جنت باشد که در حدیث آمده ان فی الجنة جنة لیس فیها حور و کافح و یغی فیها ربنا  
صالحا چون نفس ایمان آورد اسلام از شیطان مادی آید زائل نفس از کبر و حسد و حق و برحق از کبر



قائل را باید فهمید بعد از آن حکم باید کرد و همچنین مقالات مبنی بر وحدت وجود دست که همه دست میگویند هم  
 از دست است و در آنجن فرق نهانشان جمع است با الله همداست ختم با الله همداست با اینهمه میگویند  
 که نه هر خداست و عمر و هم خداست نفوذ با الله نهاده با اینهمه که حق تعالی بزرگتر از کلیه است و اینهمه  
 ممکنات افراد و اندان هر دو قول کفر صریح است و انکار وجود حق تعالی نفوذ با الله نهاده میگویند همدا  
 کلام بزرگان از اینهاست باطله خود عمل کرده با خدا میروند و بعضی زبان علم بر بزرگان میگویند و در حقیقت  
 صوفیه وجود حق تعالی را بوجوه حقیقی موجود میدانند سوار خدا کی لا موجود میدانند و عالم را در مرتبه دهم  
 میدانند لا اله الا الله لا معبود الا الله میگویند و در اینجا چند اعتراض وارد میشوند یکی آنکه این مذهب  
 فسطاطه است که عقائد موجوده محسوسه را موهوم گفته شود و فرق در مذهب سلف و فسطاطه در این است  
 چیست و در مذهب آنکه استدلال هر درجه واجب از درجه و کمالات کرده و بنحو دلها در کتب عقائد و اول  
 عقائد اینها نشانی و ثابت نموده اند پس اگر عالم کمالات موجود نباشد استدلال هر صانع فوت میشود  
 پس موهوم آنکه کریم بنما مخلقت هذا باطله منافی این قول است چرا که موهوم باطل و ناجز است  
 چهارم آنکه بالغرض اگر عالم موهوم باشد حق تعالی موجود پس همداست گفتن چگونه راست آید که اتحاد  
 وجود با موهوم محال است و معنی این ابیات و امثال آن چه باشد - جواب از این اعتراضات آنست  
 که فرق در میان مذهب سلف و فسطاطه و در مذهب آنست که سلف فسطاطه عالم را موهوم نمیگویند  
 که نشانی تحقق آن اصلا نیست و دلها استدلال بر وجود صانع فوت میشود و صوفیه وحدت حقیقی یعنی  
 وجود واجب را نشانه توهم کثرت که عبارتست از عالم امکان میدانند چنانچه شعله چراغ است و توهم  
 دایره میگرد و چنانچه دیوار را آینه نماید و در عکس او در آینه نماید و در عکس با شکل دایره  
 منقطع ظاهر شود پس شک نیست که شعله و زید در خارج موجود اند و دایره و عکس آینه اصلا تحقق  
 و ثبوتی ندارند و معنی آن دایره و عکس دلیل بر وجود زید و بنما مخلقت هذا باطله صریح است



چرا که عالم را در مرتبه دهم برای استدلال بر وجود خود پیدا ساخته و مبدء اصولیه بابت لال کار ندارند  
 حاصل استدلال حصول علم حصولیت نه حضور کی بر وجود خود که آنرا علم حضوری متعلق است محتاج  
 است لال نیست مولوی روم میفرماید **میشنوی** آفتاب آمد دلیل آفتاب چه گردیلو بایت  
 ز رومتاب به پای است لایان چو بن بود به پای چو بن بخت بے تکلیف بود **ازین جواب**  
 همه اعتراضها ضعیف گشته مگر اعتراض چهارم و جوابش آنکه بهادست گفتن خالی از تجرؤ نیست  
 چه که چون تحقق داره شعله و عکس ازید که در آئینه خانه ظاهر گشته اصلا نیست مگر همان شعله و زید  
 پس اگر آنرا بالجائزین زید گفته شود و عین شعله گفته شود هم گنجایش دارد اگر غیر گفته شود هم گنجایش  
 دارد که آن موجود است و این موجود ممکن در غیر گفتن اثبات وجود متعلق متبادر میشود لهذا از ان محتاج  
 مینمایند بصیغه قائل شده اند و اگر نه مراد آنها آن عینیه نیست که متکرم کفر باشد نفوذ باشد مینما  
 پس معنی بیت مولوی جامی رحمه الله علیه معلوم شد بگوید در عرض ذات او در جوهر هر چه بود  
 که مستتر منبیه است حال آنکه خود مولوی میگوید بدست فی عرض ذات او در جوهر هر چه بود  
 خیال اذان برتره و معنی بیت مولوی رومی قدس سره آنست که وجود حقیقی که عین ذات حق  
 یا صفت او چون ادبیرنگی خردا سیرنگ شده یعنی در مرتبه دهم کثرت تعلق گرفت موسی با موسی  
 در جنگ شد یعنی از بکثرت افراد متعده و مستکاثره برآمد موسی و محمد صلا الله علیهم از یک  
 و سیرک بنشاند این ادبایان احکام و احوال مختلفه فاند مراد در جنگ شدن بهم نکره و غلظت  
 چون به سیرنگی رسی کان دوستی به موسی و فرعون دارند آشتی به یعنی چون صوفی  
 در وقت مراقبه مستغرق مشا به و وجود حقیقی می شود و در آن وقت موسی و فرعون هر دو از نظر او  
 میشوند و متذکره مطر خفا و نباشد اذان وقت خبر میدهد که موسی و فرعون دارند آشتی و از این  
 حالت موسی و روم قدس سره خبر میدهد که علم حق با علم صوفی گم نشود به این سخن که با روم شود

یعنی و فیکه صوفی متوجه ذات بخت میشود و در آن وقت صفات الهی هم در نظر نمی باشد پس صادق آمد  
 که علم حق که صفاتی از صفات حقیقه حق است و انفعال که او از ذات محال است و آنوقت در علم صوفی  
 آنهم مطیع نبی باشد پس در علم صوفی نگنجد نه نفس الامر سوال ازین نظر بر امکان محبت صوفی  
 صوفیه ظاهر شد لیکن پس برین دعوی چیست - جواب این جماعه برین دعوی هر چند شد  
 مذکور کرده اند و در آن کتب و رسائل گفته اند لیکن در واقع دلیل آنها کشف است لا غیر صوفیه  
 مشهوره میگویند که این جماعه که هر است میگویند در غلط افتاده اند و منشأ غلط ایشان دو چیز است  
 یکی سکر عشق و معتقا و عشق آنست که غیر محبوب از نظر محبوب مستور گردد و در هر سو که میند صورت  
 معشوق که در خیال او مستقرست مشهور میگردد و در عشق مجازی هم این صورت ظاهر میشود و دوم  
 آنکه وجه ممکن در مقابل وجود واجب بمنزله الاهی است و لهذا اعتلا موجد و اکل شکلی میگوید معتلا  
 للممكن فی نفسه ليس وله من علته العلیس و رسول کریم صفر باید اعتقاد الحق قول الله  
 لا اله الا الله شیء ما خلا الله باکل یعنی عدم ذاتی اوست و وجود او مستعارست از حق جل  
 پس و فیکه مکرر فرموده اند ان فی دو الامانات الی اهلها انسان تصور کند و تعین داند که در چه  
 ممکنات ذاتی شان نیست ستعارست در وقت غلبه این تصور ممکن را البته از وجود حالی خواهد یافت  
 و خواهد گفت لا وجود الا الله چنانچه زید که بر بنه بود و بارچه عاریت پوشیده است اگر آن بارچه را  
 جبر نسبت کند و درین ملاحظه استغناست نماید البته خود را بر بنه خواهد داشت و چنانچه غرض خود  
 در آفتاب دوخته باشد البته روشنی چهره اش در نظر او تاریک خواهد بود و این دید اقرب بصیرتی بود  
 بجناب و سنت و اجماع است سوال فریق ثانی صوفیه که قایل وحدت مشهور اند میگویند  
 که در خارج حقیقی غیر از واحد متعین هیچ موجود نیست و ممکنات در خارج ظل لایح وجود دارند این  
 چه معنی دارد جواب این جماعه که عالم را بطنی عکس تعبیر میکنند با الحار میکنند و نیز آنچه

ایشان را در اشای سیر و سلوک مشهور میشود و محالست سکران حکایت میکنند و چون منتهای کمال میرسد  
 از ان تحاشی می نمایند و میفرمایند که محو صلا الله علیه و سلم را ظل نبی بود و خالق محمد را چگونگی ظل باشد  
 و نسبتی که در میان وجود واجب و وجود ممکن تحقیق است فعلی حقیقی برای آن موضوع نیست ناجا  
 بالجایز برای اظهار قوت و ضعف و اولیة و اولیة و صدآن باصل و ظل تمیز میکنند و میگویند که گاهی  
 در دیده تو و شهود تو بگذرد آن غیر خیرست آنرا تحت لای نفی بایکد و مقصود و رای آن باید جست  
 عکس و آینه مانند بر دست و در میان بارگاه است غیر ازین بود نبوده اند که است  
 بالتراب و رب الارباب چون از عالم باطن اینقدر کلام کرده شد دیگر فایده گفته نشود باید است  
 سکر کشف کوبیده و کرامت ز داخل باهیت و ولایت است و از ان از آن باهیت و ولایت همان حضور  
 بویک است و لازم آن اتباع شریعت و خرق عادت که بر باضت ستر است از جو که هم ظهور  
 می آید آنرا کشف الهی که عبارت است از دیدن صور شالیه و قریبه چون و غیره مراتب فایده و صفات  
 در آینه جمال خاصه اولیا را ندست مولوی و دم سیر باید است آن خیالاتی که و ام و ابیات  
 عکس هر دو آن است بدان خدا بد لیکن خاصه شالیه نیست اکثر ادبیا را کشف الهی باشد و بعضی را  
 کشف تفصیلی باشد بعضی را جمالی بسا و دیا باشند که از ولایت خود خبر نداشته باشند تا دیگر  
 چه رسد مملکت کلام که با جماع اشرف و افضل و لیا را الله به و ذکر ولایت شان بخیر من قطعی  
 تا بگفته کسی از آنها کشف الهی گفته اند که ده الا نادراً و الله اعلم -

مکتوب ششم نیز شیخ محمد قاضی مذکور در بیان شریعت و طریقت  
 و حقیقت بسم الله الرحمن الرحیم و بحمد و الصلوة والسلام علی رسول الله و آله و صحبه  
 شریعت و فضیلت پناه مهربان دوستان سلامت - بعد از سلام سنت الاسلام مطابق  
 نمایند چند سوال نوشته بودند جواب بعضی از آنها از مکتوب سابق حیثیون دریافت لیکن باز نوشته

آنچه جهال میگویند که در میان شریعت و طریقت و یا شریعت و حقیقت تضاد است این  
 آنهاست معنی شریعت و طریقت و حقیقت نفهمیده اند شریعت در لغت بمعنی راه است لهذا  
 راه طم را شایع میکنند و در اصطلاح اهل اسلام شرع عبارتست از جمیع ماموریه‌های  
 صلی الله علیه و سلم که راه است موصل بنده و موصل بحجت و همین است صراط مستقیم که حق تعالی  
 سوال کردن آن تعلیم فرموده بقول تعالی اهدنا الصراط المستقیم صراط الذین انعمت  
 علیهم و این راه است که حق تعالی همه انبیاء را به یک آیه امر فرموده قال الله تعالی  
 شرع لکم من الدین ما وصی به نوحا و الذی اوحینا الیک و ما وصینا به ابراهیم  
 و موسی علیهم السلام ان اقموا الدین و لا تنفروا فیه کبر علی المشرکین ما ندعوه حالیه  
 الله یحبب الیه من تشاء و یمیدی الیه من یشاء یعنی این شریعت که برای شما از مسلمانان  
 مقرر کرده ایم و بر بنیامین علیه السلام بدان دمی کرده ایم آن شریعت آنست که دین را دوست کنید  
 و تفرق را نداشتید یعنی همت خود را یکسو دارید یعنی قبله توحید و احد لا شریک له نگردانید آنچه  
 امر کرده بدان اقبال نمایند و آنچه منع کرده از آن اجتناب کنید در امور مبارجه هر کایک کنید  
 برای خدا کنید و با هر که دوستی گزینید برای خدا و با هر که دشمنی گزینید برای خدا و طمع بخیزی  
 از کس نکیند عن ابی امامه رض قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ما احب  
 لله و ابغض لله و اعطی الله و منعه الله استکمل الایمان رواه ابو داود و عن  
 الشیخ رض قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا یؤمن احدکم حتی یتوکل علی  
 الیه من ولده و والدته و الناس اجمعین متفق علیه و عنه قال قال رسول الله  
 صلی الله علیه و سلم تلک من کن فیه و جدد بهن حلاوة الایمان من کلن الله  
 و رسول الله احب الیه ما سواها و من احب عبد الا بحبه الا لله و من کره ان یحب

فی الکفر بعد ان القذہ اللہ منه کما یکبر ان یلقی فی النار متفق علیہ و قال لعلکم  
قل ان کان اباؤکم و اتباؤکم و اخوانکم و انزلکم و عشیرتکم و اموالکم تمسکم  
و تجاراتکم تخشونکم کسلها و مساکن ترضونها الحلیج من اللہ و رسولہ و حبا فی سہیلہ  
فترضوا حتی یأتی اللہ بامرہ ازین آیہ و احادیث معلوم میشود کہ مسلمان کامل وقتی مشرود  
کہ غیر خدا و غیرے محبوب و مقصود و منظور خاطر او نباشد ہمین معنی اقبوا الدین کہ متصرفان  
کبر علی المشرکین مانند عوہا الیہ بہت یعنی اگر ان ست بر مشرکان انچه بسوی آن  
میخواہی تو امی محمدانہا را یعنی قبلہ توبہ یکساختن بر مشرکان قیلت است پس کیکہ غیر خدا چه سست  
از بت پرستان و آتش پرستان آنہا شرک علی دارند و کیکہ با وجود ایمان و توحید قبلہ توجہ او واجب  
او نیز خالی از شرک خفی نیست و او را موسی کامل خوانان گفت اللہ یحبب الیہ من یشاء و  
یمید الیہ من ینیب یعنی ہر کہ اندر امور بہ اعتقاد میکند خواہ بدو مثل انبیاء یا بطریق انبیاء و انبیا نشان  
و ہدایت میکند خدا کسی را کہ رجوع خواہد کرد بسوی او یعنی بجنب و مسلک ابن دولت ایمان حقیقی میشود  
ازین تصریح واضح میشود کہ شریعت محمدی کہ ہمان شریعت سائر انبیاست ہمانست لکن از نظر طلب  
میکند و حاصل بسیارند و آنرا در اصطلاح حقیقت میگویند یعنی حقیقت شریعت زنجیری دیگر  
کہ از ارجہاں ضد شریعت میدانند ازین واضح تر میگوید کہ شریعت عبارتست از امامارہ العینی  
صلو اللہ علیہ وسلم و آن چہاں جزیت یلوا فکر کردن بزبان و دیم اعتقاد و قلب بحقیقت انچه قرآن  
و حدیث ہاں ناطق است سیو ہم تحسین اخلاق یعنی انان اخلاق رزیزہ و اکبر و وحد و وحد و جبرع  
و حرص و بیا و ستم و بخل و انسداد و انصاف با علق حمیدہ چون توبہ و زہد و کمال و توقاعت  
و صبر و شکر و رضا و مانند آن - چہارم اعمال جوارح موافق کتاب و سنت کردن اذ امثال او امر  
و اجتناب منافی اقرار بزبان فقط بدون این سہ چیز و گرا لاشی محض است و این سہ دیگر کہ است

هر یک را صورت است و حقیقت تحقیقت اعتقاد آنست که از علم استلال وارده و با علم محصور  
 لایزال برسد امیرالمومنین علی مرتضی رضی الله عنه میفرماید که کشف العطاء لما ازودت  
 یقینا و بوزن غمناهی رضوانه عنه گفته است سهرت سلیم و اطاعت نهادهی فکائی ناظر علی  
 عرفی الرحمن بادنا تا که در بند استلال است همیشه با بونانان و امثال نشان در بحث و  
 جبال است که هر منسوب و گاهی غالب و حقیقت اخلاق بعد فناء نفس است و هر دگر اندوخته  
 محض است علم را نما هر اخلاق سینه را به میداند که آیات و احادیث بدان تعلق است اما خود را  
 اذن پاک نمیکند که بر مقتضای الله آن تفعلوا ما لا تفعلون شخصی از او یا ر عمره <sup>علیه</sup>  
 ابن سینا در مجلس خود گفت که ابن سینا ادب ندارد و این سخن با ابن سینا رسید ابن سینا کتابی  
 از تصانیف خود در بیان اخلاق و ادب نزد آن شیخ فرستاد و گفت من در باب ادب تصانیف  
 چنین میدارم شیخ گفت که من نگفته ام که ابن سینا ادب نداند بلکه گفته که ادب ندارد و این  
 چیزی دیگرست و اتفاق بدان چیزی دیگر و تحقیقت اعمال جوارح آنست که رسول اکرم صلی الله  
 علیه و سلم فرموده ان تعبدوا الله کان ذلک من الله یعنی با دوام حضور و این بدون فناء قلب  
 مسیر نشود پس حقیقت همان حقیقت شریعت است لا غیر فقط اقرار زبان کردن و تصدیق با <sup>قلب</sup>  
 نمودن و فرائض بظاهر رسماً آوردن و احوال متعبد و برپه کردن صورت شریعت است و حقیقت  
 شریعت همانست که مذکور شد شریعت از هاپه و صحیح بخاری و اشغال شان خارج نیست لیکن  
 از خداوند آن جز صورت بدست نمی آید و حقیقت آن نمیرسد عقیده اهل سنت و جماعت که  
 افعال العباد مخلوقه لله تعالی اگر باین سلسله حق البیت حاصل شود طبع و خوف از غیر خدا <sup>و فعل</sup>  
 نگردد و حقیقه اهل سنت چنین است و مستند میگردد که افعال عباد مخلوق عباد اند لیکن عباد مخلوق  
 خدا اند پس مخلوق مخلوق اند و لو بالواسطه عنه عوام الناس و در مقام تعظیم سلاطین امر را

ازین نسبت اعتزالی هم در غفلت اند **سوال** حقیقت حقیقت شریعت است یا غیر این معنی  
 قول صوفیه که میگویند **کل حقیقه رذقه الشریعه** یعنی رذقه حقیقت چیست -  
**جواب** در عالم مثال مراتب قرب الهی بصورت قرب مکانی متشکل میشوند چنانچه در کمون  
 سابق داشته ام و در دیت عالم مثال را از صوفیه بکثرت تعبیر میکنند از قبیل ربوب و در مقام است  
 از انجا رسول فرموده **صلی الله علیه وسلم** الذی بالصلوة الحقة جزء من سنته و امر بعین حقا  
 من النبوة و احیانا در آیه نیال بسبب بعضی عراض اکتفا میشود و لهذا در کشف غلط خوانند  
 و گاهی در فهم تعبیر آن غلط خوانند لهذا و یا الله گفته اند که آنچه بگویم معلوم شود از امایا شرع  
 باید بخیزد اگر موافق شرع است قبول باید کرد و آنچه مخالف شرع باشد آنرا رد باید کرد و رذقه  
 باید دانست و آنچه شرع ازان ساکت باشد آنرا قبول باید کرد با احتمال غلط لهذا اولیای را که  
 مریدان بگیرند تا چنانکه علم ظاهری نیاموزد تا در رذقه نیفتد و خلاف شرع اعتقاد نکن و نیز صورت  
 شریعت بدون علم ظاهر بدست نیاید و حقیقت در صورت دست نه در شریعت و حقیقت چون  
 روح و بدن بدن در روح جمادات در روح بے بدن بکار چون حقیقت شریعت رسد گفته شود  
**اولئک هم المؤمنون** حقا اللهم دهجات عذ ربهم و مغفرة و رزق کویع یعنی  
 برای اینهاست در جات قرب نزد خدا و مغفرت گناگان و رزق کریم در جنت رزق کریم آخر  
 همه مذکور شد چون معنی شریعت و حقیقت و یا فنی معنی طریقت در باب طریقت و لغت نیز  
 راه را گویند و اینجا مراد از تفصیل حقیقت است بدان امور برادر رسول کریم **صلی الله علیه وسلم**  
 که برای هدایت خلق مسوئ شده بود و عالم را بسیف و شان و زبان و جنان و تاثیر نفس  
 شریف از باطل بپوش حق رهنوی فرموده و بگریه اندک نمندی الی عالم مستقیم پیشتر  
 شده هرگاه شخصی مسلمان باشد و او را ول صحبت بقدا سفدا و باطن آن کس بنور هدایت و

کمالات و لایب منور و مملو میشد چنانچه آینه در مقابل آفتاب میشود بعد از آن بعد از استغفار  
از کلام شریف استغاده علوم ظاهری میشود و بعد از آن در صحبت شریف آنحضرت بسبب  
رباضتها از مهاجرت از اوطان و این و عیال و جهاد مع الکفار و بذل النفس و اموال و قیام ایست  
و صیام ایام ترقات مجید میفرمودند کافرا سر هانا باللیل و قیوم بالهنار و رشان انبات  
لهذا مع صیبه از سائر اتمام افضل آمدند بهترین اولیا بدو ادنی از صحابه نزد کسی از اعداء الله  
بن مبارک که از کبار تابعین و از مجتهدان دین و کبار اولیا پرسید که عمر بن عبد العزیز و اوس قرنی  
بهتر باشند یا معاویه عبدالله گفت الغبار الذی دخل الف فرس معاویه خیر من  
اولس القرنی و عمر المرفقی و تفاضل در بیان صحابه با هم زیاده از آن است که تحریر توان کرد  
لا یستوی منکم من الف و قبل الفیة و قاتل اولیک اعظم ذبیحة من الذین  
انفقوا من بعد و قاتلوا لا یستوی القاعدون من المومنین غیر اولی الضرب و الحیا  
فی سبیل الله عز منکله صحابه کرام تمام هم جامع کمالات ظاهر و باطن بودند و میرتبه بودند که  
بدان مرتبه نژاد رسید حضرت محمد و رضی الله تعالی عنه میفرمود و منافکه که اوست و افتر  
نرم و این پس که رسد ز دور بانگ جرسم و بعد صحابه قرن ثانی از اصحاب کسب ظاهر  
و باطن کردند و بر همان پنج استغاده مصاحبت و مکالمات از اسناده و قلوب و نفوس شریفه  
صحابه بودند و همین در قرن ثالث لیکن تاثیر صحبت صحابه بتاثير صحبت بنییر صلوات الله علیه و سلم  
نرسد و همین تاثیر صحبت تابعین بتاثير صحبت صحابه نرسد بعد از آن تاثیر صحبت پیروان  
پس بعد قرون ثلثه برخه اناکار و دین مکمل علوم ظاهری شدند و برای استنباط احکام شرعی  
از قرآن و حدیث قواعد غریبه از صرف و نحو و معانی و بیان و امثال آن برای دریافت معانی  
لغوی وضع نموده و قواعد اصول مرتب ساخته تدوین علوم و عقاید و فقه کردند و بر خواص اناکار



دین از علوم ظاهر بقدر ضرورت که فرض عین بود انکشاف کرده و فرض تعالی بهیچ وجه دیگران نگذاشته و آن  
 تقلید قبول کرده برای فائده و استفاده حقائق شریعت و کمالات باطن که بهر جهت بستند و برای آن  
 قواعد مقرر نمودند و از این طریقیت نام نهادند و اینهم مستنبط است از شروع و آن قلیل طعام و قلیل نام  
 و قلیل فی الطلوع و اعرام و مصاحبت با رباب قلوب بزرگ و نفوس بر صبی و کثرت ذکر و دوری از غلو  
 و تباع سست و ترک بدعت و اجتناب از مشغولیه با محاکم و مشتهیات و ترک بالاینی قال الله تعالی  
 و اذا کرامه ربک و تقبل الیه تبدیلا رب المشرق و المغرب لا اله الا هو فاعلم ان کلک  
 باین امور که مذکور شده اند همه از احادیث نبوی ثابت اند قال رسول الله علیه اسلام حسین  
 اسلام المرء ترکة کلا یغنیه و قال علیه السلام لمحبة کلامه من عله قل کلامه الا یغنی  
 العزلة خیر من حبس السوء و الجلیس الصالح خیر من العزلة و قال رسول الله صلی الله علیه وسلم  
 خیر مال المسلم الغنم تبعها شغف البهال یقر بدینه من الغنم و در فضائل ذکر و اشعار  
 آن احادیث بسیار اند قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اکثر و اذکر الله حتی یقولوا یعجبنا  
 و چون از خصوص قطعیه ثابت است افضل الذکر لا اله الا الله همین ذکر نفسی و انبات خروج طریقه  
 است خواه بجهت خواهر ارباب وحدت وجود و معنی لا اله الا الله لا موجد و الله لم یولد لم یسجد لم یکن له  
 ماسوی اند که در راه مستقر شده است از نظر سادگی شود و وحدت حقیقی جلوه گر گردد و ارباب  
 شهب و لا مقصود الا الله لم یولد لم یسجد لم یکن له تا نفی مقاصد نمایند و غیر از واحد حقیقی قبله نوم و مقصودی  
 دیگر در شبهه باقی نماند و میگویند که هر چه مقصود است مبدء و است چرا که عبادت عبارت است از کمال  
 تذلل و هر کس باین حصول مقصود و تذلل تا مضر نشود پس تا کافیه مقاصد نکند و حمید و عبادت صورت  
 ندید و نوشته بود و تذکره نفس میرد مولای روم منبر باید است نفس از و است باین که هر کس  
 از غم ذالتی امسوز است + صاحب من این بیت در حق صوفیان نیست

در حق مدعیان کمال است **نوشته** بود و مذکور شد که در متقدمان صاحبان کمال اندک بودند و  
 در متاخرین بسیار شدند **صاحب من** این سخن محض غلط است صحابه کلمه صاحب کمال بودند  
 و در قرن ثانی ذوات بسیار در تعداد از آن اندک و مقلط بودند قال الله تعالى والسايقون السائقون  
 اولئك المقربون جنات النعیم ثلثة من الاولین وقلیل من الاخرین وایشهم غلظت دین زیاد است  
 نیز باید این بیشتر اند لیکن اصحاب کمال همیشه بودند و همیشه باشند قال رسول الله صلی الله علیه و سلم  
 لا يزال من اهل امة قایم باهر الله لا یضرب من خذل الله وکامن خالفه حتی یاقی الله  
 قال رسول الله صلی الله علیه و سلم مثل منی مکمل الغیث لا یدری اولها خیر ام آخرها **نوشته** بود و  
 که مولوی روم بگوید آتش است این باگ که نه نیست باد و نه مرا و ازین آتش غیبت که آفرید  
 کلامت **صاحب من** مرا و از صفوی کمال است که از مرا آت نفس خود نمایند و باگ که نه  
 تاثیرات نفس شریفه است و آتش عشق و محبت الهی است و آفریدنده خداست جل و علا -  
**نوشته** بود و مذکور میگوند که جهاد اکبر جهاد با نفس و جهاد کشتن اولاد زم است و در کرمیه  
 لا تقنوا انفسکم من قتل نفس است **صاحب من** اینچنین سوال واهی نوشتن از نشان  
 شما بعید است کشتن عبارت است از ازاد زایل نفس و تصف سافتن اولی صفات حمیده گویند  
 آن نفس که صفات سیی و بهیمی داشت رفت و نفس دیگر تصف بعقات ملکی در جانی بود به آید بل نجای  
 لا تقنوا انفسکم و هم مناسبت و مخالفت با نفس البته جهاد اکبر است رسول الله علیه السلام چون  
 از غزو بنو کلابه باز آمد فرمود هر چنان من الجهاد هم من الجهاد الا کبر قال الله تعالی  
 وجاهدوا فی الله حتی یجاهدوا معکم جهاد اکبر است و قال الله تعالی وحق المنصرع عن الحق  
 فان الجنة علی الماء علی عدی وک نفسک التي بین جنیتک و در حدیث قدسی است  
 عاد نفسك فانها قامت لمعادانی **نوشته** بود و مذکور شد که در قرن نفس تکلیف است

و در شرع تکلیف نیست انهم غلط در شرع تکلیف مالا یطاق نیست لا یكلف الله نفسا الا وسعها  
 قال رسول الله صلى الله عليه وسلم كن في الدنيا تارك غريب اولكابر سبيل وعد نفسك من حال  
 القبور وقال رسول الله صلى الله عليه وسلم الدنيا يوم دلنا فيها صوو عايشه رضي الله عنها ما يجمع  
 ال محمد من خبز الشعير يومين متتابعين حتى يقض متفق عليه لكن ربانیت مبتدعه باید کرد  
 ربانیه مسؤونه باید کرد رسول صلى الله عليه وسلم از گزینگی سنگ بشتکم می بشت و با بیای مبارک  
 از قیام اللیل متورم شده بودند مردم گفتند یا رسول الله قد غفر الله لك ما تقدم و ما تدرک  
 یماتلخر فرمود افلا اكون عبداً شکوشته نوشتیم بودند که چون در میان علم ظاهر و باطن  
 و خالق و تناصریت صلب تصور و سلخ معین انفسه چرا بوزع آمده صاحب من از بنامه  
 نقل در مطالعبت علم ظاهر و باطن نمیشود چرا که انا الحق گفتن با اتفاق علم ظاهر و باطن کثرت موجب  
 اتسل بشیر طیکه در حالت صحو و بهوشیاری گوید و حکایت از نفس خود کرده بگوید اگر شخص در حالت مستی بهوشیاری  
 اگر چه از خود زود خمر باشد که حرام قطعیت این کلمه بگوید کافر میشود و قتل او روا نیست کذا فی کتب الفقه  
 حکایت افلا کان السکر باهر مشرع بل باهر مرغی باعنی حب الله سبحانه پس علم ظاهری که در آنوقت  
 بودند اگر میداشتند که این کس این سخن در بهوشی میگوید و خبر از خود ندارد یا حکایت میگوید چنانچه فی کتب الله  
 قرآن بخواند انشی ان الله لا اله الا هو باوجود بهوشی فتوای قبل او روا نیست با تو صبیخوی افند  
 پس مخالفت آن علم را صدی با علم را باطن دلیل بر مخالفت علم ظاهر و باطن نیست و اگر بهوشی بر علم ظاهر  
 آن زمان معلوم نمرد و دانستند که این سخن بافتی را این کس صادر شده است در آنوقت علم ظاهر حکم  
 معذور نمود و با هر که حمایت اسلام کردند و با لایق اخذ تا ان نشینا اول طمانه بعضی اکابر مثل جند که  
 بران فتوای مبر کرده برای آن کرده که داشت اگر من برین فتوای مبر بکنیم عوام خاندانها نیست  
 که فتوای علم ظاهر باطل است و در شرع این سخن گفتن جایز است و در اسلام کذا نام ظل آید

و گفته اند هر چه در قتل نفس برای من گفته اند غیر مضاعفه ندارد الغنّة استقامت القتل نوشته بودند  
 که کدام چیز است که آنرا حصول میکند یعنی درویشان و فائده آن چیست بعد از آنکه کلام و کتب سابق  
 و درین مکتوب حاجت نوشتن جواب این فقره نیست معصوم و ایشان خداست و حصول ایشان <sup>حقیقت</sup>  
 اسلام و حقیقت عبادت و مراتب قرب عند الله و کثرت ثواب در دارالجمود الله اعلم - چه خوش تر است  
 عربی به بیتک خلود و الحیوة مبررة + و لیتک رضی و الا نام غضاب + لیت الذی یبغی منک  
 عامر + و بنی و بین العالمین عزاب رباعی فارسی آنگس که ترا شناخت جانرا بکند +  
 فرزند و خیال و خانه ترا بکند + دیوانه کنی هر دو بهایش بخشی + دیوانه تو هر دو بهایش بکشد +  
 خرق مادت را نزد او بیاورد الله هیچ قدر و مقدار نیست نعل چو زوز لب طفلان میدانند و آنرا باغش  
 منتقص خود و عیب میثارند و میگویند الکرامۃ حقیق لوجال باعث منتقص آن بود که درین  
 حفظ نفس است و موجب شهرت قال رسول الله صلی الله علیه و سلم یحب من یحفظ نفسه من الشرب فی شربه  
 بالاصابع فی جنبه و ادنیها و تحصیل حفظ نفس در دنیا موجب نقصان اجرت در آخرت قال الله تعالی  
 اذهب عطفیا لکم فی حیاتکم الدنیا رسول صلی الله علیه و سلم بر بویا خفت بود و نفس بویا و بران <sup>سارک</sup>  
 ظاهر شد عمره بگریست و گفت یا رسول الله قبح و کسری و مان نعمت ادا آنها دشمن خدا الله و در  
 رسول الله با جمالت رسول فرمود و فیمن قلت یا عمر اولیک قوم یعمل الله علیهم فی حیاتهم الدنیا  
 من یخوامهم که برادران خود رسم که انبیا و رسل بودند آنها بهمین حالت گذران کرده اند -

**صاحب من** انهار منجرات مرانیا ما ضرورت که برانها دعوت کفار واجب و کفار به معجز  
 ایمان نمی آید و او را دعوت میکند مومنان را برای استقامت بر شریع و تحصیل حقیقت آن اینها  
 کرامت نمی باید که راست از او بیاور بعضی احباب مقتضای حال صادر میدهند مبه اعتبار ایشان آنرا  
 مثل حیض دانان پوشیده میدانند و اگر ظاهرها که ظهور کرامت از آنها بیشتر شده و وقت مرگ حسرت

بجای ظهور این کرامت از ماست و الله اعلم بالصواب

مکتوب هفتم به لوی العظیم الشان نجفی در تحقیق معنی قیومیت شرح  
معنی عشق و محبت با فوائد دیگر

از اسلام سنت الاسلام و اشتیاق طاعت بجهت آیات واضح رای با و احمد فیه که فقیر تا تحریر توبه  
نجفی و عاقبت است و احوال مستوجب شکر الهی حق سبحان تعالی آن مشفق را سلامت و بر بند از شما  
فیض گسترده و فیروزات شریف را غنیمت میدانم و دعا خیر میکنم که الله انشا کن و بارک الله فی  
برکاتکم مبلغ رسول بخدمت بی بی صاحب حضرت و الله مرشد و بخدمت صاحبزادی عالی

صبیه شریفه حضرت شیخ گذرانیده شد در حق ایشان بسیار دعا کرد و خصوصاً حضرت صاحبزادی  
که هرگز قریب این فتوح نداشتند کسی از راه باب طریقه توفیق خدمت ایشان نداده بلکه کم از ایشان  
و از احوال ایشان واقف است از غیر بسیار خوش شدند و شکر الهی بجا آوردند و مشفق من هر چند

ایشان محبت گرامی و الله بزرگوار و بنافته ده ساله عمر ایشان بود که آنحضرت رحلت فرموده بودند  
همیشه کلان ایشان صاحب کمالات سینه بودند و مقامات و بشارات عالی داشتند لیکن از نفع  
پاک است که ایشان هم غیر از نماز و تلاوت قرآن از دنیا اهل دنیا هیچ کار ندارند و بسیار اخلاق حمیده

دارند فقیر را آنچه میسر بشود خدمت ایشان میکند و دیگر هیچ وجهی از معاش ندارند حق تعالی و دشمنان  
قدرت توفیق دهد که خدمت ایشان سعادت دهند انشاء الله تعالی این نیاز شما بلیه قبول افتاده  
که اگر متوجه جناب حضرت شیخ معشوقه بنشینید گمان میدارم که از فوایدش آشنایان خط بر دارند

مشفوق من شوم صاحبزادی را و زاده حضرت شیخ خدمت روزی باین صاحبزادی بود و بی خود  
من بجهت ایشان شوم را شایسته شوق پیش آدم همان شب حضرت ایشان را در خواب دیدم که مرا  
در بنجل کرد و در پیشانی من بوسه داد و بگوید مرا بیانی فرموده - آن مشفق در مقام حقیقت محمد

علی صاحبها الصلوة والسلام متوجه باشد خد خوب است و در هر مقام که فوت بهیچ رسد از رفعت معتبر است  
حضرت نوح علیه السلام از حضرت ابراهیم علیه السلام در مقام خلعت رفعت دارند لیکن چون  
فوت در آن مقام حضرت ابراهیم راست ایشانرا فضل میگویند و خلیل الله لقب یافته حضرت ابراهیم  
سفر یابید و تلامذ حجتنا ابنناها ابراهیم علی قومہ زعفر در حاجت من نشاء ان سرباک حکیم  
علیه و هبنا له اسحق و یعقوب کلا هدینا و نوحا هدینا من قبل هدایت نوح علیه السلام <sup>حققتا</sup>  
منت برابر ابراهیم شمرده از پنج مفسران میگویند که چنانچه فضل اولاد موجب است و احسان بر پدر <sup>اشد</sup>  
فضل آباء بهیچ حکم دارد **مشفق من** اگر در حقیقت احمدی متوجه بوده باشد رضا الله ندارد و مبارک  
بنفکم الله اقصی دراج قره و ما ذلک علی الله بجز از مقام قبول است سفار فرموده بودند -

**مشفق من** عالم تمامها ظلال دائره صفات او تکاست و ظل را وجود و قیام نیست مگر باطل  
خود قیام عالم ظلال است و قیام ظلال بصفات است که حصول شان است و قیام صفات شئیونات  
و قیام شئیونات بی علل و علت نیست آنچه هست ظهور صفات است در مظان مختلفه و مراد از آنچه مضمونه  
میگویند العالم اخر ارض مجموعه فی عین واحد بهین است چون ظلال را وجود مستقل نیست لهذا  
با عرض انبیر کرده اند بالجاء و از بهین موی روی روم سیر باید صحبت او چه جان است و جهان کمال  
کاد از وی بگیرد و آید به اینهمه گفتگو از تنگی عبادت است و در حدیث صفات الهی قدیم السمت  
قالا من من فیمن آتیه و کنا به از پنجاست قره نعل فی القرآن المجید انکم که مرز و فریب  
حق نعلی باشد یعنی قیام حبیب اشیا حضرت ذات است تعالی قسم بقدران حمید و کفار از نیمین اطلاع  
نمادند کریم بل عجیبان جاء هو منذ و منهم بلکه از اعتقاد آن در گذشته تعجب میکنند اهلین رسول  
از جنس ایشان ای برادر حق تعالی بعضی بنده گان خود را که بعضی فضل خود بخیل سر و کفایت  
بهرشتم کالات نبوت میرساند و او را از ذات محبت مناسبت میبخشد و تعلیقات ذلتی بر او فضیلتان

مینماید آن زمان اورا ذاتی محبوب عطا سیزماید که قیام وجود و نواب وجود این کس بآن ذات محبوب  
میباشد و قیام ذات محبوبش بذات واجب الوجود مرکب کمالات نبوت کمالات رسالت و مرکب کمالات  
رسالت کمالات امر کمال اولی الغرم قیام میست بآن مقام خصل الخاس را هم رسانای نیست الا <sup>شأن الله</sup>  
پس اگر شخصی را حق تعالی بآن دولت سرفراز نماید در آنوقت قیام تمام عالم که حکم اعراض دارند  
بذات محبوب او میباشد و قیام ذات او بذات حق جل و علا هر کس را که حق تعالی این دولت میسر  
فرماید حسنات اهل السموات والارض گویا همه اجزا و اعراض حسنات او میشوند ذلک فضل الله  
یونی تبه من شاء والله ذو الفضل العظیم <sup>آنکس که سر حقیقتش باورشده</sup> او بهتر از سپهر  
پنهان ورشده ملا گوید که رفت احمد بنکاک به سر مد گوید فلک با احمد ورشده پس علی الله علیه وسلم  
<sup>قلمی فرموده بود</sup> و ند که چند کلمه عطا نصیحت بایده نوشت <sup>میشفق من هر چند از نوشتن عطا</sup>  
خجالت می آید و باز بانه قوله تعالی اما همرون الناس بلبلون و تنسون انفسکم و انتم تعلمون الکتاب  
افلا تعقلون و قوله تعالی یا ایها الذین امنوا لم تقولون مالا تفعلون کبر مقتا عند الله  
ان تقولوا مالا تفعلون انان با و سیدار لیکن نظری کنید متعودان این آیات امتناع از امر معروف  
و نهیها را منکرست بنابر مثال امر شما نوشته می شود و گرامر سیدیم خوشایده برسی -

بسم الله الرحمن الرحیم  
ای برادر بادشاه و خیر و عطاء و کناس همه بی اوم  
از یک جنس هستند با وجود این اگر بادشاهی عظیم ایشان کثیر عطا یا و الاحسان منیع القهران فقیر  
را بسوی خود بخواند و استغفار و انعام و احسان و قرب منزلت و رفشان فرماید و آن فقیران را بادشاه  
روگردانیده و صحبت کنای بخش اختیار کند آن فقیر را چه باید گفت علاوه برین در صورتیکه در حضور  
چنین بادشاه اگر بسوی او پشت داده بکناس اختلاط نماید تکبر و قهران سلطانیه مقتضی  
قتل آن نادان فقیر باشد پس برین قیاس باید کرد که رب العالمین بآن صفات حلال و حرام غلط

و کبریا بپند ما بسوی خود میخواند و میفرمود ما به من بفریب آتی تشبیهاً اقرب الیه ذواتاً و محبوباً حوزاً  
 بر سالت فرستاده اورا بسوی خود میخواند و پندتهای بهشت و سر بهشتیان را در حق و متعلق بسیار در دست  
 عذاب و دوزخ و زورتم و عید میکند و این ناکس از قرب منزلت اور و گردانید و به بنیاد دل و غمخوار است  
 آن منور می شود و می پنداند که او قلای حاضر و ناظر است هیچگاه هیچ چیز بد و مخفی نیست کمال حیوانی  
 و بیرونی است بقتل است که زنی بپوشد پیش قاصی آمد و فریاد کرد که شوهر من زنی دیگر می پندارد اورا  
 ازان باز دارند قاصی گفت که ادا ازان من می رسد من قلای می پندارم فانه می طالب لکوی الهام  
 صفتی و نداشت و ظاهر آن زن گفت که او قاصی اگر بود عصمت و حجاب حیوانی نمودی حرام  
 حوز را بر قوام بر میگردد و انصاف بخوانم که شش تا که شل من صاحب در با می پندارد از من بگردان  
 و به گیری بپندارد و هرگز رد ابات اتفاقاً در آن مجلس صاحب دل نشسته بود و غم و دل پندش شد  
 و اتفاقاً چون بعد بر بافت آمد ما شش به پند گفت و گفت که این زن سخن گفته افتاد و او را که پند  
 با این حسنی که در چنین میگویم یا اگر حجاب عصمت و کبریا مانع نمودی جمال خود ظاهر کرده انصاف  
 میخوانستیم که کسی که صاحب مثل من چنان باشد ازان در گذشته بچنان نالایق و ماسور لا محال  
 مشغول شود و او را چه با که گفت **س** و من نخل و این یکن شش به و لیس بچون قاطعین  
 ستمی به انسان اگر حق قلای راستی بصفت از عظمت و جلال و اند و خیال کند  
 که حق قلای سبب و صبر و علم است و این و به روی طالب و مستول و نشین است که خوف و خشیت  
 به روی طالب شود و یقین است که از نام صفات او اعتراف نماید و مطاعت او بکشد و چون داند که  
 خداوندی است و یقینان را دوست میدارد و ادا با خدا محبت پیدا آید و مطاعت و عبادت او متولد  
 شود و حکیم المصمم صاحب عصمت و پا به از عصمت و افریقیت بدان محبت رسد لهذا حضرت  
 شیخ **ع** بر بیان هفت مراقبه بیشتر فرموده است و سر و دله اول مراقبه ذات منجمیم **ص**



کمال از جلال و جمال و رحمت و نعمت و غیر آن با جمال بعد از آن که این ملاحظه بر دو مستوی  
 میشد و حق تعالی با عظمت و کبر با جمال و جلال و در دل او ممکن میگردد و بار و ویم مراقبه  
 ان الله على كل شئ عليم میفرمودند و چون صوفی مشق این ملاحظه میکرد و این دید بر وی مسنون  
 میشد **بار سوم** مراقبه الله سمیع بصیر ارشاد میکردند که حق تعالی حاکم و ناظر است چون  
 این دید بر وی غالب باشد **چهارم** مراقبه معیت میفرمودند و هو معکم لیسنا لکم که ملاحظه  
 معیت چون نماید چون این دید بر وی غالب باشد **پنجم** مراقبه اوقیت و لالت میفرمودند  
 نحن اوقب الیه مجبل الورد چون ملاحظه افریث بکمال میرسد **ششم** مراقبه محبت  
 ارشاد میفرمودند حق تعالی میفرماید **خمس** و حیو نه شخصی که بر و این دید شگفت شود که خدا را  
 دوست میدارد و بنیک او را محبت با خدا حاصل خواهد شد پس بود طی اینهمه مراتب و مشق آن همه  
 مراقبات **مراقبه ذات بخت** میفرمودند سه مراقبه اول در دایره امکان است و در اول  
 ولایت صغری و بعد فانی قلب در ولایت صغری مراقبه معیت است و در دایره اولی از ولایت کبری  
 پیش از فنا فی نفس مراقبه افریث است و بعد فانی نفس در دایره کبری و بعد مراقبه محبت است  
 که نفس مطمئن را منی و مرضی و محب محبوب گشته و در کالات نبوت ملاحظه صفات از نظر سا قلم میشود  
 و ذات بخت لحوه میباید آیه که گفتگو برای ارباب علم و بصیرت است این کلام طویل که بعد از آنکه مستغفار  
 از حضرت متناهی است در رسول کریم صلی الله علیه و سلم و در حدیث جبرئیل علیه السلام بدان اشاره  
 فرموده و جواب ما الاحسان قال ان تعبد ربك كاللک تراها فان لو تکن تراها فانه ربك کافی است  
 یعنی بیان ارباب علم و بصیرت است که هر کس را که نسبت جہلی باشد ملاحظه فهو ربك کافیست یعنی  
 هر کس که این دید مسنون باشد که حق تعالی بر من حاضر و ناظر است او از محسنین است از عبادات  
 مملو ذوا از معصیت محض خواهد بود و الله اعلم کی از دوستان بقیه نوشته که اکثر ادبیا را الله عشق را

اعلی مراتب حب نوشته اند و بسیار مدح و ثناء عشق نوشته اند و احکام محمد غزالی را که گویا چو عشق کرده  
و حب را بر عشق ترجیح داده و بعضی نخبه گشته اند الف الف و موت و محبت و عشق و شفقت تریف  
حب و عشق و تحقیق و درین باب آنچه نزه صاحب باشد بنویسد فقیر در جواب آن خط که نوشته بود نقل آن  
سجده است ساسی هم فرستاده شد اگر پسندانند منظر فرمایند **بسم الله الرحمن الرحيم**  
از حب و عشق نوشته بود و صاحب **من** منی حب و تفسیر فراتر نماند انکنته حبیب الله  
فاتبونی یحبکم الله امام معی السنه نبوی نوشته که حب للمؤمنین لله انبا عهده و ایتانهم  
طالعه و ابتغاهم و مرهاته و حب الله للمؤمنین ثاؤه علیهم و ثوابهم و در حقیقت این تریف  
محبت نیست بلکه مقتضای محبت است و در تفسیر معنی آدمی گفته آن المحبة میل النفس الی الشی  
بکمال ادراک فیه بحيث یحمله علی ما یقر به الیه و در حقیقت این تریف محبت صفاتی  
تریف محبت ذاتی نیست و نزه و فقیر حب عبارت است از اشتغال قلب محب بمحبوب بقسمی که باز دارد  
او را از توجه بسوی غیر او و چاره نباشد و از توجه دوام بسوی او و هر امنی من قولهم العشق ما شغ  
ما سوی المحبوب یعنی یقطع عن قلبه التوجه الی غیر المحبوب فیحمله شغلاً منشیاً کأن لم یکن فی  
الوجود غیر محب حق یسقط عن نظر بصیرته نفسه کما لا یسقط عنده این تریف محبت بنده است  
و حق تعالی از قلب و اشتغال قلب منزّه است پس محبت حق تعالی عبارت است از انس سافح  
که مقتضی باشد جذب بنده را بجناب خود و گذاردن توجه بسوی غیر او شود پس محبت بنده فرمود محبت  
خداست و لهذا حق تعالی را میفرمایند محب و محبوبه محبت خود را بر محبت بنده مقدم کرده و فقط  
عشق و کلام خدا نیامده است و در کلام رسول الله صلی الله علیه و سلم گفته آمده و در کلام الله  
والذین آمنوا استجاب الله آمده و استجاب الله عبارت است از افراده محبت و عشق هم ازین  
افراط محبتی گویند که ثانی القاموس بابین اعتبار میزدان گفت که ذکر عشق در قرآن آمده است لیکن

عشق

عشق

در زعم فقیر اگر در فوط محبت بر عقل غالب آید و عقل و احساس را بیکار سازد آن فوط محبت را  
 عشق گویند به مطلق فوط محبت را پس سکروستی در عشق ملائمت و این از نخی حوصله است و اگر  
 حوصله وسیع و استقامت و شخص عالی باشد هر قدر که محبت زیاده تر از فوط کند عقل بجای خود باشد و احساس  
 بیکار نشود و لهذا برخی سجایه عقلی به هم صادق می آید و دود از آسمان الهی است که بمعنی محبت است  
 و عاشق گفتن بروی عقل صادق نمی آید چرا که محال است که محبت دیگر صفات الهی را بیکار سازد  
 و لایق بنده نشان و نیز از انبیا و اصحاب کرام و ائمه اهل سنت و بعضی از اولیای امت که حوصله  
 آنها وسیع و استقامت نشان پس عالی است محبت آنها اگر چه باشد قوی است لیکن عقل و احساس  
 آنها را بر هم نمی سازد و سکروست و انگیزه شان بیکر دو منصف و بیکاره از جنگی حوصله بخود گشت و اناهی گفت  
 و سرور عالم صلی الله علیه و سلم غیر از سبها ذک ماعرفناک حق معرفتک و ماعبدناک حق  
 عبادتک لب کشود و لهذا انبیا علیهم السلام خلیل الله و نخی الله و حبیب الله موسوم گشتند و  
 با شوق الله موسوم نشدند و نگار اولیای الله مدح و تالیف عشق میفرمایند و عشق را مرتبه اعلی از حب  
 میگویند به جهت که عشق عبارت از فوط محبت است و فوط محبت الهی از نفس محبت اولی و اعلی است  
 و لهذا حضرت مولوی روم میفرماید **مشنوی** هر چه گویم عشق از آن برتر بود و عشق از لیل و نهار  
 حیدر بود و آنچه امام حجت الاسلام محمد غزالی رحمه الله علیه چندان تعریف و مدح آن نکرده و گویند  
 بهیچاقه از مقوله او مفهومی میگردد و در آن مقام نظاره بر سکرت که از او از عشق است از نخی حوصله غیر میسر  
 و فوط محبت خدا سراسر مدح و محمود است لیکن با هم باشد از عشق بهتر باشد **مشتقاً**  
 در راه خدا حله ارب باید بود تا جان با حقیت در طلب باید بود و دیار آگاه که کرامت یزد  
 کم باید کرد و خشک لب باید بود و متفقاً فوط محبت آنست که انشال امر خدا بر مقتضای  
 طبیعت خود مقدم دارند تقوی در عالم انشال از سعید بن جبیر روایت کرده که حق قلم را در دنیا

تان را در دوزخ اندازد و کفار را از ایمان که اینها محبوب و معبود شما بودند شما همراه شان در دوزخ  
 بروید آنها از تان بیزاری ظاهر کنند و رفتن در دوزخ قبل نکنند آن زمان جن قتلے موسنان کل  
 را بغیر ما یکدیگر تان را در دوزخ حوزا بیند ازید آنها بجز حکم خود را در دوزخ اندازند و دوزخ بر آنها بر د  
 و سلام باشد و منادی آواز کند والذین اصغوا لصدح الله و کافران با کراه در دوزخ انداخته شود  
 لیکن اگر با فطر محبت سکروستی باشد خوف عذاب و طع ثواب در میان نیماند و لهذا مقتول است که  
 را بعد بصریه در دست آید و برقی آتش گرفته میرفت بر سید پیش که کجا میردی گفت بخوابم که دوزخ را  
 ازین آب سرد کنم و بهشت را ازین آتش بسوزانم نامردم عبادت خدا بخون دوزخ و طع بهشت میکنند  
 بلکه غاصا شده عبادت کنند و جناب انبیا علیهم السلام آنچه فطر محبت داشتند را بعد بصریه از آن آب  
 نشید و بود و آن همه سرگاه که رسول صلی الله علیه وسلم در قرأت قرآن بر آیت عذاب گذاشته  
 نمود سیزده سرگاه بر آیت رحمت و دعد میرسدی سوال میکرد و حق قتلے روح مسلمان میفرماید  
 کبریت خدای جنوب بعد من المصالحه یدعون و بعد خوف و طمعا و عماره قضا و ینفقون پس تفاوت  
 در جنه و جنین در روایت سعید بن جبیر است شخصی که سکران دست باشد و برای انشال امر خدا خود را در  
 دوزخ اندازد و دوزخ و عذاب در خاطر او محو و فراموش باشد و خالف بنو و جنان و دشوار نیست  
 و شخصی هو شیار است در عذاب دوزخ را میداند و عاقبت و ترسان و با وجود آن بنا بر انشال امر  
 محبوب خود خود را در دوزخ اندازد و عجب کار است بقول ربی بنه گوی که کسی تیغ ناله که تو رستم که سر  
 مهر و سیه بیاویز بهین سے جو هر کاری در هر سوره و دشمنان نلم چیزی دست که طلاف دل است  
 و تو ز ناله قد شغفها احبا صمیم فرغ شغف راجع است بهوی یوسف و حیا نیز است از تشبه  
 یعنی قد شغف حب یوسف زینا یعنی محبت یوسف شغاف قلب زینا را در دیده اندرون قلب  
 را و ممکن شده مثل طاب زید علی یعنی طاب علم زید لیکن درین ایها مریست و تیز مریاند است

پس شرف مرتبه از مراتب محبت نیست و آنچه کسی تعلقی خاطر را پیش نام نهاده باشد اصطلاح است  
و این شانه فی الاصطلاح و در حقیقت محبت را مراتب بسیارست مختصر در پنج نیست -

مکتوب هشتم بغیر می از سادات در باب تجویز لعن بر یزید

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین وصلی الله تعالی علی خیر خلقه  
محمد وآله و صحابه اجمعین در باب طعن یزید علما را اهل سنت و جماعت را سه قول است امام عظیم  
ابو حنیفه کوفی رحمة الله علیه و فقہ اکبر از ان منع کرده و امام احمد بن حنبل رحم و اکثر محققین مثل ابن جوزی  
آنها را جاز کرده اند و ملا سید محمد بن تقی از انی رحم و کثمتن منع نمایند یعنی یزید فوجی و جماعتی درین  
ماده نظر برادر فریقین سکوت نموده اند و درین البته امتناع و وقت و اشتغال است بے قاعده  
در قول حضرت امام اعظم است که امام احمد بن حنبل و نجاشی از ابن عمر روایت کرده که رسول الله  
علیه وسلم را شنیدم که میگفت اللهم العن فلانا و فی ردایه عنه اللهم العن اباسعیان  
العن الحارث بن هشام اللهم العن مهمل بن عسکة اللهم العن صفوان بن امیة فزلت  
لین لك من الامر شیء او ینوب علیهم و یعذ بهم فانهم ظالمون قال البخاری فقیه

علیهم کلهم و روی البخاری عن ابی صریحه عن وجہ استدلال آنکه عن قتایه رسول خود را ازین  
کفار منع کرده فرموده که دین کارخن گفتن و بد و عا کردن غیر سب اختیار مر خداست اگر خدا نخواهد آنها  
اسلام آرند و تو به شان قبول کند و اگر خواهد بکفر مصر دارد و آنها را عذاب کند بجهت آنکه آنها ظالمی  
اند و در بعضی روایات مسلم آمده که علی و ذکوان اهل بیرون چون از ان سر در خد کردند و منذ بن عمر  
رضاعی و غیره متقا کس را از قیام صیما بر منی الله عنهم اجمعین قبل کردند آنحضرت صلی الله علیه  
وسلم را سخت عزم نمود و او و یارانشان بیکر و از انان این آیت نازل گشته و ازین منصرف شدند و فرقی  
که جبرئیل علیه السلام نازل فرمود و گفت یا محمد صلی الله علیه وسلم ان الله مابشاک لعلایا و لا ساءا بانا

سید بن طاووس

بعثت رسوله ليس يهدى المرءى الاية يعني تراعى المصلحة لى من وسبغ نثر تاده است باحوست  
 فرستاده است و در پنج البلاغت که فصیح کتب روانست مراد است که چون امیر المومنین از اصحاب خود  
 شنید که اهل شام را لعنت میکنند فرمودانی اگره ان تکون افاستابین یعنی من مکرده میدارم که شما سب  
 کنند گمان باشند و به قول جواز من آنست که این چیزی روایت کرده که قاضی ابو یعلی در کتاب خود  
 مستند الاصول بسند خود از صلح بن احمد بن حنبل روایت کرده که گفتیم پدر خود را که ای پدر مردم گمان پیش  
 که ما مردم بیزید را دوست میداریم احمد گفت که ای پسر یکدیگر ایمان بخدا و رسول داشته باشند و را  
 دوستی بیزید چگونه روا باشد و چرا لعنت نکرده شود و بر یکدیگر خدا بروی در کتاب خود لعنت کرده گفتیم و قرآن  
 کجا بریزید لعنت کرده است احمد گفت فعل عسیت ان تولیتهم انفسد ذاتی اهدی و تطفی  
 اهل کسکها ولیک الذین لعنهم الله فاصمهم و اعی البصارهم یعنی قریب است که روگردانی کنید  
 شما ای مردم و فدا کنید و در زمین و قطع ارحام کنید آنها که چنین کنند لعن کند آنها را خدا و اگر کن گوشتها  
 شام را از شنیدن حق و چشمها را از شنیدن او کند از دیدن حق آما مردم نبوی گفته که سبب بن شریک  
 و فراتوی معنی این آیه چنین گفته اند که قریب است که روگردانی کرده شود شما بر مردمی سلطنت یابید  
 و فدا کنید و در زمین فظلم و قطع ارحام کنید و گفته که این آیه در بنی هاشم و بنی امیه نازل شده نبی صلی الله علیه و آله  
 و علیسان که در سلطنت خود ظلم کردند و فدا نمودند و قراة امیر المومنین علی علیه السلام این تاویل است  
 که میخواند ان تولیتهم بعنوا تا و او دیکسر لام بنی المفعول یعنی ان تولیتهم یا ایها الناس و لاته  
 عابرة خیرتم معهم فی العننة و عادیهم و اُولیک الذین لعنهم الله فاصمهم و اعی البصارهم  
 یعنی ای مردم و فدا کنید شما را دشمنان ظالم باشند قریب است که شما همراه شان در فتنه و فساد برآید و  
 آنها کنید آنها باشند که لعنت خدا بر آنها باشد و اگر کرد خدا آنها را از حق و یل و دیگر آنکه حق تعالی  
 در قرآن سفیر باین الذین یؤذون الله و رسوله لعنهم الله فی الدنیا و الاخرة ظاهر آنست که مؤ

از ایدار خدا ایدار اولیا خداست بخدای مینی یوزون اولیا الله و رسول و درین صورت عطف  
 رسول از قبیل عطف خاصست بر عام برای زیادت ایتام مان عطف جبرئیل بر ملائکه و مومنان بر کاتبان  
 حدیث قدسی که بخاری روایت کرده قال الله لکم فی صرغادی الی دلیا فقد بارزنی بالحلمة یعنی هر که  
 باولی خداست که روئیس با خدا برای جنگ بآید پس ایدار امام حسین علیه السلام که سر خیمه اولیا الله است  
 ایدار خداست و نیز ایدار رسول صلی الله علیه وسلم ظاهرست رسول غر و صلی الله علیه وسلم فاطمة  
 بضعة منی برینی ما اداها با ویو ذینی ما اذها شفق علیه یعنی فاطمه پاره ایست از من آنچه خوش میکند  
 او را خوش میکند مرا و ناخوش میکند مرا آنچه ناخوش میکند او را ناخوش میکند مرا این ماحبة و الحاکمان  
 النبی صلی الله علیه وسلم قال من احب الحسن والحسین فقد احبنی ومن لم یضفهما فقد ابغضنی  
 وروی احمد و البخاری فی الادب و الحاکم و غیره عن علی بن موسی حنین منی و ابن جریر  
 احب الله من احب حبیبنا و لغوی و غیره از انس بن حارث روایت کردند آن انبی هذا یعنی  
 یقتل با من من ارض العراق قال لها کربلا فی شهاد ذلك متکم فلیتضرع این همه آواز  
 و لالت و اندر بر آنکه ایدار حسین علیه السلام ایدار آن سرورست صلی الله علیه وسلم و از ابن عباس  
 مروی است که این آیه در حق عایشه نازل شده و قتی که منافقان بروی ایتمت کردند و نصیب  
 ازین هم معلوم میشود که هر که ازواج و اهل بیت پیغمبر را ایدار کرده ایدار پیغمبر کرده و ایدار خدا کرده و  
 مستحق من شده و همچنین است حکم یکد اصحاب پیغمبر را سب میکند که رسول فرموده صلی الله علیه  
 وسلم الله الله فی اصحابی لا تخذوهم عرضاً من بعدکم فمن احبهم فحبی اجمعهم و من البغضهم  
 فبغضی الله الله فیهم و من اذاهم فقد اذانی و من اذانی فقد اذی الله و من اذی الله فیتک  
 ان یلحد و اما الترمذی عن عبد الله بن معقل و ترمذی و حاکم و ابن جریر از حسن بن علی  
 علیها السلام روایت کردند که آنحضرت صلی الله علیه وسلم را نموده شدند سلاطین بنی امیه بر پیغمبر

او آنحضرت ازین امر ناخوش ورنجیده شدند برای تسلی آنحضرت صلوات الله علیه و سلم انا اعطیناک  
 الکوش و انا انزلناه فی لیلۃ القدر لیلۃ القدر بخیر من الف شهید بکلیها بنی امیه نازل شده  
 قاسم صدای گفته چون شمار کردیم سلطنت بنی امیه هزار ماه بود که کم و زیاد یعنی از روز سلطنت  
 یزید تا انقضاء سلطنت مروانیان هزار ماه بود که مشتاق و چند سال شده ازین حدیث هم معلوم شود  
 که از یزید و دیگر مروانیان آنحضرت صلی الله علیه و سلم را اندازید دلیل دیگر آنکه قوله تعالى الله  
 تعالى الذین بدلوا نعمه الله کفراً واحلوا حقهم دار البلاء حبسوا یصلونهم و یبطلونهم  
 ابن مردویه از ابن عباس ع روایت کرده که از عمر بن الخطاب ع ازین آیت پرسیدم که آنها کیستند  
 فرمودند هم الا فخر بن قریش بن المغیره و بنو امیه اما بنو مغیره فکفتموه یوم بدر و اما بنو  
 امیه فقتلوا حتی جین یعنی مرا و ازین آیت دو کرده اند فاجرترین بنو امیه و بنو مغیره بنو مغیره روز  
 بدر متاصل شده یعنی قتال شمارا از شتر آنها کفایت کرد و بنو امیه چندین دروینا فرصت داده اند  
 و همچنین امام نبوی قول عمر ع روایت کرده و ابن جریر و ابن منذر و طبرانی در اوسط و ابن مردویه  
 چندین طرق از اسیر المؤمنین علی ع روایت کرده دلیل دیگر قوله تعالى وعد الله الذین امنوا منکم  
 و عملوا الصالحات لیستخلفنهم فی الارض من کما استخلفنا الذین من قبلهم و لیکن لهم عهدین  
 الذی ارفع لهم و لیبذلنهم من بعد خوفهم امنا یعبدوننی لا لشرکون لی مثیلاً و من  
 کفر بعد ذلک فاولیک هم الفاسقون یعنی وعده کرده است الله تعالی کسانی را که  
 ایمان آورده اند یعنی از صحابه و اعمال صالحه کرده اند آنکه خلیفه گردانیم آنها را در زمین چنانچه خلیفه  
 ساخته بودیم آنها را که پیش از شما بودند یعنی چنانچه بعد از من پیش ازین و از قبل علی علیه السلام  
 را خلیفه ساختیم تا وین موسس را تا سید کرده اند و عالم را با صلح آوردند و همچنین بعد محمد صلوات الله علیه و سلم  
 ابو بکر و عمر و عثمان و علی رضوا الله عنهم را خلیفه سازیم و قدرت و بهمین خلفا را به ترویج دین شان که خدا



اذن را صنی شد و اختیار نموده و بدل کنیم اسمن بعد ذوق شان از کفار تا عبادت کنند و در سیرت  
 با من چیز دیگر را و هر که بعد این کافر شود پس آنها فاسق و خارج باشند از حکم خدا و اهل عالمیه گفتند که  
 صلی الله علیه و سلم بعد بیست ده سال در مکه با صاحب خود از کفار دور ایستاد و ما سر بود و بعد بیست و یک  
 بهجرت سوی مدینه و قال با کفار پس آنها در کمال خوف بودند که یکدم از مسلح عالی خود بودند چنانچه بعضی  
 مردان میگفتند که هیچ روز بر ما نمی آید که ما ملون باشیم و مسلح نهیم آن زمان این آیه نازل شد و این الی  
 حاتم از بر این عذاب بعد روایت کرده که این آیه نازل شد و گفت که ما در خوف خدیو بودیم پس حق تعالی  
 وعده خود را انجام کرد و بعد خوف اسمن داد و در ملک اسلام فراتر شد چنانچه حق تعالی موسی را تابانید و بن  
 او وعده کرده بود و در حیات او انجام داد و وعده نشد حیث قال انما هم رعب سنه یثیقل  
 فی الاصل موسی علیه السلام در تیه وفات یافت بعده یوشع بن نون خلیفه شد و فتح شام کرد و  
 بلا و شام در بنی اسرائیل قسمت کرد و همچنین وعده خدا تابانید بن محمد صلی الله علیه و سلم در وقت  
 خلفا را شایع میفرمود که او بکر صدیق بن عباسی خیف و مرتدان قتل کردند تا ایمان آوردند یا کشته شدند  
 و سیکر کذاب را کشت و فتح شام و عراق و غیره در خلافت عمر و عثمان رضی الله عنهما شده چنانچه این  
 امر بطریق مستنده از اهل حق مرویست و در شرح السیاق قول علی رضی الله عنه ان هذا الامر  
 لیکن نضج و کجید لا یبکد و لا یقلع هو مدینه الذی اظفر و حنده الذی استخره و ابده  
 حقه بلغ ما بلغ و طلع مر حیث ما طلع و نحن على ما هو و مر الله حیث قال الله و وعد الله الذی  
 آمنوا منکم الایة فانه معز و وعده و ما صرح به الی آخر ما قال رضی الله عنه پس درین آیه  
 دلیل است بر صحت نبوت که اجازت بنیب یعنی که هر فرع آمده پس معجزه است و دلیل است بر صحت  
 خلافت خلفا را این اگر چنین بابت مراد نباشد خلف در وعده الهی لازم آید آن محال است چرا که موعود  
 و موعودا هم نمی صحاب سوار زمانه خلفا را این جمیع نشانه اند و دلیل است بر صحت نبوت اهل سنت و جماعت

این صحت نبوت  
 دلیل است بر صحت  
 نبوت جماعت  
 و دلیل است بر صحت  
 نبوت جماعت

و بودن دین نشان مرضی خدا و بر اهلان مذہب ردافض که آنها میگویند که آید همیشه خالف ماندند  
و تقیہ میکردند و امام زمر مہدی موعود از خوف اعدا ظاهر نشده و آنچه میگویند که بعد ظهور مہدی این  
و عدہ منجز خواهد شد کلمہ منکم و این قول یکند عقیدہ مولی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم امان سرور  
روایت کرد و فرمود کہ خلافت بعد من پس آن باشد پس سلطنت باشد عقیدہ گفت پشمار خلافت ابو بکر  
دو سال و خلافت عمر دہ سال و خلافت عثمان دوازده سال و خلافت علی شش سال یعنی با یام  
خلافت حسن بن علی عقیدہ اعتبار کرد و فرمودہ و خلافت ابی بکر دو سال و سہ سال و خلافت عمر شش سال و عثمان  
و عثمان دوازده سال و علی پنج سال و نہ ماہ و حسن شش ماہ مجموعہ سی سال شد و نیز این آیت  
و دلیل است بر کفر یزید و امثال او و اتباع او حیث قال و من کفر بعد ذلک فلا ینالک  
الفاسقون امام بنوئی گفتہ کہ اہل تفسیر میگویند کہ اول کسی کہ کفران این نعمت کردہ قاتلان عثمان بودند  
و تفسیر میگویند کہ این آیه اشارہ است از یزید و اتباع او کہ قتل کرد حسین علیہ السلام و امیر ایہان او را  
از اہل بیت نمود و امانت کرد و ولایت حرمست کرد ناموس آن سرور را و لشکر بدین فرستاد و غدیرت کرد  
و مسجد رسول صلی اللہ علیہ وسلم را کہ روغنہ ایست از بنا من حنبت خواب کردہ و واقعہ ترہ چیز با کرد کہ  
زبان از بیان آن کوتاہی میکند و متعجب نیست بہر بیت اللہ و در جمیع مذہب از او اسیر و پیرو است  
عمر انصرفت بود گشت آخر ذی از حسان روایت کردہ کہ حجاج یکے از ظالمان یزید بود و کسانے را کہ در حبش  
گشتہ یمن از صحابہ تابعین یک یکہ است ہزار کس در شمار آمدہ و مسلم روایت کردہ کہ وقتیکہ حجاج  
عبداللہ بن زہیر را گشت اسار بہ بیت ابی بکر گفت کہ رسول فرمود صلی اللہ علیہ وسلم ان فی تعقیف  
الکذاب با و سہرا فلما الکذاب خوانیاد و اما المبدی فلا لخالک الا للہ قال عبد اللہ بن عمرہ الکذاب  
ہو الخیار بن ابی عبیدہ السہمی ہو الحجاج بن یوسف یعنی ہلاک گشتہ مسلمانان مرویست کہ یزید یکے  
حسین علیہ السلام را گشت بہنہا خواندہ و فرمود کہ در مضمون آن بیت با آنست کہ امر دانا آل محمد صلی

انعام کرده ام از روز بدر آخر آن آیات این بیت است سه دست من حذب ان لم انتقم +  
من نبی احمد با کان قد فضل + و عمر را حلال گفت و گفت فان حرمت بولطی دین احمد فذل علی  
دین مسیح ابن مریم و آل محمد صلی الله علیه و سلم را بر منبر سب میکرد و در میان هزاره درین مکرهای  
فرست یافتند بعد از آن حق تعالی آنها را انعام کرد و چنانچه از قاتلان یحیی بن زکریا انعام کرده بود  
تا آنکه کسی از آنها باقی نماند و روایت کرد سر مبارک حضرت امام حسین را پیش یزید میبردند آنجا روز یزید  
را بی خود آوردند بر آن صومعه مرقوم بود از جراته قلت صغیرا + شفاعت عبده بوم الحساب + ان  
را به پرسیدند که این بیت که نوشته است گفت از قدیم مرقوم است نسیانم که که ام کس نوشته است -  
عز شکله که بر بنی برادر و آیات منتهر و ثابت میشود پس از مستحق لعن است اگر چه در لعن گفتن فاعده نیست  
لیکن المحب فی الله و المنص فی الله متعقی است و الله اعلم

سید المرسلین و موافقت علی الله علیه وسلم فی اعلی الصلین آمین یا رب العالمین -

## وصیت نامه

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذي خلقني من اصلااب السليمن و ارحام المسلمات و من عليا  
 بعثته سيد الانبياء و افضل الرسل و الامام اباي بمن هو الاله الكبري لمقبره و من هو النعمة العظمى لمعتنم  
 و صلى الله تعالى عليه و علي آله و اصحابه و اتباعه اجمعين و اشكر على ما هاني للاسلام و احياني عليه  
 و وفقني لاقتباس افكار علماء الصالحين ما دلياً الكاملين خلفاً لما شيع احمد الفاد و في النفس بندى  
 المحب و لاف الثاني و السيد السدي الذي من عبد الله الجليلاني عزت القليلين في السيد الفاضل الكامل  
 معين الدين حسن السجزي رضي الله عنه و هو سلاهم و اخلاهم جميعين و ارجو من فضله تعالى ان يني علي  
 اتباعهم و معتنمهم و يمجني بهم في دار القرار ما ذاك علم الله بيزيد لعبد از محمد و صلواته في غير محرم  
 شيخنا محمد الله عثمانى تفتي محبدي باق بتي ميولي كره عريان عامي هشتاد سال رسیده و يقيني عباد  
 از برگ است بر سر آمده و فرستی نگذاشته كل من به لطيف و صيت براي اولاد و احباب و اوليهم كه رعيت  
 لعنف اذان بجای ذات في غير مغيب و ضرورت و برحق اذان براي دوشان و فتنه خان ضرور و مفيد است  
 اگر نفع اول را رعيت خواسته كه روح في غير از آنها خوشنود و خواهد شد محتال و خيالي و خيالي و خيالي و خيالي  
 در عاقبت و انگيزه خواهم شد و اگر نفع ثانی را رعيت خواهند كه و غمره آن در دنيا و عقي نيك خواهند شد  
 و اگر نه نتيجه بد خواهند و در نوع اول است كه در تخمير و كمين و غسل و دفن رعيت است كنند  
 و دو جا در رزائي كه حضرت ايشان شهيد رضي الله عنه عنايت فرموده بود و در ران كنين نمايت  
 و عماره خلاف سنت است ضرورت و نماز جنازه بجماعت كفيه و امام صالح مثل حافظ محمد علي و جاكيم  
 سكه و ايا ما فقهير محمد سجا آرند و بعد تكبير اولي سوره فاتحه هم خوانند و بعد مردن من و سوم و نهي  
 مثل هم و بستم و چهل و ششاي و برسي بچ كنند كه رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم پاده از دست

این نامه را بنویسند  
 غلام محمد بن علی  
 در ده اسفند ماه  
 سنه ۱۲۸۰



**نوع دیگر** که برای پس ماندگان مفیدست آنست که دنیا را چندان معتبر ندارند اکثر کسان در طفلی  
 و اکثر در جوانی می میرند بعضی پیری می رسند تمام عمرشان هم در اندک فرصت مثل باد صبا می ریزد و  
 که بجا رفت و مساوا آخرت که انقطاع پذیر نیست بر سر می آید و خداوند تعالی می فرماید اذ الشماز الفطرت  
 الی قوله علقت نفس ما فذمت واخرت الیهی باشد باین لذت قلیل که آنهم در یک کشتی می غرق شود  
 لذات قوی و دایمی را بدو و آلام ابدی گرفتار شود و نوزاد باشد منهای پس جاییکه مصلحت دینی و مصلحت  
 دنیوی با هم متعارض شود مصلحت دینی را مقدم می آید و مصلحت دینی را مقدم می آید و دنیا  
 موافق تقدیری می میرسد رسول فرمود صلی الله علیه و آله وسلم جمع بل المحمومها واحد الله آخرته  
 کفی الله هه دنیا یعنی هر که مقاصد خود در یک مقصود مضمحل سازد و مقصود آخرت منظور دارد و گفتا  
 کند الله فکفی مقصود دنیا می آورد و کسیکه مصلحت دنیوی را مقدم دارد و گاه باشد که دنیا هم اول است  
 چنانچه بیشتر دین زمانه چنین است پس خسر الدنیا و الاخرة شود و اگر دنیا دست دهد و اندک فرصت  
 پدید آید خسران ابدی لاحق شود - فقیر چشم خود را بر آید مردم را دیده که به دولت رسیدند باز آید آنها  
 نمانده فقیر و با فقر و فقیر و فقیر فقیر است و فقیر متبلاست و فقیر چند آنچه می باید حق این قد  
 از الله باشد خصوصاً ازین فقیر و فقیر که بیشتر عمر در زمانه فاسد تر یافته از غیبت نادوم و مستغفر  
 اما بجز الله و قوم طبع ازین خدمت نکرده ام و اکثر انبای و دو کار نوعی بخوبی کردم الحمد لله علو ملک  
 از غیبت از فضل الهی اسید مغفرت دارم مقصود اصلی و ریت فقیر همین است اما بکرت همین عمل ملک است  
 بلکه هنوز هم هر کس که ملاقات کرده مغرور و امشتمه و غنیمت شمرده و گرنه علما پست از من موجود اند کسی  
 نمی پرسد و از باطن کسی دیگران را چه خبر است این دلیل است بر آنکه اگر مصلحت دینی را بر دنیا مقدم  
 دنیا هم از روی روگردانی نیست و هم میسر میزدان مراد مستحق پس از فرزندان من کسیکه خدمت قضا  
 اختیار کند طبع و ظاهر و ادبی با حق را داخل نهد و بر روایت معتبر معنی به عمل نماید و از جهل و نادانی مصلحت

دینی بر مصلحت و نبوی آلت که در مباحث و پنداری را منظر دارد چون درین زمانه دین شمشیر  
 مذہب روافض بسیار شیوع یافته است و شرفا بیشتر بر علونب یا باطنیست نظیر سیدان اول  
 رعایت دین باید کرد و خیر کسب و رافضی یا ستم بر نفس اگر چه صاحب دولت و عالی نسب باشد نباید  
 داد و رد قیامت سوادین و تقوی نیچ بکار نخواهد آمد و نسب را نخواهند پسید و که درین راه ملان  
 ابن فلان چیزی نیست و دولت اعتبار ندارد که مشتق از تداول است اما لاشاید در اجماع  
 و دیگر باید دانست که اکمل الاکملین از نزاع باشد لکن باطلان که هم بدو رسیدن محبت صلی الله  
 علیه و آله و سلم هر کس بر قدر آن سر و شایسته بهم رساند در باطن و ظاهر در مقام بیلی و کسبی  
 و علم و اعتقاد و عمل و عبادات آن کس را همان قدر کمال باشد و دانست و هر کس در شایسته  
 در چیزی از ان قاصر است همان قدر در ناقص باید دانست و لهذا بحجت کمال اتباع است  
 که او بیای قشندید اختیار کرده اند کوی مسالفت برده اند و همین کمال مشابیهت بحجت کمال  
 متابعت دلیل است بر افضلیت شان و اگر محبت قاصر بر همان انکمال متابعت آنجناب کوتاهی  
 و بر ادای واجبات و ترک محرمات و کمر و مات و مشبهات در عبادات و عادات و معاملات خصوصاً و عبادات  
 قضاوت کنند و هم بسیار غنیمت است که کثرت نوافل و ایقان مستجاب و کمال اشتغال به سنن و در  
 عبادات و عادات از مسیر نشود رسول فرمود صلوات الله علیه و آله و سلم من اتقى الشبهات استبالت  
 و عوفه و من وقع فی الشبهات وقع فی الحرام الحدیث فی الصمیمین حق تعالی میفرماید ای اولیای  
 الا المتقون نیستند و دستان خدا اگر معنیان تقوی عبارت از ادای واجبات و ترک محرمات و شایسته  
 نه از کثرت نوافل و ایقان مستجابات آنجناب محرمات زایل نفس است اتفاق و عجب و کبر و خد و حسد  
 و بیا و سمد و طول امل و حرص بر دنیا و مانند آن و بعد از ان محرمات که باضایل خارج تعلق دارد و در کتب  
 فقه مبین اند و اگر محبت ازین مرتبه هم کوتاهی کند و از شوق نفس و شرفشان مرتکب محرمات شود

پس در آنچه تفاوت حقوق العباد باشد از ان اجتناب باید کرد حق تعالی که بر همهست و رسول و پیران عظام  
تسلیم انداخته اند آنچه امیر عقوبت و حقوق العباد در شش من آید آیات و احادیث در بنیاب بسیار اند این  
رشته شغل آن نتواند شد حاجت المسلم من سلو للمسلمون من لسانه دیده و حدیث ان عجب

للناس، سألته لنفسك ومكره لهم ما نكره لنفسك در بنیاب کافیت **شعر**

مباش در بی آزار و هر چه خواهی کن به که در شریعت ما غیر ازین گناهی نیست یزید غیر ازین مثل گناهی  
نیست و دیگر از ضایع که بر او بدین دنیا مفیدست آنست که اوقات خود و زن و فرزند و ذکر  
و غلام و کنیز در عیت با هر یک چنان معاشرت باید کرد که آنها را منی باشد دوست دارند و اکثریت  
افلاق و غمخواری و عدم تکلیف الالهی و در معاشرت با جان گرفته باشند مگر آنکه بعضی از آنها از حسد  
بیکدیگر اگر ناخوش باشند آن ستم نه نیست و متهمان خود را ادا و فراموش داری و خدمتگذاری  
راضی و داند مگر در آنچه بمصیبت امر کنند رسول فرمود صلوات الله علیه و آله وسلم لا طاعة للمخلوق  
فی معصية الخالق و باقران خود را از فرما و برادران و دوستان و هم صحبتان و همسایگان با عدل  
و محبت و غمخواری و قراض باشند دنیا را غنی بکسب های مصلحت و ندوی با هم تقاطع نکنند هیچ خانه  
بر باد نهد مگر وقتی که با هم سازمت و مخالفت کردند و اگر کسی نیکو اندیشه دشمنی باشد آنها را  
و غول شترنده و سرنگون باید کرد همیشه آسایش و گنجی تفسیر این دو حرف است  
با دوستان تملق با دشمنان عداوت قال الله تعالى اذقم بالقوم احسن فاذا الله  
بینك و بینهم عداوة كانه ولی حمید و ما یلقیها الا الذین صبروا و ما یلقیها الا الذین

عظیم و اما اینجاست که من الشیطان نزع فاستند بالله انه هو السمیم العلیم یعنی وضع بدی  
کرن بمصلحتی که میجو ترست یعنی بدی دشمنان بیکدیگر کن با آنها از خود دفع کن پس با کمال تشکر و سپاس  
از خدا دشمنی است دوست و محبت غمخوار و غنی کنند این چنین مگر کسی نیکو مبرکت و مگر کسی نیکو مصیبت





اعان درود فرمود و فقیر زاده شفق سامی بنیشت این فقیر و اولاد او تعزیر نمود و الحمد لله که اهل دل  
یاد این در ماندگان میکنند این مرقومها مستحکم میگردد و احسن الله الیکم و ذکرکم الله تعالی فرمود  
بابت آمدن دراتی و نیامدن او شارتی رفتن بود **محمّد و ما** فقیر را و فیکه و اعیان الهی برای چیز  
دارد نشو و نجو آن حال نمی شناسد تا حال بیچ و اعیان شده است بطن تخمین نتوان گفت شکلی

که بعضی و فائق را بصورت اسرار خاتم نوشت خاطر مشاق آن دقایق است خدا کند که زود آن  
و جده مقرر گردد - موقوفی ثناء را الله مصانع و معین استماع نمودند مستعد کتب سه بلکه شکر شاد  
اندر همین توجه محبت سامی ترقی است که آنرا بطور رسد و بعد از آن حرام محبت شریف بنده هر قدر که  
وقت شریف گنایش کند یک دو کلمه بخت افزای این فقیر نگهت بال بیاید و اولت سلام -

**مکتوب دوم** نیز بنام مرزا صاحب - خدای عزوجل آن قیم طریقه احمدیه خصوصاً طریقه فیه  
عمره و آن متبلی باذرع فضائل و خواص را در نگاه سلامت داشته ابواب کات بر کافانام متوج  
گرداناد و مکتوب گرامی و درود و در صحت مزاج شریف حمد الهی بجا آورده شدن بعد کتبه بعد از  
اطلاع بر صحت مزاج یافته باشد که سبب سرور خواهد بود این مرد چرا که پیش از وقت معین مقصد خود  
حاصل نماید **مکتوب سوم** نیز بر نام صاحب - منع الله السلین با فادات قیم طریقه احمدیه در هر یک  
سوی تعزیر و عاید خفای خطرات و مالک نامیه تکذیب آن مغیر باید فقیر زاده با باناس دعا و حق  
خویش مغیری اند - شاه اهل الله صاحب بیا نیست انداز مسکن فقیر برده کرده بیا نشد درین مدت  
چندین مره ملاقات شده و غیره عافیت همیشه مراد بتاتاق ملاقات شریف اند و اولت سلام -

**مکتوب سیوم** نیز بر نام صاحب - منع الله السلین با فادات قیم طریقه احمدیه در هر یک  
الطریقه بتوجهات النفس الزکیه آمین فقیر دل الله سلام محبت شام میرساند رفیق که میرسد درود و  
الحمد لله علی سلاستکم و ما فیکم از سکارم اخلاق مرده آنست که به عای نظر انبیب کرم فرما باشند

آنچه در باب فضیلت مآب عبدالغنی همان اشکست در فتنه بود علی الراس و العین تا محال باشد شرف الزور را  
و ملاکرم ابواب مکاتبات مفتوح نیست مگر که ابواب مکاتبات مفتوح است البته بمقتضای خواهر آن  
و السلام و الاکرام غیر نادگان هر یک مستعدی دهاست و ذوات اجابت کرم فرما باشند -

مکتوب چهارم خیر بزرگ صاحب خدا عزوجل ان قیم طریق احمدیه را در نگاه سلامت داشته  
الابواب یومین بر سبکگان خود مفتوح داراد - از فقیر ولی الله عفی عنه بعد سلام و فتح باد که مولوی  
شماره الله با رقیه که رسید نه موجب سرست گردید و نقد این جانب بسبب بعضی اسباب که شرح آن علی  
میخواهد اتفاق افتاد و قریح آنست که در اوقات هر چه دعای سلامت از آفات ظاهر و باطنه  
در حق بنده ضعیف و فرزندان و مستلقان بود و حمد آمده باشد و السلام - برادرم میان الی الله  
شکایا فتنه اند الا قلیل از اجابات باقیست آسوداری آنست که آن نیز بر شود و از جانب فقیر که فقیر  
آنجاست برده کرده هستند ازین سبب نامه علیجده داشته اند مکتوب پنجم بخواجه محمد امین  
در تحسین محبت از نسبت آنحضرت و تبیین وجود محبوب و بیان تقلید  
آنحضرت نهی از غائب نغها و آمده اریه برادرم خواجهمحمد امین اگر مراد الله بشود - چند سوال  
کرده بود جواب آن بنی الاجمال و انفسیل نوشته شد سوال اول آنکه نسبت تو با نسبت

که در طریق اذ طریق مشهوره مشابه ترست گفتیم در اقداسثال طریقت و محبت مقصد آنحضرت  
صلی الله علیه و سلم قوی در اتصال من طریق نقشبندیست و در نسبت باطن اقلیدسی من طریق  
جمالیه است زیرا که اصل هر طریق نقشبندی به خط صورت و نهی حضرت حق است و در مد که هر آدمی  
اشارتی با آنجناب و لایق است و ان صورت جمالیه و نهی حضرت حق است و این طایفه آنرا واسطه  
گرفته اند تا همان مواظبت کنند هر وقت که خواهند آنان اشتغال کنند بحقیقه الحقائق و اصل و طریق  
جمالیه نهی روح و سرست تا چون مذهب شد نه هر وقت که آنرا اعمال کنند معرفت تجلی اعظم شود

و در سجاده و عطا و نثار سلف سمال خلف اقوی نزد یک من طریقه چشمتیست و اقوی  
 نزد یک من باعتبار دلیل کتاب و سنت و اشیاء با اصول طریقه جدید طریقه سهروردیه است اگر چه غیر  
 مناسبت با طریقی بسیار است اما این چهار چیز ازین چهار طریقه استفاده کرده ام نه برای الله تعالی بلکه  
 بطریق دیگر و دیگر نباید از جواب بگویم که در بعضی اوقات مراقبه حاضر کرده شده من احباده و انا  
 حضرت عمر رضی الله تعالی عنه در جبین هر یک کوزه‌ای یافتیم که بآن نذر غالب شده است و می‌است  
 پیدا کرده بر جسمی که در صد کس باشد باز یاده و آنرا ستوارث یافتیم اما من جدید آن با اصطلاح  
 مانعه محبت است اگر چه گاهی با اعتبار دنیا باشد و گاهی با اعتبار دیانت و علم و دین که آن نذر بر حق  
 وراثت نسبت بمن انتقال کرده است و الله اعلم سوال دویم آنکه صوفیه فرموده اند که به  
 فانی بشریت وجود محبوب می‌بندند و می‌گویند دوستش آتش دید و سبزه‌اش درخت آستان و دوست از آن  
 شهوت و حرص مرد و صاحب دل به اینچنین دان و اینچنین انگار به یعنی فانی بشریت و وجود  
 محبوب چیست **گفتم** اتفاق حکما و صوفیه وقع شده است که بنی آدم بر سه طبقه مخلوق شده اند  
 اگر نفس شهید او غالب برست و آنکه نفس شهید او زور آورده برست - و آنکه نفس نطقیه او قوی ترست  
 پس آدمی در ابتدای حال مغلوب یکوا برین نفسها خواهد بود یا مغلوب و نفس بهر راهی که آن غالب  
 میکند مبرود چون در بکره و معتقدات شرع را در عقل خود جا داد و احکام شرع را در جیب احوال  
 خود بین گرفت و اهل بابستی نامند الا بعد اجازت شرع چه در باب سبعیه و چه در باب  
 شهویه بشریت او فانی شده و شرع و نفس او بشرع باقی ماند و صحبت لایق من احد کفر حق  
 لیکن هوایا که متبع المباحثت به اشارت بهمین مقام است چون ازین مقام تنزیل فایز  
 شود و صحبت حضرت حق و دوام توحید با و لازم گرفته و مغلوب آن شده و او را بابستی نامند الا  
 به کیف و قبله مانند توحید و انجذاب خاطر او را الیه من فانی شده و حق یو باقی گشت حتی در غایب

لحمیت و نباتات  
حکومت و استقلال  
شاه و ملوک و اشراف

و صاه پیش موآید که راه نورالقدس و حجر بهشت و ملک مشاهیر بهشت بذات بخت و در پیم راه سعید  
اعمال و صفات و استقلال و نیاید حقیقت واحد و مطلق آن از کوه آنا خود و اما هر سو و در هر  
استقلال آن حقیقت واحد و بنیال خود بعد از اتمام هر دو راه با یکدیگر می آید اما هر سو که هر طیفه  
حکمی دارد و حکم یکدیگر را میزند و مستجاب آن تفرقه می آید از غصیان ظاهر و باطن  
این شخص دست و مکر و دل با یار و جوارح و نفوس نطفه کارهای مناسب آن میکند و بسود روح و کفایت  
انصال مشرف می شود و با لطیفه خفیه معرفت حقیقه واحد مشرف میگردد و این را در دو دو گویند  
و این در بیت اشاره بآنست **سوال سیوم** آنکه عمل تو در سایه تقیه بر کدام نهد بهشت  
**گفت** بنده را مکان هیچ سیکتم در مذنب مشهوره مثلاً صوم و صلوة و وضو و غسل و حج و قنوی  
واقع میشود که همگی غایب صحیح دانست و عند تقدیر اجمع با قنوی مذاهب از روی دلیل و معرفت  
صریح حدیث عمل می نمایم و خداوند تعالی بقدر علم داده است که فرق در میان ضعیف و قوی مکرده شود  
و در قنوی بجا استفتی کار میکنم مقلد هر مذہبی که باشد و از ائمه مذہب جواب میگویم بعد از آنکه  
بهر مذہبی از این مذاهب مشهور را معرفی داده است الحمد لله تعالی **مکتوب ششم** نیز خواهم  
محمد امین و جواب بعضی مسائل - بسم الله الرحمن الرحیم - محب عزیز القدر و خواجه محمد امین  
سلام الله تعالی - سوال کرده بود که لطیفه غالب بن بین لطافت من کدام لطیفه است باین نام  
که آنچه در دل ازین باب انقاس خود ذکر کرده آید - باید دانست که لطیفه قلب هر چند که لطیفه است  
اما وجه و طبقات شتی دارد و وجهی دارد و متصل بجوارح و وجهی دارد و مال نفیس مشهوره و وجهی دارد  
مال نفیس سببیکه منبع آن نزد صلوة و طهاریت و طهاریت از طبقات دل و وجهی دارد و پیوسته  
بروح و همچنین روح نیز وجه و طبقات شتی دارد و وجهی دارد متصل بقلب و وجهی دارد متصل  
بمیزان القدس و وجهی دارد و لطیفه خفیه مانجه از میان لطافت عزیز مشا را لیه نبوت و استقلال اعتبار

و چه است از وجود که بر وجه نزدیکی است و وجهی از وجود روح که قلب مایل است بر غالب است  
 و الله اعلم که ظهور و غرور طهارت و عبادت و نسبت اولییه و یادداشتی که غالب بر اشیاء باشد محبت  
 اعلی الله به جانش و الفت بیشتر بود و فتح کار این عزیزان چیز یا مایا سب این چیز یا باشد  
 انشاء الله تعالی و اگر تمام سیر طائف مقدر است آخر کار رجوع همین چیز یا باشد و استغفار و توبه  
 منوط - مکتوب مفهومی جزو محمد امین - در دفع شبهات مکتوب حضرت مجدد  
 قدس سره که در باب غلت و حصول این مرتبه عظمی با حضرت صلی الله علیه و سلم بواسطه بعض  
 افراد است نوشته اند و ازان فرد مراد نفس خود داشته اند - برادر عزیز القدر خود محمد امین

اگر مراد الله تعالی - بشهوده - سوال کرده بودند که حضرت شیخ مجدد قدس الله تعالی سره العزیز  
 در مکتوب خود چه مقام از حله ثالث و غیر آن نیز تصریح کرده اند بآنکه آنحضرت صلی الله علیه و سلم  
 بعد از ارسال بواسطه بعض افراد است مقام غلت حاصل شده و دعای الله حاصل علی محمد و  
 صلیت علی اهل بیت مستجاب گشت و با اشاره مفهوم میگردد که مراد ازان افراد ذات حضرت سجد  
 و این مقدمه بظاهر مورد اشکالات کشیده است ازان جمله که توسط فردی از افراد است و حصول  
 مقام غلت که از اعلی مقامات است مستلزم فضل او بر ذات حضرت خاتم الانبیاء است علیه الصلوات  
 و التسلیمات و حضرت محمد صلی الله علیه و سلم جواب این اشکال خود شده اند که خدام و علما اگر برای موافق  
 و مخدوم لباسی فاخر طیار کنند هیچ غرضی از ایشان لازم نمی آید و فیه بانیه و ازان جمله آنکه در حدیث  
 صحیح وارد شده است الا ان الله اتخذ فی خلقه لاکما اتخذ ابراهیم و خلیل و این حدیث  
 نص صریح است در اثبات غلت مراد آنحضرت را پس قول بعد از حصول آن مرتبه الابد نیز ارسال  
 مخالف حدیث صریح صحیح باشد - گفته نشود که مراد ازان غلت که در حدیث وارد شده مطلق  
 محسوب است نه غلت مصطلح فلا اشکال زیرا که تشبیه غلت ابراهیم ازین تاویل ایا میکند پس

و درین مسأله آنچه مذکور شد و متحقق شده باشد بنویس باین سبب بخاطر رسید که هر چه در حالت راستی  
 توفیق تحریر آن باید بنویس — باید دانست که کشف اهل الله راست و درست است و کون  
 در بعضی اوقات حقیقه الامر بطریق اجمال درمی یابند و در بعضی اوقات تفصیل و در بعضی اوقات  
 شیخ بشی و در بعضی اوقات بغیر حجاب و مستبعان کلام صوفیه لا چارند از دانستن اجمال و تفصیل  
 و اغراض نظر از منافی که قابل را در میان کلام محمل و کلام معضل میباشد پس مامشک نداریم  
 که در هر طایفه از زمان فیضی و دیگر فتح میکنند و درین زمان فیضی و دیگر در میان مردمان مفتوح شد  
 و چون روح حضرت خاتم النبیین علیه الصلوات و السلاّمات بسبب علوم مبارکین ایشان و عموم  
 فیضی که بردست ایشان بر مردمان القاشده است و بسبب ظهور اشقام دوره خوری که از حجرات  
 حضرت ایشان سر برآورده و لاسباب اخری لا یطیق ان یحصیر یا ساعتی آنده عنوان خیرة القدس  
 و شیخ ان در بپوش آن وطنه آن و مثل و صورت و هر چه ازین قبیل میزان گفته شده است  
 هر فیضی چه بد که در عالم پیدای شود و بتازگی بر روی کار می آید بنیمیه خیرة القدس شود و بسبب مجازات  
 نفوس بنی آدم که طبقه بعد طبقه پیدای شوند اهل ل سبست که این امر را اجمالاً ادا کنند و باین  
 لفظ تمیز نمایند که این کمالات احوال و تنبها را حاصل شده است و تفصیل این کلام و اعیان  
 حق آن است که گفته شود که مصلحت کلیه الهیه قضا کرده است که بعضی شریع و تقاصیل و عکس  
 تجلی اعظم در هر عصر پیدایش شود و نشان را آن حجربیت شخصی باشد از کمال و آن حجربیت با آن از محمد و بنو  
 شعل تجلی اعظم و بنیاه اعراض آن چه هر فرغم گردد و آن ظهور خودست بحسب اطوار و ادوار و ظهور  
 خودست بحسب اشخاص و از زمان و این تغییر شاری کرده باین قسم ظهور باین قسم استعمال باین  
 با جمال و انیش جن و دیگر در کار شد و چشم او را سرده ام بازلف او را شانه نام و چون این مقدمه  
 مهمتر شده مقدمه دیگر نیز باید دانست که حقایق اجمالی که به اهل الله ظاهر میشود چون لغت

در حق این بزرگوار است این طایفه لفظی از کتاب دست که بحسب فن اشاره و اعتبار بر آن عمل  
 توان کرد و میگیرند و آنرا عنوان آن حقایق اجمالیه فالفقه بر قلب ایشان میگردانند و سخن بایان  
 مراد میآیند و آن معارف فاسفه را در پرده آن لفظ ادومی فرمایند متفرسان از مطالعات<sup>مجاز</sup> کینه  
 را از دستم که از خصوصیت این لفظا غرض نظر کنند و مطمح نظر خود همان حقیقت اجمالیه و معرفت فاسفه  
 سازند پس فیما بین خیمه اقامت لفظ غفلت و استجاب دعای الله صل علی محمد و صلیت  
 علی ابی اهل بیت و تقصیر دایره که مرکب معرفت ذات است و محیط آن کمالات ذات و باز صیرورت آن مرکز  
 دایره تا به مرکز آن مجربیت است و محیط آن امتزاج محبت همه نیز رنگی از اشاره و اعتبار است  
 عزیز من بمنزل این ستمات وار و نهش و دینا که در صورت لایت اسد مایمی اعتراض بقضایا  
 و لفظا رسد و یاد بر وزن و جوی ندارد و همچنین است سخن در حقیقت قرآن و حقیقت کسبه حقیقت  
 محمدیه و بیان و ادب و اتواس پس خلاصه کلام آنست که بعد از الفتح دونه دیگر شده است  
 که بعضی اعتبارات اجمال فیوض متقدم است مثلاً احوال قلب روح و سر و غیر آن همه محل نشسته است  
 جمعیت پیدا کرده و بعضی اعتبارات تفصیل فیوض متقدم است مثلاً مسائل جبر و جبر و نانیته  
 کبری دین و ... مفصل ترست از ادوار سابق و تفصیل حقایق این دوره شرحی میطلب که این ورق  
 گنجایش آن ندارد و با بجملة شیخ محمد و ابی ابراهیم این دوره اند و با معارف مختص این دوره که از زبان  
 شیخ طهرانی مرغوباً سزده و شیخ قطب ارشاد این دوره است و هر دوست و در بسیاری از کلمات  
 باری طبیعت و بدعت خلاص شده اند و تعظیم شیخ فخر حضرت مد تو را دوامه مکنون کائنات است  
 و شکرت شیخ شکر نعمت مغیض است اعظم الله تعالی له الا و تعظیم و اکثر معارف که شیخ  
 بزبان فتح دوره آورده صدق است مثل اشاره به حیدر شهری اگر چه شیخ از رتبه پادشاهان تجاوز  
 نکرده و سخن بپایه پرده ادا نکرده و مثل قول ستمانیت علماء اهل سنت و معارف اجمالیه که به



انبیا علیهم السلام اخذ کرده اند و مخالف بودند آنها با تحقیقات صوفیه زیرا که معارف علی تقدس  
 بر بیان خطیبه القدس و تجلی اعظم و آن متین است و نفس کلبه بان صورت رایی که در مراتب  
 متعین شود ازین تعین بساطت او که چند مرتبه برتر است و ایشان هر چنان مرتبه خبر میدهند  
 همه راست و درست است و در ضیورت واجب است قول بحدوث ماسوی الله و قول براهه که  
 تعلقات متعده داشته باشند این است آنچه نزد یک فقیه در شرح مدار شیخ محمد متعین شده و اگر  
 تحقیق داشته اند و در حل این اشکال سر و پیهم می توانیم گفت که غرض شیخ انبات اصل خلقت است تا  
 راصلی الله علیه وسلم در اول امر بغیر توسط و اثبات توسط خود در فیضان خلقت بر بنی آدم با آن معنی  
 که توسط او واجب بر ارسال مردان حصه از ان خلقت یافتند و در بنیاسیح شده معنی آید زیرا که فضائل  
 اضافیه مثل مقدار و متبوع عجم بشان توسط خلفا متحقق شده است و همچنین بر عالمی که سبب او جمعی  
 مهتدی شوند و تبلیغ حضرت خاتم الانبیا صلی الله علیه وسلم درست کنند آن عالم واسطه عموم خود  
 و مقتدا بودن آن حضرت مر آن قوم را خواهد بود و انکار آن مکابره است الحمد لله تعالی اولاد آخر او ظاهر  
 باطن و صلی الله علیه و آله و سلم تا انکسار - مکتوب ششم نیز بخانه  
 محمدا من در کشف اسرار تفضیل نبوت بر ولایت - برادرم خواجه محمد امین اگر مره الله است بوده  
 از تفضیل انبیا علیهم السلام بر اولیا رضوان الله علیهم سوال کرده بودند به اینست که تفضل خلائق  
 انواع بنیر ملاحظه آثار و بنیر تصور مبطنی که قبول آثار آنها کند معقول نیست شلا سیاه را بر سفید  
 نهادن یا علو را بر حاض راجع دانستن بنیر آنکه بپندت این مریض یا پندت این حال قیاس کنند  
 معقول نیست هر حقیقت در حد ذات خویش فواره ایست از دریای وجود جویشیده نمی توان گفت  
 که یکی از دیگری باعتبار وجود و بهتر است و نمیتوان گفت که این تعین که وجود خاص شده است  
 از این تعین دیگر باعتبار عرض خصوصیت بهتر است و نمیتوان گفت که لوازم و آثار هر حقیقتی باعتبار

اشتباه و اقتران با آن حقیقت بهتر است که طبع معلیم از تجویز این اطلاعات سخاوتی میکند پس  
تفصیل نیز بقدر ممکن که قبول آن آثار حقیقتی میکند و آثار یک حقیقت در اینجا نفع و مایم تر باشد از آثار  
حقیقت دیگر معقول نیست هر چند در محاذات لغرض آن موطن نکنند از قرآن دانسته و شوند  
که ملاحظه کدام موطن کرده اند مثلاً اسب را بر گا و تفصیل موند و طبع نظر آن مست که گا و اسب  
هر دو با آدمی ملائمت دارند و آدمی استعمال از هر یک میکند پس با اعتبار ملائم بودن با آدمی  
و کفایت حاجات او تا مل کردیم فرس را و دیگریم که در کارزار و گیر و دار کار با دشمنان و محاربان است  
نفع میدهد و گا و را دیگریم که در حمل افعال و حرث جنوب که کار با قیمن و تجارت سود میرساند و فقر  
اولی عظم و خفتم انداز فرقی تا نیل بسب را بر گا و ترجیح دادیم و اگر در بعضی مقالات این مقدمات  
را منطقی گذارد عقل سلیم آنرا ابطال نمیکند و قبل که بعضی اقوام ضعیفه بمشغولات عامه ملحق میگردانند  
و در طلب ملائمتی و منافرتی که سبب اشتها را آنها شده است را فتنه و للناس فیما یعتقون  
مذاهب و لیکن محبت مادر فرزند است که آن اختاین الاشیاء و کما می و عار حال ایشان است  
و همچنین تریاک را هر چه در حجاب نهادن را باعتبار حقیقت آنهاست و نه باعتبار آثار آنهاست  
زهر بناتی که باشد با حیوانی که ال صورت دوست چنانکه تریاک که ال صورت نفع حرام است  
جمال را از وجه مال حقیقه مطلقه شرح کرده است لیکن چون هر دو دار و دشت نه زبان و حیوان  
که با انسان ملائمت دارند و آن یک منافر بود با این اجسام و آن دیگر ملائم سخنان که استقبال  
و دیگری مسلم الک گشت و بیج آدمی را در ترجیح یک بر دیگری حق نماند بالا این اشیاء مفضل و بعض  
احیاناً به نسبت بعضی اشخاص نفع میباشد الاشیاء فاضله مانند گا و چون محتاج سستی ارض  
و آثاره آن شویم ملائم تر میشود و اسب و چون اعتدل شخص مودی محتاج شویم زهر ملائم تر میشود  
از تریاک و چون باستانجا محتاج شویم سنگ ملائم تر است از ذهب و فتنه پس ملائمت و کما

اشتباه و اقتران

تجویز

احوال و اشرف احوال و اکرم افراد از ملایت در اقل احوال محض احوال اوضاع افراد و نظر بر آن  
فرقی پیدا کرد پس مضطر شده اند تا با دو نوع از فضل فضل کلی و فضل جزئی چون اینست  
روشن گشت ما است که تفصیل انبیا بر او میا ناز جهت تحقیق نبوت و ولایت است و در باب  
اشرف آن امر حقیقی باصل خودش بلکه باعتبار ملکی است که اثر نبی بر انا تا بهر دو حقیقت میشود و اما  
لیک ملائمت است و اما اعتبار اشرف احوال و اکرم احوال از آن و دیگر و همین است معنی فضل  
و آن موطن جمهور افراد است آدم است و آن آثار تهذیب نفوس است معلوم ما خوزه از ایشان و بعد  
انقیاد ایشان را و در سوخ عدم ایشان باعتبار ترجاحت رسان قدم و ضربت شمشیر بر ایشان و کشته  
جایزه بودن در اصطلاح حقیقت سلطه ایشان را و حقوق خود ایشان را است که در آن دو وجه است  
و خوب و اعز و از میان ایشان بر آن و نفوس و آنچه بان ماند در اینجا هیچ شکی نیست که انبیا  
از اولیای همه که ولایت را بر نبوت فضل نهاده اند اما مال اعتبار این موطن نموده اند و حقیقت کار  
را نشاندند و برین بحث قیاس باید که تفصیل نفی بر حضرت رضی رضوان الله علیه  
که با اعتبار ترویج شرع و اقامت حقوق خلافت و کثرت نفع اسلام و جمیع کلمه بی آدم و رعایت  
شرایع و اطاعی ناز و نفسانیت ایشان در مخالفت شرایع و مانند آن یکس که در اینجا یک  
کرده است ملاخذه قوت قنوت یا شدت شهادت و مانند آن بمنز محض بی نبوه است  
و اسلام - مکتوب نهم نیز بخواجه محمد امین در سوره قدیم بودن قرآن مجید و نزول و  
بر سلطه ملائکه و بیان حقیقت قرآن و استقامت حضرت ایشان از آن حقیقت نبیره و سلطه  
بر آدم محمد امین اگر چه اندک باشد بنهاده - سوال کردند که سر قدیم بودن قرآن چیست فمودل  
و حی از کجاست و حقیقت قرآن چه معنی دارد - بدانند که چون دلائل نبی از زبان تعالی  
در سطح حقیقه سلطه متین شد که از انکالت تعالی عظم بود و قیام شد مانند قیام ضربه بسم آقا

کتاب  
دست و پیکر  
عضو  
مردم

ف  
تفصیل  
نبی  
در  
موضع  
مردم

و آن کمال تدبیر نفوس انسانیست معلوم منزل از راه نفوس کامله از میان نفوس بنی آدم بر ترقاوت  
 علوی که صورت انسان آنرا تقاضا میکند و در افرا خود با اقتضای اولی بدون شرط اشتغال با سبب  
 یا مقدمات اوله عقلیه و مانند آن و این کمال یکی یقینی و امتیازی پیدا کرده است و یک حدی جامع  
 و ملایم بهم رسانیده بعد از آن در عکس تجلی اعظم که در احجار بسته ملا را علی معین شده است تصویر دیگری  
 پنج علم آنجا مهند شده تذکیر بالارائه و بایام الله و مجازاته المعاد و محاسبه کفار و تعین احکام  
 در عبادات و تالیف منزلی و تالیف مدنی و دایره کشاده تر شد بعد از آن چون حضرت پیغمبر صلی الله  
 علیه و سلم مسجوت شدند آن علوم به دو غیبی که از صلب خطبه القدس برخاسته است و هم ملا را علی هدایت  
 تعین نموده و جبریل مقدم البشانت درین تعین در لطیفه عقلیه آنحضرت صلی الله علیه و سلم لباس  
 لغت عربیت و اسلوب بدیع سوره و آیات پوشید و آنحضرت صلی الله علیه و سلم آنرا بر زبان رسانیدند  
 و در تبلیغ آن جابره شدند از جوارح الهی و لقا غیبی آن کار را سر انجام دادند پس هزاران هزار <sup>ملک</sup> را  
 ملهم شدند بحجت آن و حفظ الفاظ آن و بنی آدم قرن بعد قرن آنرا تلاوت کردند و بان اقرب  
 نمودند بخدای عز اسمه و در صحیفه اعمال ایشان مکتوب شد پس در وطنی از عالم مثال که متوسط است  
 در عالم علوی و سفلی و بر کلمات ارض هر دو در اینجا جمع میشود و صورت گرفت و طرقة و سستی پیدا کرد پس  
 قرآن قدیم سلسله باصل خود و محدث است باعتبار نزول و عربی است و کلام حضرت حق است و منزل  
 بواسطه ملک که بهم دستور بالسنه عباد و مکتوب در مصاحف و نفیخ ایشان در ملا بر فرشتگان و <sup>الانظیم</sup> حواری  
 و کشای البرکات و تلاوت آن مؤخر در حالات بنی آدم که القوان لما قترت له و متعین در ملا را علی  
 و عالم مثال و من بعد الله تعالی استقیض ازین حقیقت معنی در عالم مثال بی واسطه  
 و روان لی فی کل منبت شجرة و لسانا لما استوفیت واجب حمده - و السلام -

ف  
 بیان

مکتوب دهم در تحقیق معنی بعضی آیات - منشی مولوی رودم قدس سره - آیات نسبت

مبن بخوان استیاس الرسل و عمو + تا یظنوا انهم قد کذبوا + این قرأت خوان که تخفیف کند +  
 این بود که خویش بدین محتجب + در گمان افتاد جان انبیا + در اتفاق مشکری اشتیاق +  
 جواب احمد بنده صحابه در آیت - حتی اذا استیاس الرسل و ظنوا انهم قد کذبوا مختلف اند حضرت  
 عائشہ رضی اللہ تعالیٰ عنہا کذبوا بنشیند بید زالی بخواند و کذبوا تخفیف نمیخواند و تخفیف لغو معنی  
 مؤانگشت زیرا که در صورت تشدید معنی آنست تا و قتی که نامید شد بدینا مبران لگمان کردند  
 بینا مبران که بدروغ نسبت کرده شد ایشان را یعنی جمعی که ایمان آورده بودند و خطره از خدا و نبی را نشان  
 گذشت و نسبت دروغ بر نسبت انبیا مخطوران نشان شد و اگر کذبوا تخفیف خوانده شود معنی چنان باشد  
 که گمان کردند بدینا مبران که دروغ گفته شد با ایشان یعنی خدا سیمای دخی دروغ فرستاد ایشان را این  
 گمان مخالف عصمت انبیاست اخبر الجار عن عمر بن الخطاب عن عائشة قالت له دهو یسألنا عن  
 قول الله عز وجل حتی اذا استیاس الرسل قال قلت کذبوا ام کذبوا قالت عایشه کذبوا  
 قلت فقد استیقنوا ان قومهم کذبوا هم فیها هو بالظن قالت اجل لعمری لقد استیقنوا  
 بذلك فقلت لها و ظنوا انهم قد کذبوا قالت معاذ الله لو کن الرسل یظنون ذلك ببرها  
 قلت فیما بال هذه الاية قالت هم اتباع الرسل الذين آمنوا بریهم و صدقوه و هو بطال  
 علیهم البلاء و استأخرو عنهم النصح حتی اذا استیاس الرسل فمن کذبهم من قومهم ظننت  
 الرسل ان اتباعهم قد کذبوا هم جاء هو بضر الله عند ذلك و عبد الله بن عباس کذبوا  
 تخفیف میخواند و میگفت خدا میفرماید و زلزلوا حتی یقول الرسول و الذین  
 آمنوا معه منی بضر الله و جاء و دیگر میفرماید اولو تو من قال بیه و لکن لیطمعن قلبی و انخفضت  
 صلی الله علیه و سلم فرمودند عن الحق بالثبوت من ابراهیم و خطبه گفت ما فی خطبه پس شک  
 و ظن اینجا میبارست یعنی آنکه خاطر ایشان بحسب جبلت بشریت معطرب شد مانند اضطراب

و حقیقت دمی یابانند اضطراب نمی کنند و کذب وحی و این مشابه سائر مشابهات قرآن است  
مثلاً بلیداه مبطونان که معنی بر او آمده است فی الکشاف عن ابن عباس و طوا حین مضعف  
و علقوا انهم قد اخلوا ما و عهد الله من الضر و قال کافوا البشر و تلاق قوله و زلزلوا حتی  
یجعل الرسول و الذین امنوا لعمه منی لضر الله فان مع هذا عن ابن عباس فی قوله و زلزلوا حتی یجعل

بالله و یجعل فی القلب من شبه الوسوسة و جدید الضر علی ما علیه البیضا و له اثنتان  
الذی هو ترجم احد الحما یزین علی الاثر فغیر بار علی رجل من المسلمین فما بال رسل الله  
الذین هم اعرف الناس بربعهم و انه مقال عن الخلفاء فی المعاد منزه عن کل قبیح موبس

قرآت امین عباس اقتباس میکنند و توجیه می نمایند که احوال انبیا مختلف است در بعضی اوقات رافع  
حجاب میشود و احوال بنده را تو العین می بیند و در بعضی اوقات حجاب بشیریت مانع میگردد و  
در حالت راوی امین فرود می آیند و منقح ظاهر و اضطراب لبثت رو می دهد همین حالت احتجاب  
را اهل حق مجاز نفی تفسیر واقع شده مکتوب یاز و هم در ذکر شریه از مناقب ابو عبد الله  
محمد بن اسماعیل البخاری رحمه الله نقل کرده است و بیان اشتغال کتاب صحیح او بر امیات مطالب  
اکثر علوم دینیة - الحمد لله و الصلوة علی سیدنا محمد و علی و آله و سلم ما بعد

بروزی و حدیث یوکان الایمان عند النعمان لاله رجال او رجل من هؤلاء یعنی اهل افسوس  
و فی روایت لاله رجال من هؤلاء بلا شک مذکور میگرددیم فقیر گفت امام ابو صفیه درین حکم  
داخل است که خدا شما را بی علم قدر بار و ست و در شایع ساخت و حبس از اهل اسلام را با آن فقه  
مندیها گردانید خصوصاً در عصر متاخر که دولت همین مذهب است و پس در جمیع بلدان و جمیع اقالیم  
بادشاهان خفی اند و قضایا و اکثر مدعیان و اکثر عوام خفی عالم امام ابو عبد الله بخاری نیز داخل است  
که خدا سبب علم صفت بر دست و خوشتر گردانید و از ان حدیث آنحضرت صلی الله علیه و سلم بر ابطان

مردم روانه باشند صبح مسفل باقی ماند شخصی از اهل عصر که با اهل حدیث لغاری داشت مانند حال اکثر متنفذین  
عصر ما هاشم اندک تفاوتی در طرق الصواب این سخن اخیر را بدید و گفت سخاری حفظ حدیث داشت  
و علم دوی رحمه الله قوی بود و حفظ حدیث و ضعیف بود و در فقه و فهم معانی از مخالفان آن عزیز  
روی بازگشتیم که فایده داشت و متوجه بیان خود شدیم و گفتیم که شیخ ابن حجر در تعریف میگوید  
محمد بن اسماعیل ابو عبد الله امام الدینانی فقه الحدیث و این سخن نزدیک است که متبع  
فن حدیث کرده باشد بدیهی قابل تشکیک نیست بعد از آن چیزی از تحقیقات علی که نشان آن  
سخاری بوده است و حال لای آن غیر سخاری کسی دیگر نبود همان کردیم و در آن باب خدا سپاس  
هر چه خواست بر زبان جاری ساخت خواجه محمد ابن گلفند آنچه مذکور شد بابت مفید است اما فایده  
ما گنجایش حفظ آن نماند و گمانم که حاصل آن با اختصار و ابصار بقلم مضبوط گردد و موافق هسته عام  
ایشان دانست از آن باب بقلم مضبوط کرده شد و الله الموفق و المعین باید دانست که علم حدیث  
تا صد سال از هجرت مدون نشد از سید بسید منتقل شد بعد از صد سال مدون شدن گرفت  
و صد سال دیگر پایه پایه مستحکم میشد و تصانیف مرتب میشدند - سخاری بعد از صد سال احوال  
لوار حدیث شد و مرجع عالم درین فن گشت پس اول چیزیکه پیش از همه سخاری آنرا سرانجام داد و بنویسید  
در اعلى او تمام حدیث از غیر آن بعد از آن محدثین بر تلو و آید و بفضل التقدیم تفصیل این کتاب  
آنکه بعد تدوین احادیث چون اسامان نظر کردند دیدند که بعضی احادیث مستفیض اند که  
از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم کسی از اصحاب آنرا روایت کرده است و از هم صحابی طریق بقیه  
بر آمده است و در عهد متراشیده و این مرتبه اعلی مراتب شریف است و علما بعد از آن حدیث مشهور  
که از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم یک صحابی یا دو صحابی روایت کرده باز از ابن عزیر و طبقه کبار  
تا بعدین با سند صحیحین یا کبار ترجیح تا همین طرق متعدد پیدا شد مانند حدیث انما الاعمال بالنیات

که در کتب صحیح آنرا غیر حضرت عمر رضی الله عنه راوی نیست و غیر علقمه از حضرت عمر روایت نکرده است  
 و غیر عمر بن ابراهیم از علقمه روایت نکرده است و غیر یحیی بن سعید از محمد بن ابراهیم روایت نکرده و یحیی  
 بن سعید از طبقه صفار تابعین از وی جماعات لا تعد ولا تحصى روایت کرده اند بعد از آن حدیثی  
 که بدرجه شہادت از طبقه اولی پیش از زمان تدوین نرسیده و آن هر چند قسم میباشد زیرا که یا اینست  
 که طرق مستوره دارد و تا مخرج خود که صحابی یا تابعی یا شخصی از کبار تابعین باشد یا ندارد و آنچه بطرق  
 مستوده دارد و که یکی گوید دیگر تواند بود و هر یک متاسک بود و حدیث حسن است و آنچه بطریق  
 ندارد همین یک طریق دارد و پس غریب مطلق است باز حسن اگر بعضی طرق را همه ثقات  
 بنیز نکرده و شد و نباشد در روایت از علماء معروفین ابدال و ضبط بابت مخصوص میشود باسم  
 صحیح و آنچه مرسل ثقات در روایت اهل علم غیر تابعین بحد ضبط باشند لیکن طرق مستوده متاسک  
 دارد و که یکی شامد دیگر تواند بود و مطلق حسن تعبیر کرده میشود اینست اصطلاح ترمذی و بی دلیل  
 کسی است که اسم حسن را متوجه ساخت و آنچه مشهور باشد لیکن هیچ طریق از وی بحد صحت نرسد و نیز  
 در حسن داخل است و قلیل ما هو پس بخاری کتاب خود را برای صحیح مورد مخصوص گردانید یعنی از آن  
 مستفیض و بعضی مشهور و بعضی صحیح مقبول و درین فصلت اول کسیکه در تاریخ زواید بخاری است  
 و اگر بخاری را غیر از مستخرج از غیر صحیح فضیلتی دیگر نماند و صدق حدیث لمانه رجال معتقدند  
 درست بود زیرا که ایمان در همین نقطه است و پس تفسیر و سایر فنون حدیث معروف علیهاست  
 لامی اگر کیفیت که این فصلت معروف است در حصال دیگر بعد از آن باید دانست که بخاری بعد از این  
 ظاهر شد و قبل از وی علماء در فنون چند از علوم و مذہب لغزین ساختند و دند امام مالک سفیان  
 ثوری در فقه تصنیف کرده بودند و ابن جریر در تفسیر و ابو عبید در غریب قرآن و محمد بن اسحق  
 و موسی بن عقبه در سیر و عبد الله بن مبارک در زهد و مواعظ و کاسی در بدایا المخلوق و قصص انبیا



و یحیی بن معین و غیره در معرفت احوال صحابه و تابعین و جمعی دیگر سائل دانستند در روایات  
 ادب و طب و شتاکل و اصول حدیث و اصول فقه در و بر چندین مثل جمیع سنجاری اینهمه علوم  
 مدد را تامل فرمود و جزئیات و کلیات را انتقا نمود پس قدری از علوم که با حدیث صحیح که بشرط  
 سجده است بطریق صراحت یا دلالت یافت در کتاب خود آورد تا بدست مسلمانان در دست  
 این علوم جمعی قاطعه بوده باشد که در آن تشکیک را مدخل نبود و عقل دلالت میکند بطریق بدیهه  
 تا و تکیه که بر جزئیات و کلیات علی را ندانند انتقاد و تمیز آنچه از احادیث صحیح ثابت شده از غیر آن  
 مسیئرش نمیتواند شد چنانکه اگر کسی گوید که فلاسف و اهل طبع را که در قافون مذکور است انتقاد فرمود  
 است و آنچه با دل صحیح ثابت شده از غیر آن هشاز نموده است بطریق بدیهه و البته در دلایع  
 که جزئیات و کلیات قافون را مستحضر ساخته است و بمیزان که خدا تعالی در سینه او نهاده هر یک  
 را سنجیده است و همچنین اگر کسی گوید که فلاسفه دیوان البوطیه را انتقاد نموده است باینکه  
 دانسته شود که عروص و عربیت و طریق انشا و شعر نیک و زبیده و ادب و سبکی آنها استماع نموده  
 و آنچه بکتاب الله با حدیث صحیح بطریق صراحت یا دلالت ثابت شده از غیر آن جدا ساخته و گوی  
 بزرگ فضیله و تقیاد اگر انصاف را که فرمایم بچکس را از علماء و متقدمین نوبایم که در عجب این فنون  
 تکلم کرده باشد کلام ایشان منقصر بر یک فن است یا در فن غالب است چکس را از متقدمین نمی بایم  
 که در استدلالات احادیث برین علوم بیشتر از سنجاری سخن گفته باشد و نیز انصاف را اگر  
 که فرمایم دانسته شود که مباحث این علوم را از احادیث صحیح بر آوردن و انتقاد نمودن کار و عظیم است  
 در شریعت و محتاج سرعت انتحال درین و حفظ طرق حدیث و استحضار آن علوم تا آنکه امام احمد  
 با آنچه بر خویش گفته است کلامی که حاصل آن انتقاد است که ما از انتقاد و سرفتن که هر تفسیر و زهد باشد  
 عاجزیم زیرا که اکثر آن مرسل و متعسف بنظر می آید باز یاد کرده است ستمانی و هر یک از بن فزون

فوائد جلیله از موقوف صحابه و تابعین و آنهارا در تراجم باب منتشر گردانیده و بطریق استحضار اجاد  
در مسائل متعلقان تعلیم کرده است و طرق استدلال بشارات لفظی خود اختراع نموده است  
آری در استدلال بخاری چند نوع است که محققین نفع آنرا قبول نمیکند مانند استدلال بهر  
از دو محتمل لفظی و استدلال بالناس و نیما یوسفیون مذاهب و هیچکس نیست نکند علما که محل اعتراض  
در بعضی مواضع شده باشد و نیز در عقد تراجم سوء ترتیب و تقریر او در بیان آن آید و سببش آنست که پیش  
از و بمن توبه چندان مبدئه شده بود اهل علم را سطح نظر مطالب علیه میباشد تراجم و ترتیب  
شیعه صادق را از بشارت گرفتار در و باش چه رند در آشام با این تکلفها چه کار -

مکتوب و و از و هم در بیان دلیل واضح برای فرقه ناجیه آمده و اسلام علی افضل  
انبیایه امام بعد از موسی فاطمه و کر که در کهنه و بی ناسی اسلام یافت و در پی تعلیم شریع  
اسلام افتاد و درینو از شخصی از شیعه با او برخورد گفت اسلام طرق مستده و او و صابر ترین طریقهها  
طریقه شیعه امامیه است که مدال ایشان اتباع ابراهیم بیت است و اهل البیت ادوی بنام  
زینهار ترا مستعجاب فاضل گراه نشانند بی نامن شریع اسلام بر طور امامیه ترا تعلیم نماید بدان  
با این عزیز فاضل ملاقات کرد و آن مفرقه تقریر نمود این عزیز گفت امامیه بدین فرق اسلام است  
چنینا این مکران ترا گراه نشانند بی نامن امامیه و عیند ترا تعلیم کنم آن جدیدا اسلام در اشکال  
در ماند و ندا است که کدام را اختیار کند تا چند در شناسی بود و هر یکو سبب خود میکشید تا آخرین  
عزیز فاضل گفت در مسجد علم برو و در ملا و قنیه اوف ناس محتج شوند تقریر بدین پیش ایشان  
لیکن بهین که کدام یک را ترجیح میدهند و کدام یک از اظهار عقیده خود در میان ایشان خائف و  
هر اسان سستیس و او اعظم را کلمه شود باین تدبیر آن شخص مانا شکل برآمد و سعی پاکیزه گفت  
در معادن این حکایت خواج محمد امین را سماعی بخاطر رسید که در ترجمی که این فاضل بران اعتماد نمود

امری خطایی بلکه شریست اعتقاد را قابل نیست زیرا که در بلاد ایران اگر این تنازع واقع میست  
 الوفا ناس جانب امامیه را ترجیح میدادند و بسایه غایت شالوده که عموم ناس به عت بود و آنرا  
 نمیدانستند و در استخوان آنها انداخته اند همچنین است کلام در میان مذاهبن مقتضای این که اگر ناس  
 بعد از آن بخاطر ایشان رسید که لطف الهی مقتضی آنست که درین سلسله محبتی قاطعه بوده باشد که آن  
 محبت شکوک و شبهات را گشایش نمود هر که آزاد ریاضت حقیقت امر نمندی شد و اگر نفوس شنیع  
 از آن بازداشت نالک شده باشد بعد نبوت محبت بود چه که معذره نباشد بعد از آن در نفوس آن  
 قاطعه بخاطر ایشان قلمی پیدا شد از فقیر عنی عند طلب کشف آن نمودند که درین سلسله و در سائر  
 مسائل که موقوف علیه شریع باشد لطف الهی مقتضی آن شده است که از علوم حاصله مغفرتی  
 در محبت قاطعه منسوب فرموده هر چند در بعض افراد و تفریع و ترتیب آن علوم مخوفه و مبسر می آید  
 در بعض افراد همو نفوس یا الفت بر سوم ملن اتباع محبت قاطعه بگیرد و هر چند بتدقیق آن  
 حاصل باشد پس بعد تصدیق باز محبت شریعت غرادر آن نهادن با حکام نزن و جنگ  
 زدن بفرمان رحمت مهادت علیه و علی آرد و صاحب الفضل الصلوات اهل چیزی که عقل و  
 بر خودش واجب بگیرد اند آنست که تتبع اخبار آنحضرت صلی الله علیه و سلم در بیان احکام  
 الهی باید کرد و پیری آن اخبار بدل و جهات باید نمود زیرا که کلام ما در شخصی است که تصدیق کرده است  
 بتخلیف الله تعالی علیه و در احکام و قاعد و مخرج از عهده تکلیف صمم ساخته چنانکه ذکر کردیم  
 و چیزی که ما را نگوش خود را محض صادق نشنیده باشیم و در خارج بجهنم خود ندیده باشیم طریق حکم آن  
 چیز غیر دایات نجات نمیند و دوتا یا بر خود لازم میگرداند که اخبار اهل ملل از این خود دوستم  
 به باقی نقل لفظ صاحب ملت و آن چند قسم میباشد ستواتر و مستغنی و مشهور و غیر جمیع  
 و محسن و غریب و شعیف مثل حصر میکنند اخبار نقل را درین اقسام - دوم نقل بالمعنی و آن نیز

چنانچه می باشد اتفاق می افتد فرق آن ملت بر چیزی که این ملت صاحب ملت است و مانند ازادی  
 و اتفاق اکثر بومی که مخالف در آن مسئله شاد و نادر و مکتوب غیر مستبر باشد و منبر در حل عهد می باشد  
 که تا به پاشنه حفظ و تدوین شریعت و موصوف برور و اجتهاد و شیوای جامع از مشرین بکند و جمعی  
 که آنرا شش حفظ و تدوین شریعت و تجرد از ایشان دیده اند و مشرین ملت با ایشان  
 سوزنده ندید پس قول این جن ازل و آخرت از آنکه در حل و عقد تأثیری داشته باشد و دیگر  
 خبری که اختلاف فرق ملت دران واقع شد و قول با سبب اول و هر یک برای خود ادله و را با سبب دیگر  
 پس این ملت متواتر است فیض و مشهور باشد و اتفاق می ملت با اکثر ایشان با ادیان  
 اعلی اخبار است از صاحب ملت و محبت خدا و کمال لازم مثل آن قایم است برین قاعده خروج  
 باید که در قرآن و اصول عبادت و معاملات و عقاید و غیر آن قطعی است و محبت مثل آن لازم  
 و ان بعد از این اخبار است از موجب آن عنوان گذشت و فائدا عقل می شناسد  
 که اختلاف فرق اسلامی با یکدیگر مانند اختلاف فرق سائر ملل با یکدیگر بود قسم است که اختلاف  
 فرق مذات با جمیع جمعی که در استنباط از شریع یا در تطبیق اصول شریع بر بعضی بعضی  
 و عقل فقهی را حکمی دیگر می دهند و علامتی دیگر می شناسد و این حکم و علامت را از تفرع میکند  
 از از حقیقت ثابت و غیر ثابت و تفصیل آنکه بنابر میران اولی الهی را خداست و تفصیل آنکه بنابر میران  
 اولی الهی را خداست و تفصیل آنکه بنابر میران اولی الهی را خداست و تفصیل آنکه بنابر میران  
 حقیقت ثابت کرده اند بطریق شهرت را شایعیت نه بطریق افتادگان و سامعان حقیقت  
 آن معانی ادراک کرده اند اگر آنرا که یکدیگر در بنابر میران مستقیم می شنند و این از بنابر غلط ایشان  
 مستقیم می شنند و احتمال آن که شارع بسیار چیزها را متعلق بالشرع مجبور می شنند و این است  
 با سبب عقیده لیکن سامعان غلط ادراک کردند و شارع بر غلط ایشان اطلاع یافت یا یافت

لیکن سکوت کرد از نظر کردن در منصب رسالت و قصد حضرت حق انوارین خود را بپایان ایشان  
مضمحل میگردد پس ازینجا لازم آید که طبقه اول از طایفه اولی که صحابه و تابعین اند پیشوا و سرور باشند  
و پایه و پشت قدریکه تبلیغ آن مطلوب بود ایشان ادراک کرده اند و علیها در حقیقت آن راه نشان داده اند  
و بعد از طایفه اولی جماعات پیدا شدند که صحت ایشان اخذ لغرض شفاعت است از طریق مستقیم  
که باشند و از خدا همانی شرع از هر صحابی و تابعی که بسبب خطا درین دهر و دایت متشنع و طبع  
اولی را پیشای خود ساختند و ایشانرا فضل نهاده بر خود و معرفت شریع ایشان حاکم علم اند نه ذات  
و اگر حاصل کلام ایشان آن باشد که شارع بسیار از شریع مطلوب را با ایشان تبلیغ کند و با تبلیغ کرد  
لیکن ایشان نفهمیدند یا نفهمیدند و کمان آن کردند یا گویند که اکثر ایشان جمع شدند بر خطا یا روایت  
قبول نکنند الا از یک طریق فقط یا قوی احداث کنند که طبقه اولی از ان غافل بودند یا گویند که ایشان  
حقیقت لغرض شارع را نفهمیدند و از امری نفهم ایشان نوابت اند پس نوابت در آنچه خلافت  
کردند با طبقه اولی و طبقه اولی را ستم ساختند بکذب یا جهل قابل رد و تشنج اند و اختلاف ایشان  
قابل بر انداختن است و اختلاف حاکم که تطبیق بعضی لغرض یا بعضی آن یا بسبب تشوب استنباط  
از لغوی مختلف شده بشرطیکه این اختلاف تاویل بعید نباشد و طبع سلیم از مثل آن با بخند خطا  
مقبول است در اینجا عقل نصیبی میکند که تشبه از نوابت اند و اصل سنت از حاکم دین و حکم  
عقل سلیم در اختلاف تشبیه یا اصل سنت است که ترک اقوال تشبیه کرده شود و اختلافی که در علم  
اصل سنت حادث شده است حکم در آن معذور و اشتغال هر کس است و اختیار است به اصول و اقرب  
منصوص صاحب شریعت و کبرای طبقه اولی را اینکه لغتم که تشبیه از نوابت اند بحسب است که مذکور است  
ایشان چنانی است بر آنکه بعد از آنحضرت صلوات الله علیه و سلم در وقت امامی پیدا میشود که مغرور  
و معصوم و موی البیه به پیش روی ایمان فحش است و در زمان آنحضرت صلوات الله علیه و سلم

تفسیر از نوابت اند

یا علی

به یکس مفروض الطاعه غیر آنحضرت صلی الله علیه و سلم نبود پس ایشان احداث عقیده کردند که در زمان  
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم نبود پس از ثواب باشند و دیگر شیعیه میگویند که تمامی صحابه و تابعین  
 غیر حمی بسیر همه برخلاف حق بودند و روایت به یکس مستند نمیدانند الا روایتی که خود با و این علامت  
 ثواب است و دیگر اتباع خود قرآن و حدیث را مشروط میگردانند بآنکه آنرا ایشان بآن و آن  
 کرده باشند و این علامت ثواب است و دیگر شیعیه هدایت آنحضرت صلی الله علیه و سلم  
 لغایت تنگ داشته اند که به یکس به هدایت ایشان منتهی نشده مگر آنکه از کلام آنحضرت روایت  
 آورده اند و انداء دیگر از شریعت به آمدند پس محبت الهی چه کار کرد و خاتم النبیین را چه هدایت نمود  
 انتقال از یکد وایه جنهم زیادیه و دیگر را هدایت نتوان گفت بجا که نه اینها بیهوده و غفیم و همچنین  
 معتقدند از ثواب اند زیرا که حاصل کلام این چهار در بسیار است بخاند آنست که خبر طبقه اول را قبول  
 نکنند بابتا و ملاقات بیده از ظاهر معروف نمایند و همچنین جهانگشای از مقصود که در زمان ما پیدا شده اند  
 تکلیف شریع را سهل گرفته اند و معجزه را بر بقا صدفاسده خود حمل نموده و میگویند که عقیده آن  
 علم اتحاد است و تکیه بر تزیج برای مقصود از ثواب اند باینکه اگر کسی دل خود را از این عقیده  
 جدا سازد و بنوع صاحب شریعت را و ادعای طبقه اول را تا مل نماید هیچ جایز نیست و مقصود از این عقیده  
 کنند باینکه نه اینها بیهوده و غفیم و همچنین نیز ثواب است آنکه قائل اند بوجوب اتباع و پیروی  
 بذل سی و در صورت هر عالم فاطمی که بسبب خروج کنند زیرا که بی شبهه قول محدث است و مخالف  
 که شایع بود بوجوب نفرت این چهار فرماید و تا دامن قیامت دولت به یکس ازین چهار مستمر نشود  
 بجا که نه اینها بیهوده و غفیم و علما و محدث که حلق اند هم خود را بر تنبیح احادیث آنحضرت صلی الله علیه و سلم  
 از هر طریق مستندی که یابند بر معرفت اخبار طبقه اول از صحابه و تابعین نه با اصالت بلکه بر آو آن  
 که این اخبار شریع و نقلی حاصل کلام آنحضرت باشد و اینها را با و خاص طبقه اولی در باب ملک

ف  
مقتدر از ثواب است

ف  
جامع از مقصود  
از ثواب است

ف  
نهی از ثواب است

غیر از آنکه بقضای شریعت جویشیده و ایشان در آن امر بحکم ضرورت اختلاف از منزه  
 مختلف شده اند متوجه گذشته اند زیرا که مقصد اصلی تفصیل شریعت بوده است و این چیزها را  
 با شریعت چه کار این علما هر چند بظاهر با یکدیگر اختلافی داشته باشند در شروع آن خلاف کلام  
 خلاف است و آن خلاف در نمود خلاف است و در حقیقت انانیت با ما در جنبه از تکلیف است  
 احسب الله عیسی ایهم و انهم و فذل اعدا بهم و انکما لکنتم از هر طریق معتدرا که باشند  
 روایت میکنند که البتة جملة التفصیل آن است که حضرت عمر رضی الله تعالی عنه با اتفاق موافق و مخالف  
 مثل آنکه از حفظ عظیم داشت و الا فقیه خلاف از ایشان چگونه منتظم میشد و در روایت  
 در تفسیر اینها هم عظیم داشت و بمنزله این میگردید و چنانکه اجماعی که در خطب او حاضر میشدند اخبار  
 منی نمود بر خلاف آراء خاصه او که دائره علم و دانش در آن آراء متسع بود کما لا یخفی علیهم اهلان جماعتی  
 حفظ آن اخبار نمودند و تطبیقات محدثین محفوظ ماند و ایشان آنها را تدوین کردند باز طریق دیگر را  
 ذکر کنیم حضرت علی کرم الله تعالی وجهه با اتفاق موافق و مخالف عقل تمام و حفظ عظیم و فهم نافذ و ضبط  
 وافر داشت چنانکه درین امور مثل خاص و عام شد و احادیث آنحضرت صلی الله علیه و سلم در اینها  
 خود بر ما تقریر میفرمود و از هیچ احدی قنوح در آن اخبار نگذرد نه پیوست بر خلاف حال آراء خاصه  
 که در دار و گیر علم و دانش افتاده بود کما لا یخفی جماعه حفظ آن اخبار نمودند تا آنکه در تدوین در آمد چون  
 علم را با علم حضرت عمر تطبیق دادیم بعضی را مشابه بعضی را فقیه و اختلاف فاحش در میان این اخبار  
 یافتند اللهم لا اختلاف بسمیر که از لوازم تدریس و روایات است کما لا یخفی و همچنین عبد الله بن عباس  
 و عبد الله بن عمر و عبد الله بن مسعود و حضرت عائشه و ابهریر و ابوالمواسی و عبد الله بن عمرو بن العاص  
 و ابن ابی سعید و جابر و غیره از ائمه سائر الصحابه ثمره از حفظ و ضبط و گوشش تمام در حفظ احادیث آنحضرت  
 و الله علیه و سلم از ایشان تمام شد و اخبار بعضی را با بعضی تطبیق یافتیم اختلاف بسیار کمی

این اخبار را متبع اندازند و درین اندوه واسطه عقد ملت درین محل باید داشت که انقسم نفر بر  
 کسی است که در احوال فرق ملت استقرار تمام کرده باشند و الا عوام را منقسم نیست که بر وجهی از دجه  
 مختری و اجتهاد و حکومت را از انقباض نباشند و این حکومت نشوند تا آنکه استقرار ایشان کامل گردد  
 و پاره ارزوی کار انفاذ شود اینست علیکه خدا تعالی تکلیف را بران لا ادر ساخته است و در  
 اوقات ایشان اصل را مقرر نموده بر وجه اجمال هر چند تفصیل آن دقتی میطلب و الحمد لله اول  
 و آخر ظاهر و باطن **مکتوب سیزدهم** بچوب عهده داشت حضرت شاه ابو سعید  
 بن شیخ ضیاء بن سید محمد آیت الله بن سید اسادات حضرت شاه علم الله نقشبندی که بعد  
 رحمة الله علیه همین - سعاد و نجات مابقیان و مضاف آگاه عزیز القدر میر  
 ابو سعید سلمه الله علیه از فقر ولی الله عفی عنه بعد سلام محبت الترام طالع نامه احمد بنده الله علیه  
 نامه شیخ نامه تبلیغ و سلامت رسید احمد بنده قلمی شده بود که حقیقت و صداقت که با بجا  
 از وی محتاجی موجودات و صفات آن صادر میشود مشهود میگردد احمد بنده این کشف حقیقی است  
 در نفس الامر هرگز کشف او هر متبع فانی میرسد محض ایجاب می بیند باز چون تحقیق که جامع حکما  
 احمد بنده معتقد است و نام آن حقیقت برون مائلی کل است فردی آید اراده متوجه می بیند  
 هر دو مشهود حق است از جهت تصور نفس ناقصه بعد از ولعه واحده نمی بیند - دیگر از این دقتی  
 جاری که از مدله و تربیت غیر قاعده شرح قسم میشود سوال نموده بودند نقد مختصر در گفتو  
 حاجز نیست چون در هر ولعه حلال تمام منکر موجود و سبب تقسیم هر یک از حق دیگری ممتاز  
 مگر در ادما پیش قاضی اسلام تا وقتیکه مدعی دعوی نکرده است نسخ می نمینویسد و بسبب عدم  
 مدعی را داده از این بخان گفت و السلام بدست هر آنگاه انصوب احوال ظاهر و باطن خود  
 لا ستمه باشند که ظاهر گلران جانب ایشان نمایند -



**مکتوب چهارم** نیز بموجب عرض داشت شاه ایام سید - سیادت مآب  
 حقائق و معارف آگاه سلطنت عالی - نور خدیو بدو که اولاً مشهود میشود که ذات سید اثر با  
 وار و مانند آتش که از او نورست فرق افتد که ذات مبداء صفات کامل غیر متناهی دارد  
 لهذا سبب ظهور مراتب غیر متناهی میتواند بود و آتش همه یک اثر دارد که نورست سیادت مآب حاصل  
 این مشهود ظهور استعدادات و جوهریات در مظاهر امکانیه و اطلاق همه عدم تناسلی آن استعدادات  
 جمیع صوفیه چه قایل بوحده و چه قایل بوحده نبود و همه بر آن متفق اند باز نوشته اند که مشهود  
 که در دو واحد است و قوالب مختلف بسبب اختلاف قوالب امتیاز ممکنات پیدا است منور معصیان خود را  
 یک طورست چون آنجا قوالب مختلف است اگر آینه منسوخ و منور و زرد باشد رنگهای مختلف پیدا  
 سیادت مآب این معرفت بوحده و جوهریات باز نوشته اند و چیز مشهود میشود و ذات که نور دقیق است  
 و صفات در زبد و فرس و حجر و غیره خود میشود و در آن بیان بتقریق ذات هم مشهود و دیگر در سیادت  
 مآب آن نیز از تشبیهات بوحده جوهرست که حقیقت وجود در رنگهای مختلف که غل قابلیت ذات  
 و همه مشهود و ظاهرست سیادت مآب آنچه بر لوح منیر ایشان مشهود شده همه موافق مکاشفات مشهود  
 معقینست غلطی واقع نشده و این همه سیر لطیفه فنی است در غلوت گفته شده بود که در سیر  
 لطیفه فنی اینچنین مکاشفات پیش خواهد آمد و داشته باشد شکل نیست حضرت واجب الوجود با یک  
 و امیدوارند باید سیر این لطائف بحقیقت این نیست که باریان گمان میکنند که بمجرده استحقاق  
 تمام شود و طول و عرضی دارد و بالجملة بحاطع درین سیر و سلوک کسی نمائند هم موافق سیر و مشهود  
 و هم مطالب شریعت این سخن آخر طول و عرضی دارد که بافضل در نوشتن بی آید باز غرضت بر متناهی  
 خالق با مخلوق است و چون مراتب و جوهریه و مراتب امکانیه متناهی اند یک بفرموده و دیگر بجهت  
 و ذل متصف شد احکام شریعت راست آمد و السلام - **مکتوب پانزدهم** نیز بموجب

خدایت شاه ابو سعید - حقایق و معارف آگاه سیادت و نجابت و دستگاه میر ابو سعید  
 سلمه الله تعالی از فقیر ولی الله عفی عنه بعد سلام محبت التزام مطالعه نمایند الحمد لله علی العافیه  
 فیکله نشه که احوال خیریت یال آن عزیز القدر شنیده بودیم و به نام می ایشان رسید و چون  
 خاطر فیکله است سب را احوال و عالم را تفصیل نوشته بودند و از مشاهده این صورت انش سرور  
 از استنار آن نغز و زینت بشود این همه موافق یافته است را هر یک سلف رفته اند همین راه است  
 هیچ نزد و جمل راه ندیده اند ماندنی آن موقوف بر استعداست و بر پر شدن بجایه این لطیفه  
 خفیه آگاهانه بیاورد و زنی نمیشود - **مکتوب شانزدهم نیز بحجواب عرضداشت**  
 شاه ابو سعید - حقایق و معارف آگاه سیادت و نجابت و دستگاه میر ابو سعید  
 سلمه الله تعالی از فقیر ولی الله عفی عنه بعد از سلام مطالعه نمایند الحمد لله علی العافیه و ما آن عزیز القدر  
 با اطفال رسول نامرستگین شامه تشبیه احوال باطن مطالعه کرده شده آنچه نوشته اند نشان لطیفه  
 خفیه است آنکه احوال اشیا را در می بیند و مبداء التفصیل را در شبها جان کفایت است که  
 موعودین بدین حق و مطلق و دیدن خلق و حق تعبیر کرده اند مبارک باشد خدا تعالی لایزال  
 ففتح مزید گردد و از فقیر و محبت جمعیت ظاهر و باطن ایشان و برای محبت مزاج کوشایش بدین  
 داعی است خدا تعالی بفضل و کرم خود قبول فرماید **مکتوب هفتم نیز بحجواب عرضداشت**  
 شاه ابو سعید - سیادت و نجابت و مرتبت خلاصه دو دمان شهابت میر ابو سعید سلمه الله تعالی  
 از فقیر ولی الله عفی عنه بعد سلام محبت التزام مطالعه نمایند الحمد لله علی العافیه مکتوب سیمت سلب  
 متضمن معارف و لطیفه خفیه رسید فاطر اسرور و متبجح گردانید آنچه نبیست بودند بر قاعه است  
 نزد و اجای بدین نوشته بودند که رجوع کل بجهت سب از شهود میشد و بر تطبیق فطوری نامرنا  
 و نمودار نیست و اینست با این مکان شغفه چه صورت بنده صاحب بن این حرج که کمال

مشهور و میگرد و در جمیع احوال و احوال ملک و ملت با اعتبارات خود حکیم بگوید که  
 ماهیت ممکنه را با اعتبارات او این که نیست و با اعتبارات موجود نیست که هست و با اعتبارات  
 که ماهیت ممکنه را با اعتبارات حق غذا با بر او نفس را بنا بر واقعیت یکرا آنکه از مبدأ برآمد و دیگر آنکه  
 بمبدأ بازگشت با اعتبارات بر او نفس را بر دو حیثیت ثابت است چنانکه در باب یک در اول  
 و ثانی است یکرا آنکه یک را چنانکه باز در این دوام و کثرت را یکرا آنکه چون در تمام خبر در کثرت  
 احوال همین قدر باید فهمید ثانی احوال و کثرت مبداء و حقیقت بر وجه دیگر در نسخ خواهد شد و در مبداء  
**مکتوب** همین در هم نیز بر جاب نه خدا داشت شاه ابو سعید هم بسم الله الرحمن الرحیم  
 حقایق و معارف آگاه سیادت و نجابت و دستگاه سلالة الاکابر میر سید ابو سعید سلیم الله تعالی  
 از فقیر ولی الله حقی عتبه بعد سلام محبت التزام مطاعه نماید الحمد لله رب العالمین علی عاقله فخرن  
 نامه ششین شماره متضمن بعضی مشاهدات متعلقه بلطفه خفیه و اخفی رسید به برابر آن شکل الای  
 بجا آورده شد این نامه که میروند همان صراط مستقیم است که اکابر اهل عرفان رفتند تا به پیچ و بند  
 خاطر ایشانرا مشوش سازد و در حالت اولی صفی از صفات مبداء لازمی از لوازم ذات او میسر  
 صورت پرست آفتاب که بر نگلهای مختلفه بر آمده و ثانیاً ذات مبداء را بغیر ملاحظه صفات و بداند که  
 در منها هر مختلفه ظهور نموده بغیر این هر دو حالت را منسوب بلطفه خفیه میکند اما حالت ثانی بلندتر  
 از حالت اول بعد از آن دیدند که از میان ایشان نوری نایل میکند بچنان مبداء و آنجا مثل جاب  
 در آب متلاشی شده پیش این فقیر اینجالت نمایش است از جبریهت باجماع آنچه خدا بخواه  
 عطا کرده است نعمت عظیمه بر آن از جان و دلی شک نکنند و مستغرق مزید باشند و آنچه از اند  
 محمد علی صاحب الصلوات و التسلیات دیده اند نمایش است از لطف اولیه سابق آن زود این  
 نسبت داشته اند الحمد لله که حاصل شد برای خفقان خواندن یحیی مغیبه خواهد بود خواه متفرق

در اوقات صلوات خمس و خواه یک جان هزار بار در باب و در معاش و آسودگی ایشان متفکر باشند  
 هر چه بگذرد در حکمت حق است و داشت نسبت شما هر چه بالفعل چه تافیت او معلوم نباشد برین  
 روشن خواهد شد و السلام فقیر زاد با والد و ایشان سلام میرساند و متوقع دعای خیر هستید که دعا  
 مومن برای مادر غائب متجرب است مکتوب نوزدهم نیز بجواب عرض داشت سیادت  
 و نعت پناه حائق و معلوف آگاه سلاله الا که بر میرسد بوسید سلمه الله ان شاء الله و فی الله  
 عن عبد السلام محبت الیام مطالعه نمایند الحمد لله علی العافیة و المستول من فضله ان یدیک العافیة  
 ان و لکم بعد انظار بیدار بقیمه کریمه بعضی بعضی معلوف و بعضی اسرار ضریه رسید چون مشعر نسبت  
 و سلامت ایشان بود مع اولاد و تابع مع موجب کمال سرور و باعث حمد الهی شده و شکر می‌نهند  
 که ذات مقدس خالی از جمیع فیوض مشهود مستند کنند که آنرا عطفی اشاره با اوست بعد از آن  
 انوار صفات که مبدأ افعال است بنظمی آید فاحسببت ان عرف ربی است بان بعد از آن  
 تا ثمر آن صفات در عیاج بحیثیت آن صفات مرئی میگردد و خلقت الخلق تلخیص است بان این هم  
 مسافر خدمت بشکرا و تبارک تعالی بر آن بایکد و آنچه طلب جواب آن نموده اند است که  
 بمقتضای اظهار غلبه قدرت ربوبیت آنست که مثل احوال در با اعدام و ایجاد بهیئت باشد و تمییز  
 صفات بوجود نیاید درین صورت غلو و حجت و از سارعه میکند و تعلیق آن بمیسرخی آید که با اول  
 بعد صاحب این سخن را با وایل درست در باید مقتضی اظهار غلبه قدرت فضا این نیست که با  
 و اعدام در هر شئی واقع شود قدرت الهیه و احسن عالمی را بیرون از جهات و معدوم ایجاد میکند  
 و اعدام نماید اگر چه هست و در نسخ معدوم شود نه پاک باز آنچه در حدیث صحیح مسلم و شیخ و آنست  
 که در هر شئی و بعضی از اعدام است نه شئی پاک سیده بنور و سیده دیگر بجا و پدید میشود و بعضی  
 هست و گشت او سفته میگردد و دیگر باز تبدیل میکند کلاماً الفحبه جلوه دهد و لایا خلق شود

روح شخص در بهشت در یک صورت در می آید باز شکل دیگر می نماید باز بداند است که بعد از انشا  
که هر فردی که می کند ایجاد شخصیت را عدم شخصی می طلبد چنانچه یک معنی کل نادر و باقیست  
و یک معنی کل تا یک روزی نماند همچنان این ایجاد و مرتبه است شخص در جمیع احوال قیامت  
و شل در هر حالت موجود و هم مشی و با یکدیگر این فکر خاطر حذر است و نشان نمکند همان مشهور  
خود را محکم گیرند و استقامت -

### مکتوب مدنی

مکتوب به ستم و تحقیق وحدت وجود و مشهور و جمع بین القولین بسم الله الرحمن الرحیم  
من العبد الضعیف احمد المرحوم ابی الله بن عبد الرحیم الملبوسی عفا الله تعالی عنه و وفاته  
لما یحبیه و یرضاه الی افندی اسمعیل بن عبد الله المرحوم ختم الله فی اوصله الله تعالی  
الی ما یرجوه و ینهاه - اما بعد فانی احمد الیکم العبد الذی لال الاله و اصلی و بهیتم علی غیبی الصلوة  
و آله و اصحابه جمیعین قد وصل الی کتابکم الذی سالتونی فیہ عن وحدة الوجود علی ذکر  
الشیخ الاکبر و اتباعه و عن وحدة المشهور علی ما ذکره الشیخ المجتهد و کل یکم الطبعین بینهما غنی و فقیر  
عن الحسین و ارشادیم - فاعلموا اخوانی که حکم الله ان کل زمان و کل قرن ملأ اصحابهم  
فی تقاسیم رحمة الله عزوجل و ان تا لم تم حال اوایل بنده الامة المرحومة صین لم تمهدن  
سلوک الشریع و لا فنون الادب و لا وقع عنها کثیر بحث و اندلم یزل الهام الحق سیر فی مدح  
علی العبد علم علی حسب حکمتی فی کل دوة لم یف علیکم به العسی و ان نسبنا فی بنده الدوة  
من تقاسیم رحمة الله ان یخیر فی معده و لنا علوم ملأ بنده الامة معقرا و منقولها و کشفها  
و یطبق بعضها علی بعض و یضلل اهلان بینها و یستقر کل قول فی مفره فیه لا مصلح  
علی فنون العلم من الفقه و الکلام و النحوی و غیره با حمد الله و توفیقہ و اعلموا ان مؤخره الحق

على ما قاله انخفض غصية السلام لبحر حتى لا يمد ولا ينهي له وان المتكلمين بها كالابر المنومة فيه  
 لم ينقص من البحر شيئاً او كالعصا فيرثرب منه حاجتها ثم تصدركوا ولا يخبر الا عن كمال  
 دون كمال ولا يصيف الا اجمالاً دون جمال له وعلى نقض واصفيه بوصفه به يعني الزمان  
 وفيه ما لم يوصف به وفي مثل هذه المواضع يتفرق المستمعون فرقا من عرف سقط اشارته  
 كواحد والموضع الذي اخبر عنه جعل كل قول قيل في محله وصدق الجميع ومن باله اختلاف البصار  
 وتنوع الاشارات ولم يقدّر على التخلص منها الى خير الاختلاف هناك لبق في حيرة حائرة  
 مثل ذلك كمثل اناس عريان الكنف الشجرة يلبسونها ويزودونها فوجد بعضهم اورثا  
 وبعضهم اعضانها وبعضهم ازهارها وبعضهم ثمارها ثم قد استجدون فقال بعضهم ان الشجر احكام  
 لمس قال الاخر انما هي اعماد وقال بعضهم انما هي في غاية اللين والنعومة وقال الاخر في غاية  
 الخشونة والصلابة وقال الاخر في غاية الحلاوة وقال الاخر في غاية المرارة او العفوصة  
 وقال الاخر انها الاطم لها اصلا وقال بعضهم لها راحة طيبة وقال الاخر لا راحة لها فلما اختلفت  
 افاد عليهم جعل بعضهم كذيب بعضا وجعل بعضهم ليب بعضا فجار رجل آخر متميز منهم بالابصار  
 وان كان دونهم في كثير من الادصاف التي يهرح الناس بها بعضهم بن الحسن سموت  
 وقوة النبط وكال السبع والذوق والمس فقال كلامكم جميعكم صحيح في الاصل خطا راعيا  
 انكم تخرج كل قول الى مرجعه وبين كل اشارة سقطا يقطع عليه ثم ان العارفين بالحسين  
 بين العلم الظاهر والباطن قد يكون تشفيهم صحيحا وليحتمل بعض الخطا في توجيها كلام القدماء وتعيين  
 مرادهم وهذا الخطا لا يفتح في معرفتهم بالله ولا بفكر كمالهم فان توجيها الكلام وتعيين محله  
 خارج عن الكشف تشعبه من الاجتهاد والتجزي الذين يشكركم فيها علماء الفاضل بل العوام  
 ايضا واعلموا ان وحدة الوجود وحادة الشبه لفظان تطلقان في مرئيين فمارة المستعمل

في مباحث السيرة الى الله عز وجل فيقال هذا السالك مقامه وحدة الوجود وذلك مقام  
 وحدة الشهود بمعنى وحدة الوجود ههنا الاستغراق في معرفة الحقيقة الجامعة التي يغني العالم  
 عنها بحيث يسقط عنه احكام التفرقة والتمايز التي مسرفة في الشريعة عليها والشرع  
 والنقل فخران عنها مبدئان لها اتم بيان وادنى اخبار وهذا مقام كل فيه بعض السالكين  
 حتى يخلصه الله لئلا منه ومعنى وحدة الشهود الجمع بين احكام الجمع والتفرقة فيعلم ان الاشياء  
 واحدة بوجوه كثيرة بآثاره بوجه آخر وهذا المقام اتم وارتفع من الاول وهذا الاصطلاح  
 اخذته عن بعض اتباع الشيخ آوالم بنوري قدس سره فتارة تستعملان في معرفة حقائق الاشياء  
 على امرى عليه فطر دافى وجه ارتباط الحديث بالقديم فوقع عند قوم ان العالم اعراض مجتمعة في  
 حقيقة واحدة كما ان صورة الانسان وصورة الفرس وصورة الحمار متواردة على الشئ الطبيعية  
 الشبيهة باقية في جميع الحالات لكن الشئ لا يسمى باسم التماثل الا بتلك الصور المتفرقة عليه فذلك  
 الصور في الحقيقة هي التماثل لكن لا وجود لها الا بصيغ مختلفة هي الشئ وقع عند آخرين ان العالم  
 عكس الاسماء والصفات الطبيعية في مرآة الاعداد المقابلة لتلك الاسماء والصفات كما ان  
 القدرة تقابلها عدم والوجود فلما انعكس منور القدرة في مرآة العجز صارت قدرة مكننة على العجز  
 ساير الصفات والوجود ايضا على هذا الاسلوب فالله سبحانه الاول سمي بوحدة الوجود واذ ثاني بوحدة  
 الشهود وقد وقع عندنا ان المكشوفين صحيح الجليل القول بان وحدة الشهود على هذا المعنى لم تليق  
 الشيخ العربي سهول الشيخ واتباعه بل الحكماء ايضا يقولون بها وذلك لان محصل هذا القول بعبارة  
 التماثل والتفصيل من المجازات والاستعارات التي اوجبت صعوبة الفهم هو ان المتعلق بالاسماء  
 اضعف والقهر الحقيقة الوجودية اتم واقوى بحيث يمكن ان يقال للمتعلق بالاسماء شيئا منها  
 ظهر فيها صور الموجودات ولا يخار ان هذا القول متفق عليه وهذا الذي سالتوني عنه يحتاج

الى تفصيل فاستمعوا لما يتلى عليكم يا اذان واعية اعلموا انكم انتم اول ما يفتح الله عليكم  
 اليه من بصر الكتاب والسنن بل يخلص الى كل صاحب عقل ان الحق عز وجل موجود في كل  
 سائر الجزئيات الالهة قد يمرون في العالم خالق لهم رازق اليهم هذا اسم هو الذي عبده في  
 صدقه كل عاقل قبل ان يجارس رياضة لغسانه او يعين في العقول وهو الذي كلف البشر  
 الناس والشرع الالهى فلم يكلف الناس الا بما اودعه الله عز وجل في فطرتهم حسب القدرة  
 النوعية مساكن ذلك الشئ الكلف به علما او عملا ولم يفتح الشرع عليهم الا بما يهدي اليه  
 فطرتهم وهو مستكن فيهم قال الله تبارك وتعالى في سورة النحل التي هي في كتاب التوبة  
 وقال رسول الله صلى الله عليه وسلم كل مولود يولد على الفطرة الحديث وهذه معروفة واشارة  
 صالحة مرجعها الى من تجليات الحق عز وجل قد يمد برزق قلب النفس الحرة قبل ان تنفتح الزمان  
 ويكفي حديث الحديث وذلك لان النفوس البشرية لها استجابة اليه مثل استجابة المجدد الى  
 المتطهين وسبيل اليه مثل سبل النار الى جنة العفوق وسل الارض الى جهنم والسموات الى سدرة  
 اما ان بعضهم قد مررت متطهين فقلوبنا بهجته بك اليه الكي تبين في شئ الحق  
 عز وجل الوصول الى هذا التي لم يكت لقاء الله عز وجل كل ما يعين الانسان على هذا الوصول  
 يتبع صدقه عنه طاعة وجعل كل ما يبعده عنه وتعلق قلبه عنه انما والى هذا المعنى اشار النبي  
 صلى الله عليه وسلم حيث قال سترن ربكم عز وجل كما ترون القمر ليلة البدر لا تغطون في  
 رؤيته فان استطعتم ان تغلبوا على صلوة قبل طلوع الشمس وقبل غروبها فافعلوا وهذا المعنى  
 هو ميزان الخيرة والشر كما اشارنا اليه وهذا المعنى هو الذي يطبق عليه الاسرار الالهية المستعنة  
 والحقون وهو الذي اخبر عنه النبي صلى الله عليه وسلم حين سئل اين كان ربنا قبل ان يخلق  
 خلقه فقال كان في عمارة فوقه هو ارم وماتحته هو ارم وهذا الذي اخبر عنه الصادق عليه السلام ان الوجود

في كل  
 من  
 في  
 في

في كل  
 من  
 في  
 في



نظهر في مظهرين مظهر واجب لا تاتيه والقهر والعقل والنزوه ومظهر ممكن لا تاتيه والافتقار والافعال واللوث وقال الشيخ محي الدين ابن علي العلي ذوق الانبياء والاوليا سيد علي  
ان هناك ارادة متجددة انتهى فمن اثبت هذا التجلي كما هو اصاب العطرة التي فطر الله تعالى  
الناس عليها ووافق الانبياء والاوليا في معرفتهم بهمهم ومن لم يتبينه اخطار العطرة  
وبما بين الانبياء والاوليا في معرفتهم بهمهم وصار زنديقا وهربا وكذلك كل من فكر علما اودعه  
الحق في جذيرة الانسان وادار عليه التكليف فهو الزنديق وكذلك من العلوم العطرة التي لا  
سكرة زنديقا ان حقائق الاشياء ثابتة وان الاشياء وجودات خاصة يدو عليها خواصها  
كان لا يحرق والماء يطفي والزنجبيل حار والكا فور بار والصلوة خير والزنا شر من لم يتقبل بذلك  
قامت عليها الحجة من نفسه على نفسه وكذلك الدلائل من نفسه على نفسه وقع في جهات من تباين  
الاقوال والامار وقد عرفنا مسحة الشارع عليه الصلوة والسلام من ينسخ الحق من ظهور العطرة  
ونهي عن الخوض فيما سوى ذلك الا ان اصفوية عرفوا ان النبي انما جرى على العقل على الصورة  
الانسانية فلوان انما استعمل في ذلك عقله فاض في ذلك ما هو انسان كان منها بمنه  
لكنهم صنفون بطور وارطو العقل وبما هم من البشر وبما تجلوا فقد فاض الناصب احكامه فلا  
الذي تجلوا عليه في علم آخر هو ان الاشياء المعقولة المحسوسة مشتركة في الوجود وهو المعنى  
الذي به تغاير هذه الاشياء المعدوم فانما قد تصور الثلث مثلا ونقول انه ليس بوجود  
وقد تصوروه ونقول انه موجود ولا بد ان التصور الثاني يفارق التصور الاول والذي ببقائه  
هو الوجود وهو الذي يكون سببا للثاني والفاعل في هذه الاشياء ومتمايز في الماهية  
وهي الخصوصيات الزائدة على الوجود والامور التي بها يسمى الفرس والانسان والحمار وبغير  
بهذه الاسماء التي بها يفكرها كل منها من الاحكام والاشياء ثم خلقوا في تيمم هذا الوجه

الذين جمعوه  
بالعلم والقدرة  
نبي ركن  
معرفة دينهم

وكيفية انضمامها فقول الوجود امر انشاعي يتصف به الماهيات والمجامل لم يجعل الماهية ما يتبه  
ولا الوجود وجوباً لكن جعل الماهية موجودة اقول هذا القول صادق في نفسه خطا باعتبار حصر  
معرفة الوجود فيه وباعتبار ذكره في محبت الوجود وتحقيقه فاننا ذكر لا محالة امر انشاعي سمي بالوجود  
ونصف به الماهيات والانعكاس به انتم انما جعل المجامل وسبب له وقيل المجامل جعل الماهية  
اصداً ما من نفسه وبعد اصداً ما نظر الناظرون الى بعض احوالها من ظهورها على ما عليه والظاهرية  
وبخلاف ذلك فارتسم في همدورهم عند ذلك صورة تسمى بالوجود اقول وهذا ايضا قول صادق في  
خطا باعتبار حصر معرفة الوجود فيه فاننا ذكر قطعاً اموراً متمايزة في الخارج نسبها بالاساس  
الخاصة ولا يحرم منها ان المجامل والحق ان هناك وجودات خاصة نسبها بالماهيات محفوفة  
بين وجودين آخرين احدهما الوجود الذي هو الملبس على سبيل الماهيات وهو مقدم على الوجود  
الخاصة بالوجودات المتحدة تنزلات وتبينات لبعض عوالم حاصلة من ارتباط معلوم الماهية بمجمل الكيفية  
بينه وبين الماهيات التي هي شيون هذا الوجود المنبسط وصورته الهيكلية ذاتها بالوجود المنتزعة عن شئ الوجود الخاص بها  
فكل احد من اثنين العالمين اصحاب الحق واخفاري الانعكاس بها لا شئ عليها ولا الطغي عليها فالتصورية  
العالمية لوجوده الذي يكون في الخارج ويترتب عليه الانا لا انما راجية لا يكون ان يكون في حصوله  
في الخارج وفي ترتب الانا راجية عليه مقابلاً الى ضم صفة اطلاق محتاجاً الى ضم صفة فالاول يمكن والثاني  
مطلوب وقد ذكرنا بذواتنا هذه الصفة هو الوجود المنبسط على سبيل الماهيات في وجودات شئ فاما بانه مقوم ليس  
تعييناً في نفسه خصائص عن الانا لا المعلوم عند الناس لكن تنزلات علماً وعينا في تلك التنزلات متعينا  
منخفضاً بانها خاصة واول مراتب تنزله تجلية بفتش الكل لا يخرى غنة ان التبة ثم تنزله الى تفصيل كل شأن  
الكل في العلم وعن العين ثم تنزله في تلك التفصيل في العين كما كان في العلم وحقائق المكانات عندهم هي تلك  
الذات المتكثرة بل بغير الشبان والاعتبارات فانما علمه بنفسه متلباً به الانا كان ذلك حقيقة الممكن

واذا علم غيبه تسلبا بذلك الشان كان حقيقة لما كان آخر وجودات الممكنات هي ظهور الوجود  
 في تلك الحقائق فاذا اجتمعت شروط وجود ممكن وارتفعت مولد وجوده حانت له نسبة  
 خاصة بمجهول الكيفية لا نسبة بذلك لا يصير له الوجود آثارا مخففة تنبئك الحقيقة وانقضى الوجود اياها بواسطة  
 تلك النسبة الخاصة فيقال عند ذلك تنزل الوجود وتبين ظهر في منظر خاص بمعنى الظهور  
 تميزه وتعيينه واقتدار نوع من الانار دون غير ما ومنظره شيء وصورته المحتملة التي تعين بها  
 وتلبس باحكامها واثارها اقول هذا القول صحيح عقلا وكشفنا فانك اذا فالت ان المنطق في  
 محرك القتال ليس الا الجسم فهو القتال والمقتول وهو آلة القتل وهو الركاب وهو المركوب  
 وهو السرج وهو السيف وهو الرمح وهو القوس وهو السهم وهو الرمي وهو الهارم وهو الهزوم  
 وهو الصائل وهو المصود عليه غير ان الجسم لم يستحق اسما من هذه الاسماء الا بكيفية خاصة  
 ومعنى خاص واذا نظرنا الى تلك الكيفيات من قطع النظر عن اقترانها بالجسم كما كانت معدومة  
 ولم يصدر منها آثارها واذا انضم اليها الجسم صارت موجودة وصدر منها آثارها والجسم محل تلك  
 الكيفيات والحامل لها استند لتلك المعاني في العقل والتقدير قبل الوجود والخاصة هي ثم يتحون  
 تلك الاشياء عند الوجود الخارجي وتلك الصور المتكثرة اعدام محضته ان لو حظ اليها من قطع النظر  
 عن الجسم لم يكن لها تحقق وكانت موهومة وان لو حظ لضمضمية وهي الجسم كانت موجودة فاذا  
 صار الجسم سفيانا في درج اخرى فقد انقضى به الاسباب اعني التجار والحداد والخشب الحديد  
 والنار والكبير والمقيم والقدم والمنشا وغيره الى ان حدثت بين المعلوم والمجهول الذي  
 هو السيف والرمح وبين الموجود الذي هو الجسم نسبة معلومة الاينية بمجهول الكيفية بها  
 ذلك المعلوم بالوجود ومعنى وجود السيف والرمح ارتباط المعلوم بالوجود بحيث يصح له  
 اشتقاق الاسم من الوجود وكان الجسم عانا محتملا لصور كثيرة فاذا صار سيفا وتلبس باحكام

کتابخانه عمومی  
وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی  
تهران

السيف من القطع وغيره فقد تبين تعيين خاص وبز في بعض صورته المحتملة فيقال عند ذلك  
 تلم في منظر خاص هو السيف كان ذلك كله كما لا يصحح الا يمكن من استناده عاقل اللهم لا تشأت  
 لفظية ترجع الى الوضع والعرف لا عبوة بها عندنا فاذا فهمت هذا القدر في الجسم فالموجود اول  
 به انتم الموجود معنا بالصف بالوجود والوجود لا تشك ان صفته انتزاعية فليبحث عن هذه  
 الصفه الانتزاعية بل لها منشأ انتزاع في الخارج اوهي بمنزلة ايات الاغوال لا تشأه  
 ان بدبته العقل يحكم بالاول ويمنع الاحتمال الثاني فاذا كان هذا حكم الموجود كان هو حكم الموجود  
 فيعقبي الذي هو منشأ الانتزاع بالاول واعلم ان الثبوت قبل الوجود فكلم من معدوم ثبات  
 متبين مخصوص باحكامه وانتاره فان الحاسب اذا تعقل مرات الاعداد فانه يشي في ذلك  
 على قانون طبيعية ثابتة في نفسها يعلم ذلك بدبته فلو اراد ان يجعل الزوج غير واحد والعز واحد عالم  
 يكن له ذلك ولو اراد ان يقدم شيئا من مرتبة اولو قدر المستطوع وهذا هو الثبوت الفعلي  
 ان قبل الوجود وهو غير الوجود الخارجي لا محالة وغير الوجود الذهني ان اريد التخصن الذي يحصل  
 لا يتعمل عاقل وان اريد به غير ذلك فيعمل ان يكون هو حكما ذكرنا في مراتب الاعداد فكذا  
 في احكام كل نوع وجنس فان العلم لا محالة ان النخلة ان وجدت فان خواصها كذا وكذا وان  
 كيفها كذا وكذا والسررة ان وجدت فان ورقها كذا وكذا وثمرتها كذا وكذا فقد اثبتنا لكل نوع  
 احكاما خاصة به لازمة وجد في الخارج او لا كما ان الملازمة في قوانين العلم لا تشك في خلق الخلق  
 صحيح وان لم يتحقق هذه الصورة فظهر هذا الابطال وهذه الملازمة واقع في نفس الامر قبل الوجود  
 الخارجي وكل ما هو موجود في الخارج فهو ثابت الثبوت الممتنع ليس ثابت ولكن ثابت  
 الذين ما ينقطع بالقطع الاختراع وليس له انما يقيد في العقل في صورته ذلك ليس لها  
 ثبوت وبالحكمة فالوجود الخارجي انما يلحق الامر ثابت فيجعله موجودا وليبحث عن هذا الثبوت

كيف لا يستبعد ذلك  
 فيبقى بالفتح  
 فيستلزم

لا يشك في ذلك  
 راجع

وعن هذا الوجود اى شئ يشبهها فالذى وقع عندنا ان الوجود جنبه ومصدره الوجود  
 المنبسط على سبيل كل الموجودات او النفس الرحاني والنفس الكلية ايا ما شئت نقل  
 عبارة انما شئ وحسك واحد به وكل الى ذاك المجال يشير به وهو صادر من الذات  
 الالهية وان الثبوت منه اقتضاه الذات الالهية للعالم في عالم العقل قبل الوجود الخارجى  
 وهو الذى تسمية الصوفية بالنزل العلمى لا يريدون بالعلم ارتسام صور الاشياء لكنهم يريدون  
 صدور الاشياء منه مرة واحدة في المرتبة العقلية ثابتة بالواجب لانفسها وليس في ذلك  
 مجال اذا وضعت النماذج على الشئ انتفى فيها الحروف المكتوبة في النماذج فاحروف  
 الظاهرة في الشئ انما كانت لعلته فاعلمه هو النماذج وعلته فاعلمه هو الشئ وانما وجدت عنه  
 اجتماعها فلغياق احدها على الاخر لكن النماذج استغنى قادم منه كان النماذج ان لو  
 الطبق عليه شئ سوا كان شئنا او طينا فاص منه على ذلك الشئ صورة الحروف فكل ما وجد  
 عند الانطباق كان ثابتا قبا في نفس الامر قائما بالنماذج فكل ذلك كل ما وجد حينما انظر  
 فانه كان قائما بالذات الالهية من حيث الثبوت ومن حيث ان كمال اللواجب ومقتضاه  
 وتبدأ به الذى تسمية الصوفية بالفيض الاقدس والحكماء بالعقل والحق ان العقل مستو  
 لجميع الوجودات النماذج الا ان الحكماء لم يتفطنوا لالقول الافلاك وليس هناك الالهية  
 اصول الذات الالهية والعقل الصادر منه النفس الكلية الصادرة منه ايضا شئ العقل  
 وله اسطة واليهولى الصادرة منه شئ النفس الكلية كما قال الشيخ الركن الجبلى في بعض  
 كلامه ذات مع الصادر الاول علته تامة ان موجوده ليست كدر مرتبة ثانية ظاهرة شئ  
 ذات مع صادر اول وثاني علته تامة مرى ثالث استنتهى وكلها شئ به بالحس ويدرك  
 بالعقل فانه حاصل من الكلح الحاصل من الالهولى والنفس فمن ذلك ما هو قريب من

النفس قد ظهر فيها احكامها ومنه ظهر احكام الهيولى اكثر وليس الهيولى الا الشخص فلما جازت  
 صدور هذه الاشياء وتمت عليها بهز الوجود على حسب الاستعدادات الثابتة من قبل  
 القائية بالذات الالهية فغيروا عن هذا المعنى بقولهم وان ظهر الوجود فحكمه طرأ على الوجود وان وقعت  
 بين ظاهر الوجود وباطنه نسبة معلومة لا ينبغي مجزئته للكيفية وقالوا الاعيان باثمت راسخا في الوجود  
 وبريدون ان الذي يصير راسخا انما راسخا هو الوجود فقط لكنه ظهر على قائلون باطن الوجود فنهذا  
 القدر من وحدة الوجود ثابت عقلا وكشفا وقد عامر جميع الطوائف عن اهل العقل من قال  
 بان الذات متحدة في الالهية فتختلف في الاوصاف انما ارادوا بهذا المعنى دس قال بان العالم  
 متعين في الهيولى الاولى والصورة العامة الجسمانية لم يجد من هذه القاعدة كل البعبع وقد  
 اعترف بمقداراته بهذه القاعدة من حيث يرى ولا يدري وقد استمرنا سابقا الى القول بان  
 وجوده والشيء عين حقيقته لا يصحدم هذه المسئلة وكذلك القول بان الوجود وصفه اشتراعية  
 لا يصحدمها وكل قول محتمل تطبيق عليه بقى ههنا مسئلة متعلقة صعبت على الفترة القالية  
 بوحدة الوجود وهي ان هذا الوجود دسمن الذات الواجبة اوصادرة منها بطريق الابداع واللا بد  
 تحريم محل النزاع لان كلام القوم من الطرفين لا يخرج من التسامح والتجوز فيجمل القولان  
 فاقول الاشبهة ان حال الانسان بالنسبة الى اعتباراته من الانسان شبهة ولا يشترط  
 الشيء ولا يشترط الشيء غير حاله بالنسبة الى افرادة فانما لا تشك ان الحال الاولى فيها  
 الوحدة الحقيقية والكثرة الاعتبارية وفي الحال الثانية الكثرة الحقيقية والوحدة الاعتبارية والحال  
 الاولى لا يخرج عن كونه كليا والحال الثانية يخرج عن ذلك فاذا استقر انما مراتب ظهور  
 الشيء في مظاهرة وتعيينه في بعض محتملة ووجدنا ما على نسرتين احدهما المنزلة التي يعبر عنها  
 بالصدور والابداع والثانية المنزلة التي يعبر عنها بالتعين الاعتباري ولابد هذا القول

اختلف اقوالهم في الوجود المنبسط على هياكل الموجودات فقال الشيخ صدر الدين القنوي في اول  
 كتاب مفتاح الغيب انه صادرن الذات الالهية وقال مولانا عبد الرحمن المصمدي بان الفرق  
 بين الذات الالهية والصادر الاول اعتباري هي شرف للمغات بعد ايراد سوال وجواب فيها  
 المعنى تحقيق انت كفيض هان ذات مفيض ست اما باعتبار نسبت عموم وانسباط برحقا في مكنات  
 واين نسبت اذا مورد اعتبارية است ليس ذات ماخوذ بان نسبت اذا مورد اعتبارية باشد وفي نفسها  
 اذا موصفتى انتهى - والحق عندي هو الازهر الاول كيف وتمايز الوجودات الخاصة في الاحكام  
 ونحوها في نفسها من اجلي البداهات فالتنزل الذي يحصل هذه الاشياء من المنزلة الثانية  
 الاحكامه وان كان اسم التنزل العتيق يشمله والاعم لم يكن بين الافراد وبين نوعها الا الفرق الاعتباري  
 المنقطع باقطاع الاعتبار كذلك بين كل خاص وعالم ان يرتقي الامر الى الذات الالهية  
 لا يقال الصوفية يميزون ان المتعلق الامكانية اعتبارات واصنافا لاحقة بالوجود لان القول  
 الصوفية يقولون بان النار غير النار وما غير اللهو وان الانسان غير الفرس وان كان الوجود  
 يشتملها كلها فلا جرم انهم ارادوا بالاعتبارات والاصنافات معنى لا يراهم هذا التعاير الذي يكون  
 منشأه لاختلاف الاحكام وهذا المعنى هو الذي الكثرة حقيقة والوحدة اعتبارية اذ لا معنى لتحقيق  
 الكثرة الا تمايز الاحكام واختلاف الآثار ونفاير المحتاين التي هي الوجودات الخاصة لاختلافها  
 في اصل الوجود وعدم رجوعها كلها الى الوجود الواحد المنبسط على هياكل الموجودات كما افقوا لهم  
 هذا انتهاء للتنزل والظهور لاثبات بمنزلة دون منزلة من منزلة التنزل والصوفية يميزون  
 العالم عين الحق ما ارادوه الفنى الوجودات الخاصة الى صلبه من تنزل الوجود الى مراتب شتى  
 بل ارادوه افادة معنى التنزل والظهور فكما ان المعقولي يقول زيد وعمر وواحد يعني الثبات  
 في المنزلة لا الاستعداد من كل وجه ويقول الانسان والفرس واحد يعني الاشتراك في الحيوانية

ويقول الشجاع والاسد واهل بي الشاهبة في الشجاعة فلذلك الصوفية يقولون العالم <sup>العلم</sup>  
ليكون نعيده كل في الوجود المنسبطه قيام الوجود بالحق الاول بنجده لالغى التمايز بالحكيمة  
قال قائلهم بهر مرتبه از وجود حكيم واراد به ك حفظ مراتب غنى زنديقي به. وحيث قالوا  
بالنزل ارادوا معنى ليم المنزلة ليقال بهب انك اثبت الحق الاول والصا در منه فلا  
ان الوجود الحق يشملها اذ لا يصح ان يقال لهذا اليمس بموجود ولا لذلك ان فيه موجودا اذ كان  
الوجود يشملها فالكلام جار في هذا الوجود ولا بداهة الاول وانه في المرتبتين جميعا لا نأقول  
هذا الوجود مفروض قد قدره العقل ولا ثبوت له في نفس الامر بمنزلة انياب الاغوال في قنشت  
حق التفتيش وجدت به المسئلة القائمة بان الارتباط بين الحادث والقديم لئلا ينزل في  
المساء بالعين الاعتباري هي التي تزد بها الفطرة السليمة المجهولة على التصديق بجميعة تمايزها فيما  
بينها ولا تزد الفطرة مطلقا بالنزل الصادق بالصدور والابداع وغير ذلك بل يضطر اليه  
غير ان هذه الاصول اعني العقل والنفس والهوى كل واحد منها عين الآخر من وجه بالعقل  
عين النفس من وجه كما صورنا في استعدا ونفوس النخاطم القاهم بالتحكم والنفس المنطبعة في  
الشهوة القائمة بها وكذلك النفس عين الهوى من وجه والنفس بذلك تتلوا ايضا اذ تصور  
في نفسك كليا الكشفة الكليات حتى حكم العقل بان مثله لا يوجد الا في فرد واحد ثم وجد في الخارج  
ذلك الجزئي فالفرق بين النفس والهوى كما في كمال الذي يحكم العقل بايده في فرد واحد  
وبين الفرد الجزئي وليس للهوى عندنا حقيقة الابرور النفس الكلية في سورة انشخص  
والتمين فهي مع هذا البرور هوى فاعلمت اذا اذ اذ بيان هذه العينية لا بد ان يستعمل  
ما به هم الفرق الاعتباري وبالحجة فتلك كلمة حق اريد بها الباطل ثم ان شيخ المجد قال  
في مكنو بانه الصفات الثمانية موجودة في الخارج فلا بد منها مستمزة من اللغات الواجبة في الخارج



وكل صفة عدم يقابلها فللعلم عدم يقابلها وهو الجاهل وللعقيدة عدم يقابلها وهو الجاهل  
 وتلك العدميات لها تميز في علم الحق فصار بذلك التمييز مزايا الاسرار والصفات ومجالي  
 الازوار فحقائق المسمكات هي عكوس الاسرار والصفات المنطبقة في الاعدام المقابلة لها  
 فالاعدام بمنزلة المادة وتلك المهيآت وعكوس الاسرار والصفات بمنزلة الصورة والحوادث  
 في المادة فحقائق المسمكات عند الشيخ ابن العربي تلك الاسرار والصفات منيرة في العلم  
 وعند الشيخ المجد وانما هي عدميات انعكست فيها الازوار الاسرار والصفات وتلك العدميات  
 وذلك لانعكاس انما كانت في العلم ولكن العاقل المختار مثل محبة ذات ارادة ان يوحى بها  
 من الماهيات في الخارج جبا استهفنه بالوجود النظمي فصيصة موجودة في الخارج بالوجود النظمي  
 واتخذت اقواله في العالم فقال مرة هو موجود في الخارج وجو داهليا وقال اخرى هو موجود  
 في الوهم الان الله تعالى القنة في تلك المرتبة فصار هو ما متقا قول اعلم ان لفظه  
 حقائق المسمكات تطلق على معان اعيان الوجودات انما صفة فلان حقيقة والفرس  
 حقيقة وللماء حقيقة وتلك الحقائق امور مستحقة في الخارج وعلى هذا فحقائق المسمكات ما يتعده  
 العاقل في نفسه عند اطلاق هذه الاسرار لا غير على هذا الاصل يخرج قولهم وحقائق الاشياء  
 ثابتة وثانيتها الامور الثابتة التي ليست بموجودة في حد ذاتها ولا معدومة فاذا انقضت  
 بغيرية هي الوجود وصارت موجودة لانها كانت معدومة واتحاطق بهذا المعنى هي التي يسمونها بالصفات  
 بالماهيات الان المعقولي عقل انها امور ليست بموجودة ولا معدومة ولا زلة القول بثبوتها  
 من حيث يدري اولاد يدري ولم يتصل ارتباطها باول الاداء وثبوتها بالفيض لا قدس  
 قبل وجودها بالفيض المقدس وكشف الصوفي القائل بوحدة الوجود عن تلك الحقائق  
 الثابتة وارتباط بعضها ببعض وتقدم بعضها على بعض في المرتبة العقلية قبل الوجود الخارجي

فنفذ ان الذات المقدسة تجلّت اولاً على نفسها بان علمتها بنفسها او بما يتقضى نفسها  
 وكما لها القاييم بها وامكان ظهورها بها بالحواس التي وعلمها ذلك بعين الانقضاء عند التحقيق  
 وليس المراد بالعلم ارتسام صور الاشياء في نفسها ثم ما كان استقراء المظاهر الكلية الفعالة  
 الظاهرة المعقدة يسمى بالاسمار وما كان استقراء المظاهر الجزئية المنفصلة المنفردة الملتصقة  
 يسمى باحيان المكينات فحقائق المكينات على هذا الاصطلاح صور معلومة عن الحق الاول  
 المعنى الثالث يحتاج الى تهديد مقدّمه هي ان احدى القيلتين تنطبق على الاخرى فكل  
 ما في الاسمار ظهر في حقائق المكينات فحقائق المكينات وحقائق الاسمار ضدهم متقابلات  
 احدى القيلتين في غاية القوة والتمام والاخرى في غاية الضعف والنقصان والضعف  
 هو عدم بعض ما في القوى من القوة والنقصان هو عدم ما في القاموس من التمام مع الانتزاع  
 في الاصل بوجه من الوجوه فلا جرم هناك اصل الامر ثابت في احد الطرفين على الوجه الاتم  
 متميز في الطرف الآخر بالعدم ثم نقول من اراد التعبير عن تاهل الاسمار فزعمه المكينات  
 في هذه المرتبة فلذات ان كل ما يصححه احكامها ان حقائق المكينات هي الاسمار والصفات  
 المنفردة في مرتبة العلم والثانية ان حقائق المكينات هي عكس الاسمار والصفات المنفردة  
 في الاستخدام للقبالة لهادا فرق بين العبارتين الا فرقا ضعيفا لا يعاير به عند المنقشين من  
 حقائق الاشياء على ما هي عليه الاليج ايضا يحتاج الى مقدّمه هي ان الصوفية يسمون الاول  
 مستمّ قاراً الثانية عاشقاً والمرتبة العليا الظاهرة في ما يحس عشقاً وهذا اصطلاح صاحب  
 نعم ان المشوق يتبدل الى عاشق ويحبّه اليه فيقال لهالك الذي غالب حاله غير محبّه  
 ومراراً محبوباً كما كان في نفسه سبباً لاهلهم حذبة العناية الى مراتب الوجوه حيث  
 لا يدري فاستدعى الى الذي فله وتذكر من عائل بالافات انج بالادي فله منزهة عن

هذه التمايز وقد يترق العاشق الى مشققة ويسير اليه بالرياضات البنيية والنفاية  
 وتجريد وجه الروح فيقال لهالك الذي غالب حاله هذا ساكنا ومريدا ومجبا وقد يتقلى  
 المعشوق ويترقى العاشق فيجتمعان في الوسط وهذا الك يوز بهوارق الطرئين فيقال له  
 السالك المحبوب والمحبة المحبوب والمزيد المراد ومعنى هذا الكلام ان الله تعالى تجليا في قلب  
 الشخص الاكبر وان الله تعالى انبساطا وان شراعا في خطية القدس وان له كوسا ومجالا  
 في الملا الاصل فيطبق معنى هذا التجلي الاسماء التسعة والتسعون وان الله تعالى الاداة حينها  
 لبعدين وعلا مستجدا ومناستجدا وحسب هذا التجلي فهذا التجلي مع ما في خيره هو الذي لم يمت  
 بالمعشوق لان النفوس البشرية مستجيبة اليه انجذابا المحيد الى المقاطيس وقد ذكرنا ذلك  
 في صدر هذه المقالة اليه اسير والسلوك وبالاتقال الذي يقصده الصوفية قد تقبضي  
 الاسباب الخفية الى ان يريد الحق اصطفا عبدا وهو جاري في خلوا نفسه لا يشعر بالارادة <sup>ضمي</sup>  
 مراداً وقد يقصده بالرياضات البنيية وتجريد وجه الروح حتى يظهر الاتصال الموعود في اصل  
 جبلته فسمى مریدا وقد كسب باقتباس الحق وسمى من نفسه ويكون له تارات يتقدم عليه في  
 بعضنا ويعلمه فسر من الغيب في البعض الاخر وكسب ذلك في حاله واحدة من جهتين فيكون  
 جاسعا المرتبتين اما في المشرق فيقول قد يكون الغالب عليه بعض وجوه هذا التجلي ويكون  
 محبذا من ذلك الوجه فيقال يتحقق باسم كذا وكذا ويقال ربه من بين الاسماء اسم كذا وكذا  
 وبالحكمة قد يفهم العارف اصل استداده في الاعيان الثابتة والاسم الذي يجده ومن بين  
 الاسماء فينسب اليه فيقال حقيقة تعين اسم الرحمن او اسم الله الى غير ذلك والشيخ المحي  
 معترف بهذا القول في كثير من مكانه وبالحكمة فالقول بان حقائق السمكات تكون الاسماء  
 المنطوق في الاعداد المقابلة لها ليس معنى هذا الكلام الشيخ ابن العربي واتباعه ولم يهتم <sup>الشيخ</sup>

بهذه المعنى وقد وانا الى وجه المسئلة فلا حاجة بنا الى نقل كلامهم والاضطراب لسر وتصريحا بهم  
 ولو سياتهم والقول بان حقايق الممكنات هي الاسماء بمعنى ان الاسماء المتصلة في الوجود فكل  
 في الطرف المقابل يسمى باعيا ان الممكنات او بمعنى ان العارف له رب من الاسماء هو حقيقة التي  
 يرجع اليها ليس محافا لكلام الشيخ المجدد وودشتنا لاقتنا برا من كثيرة من كلامه على كلامه فكل  
 كلام الشيخ المجدد انه وجد بعضا من مقالات الشيخ ابن العربي واتباعه فخر على ما يخالف وجدانه ذلك  
 فله عليه لاضرلة كاشفة والعلات لا يخلو منها العلماء ولا يضر علومهم ان يوجد في بعض  
 كلامهم قليلا فله ما قوله تميز الصفات الثمانية لا يسلم الصوفية بل هي عين الواجب عندهم  
 بمعنى ان الذات كغيرها ليس عند المتكلمين دليل يدل على ذلك لا عقل ولا عقل المبالغة  
 فلان غاية ما في الباب ان هناك حقيقة يصح اطلاق السبع والعليم ونحوها عرفا وفعلا ان  
 هناك صفات متميزة فكلا من الصف من نفسه عقل ان الناس اذا استعملوا افعال الصفات  
 واسماها لا يلتفتون الى تميز الصفات وكونها زائدة على الذات اصلا لكنهم يلتفتون الى  
 الانوار لا غير فان من رأى شيئا يتحرك ويشي ويحيى يسمى به سبب هذه الآثار ولا يلتفت  
 الى ان الحيوة صفة زائدة او هو ذات الحيوان الى غير ذلك من التوقيعات الفلسفية وما  
 الثاني فلان العقل لا يشهد الا بكونه بحيث يصدر منه هذه الآثار وما ان ذلك مخفى في زيادة  
 الصفات فكل ابل من الصف من نفسه عقل ان يكون الصفات بمنزلة الاعراض في محلها  
 القائمة بموصوفاتها هو اعظم التشبيه فان قال قائل هذا سبب الالسنه فنجب قبوله  
 قلنا الالسنه عندنا ابل المعلوم المشهور لنا بالخير وما روي عن احد منهم انه تكلم في الصفات  
 الالهية اربعة اوقات على تقدير زيادتها بل هي امور متزاعية او غابجية واما هذه الفرقه التي بين  
 التي تدعى نفسها انها الالسنه فعلى تقدير ان لا يكون قولهم به ابقية في الدين واخرها عالم

هذه هي  
 حقيقة  
 الالسنه

بقوله احد من السلف فخص رجال هم رجال وكذلك اختلاف اقواله في العالم موجود خارجي  
 بوجود ظلي وهو هو متضمن اختلاف قليل الجدوى اذا المقصود ان الوجودات الخاصة مستحقة بحسب  
 ليعصم منها آثارا سوارسمى هذا التحقيق وجودا خارجيا ووجودا دهريا مستقدا ان سالتوني  
 عن الحق الصراح فقلت ان الذات الالهية من حيث هي بل من ان تكون في الخارج  
 ادنى الاعيان اذ الخارج اسم للنفس الرعاني وفي الاعيان كناية عنه فلم يمتنع عليه عظيم <sup>الخارج</sup>  
 ويوصف الحق بان في الخارج ادنى لما ينظر هذا التعبد وان التقي عن هذه الاقوال كلها ما اذكر عليها  
 الاسم جهة التعبير او من جهة ذكر شئ في غير محله والاقتل ما يشير صاحب كنف الى ما ليس له  
 حقيقة اصلا فالقول بالصفات الثمانية له وجه وجه وهو ان اول النفس الرعاني المشتل  
 فيه الذكر والتجلى بالاعظم يسمى عند الاشاعرة بالصفات ولذلك قالوا الصمد وبالاسجاب  
 وبقدره اننا غير انهم سموه شيئا واحدا باسما شتى باختلاف الجهات والاعتبارات فكلم من  
 اختلاف في الجهات يلتزم في صدوره اناس حتى يظنونه من باب اختلاف المحتاق كالعلماء  
 والابيض اما واحد في الحقيقة الا ان البياض اسم لمن حيث انه ما غور بشرط لا وان البياض  
 اسم لمن حيث انه ما غور بشرط اشئ فذلك سموه جوة من حيث انه صفة لتيسر العلم به  
 وسبقا في المحركات وعلما من حيث انه تشل فيه حقائق الاشياء قبل تكونها في الخارج  
 وقدره من حيث انه ينبجس منها خلق الخلق واردة من حيث ان التجلي الاعظم ينبت منه  
 تخصيص اعدا الماديين وكلاهما من حيث انه ينزل منه الوحي على قلوب الانبياء والامم <sup>الامم</sup>  
 وبعبر من حيث انه مبدأ الاختلاف المبهرات والمسموعات وكذلك كلام مولينا عبد الرحمن  
 الحامدي عندي سلم فان مقصوده نفى تاصل محتاق بجبالها وانها اعتبارات واضافات للوجود  
 الحق بمعنى ان الوجود ظهر فيها وبقين به <sup>بالمعنى</sup> الفرق الاعتباري واذا قلنا كما الجواب فلنختم

سلم انجاس من قائل  
 جاب اولئك ذلك وراودوا  
 ام

الرسالة والحمد لله تعالى اولاد و آخرا و ظاهر و باطنا و صلوات الله تعالى على خير خلقه محمد وآله  
 و اصحابه اجمعين - مکتوب بست و حکیم احمد ثقه و سلام علی عباده الدین مصطفی  
 العابد میگوید فیقولی الله عفی عنه که در بعض احیان باقتضای بعض احوال بیتی چند نظم کرده  
 احوال استحسن مینماید که زیر هر بیتیه اشاره لطیفه کرده آید به نکته که در آن ودیعت نهاده شده  
 و الله یقول الحق و هو سیدى اسبیل فمتهما دے دارم ز عود خالی جاباش میتوان گفتن +  
 در کفیتی جوش شرابش میتوان گفتن + وجودی نمود معنی ما ویدنی دارد و درین نیز نگه  
 بوی گلایش میتوان گفتن + درین دوبیت اشارت است بجای عجیب که انجذاب بر سر است  
 با فنار انا سدیدار دل مایا بی اندر پیچ و تاب او + نقوش عالم الکتابش  
 میتوان گفتن + اشاره است بجا معنی جبر است + فرو بانشید از هم نترست موهوم چون  
 شبنم + ز رفیع معنی بافتلش میتوان گفتن + اشارت افنار انا که از لفظ و معنی جبر است  
 خیزد + و منها زلف پیچ در پیچ کسے گم کرده ام خور + خروش و در دل شبنم انگنم  
 چه میکردم + و لے پرورد جان افکار و بار خدو دارم + جهان را پر یار بها نمیکردم چه میکردم +  
 اشارت است بان که گرفتاری بد قایل غیب الغیب حیرت شنیده میدهد و در قلق و آرد  
 نعم تحصیل ز بار شغل و در غزل می بینم + جنون ترک منصبها نمیکردم چه میکردم +  
 تنفیر است از منصب جاه - بیان آفاقه که قبل و بعد مع آن مناصب حاصل میشود  
 کسو بائل هموز و کسو باگل هموز + اگر من یاد آن بها نمیکردم چه میکردم + اشارت  
 بآنکه نزدیک عارف هر لذتی از لذات محسوسه مثال معنی است از معانی بی مثالی و در بعض  
 حالات از تماثل بجا این بے مورد + مؤتخین را از ضم مشربا برودن دیدم +  
 خورج از قید مشربها نمیکردم چه میکردم + اشاره است بان که در معانی که نقل شد

انصاف شخصی پسندیدنیست - **س** حجاب وصل مطلوبست دل السیرین مطلبها + این  
 اگر ترک مطلبها نمیکردم چه میکردم + اشاره است بآنکه توحید اراده شرط اعظم سلوک  
 و منهیا ناگزیر تو ستم است بے نفیر + روگردان بعد ازین از ناگزیر + من ترا شوق ترم  
 از صدمه پر + در من آفرید مرا محکم بگیر + غیر من گریه با تو با بستر بود + آن و بالیست و خدا  
 سیر + درین سبب اشاره کرده شد بسامات حقیقه الحقایق با سالک **س**  
 جان من در چرخ بار خدو سوخت + من خدا با لاجز اجلی یا مجیر + بفرارم در دوشب و دروی بار  
 باز تباروی یارم یا قدیر + اندرونم از جالش نارسد + که شود یارب بولش من سیر +  
 ای برادر بعد ازین بشیار باش + فرق میکن در میان شیر و شیر + و منهیا سامی کر کن  
 که هوش خود افتم + من بار خودم خود از دوش خود افتم + بنم رخ ساقی ظاهر شده در رخ  
 مفتون شده بر خودم هوش خود افتم + مثل می خوشان که زخم بدرافتم + جو شو زده و  
 از جوش خود افتم + از هر من موبم جوشد محو دیگر + از فطر تامل زاغوش خود افتم +  
 زین تیز زبانی آزرده دلم من + خوش آنکه زانے خاموش خود افتم + این غزل از مزاحات  
 بحر بسیطست مستعمل فعلن چهار بار و آن در فارسی کلمه یافته شده غرض ازین آیات  
 تشوق است بحال افعال بافتار انا و آن حالیت نادر الوقوع افعال عملت است  
 از انجذاب روح و معرفت سر و قار انا از قیظ لطیفه ضحیه و منهیا تا کجوت هم در می کشم  
 نازنین و دلم سوی وطن بازوم + تا یک بهدی سنگ بهدشویه من + گوهری از عنق سحر من  
 بازوم + تا یک بهدشویه خیر تعلق با شوم + آهوی از عنق سوی خشن بلندوم + بوی جان سیر  
 از باوین درود جهان + شاه ملک نیم سو من بازوم + غرض ازین آیات تشوق است بجا که  
 در فراق علی و نفهم از بیات و نیه غاسق که انگیز وقت و مشغول و نوبه و بیوح میشود +

مکتوب بستی و دویکم - در شرح رباعیات - الحمد لله تعالی القوم و المعلوم  
 و سلم الله علی غیر خلفه محمد و آله و صحابه اجمعین - اما بعد میگویند فیقر ولی الله عفی عنده سائر  
 رباعی چند در بیان بعض قواعد سلوک انشا کرده بودم بحال شوق برادر محترم خواجہ محمد امین کریم الله  
 بشهوده تقاضا میکند که زیر هر رباعی اشارتی کرده شود بآن قاعده که در آن دو بیت بنا شده  
 فمن تلک الرباعیات - رباعی علم که نه ناخود از شکوہ نبی است و الله که سیر الی  
 از انجمن است و ما که بود جلوسه حق حاکم وقت و تابع شدن حکم خود و دوستی و درین رباعی  
 اشاره کرده شد بآنکه علم که ما خدا آن شرع محمدی نیست نامرضی است و اشتغال بآن مثالی سلوک  
 و منها دانی که چه بود بیچ قایم اعدا دارد و شغل دل تو ظاهر و باطن بایار و این را شوی  
 از درس عوارف عارف و ان فن دیگر یادگیر انا حر و دین رباعی اشاره کرده شد بآنکه  
 اصل کار درین راه جمع ظاهر و باطن است ظاهر تو منبع اوقات بر طاعات و باطن دوام تعلق  
 قلب بیتی و اگر کسی اول را میخواند از کتاب عوارف بهتر نیست خضر صابج شش باب که درین  
 سلسله واقع است و اگر گویانی را میخواند بهتر از صحبت احاریان یافته نمیشود و منها  
 در غیب ماست از اسباب غرور و ذکر یکدیگر بود عاقل از انا و احسن و در حاشیه نفی شو  
 از خلق نفور و در جانب انبات برو سوی غفور و شرط تاثیر ذکر حضور و تعظیم است و نفور  
 از خلق و انبات محبت حضرت حق و منها مستی و در شرط طریق افتاد است و در مستی  
 کار کسی نکند است و در ذکر خفی چه تغیل کردن و شطرات و از دست او طریق یاد است و  
 حضرت و الدقدس سره تغیل هر مغرط شرط سیکر و ندکه جمع محبت و ظهور و بدون آت نمیشود و  
 و منها غرای که مخرن محبت فوشتی و باید که تغلیل علایق کوشی و دل را از خیالات  
 جهان مرف کنی و چشم از صورت بله عالم بپوشی و اشارت است بنگاهداشت و نظر بر قدم



و منها در عشق تو از حایر جهان بگذشتم و در بهر چه بخیزاد تو زان بگذشتم مقصود من نبوی  
 بجز وصل تو نیست و اند طلب از دل دلعان بگذشتم و اشارت است ببارگشت در نشانی که  
 دفته بیدار و منها و ایچم دل بن پیش تو حاضر باشد و چشم بر رخ حرب تو ناظر باشد و  
 در نهیب ناشر کسبیلی ست در بر یک و اگر و در خطر و خاطر باشد و اشارت بر و ام یاد است  
 و منها دانی چه بپوش کثیر البرکات و در مشرب ال دل وجود مدات و تحصیل عدم  
 بدان سبب مانده و در لغی خاطر و در دست پاهات و عدم غیبت را گویند یعنی نشان ماسوی  
 عدم مکه غیبت را گویند و اصل در تحصیل آن غم قوی میست نشان من هر چیز است از دل -  
 و منها خوش آنکه با نوار و وضو رنگین است و زیر کلاه طهارت را اصولین است و تنویر دل  
 و لغی خاطر خواهی و قوی در این مکتوب نیست و در جمع خاطر و تنویر دل و از ازاله خطرات بگذشت  
 طهارت فائده ما دارد و منها تحصیل عدم اگر ندانی کردن و باید نظر ال فنا جستن  
 این دار و فعال را و در آخر این و در حکمت اهل دل خواهی و بدان و یعنی نظر قبول این  
 طالع کیمیا و عجیب است در تحصیل عدم و ازاله خطرات بر نشان و منها آنکه از او ناس بهیچ شت  
 با حبه انوار قدم پیوسته و فیض قدس از منت ایشان به و در و از فیض قدس ایشان هستند  
 یعنی توجه بارون طبعه شایخ در تهذیب روح و در نفع بلوغ دارد و منها آن ذات که از قید صفت  
 بیرون است و از حیطه اسما و صفت بیرون است و هر مرتبه زان ذات نشانی دارد و هر چند بر تعیین نیست  
 بیرون و منها هر مد که نشاند نظران یا عجیب و ظاهر شده از صورتش آنرا عجیب و در مع  
 دل از نسبت کنی صمدت او و پیدا شود از مع دل اسرار عجیب و منها قوی بخوابناح  
 موصوف و جمع تلاوت اسما معروف و شفعه که ازین قوم قدم پیش نهاد و گشت است باین  
 صورت نهی شغوف و درین سر باقی اشارت کرده شد تحقیق توجه به معصا که حضرت خواج

نقشبند قدس سره بان ارشاد کردند و آن پرورش کردن صورت فزنی حضرت حق است که در مدرک  
 آدمی تمثیل شوند مانند مثل تجلی صورت و در تنبیه هر چه بر او چهار دست مکتوبی و لفظی صورت فزنی  
 و در خارج چنانکه تا بیرون و لفظی و مکتوبی نزدیک اهل دعوت ثابت است همچنین تا بیرون خود  
 نزدیک نقشبندی ثابت شده و منها اودوست توئی دیده و بیانی من و شنوای و دانای  
 گویای من و عشقم تو هم قول عذیه من و اندر دل عذیه شکبای من و اشارت  
 مزید حق قل و الحمد لله اولاد آسمان ظاهر و باطن و اولاد علی خیر خلقه محمد و آل محمد و حبیب  
 مکتوب است و سیوم در شرح آیات - الحمد لله و سلام علی عبادہ الدین  
 صطفی اما بعد میگویی فقیر ولی الله عفی عنه که سالی شوق برادر محمد امین اگر مرگ الله شهید  
 باعث آن شد که بعضی سارق غاصه در نیکوترین راهی را باس نظم ست بیان کرده شود  
 احوال شوق ایشان تفاصیر آن بکنند که نیز هر تری اشارتی لطیف کرده شود آن صدف که  
 در آن نوع است شعر الاطال شوق الامیر الی القای و والی لاشد شوق الهم  
 منهم و من نمازم باده ام با باده را بیا ام و عاشق شوریده ام با عشق با جانان  
 درین بیت اشاره کرده شد بمقام حیرت که از مقامات لطیفه غفیه است که سالک درین مقام  
 تفرق نمیکند در میان وجوہات خاصه که با بیست ممبر میشود و در میان وجوہ مطلق که غایب است  
 در وجوہات خاصه و امتیاز معنی نماید در میان احکام خاصه ظاهر وجود تا یکی را عاشق گوید و دیگری  
 معشوق و سیوم را عشق و مقلای حیرت جان گویت با جان جان و اصطلاح  
 شوق بسیار است و من دیوانه ام و درین بیت نیز اشاره کرده شده بمقام حیرت و جان عبارت  
 از وجوہات خاصه است و جان جان عبارت از وجوہ مطلق ظاهر شده در وجوہات  
 شوق موسی در ظهور او را نارطور او را و در نها و شمع آتش همیز نذر وانه ام اشاره است

با آنکه محب سوال حال غریب بکنند محبوب را و محض ظهور او میشود و در صورت خاصه که مقتضی  
 است و اوست لایکون اتجلی الا بقدر استداد التعلیل و آتش زدن عبارت از فلق بقیار  
 و ادب است. **ع** با جهال و آئین حسن و اگر در کارشند به چشم او را سر مردم بازلف او را خانه ام  
 درین بیت اشارت است بحکمت ظهور احجار است که تمام معین مصالح این عالم است و آنکه حسن ذاتی  
 در ذات خود از غیر مستغنی است و حسن ثانوی که مقتضای مصلحت کلیه اشکای مقتضی این فوئید  
 و تمثیل حسن ذاتی پنجم عشوق که در عبات لطافت آفریده شده و حسن ثانوی بسیار و عجبان  
 درلف در خانه **ع** میل هر عنصر بوی معطر سلیش به جذب اصل است هر نورش تا نام  
 اشارت است بحقیقت محبت و آنکه که آن بل حضرت وجود است در ظاهر مرقده شبها اطلاق شل  
 میل هر عنصر بمقر اصلی خود **ع** غافل از نور ماند از صورت چه پر شد آینه عده تا از انباشت ختم  
 خانه از خود بیک نام **ع** اشارت است با سنزاق در اتصال یعنی سر و روح در کار خود بیک نام  
 و سالک را غیر ندک و حتی نفس خود نیز ندک نگردد و تمثیل آن بآینه که از خود غافل است و  
 بصورت منتهی **ع** احوالین بر سبب نام بجهت است **ع** و رازل پیش از زمان  
 تعمیر شد سیمانه ام **ع** اشارت است با آنکه محبت و آنکه قبل از عالم ارواح و اجسام است زیرا که <sup>صلوات</sup> آن  
 نوحه وجود است باطلاق و آن قبل از زمان و میخاند اشارت بجام مراتب علق است و الحمد لله اول  
 و آخره ظاهر او باطن **مکتوب است و چهارم در منظومات - ع**  
 فراغت با فتم از جم و عمره **ع** چه احلام سر کوی تو لبستم **ع** چه دیدم روی زیبای تو جانان  
 ز تنوشش و جو زنجیر لبستم **ع** بیاساقی بد به جام شرابی **ع** که محو صبحی لبستم **ع**  
 ایضا محبت نام جویش طبع و میل نفس اگر باشد **ع** سر اهل محبت در دو عالم کا و در خانه **ع**  
 زنا که طبع غیر از خود نام آنها می آید **ع** در حث بید را دیدم دلم **ع** ز غم باشد **ع** دوست مشرب **ع**

رنگ تعلق در نیکو بد اگر نقش زنی بر روی دریا بر اثر باشد به صفای طبع میخیزد  
 دامن اندکش به که آب دور از مردم همیشه با صفا باشد به ایضا مزاج صاف طبعانرا  
 بجز غرت نیازد به مگر در که آب صاف چون بجا وطن گیرد فرد صفا با نیت باطن نیز  
 کما جمع میگردد به بر و ماله را چون در دشتیند ناشاکن به ضرر و هرگز گری مانع نور دل  
 ای شوخند به سیل تا نشت بجا با طش صافی نشد به دوا می در دین بر جمع اصدا و تو  
 میانهم به نیک ریو دل هر روح سن هستی و مرهم هم به جهان و جان فدای وضع شوخ شهر آشوت  
 قیامت بینای و دم عیسی و مرهم هم به درین بیت اشاره کرده شد بحال عجیب که آن بیت  
 در تعلق قلب الس روح در یک حالت و تاذقی ازان یک و التنا و ازان دیگر بکده فیه به  
 تویی اول تویی آخر تویی ظاهر تویی باطن به تویی عضو و اهل ل تویی مشتاق هم هم  
 نزدیک منبع در بجا مختلف فواره میجو شد به مزاج حرص فادون زهدا بر اهریم اهریم هم  
 سجاری از زمین خیزد بباد و در آسمین به گوی باران میزان است گاهی برف و دشمن هم  
 درین سه بیت اشارت است با صمحلل حقایق متخالفه در یک حقیقت و امتیاز احکام میان  
 حقایق متخالفه بسبب امتیاز ظهور و میاکل به که ای طرزه نیرنگی درین کاشانه سر وادی  
 که عالم پای کرب از دست عشقت گشت و آدم هم به درین بیت اشارت است به ربانی  
 عشق در جمیع عالم چه فلک و چه ملک و چه غنم چه اعراض خصوصاً انسان که عشق طبعی و اراد  
 هر دو دارد به آنکه سبب سرایان آن صحت نمک است مکتوب است و بحسب  
 در شرح غزلی که بر تفسیر بیت اول غزل عوالی علیه الرحمة انشا کردند به نخستین باب که گذرد  
 جام کردند به مزاجش عکس آن کلام کردند به بهر باشد در امکان صورت حق به جان صورت  
 جهان را رام کردند به بی با است تفصیل بازان روی به مکام را با اتمام کردند به شراب و مت

از خجانه غیب به مرامج ازل در کام کردند و چون غلطیدم ز مستیها بهر سو هر پنهان  
 مستی از من دامن کردند و حقیقت را که مستور از نظر بود به ما مشهور و خاص و عام کردند  
 پس آنکه موج دریا باز گردید به ما تمام فنا اکرام کردند به این رمز و قیقه با تو گویم به  
 بخود آغا و نیز از انجام کردند به غرض ازین ابیات شرح بیت عراقی است علیه السلام و تسبیح  
 مراد و از اباده و جام و استعاره از چشم ساقی و حاصل آنست که این بیت دو احتمال دارد  
 یکی آنکه از جام مرتبه امکان مراد باشد و از اباده کمال او با فاضله صور انواع و خواص آن و از  
 چشم ساقی فیض حاجی که عبارت از تجلی اعظم با صطلح ما و حقیقه محمدیه با صطلح حنا  
 فتوحات و درین رسم عدول با وضع از سی چشم ساقی کرده شده گفته اند که منزعج بآن باده گشته  
 عکس روی آن بیا که گفتم دیگر آنکه کمال آنست که در طبقه بنی آدم ظاهر شده و اتمام خاص نصیب  
 و استیفا از احکام طالع ایثار بآن متحقق شده بواسطه احباب بهینه افراد کسالت که وجود  
 ایشان بجهت صحت تفصیل مراتب اجمالیه و جوبیه است و فی الحدیث بخت الاعظم  
 الاحلاق و این اشاره بهین تفصیل تواند بود پس این افراد کمال را در ازل با استعداد  
 کمالات و جوبیه ناخته اند و در شمار دنیا از ایشان آشنایان استعداد بر روی کار آمدن طالع  
 پدید آمدند و اعلام ارشاد برافراشته شد و سبب هدایت جماعات بنی آدم گشت به تحقیق جمیع  
 افراد بنی آدم از لفظ الله چیزی می فهمند و ذهن ایشان بان حقیقت مجرود بوجوه و جوه  
 ملققت میشود و اینهمه برکات نفوس کامله است چه نفوس مقارنه با اجساد و چه مفارقه  
 از اینها و معاد این نفوس منحل است در تجلی اعظم و مشمول شدن بعضی آن بوجوهی که انوار  
 و سلی ایشان را در خود متلاشی سازد و انانیات صغری را وجودی پدید نباشد و در پنج بیت  
 لاحق انیمانی بطریق یکجاذ و بلبان اشارت داده شده باز گفته دیگر اد کرده اند که تجلی اعظم

سبدا و معا و نفوس کامل است -

## باب دوم

از کتاب کلمات طیبات و ترجمه رساله اسرار العارفین سیر الطائین  
شیخ شهاب الدین سهروردی رحمه الله علیه  
بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی رسولہ محمد واله اجمعین  
اما بعد خانه های فقیر و بران شدند و شهباز باش بے بنیاد فقر و علت کردند و گذشتند و بخت  
و مترسمان بسیار شدند آنکه مشغولند به غیبت و دروغ و طلب دنیا و غریب و نفاق و بغض  
و غل و غش و خد و حسد و کبر و غضب و حرص و ریاء و القاصد عداوت و زحمت امارت و صحبت  
مسلمین و لمر اهل قلم و اکل حرام که دل را سیر اند و چون شهباز باش بچوگان قبول غیبت  
اقتدار شان و کلاه گیر خلق از ایشان چگونگی را باشد فلهذا خواستم که کتابی نویسم و علم اسرار  
و فقر و عارفان تا آنکه غم بقیف کردم و قلم را جو لان و ادم در اسرار الطائین  
و سیر العارفین نامش نهادم و سرال سکینم از آنکه توفیق آید تا مشایخ چنانکه  
بیشتر و عشق فاد و ما النصر الامن عن الله و هم علی کل شیء قدیر و بالاجابة بحسب سیرة  
بنده و از روی حق تعالی و تقدس دست نه بدگم بدین از خلق چه اگر نزدیکی خلق از فکر  
الله و عبادت و عاقلش و فکر در ملک ملکانش بازید اندیش نزدیک او بدون و روی خلق  
صورت نه بنده و عاقلش از چنانکه قرب سلطان و قرب بنده مملو که بدون بعد از خبر سلطان غیر  
مولار است نباید سیرة شیخ از آنست که در آنش قدس باشند و صفات و مبدایش فانی

و صفات حمیده اش باقی چه کسی چیزی از صفات بشیریه در یافت و امر که دیگر اربابان دولت  
 کنند و راه نماید بر ظاهر نشانه صلاحیت مشیقت ندارد و خود محتاج به شکی و مرشد که او را مسرت  
 و طریقت آموزد که افاضل شیخ ابراهیم الهی رحمة الله علیه سیره هر که صدق و جویوشید  
 لغت جرب و لذت بخورد و با سلاطین و اهل دنیا نیا نبرد و هر که نه این چنین است در لباس با نیا  
 و اهل سلوک حیات و رزیده باشد حقش او را کرده سیره فقیر را نخواست بلکه و سلاطین  
 حلال نیست که از صحبت ایشان طلبش ببرد و روانی است از این ابطال کرم الله وجهه که صحبت  
 ملوک فتنه است و عزیزان طعامشان هم فاکل که دوا نمی دارد و فرمود صنی الله عنه علم معرفت است  
 و دیدن روی ظالم قلب را سیاه میکند و معرفت حاصل نمیشود و روایت است از ابوالحسن لوری  
 رحمة الله علیه که گفت چنانکه از تاثیر صحبت بزرگانیکار شود و بچنان نیکوکارید کار کرد و هر کس را این  
 انکار کند بحال و گمراه و زندق است که انکار حدیث کرده آنکه فرمود رسول خدا صلوات الله علیه و سلم  
 الصبیحة ثوب ثمر و گفت علی بنی الله عنه صحبت صاحبان نور و رحمت است اهل عالم را سیره  
 سالک باید که بیکر مشغول باشد تا آنکه هر موی از مویهای بدنش زبانی باشد سیره اصل اقامت  
 سلوک و ریاضت نفس و غمزه ادوات نیست که خود را از اهل دنیا و صحبت اغنیاء و سلاطین و امرا  
 نفس دور دارد سیره مرید مبتدی باید که از تمامی فضول همچو فضول نظر و فضول کلام و طعام و حله  
 معاشی صغائر بزرگوار اجتناب کند سیره روایت است از ابوبکر شبلی رحمة الله علیه که گفت  
 مرید را خصوصاً به مولای باید که بغیر حاجت کلام نگوید سیره هر گاه مرید از غلبه و غلبه بیرون  
 آید سر خود بر قدم خنجر نهد بطریق شکر و منت و آنچه بعضی فقها گفته اند که ازین فعل کافرینند اکثر  
 بعد کم نفرین فاکل شده اند که این نیت است نه عبادت زیرا که شیخ گرامی نیست سیره  
 اصل و طایف فقیر بزرگوار است از غنیایان که رسول خدا فرمود صلوات الله علیه و سلم حب الدنيا

دانش کل خطیبه و فتنه و بلیه سیره مرید که نفع باشد بقدر حاجت کتب و بعد از غ  
 از کتب بزرگ مشغول شود و نشستن میان خلق نه پسند و سواى مراقبه و آن نظر کردن در معنیات  
 الصغائر بین مجموع عالم ملکوت و بعضی گفته اند مراقبه مراقبه سیرت برای ملاحظه غیب بهر نحو و محله  
 سیره خلوت ترک و دادن اختلاط مردمست اگر میان ایشان باشد و بعضی گفته اند غالی شدن  
 از تمام اذکار و از ذکر الله و بعضی گفته اند از نشکر گفتن بست نه کردت آن چهل روزست بقبل  
 رسول الله صلی الله علیه و سلم من اخلص لله اربعین صلیاً طهرت بنامع الحکمة  
 مرفقه علی لسانه سیره عزت و دور شدن است از اهل زمانه تیرگی طبع و از انما به نفس  
 و شهواتش بزم بزم بهر کاری سیره صحبت اغنیاء اهل دنیا قلب مومن را سیرم از نفع و بالند  
 منها و چون قلب مومن بمیز رنگ کلوح گردد پس هر چه خواهد بگوید سیره حسن بصری بدست  
 کرد از امیر المومنین علی کرم الله وجهه که گفت هرگاه میز مردی را که بر حاجت با و مردم اختلاط میکنند  
 و دنیا سیلبد و باز نهد و را سیلبد پس بداند که از نیت و مردود است و دزدی است از دزدان دنیا  
 سیره روایت است از ابو بکر صلی الله علیه و سلم که گفت طالب دنیا طالب خدا نباشد  
 و اختلاط اهل سکوک و طریق طلب خدا با ساکنان است نه با اهل دنیا سیره نوحی که بر قافان باشد  
 اهل سنت و جماعت نباشد و حرکات او وافق بحاب الله و سنت رسول الله نبود و از قطع الطریق  
 و دزدان معین است سیره روایت است از علی بن ابی طالب کرم الله وجهه که گفت بهترین  
 مردم و گمراه کننده مردم کسی است که غم دنیا خورد و پرسیدند و بنا و اکسیت گفت آنکه زیاده از قوتش ندارد  
 طلبد که او غنی است نه فقیر و لهذا امام شافعی رحمه الله علیه پرسید که زیاده بر قوت روزی و غنی دارد  
 صدقه فقر واجب گردانیده سیره روایت است از علی کرم الله وجهه که گفت سه قلب است  
 قلب سلیم قلب منیب و قلب شهید - قلب سلیم آنست که خبر معرفت خدا پیروی در آن نباشد



قلب نسیب آنکه از هر چیز بخدای عزوجل باز گردد و قلب شبیه آنکه او تعالی و بعد از او هر چه  
 مشاهده کند **سیره** شیخ باید که عارف و دانا باحوال مرید باشد تا حسب حال او  
 نصیحت و راهنمایی کرده باشد و آنکه نه بنحیثین گمراه است و گمراه کننده **سیره** مرید را بنزد  
 که در قلب او ذره از حب دنیا باشد چه دنیا مردود است پس ذره از ان هیچ قطره خون است  
 که چون در آب افتد تمام آب فاسد و بیهوده شود **سیره** مشایخ طریقت گفته اند که صحبت  
 تو گویان فقیر را سم قاتل است که او را در او خوریت و حاصل این کلام آنکه از اهل دنیا بقدر استطاعت  
 و امکان سپهر بیزد و چه محبت دنیا در دلبهای مردم جا کرده است پس از صحبت نشان خدای عظیم  
 خواهد رسید **سیره** روایت است از ذوالنون مصری رحمه الله علیه گفت هر که شنبه سخت  
 و دوش غل یا غش است بایک از مسلمانان نام او را در دیوان فقر محو کرده شود بعضی محققان گفته اند  
 غش در مذهب شان آیت است که برادر مسلمان خود را بنامش بیا دکنند **سیره** بران او طالب  
 که هرگاه بینی کسی را در دنیا افتاده و بجای و رفعت و منزلت دل داده و اسیر لطف مردم دنیا شده  
 پس بروست گریستن بر نفس خودش زیرا که فقر کناره گرفتن است از حب دنیا  
**سیره** فقیر را در تمام مذاهب اخلاط اهل دنیا و آمدن بر ملوک و سلاطین حلال است  
 چنانکه فرمود علی بن ابیطالب رضی الله عنه بدترین فقیر دوست که برادر امیر آید و نیکو ترین  
 امیر دوست که برادر فقیر آید و روایت است که صاحب عراق سه سال مرخص بود پس اهل این  
 شتری را خواند تا دکانند و بنظر شفا و شفقتش نگردد و آخر بمرکت و عاود نظر شفقتش شفا یافت  
 باز سهیل بخانه خود آمد و سه سال عزلت اختیار کرد **سیره** هر که همیشه بدینا مشغول باشد همیشه  
 از حق سبحانه و تعالی دور باشد که مشغولی دنیا حجابی است عظیم مراه غایت از اهل دنیا و ذکر کند  
 تعالی و تقدس **سیره** قدم اول در راه سالکان و عارفان بریدن علایق است بآنکه

جنابان فرمود رسول الله صلى الله عليه وسلم طالب الدنيا لا يكون طالبا للموتى وانما  
 طالب للموتى من اجل ان الموتى هم اهل الجنة والموتى هم اهل النار  
 پوشیده، و در خبر دیگر مردن یا در پایا در سینه داخته مناجاة بحق سبحانه کردی و فی الحال استجاب شد  
 و آنکه در خبر با حسن و در گردن یا در پا انداختن مستحسن است و مستحسن است علی بن ابی طالب  
 و اسلام که مراد از آن رسالت است تا تواضع و انکسار و فقر و حضور وقت قلب امر و گیر نیست  
 و میراث است انچه روایت است از بعضی تابعین که گفتند دیدم عمر بن الخطاب را حضور عند  
 که بر پشت شان اثر تازیانه هست پیش عبداللہ بن عمر رضی اللہ عنہما و گفتیم که امیر المؤمنین را دیدیم  
 که بر پشت شان اثر تازیانه است گفت سبحان الله که ام است که امیر المؤمنین را تازیانه زد  
 و در هر روزی غلوتی است که در آن غلوت محاسبه نفس میکند و شب جمعه دره برداشته نفس  
 خود را میزند و میگوید که چنان کردی و چنین کردی - و الحمد لله علی الاقامه و علی الصلوة

## تقریظ جنابش انوار حسین سلیم سہوانی

بسم الرحمن الرحیم

و فضل علی رسولہ الکریم

الحمد لله الذي جعل في كتابه من كل شيء حكمة و زاد في كل شيء حكمة و زاد في كل شيء حكمة  
 انوار حسین سہوانی تخلص سلیم سگوید مجموع منی را که نسبت با سید الهی داشته باشد  
 و اگر از قبل مرزید و نباشته باشد - چگونه البهانه عرض آید که در سخن و دانشندان لب سخن آید  
 زبان تقریر نا آشنا و طلاق و دست تحریر روانه از طاق - عموماً بدعت صحاب علم را چنان  
 است و هم در صحابی تالیف و تدوین نیایش ارباب حق با هم - هانگانگ چگوید و لنگ

# فهرست کتاب کلمات طیبات

صفحه	مضمون
	باب اول از کتاب کلمات طیبات ششست بر چهار فصل
	فصل اول در مکاتیب حضرت عوث الثقلی
۵	مکتوب اول در امکنه نشین منی و خود پسندی و شمره آن در مآیات قرآنی که مناسب این معنی دارد و گردیده.
۶	مکتوب دوم در امر تبریدن از روز قیامت و محاب در آن و شمره آن و ذکر آیات قرآنی مناسب
۷	مکتوب سوم در امتناع از تغافل و سزد و رشتن بحیات دنیا و ذکر آیات قرآنی مناسب این معنی
۸	مکتوب چهارم در بیان نورانیت قلب غره آن که از اشاره کلام الهی معلوم میشود و ذکر آیات قرآنی مناسب این معنی
۹	مکتوب پنجم در بیان غرات و فوائدیکه از تاجیر غروی حیات و نیادی حاصل میگردد و ذکر آیات قرآنی مناسب این معنی
۱۰	مکتوب ششم در بیان غراتیکه از توجه و فکر نمودن در معنی آیه است بر یکم حاصل آید و ذکر آیات قرآنی مناسب این معنی
۱۱	مکتوب هفتم در بیان مقامات که سالک اگر بیان رسد چه شمره حاصل آید و ذکر آیات قرآنی که اشاره بآن مقامات را ماسایر بر آید
۱۲	مکتوب هشتم ایضاً
۱۳	مکتوب نهم در بیان اینکه بحکم طریقت و کمال که بمرام حوزد فائز گردد
۱۴	مکتوب یازدهم ایضاً

صفحه	مضمون
۱۵	مکتوب دوازدهم در بیان اینکه چه طور سلوک نماید که بمرام خود فائز گردد
۱۶	مکتوب سیزدهم ایضاً
۱۷	مکتوب چهاردهم ایضاً
۱۸	مکتوب پانزدهم در بیان اموریکه سالک از انانیت غلبه کردن ضروری است و ذکر آیات قرآنی مناسبه اینمندی
۱۹	فصل دوم در مکاتیب حضرت مرزا صاحب شهبه ح
۲۰	مکتوب اول در بیان حسب نسب شریف
۲۱	مکتوب دوم در دفع اعتراض که احوال متوسلان طریقه احمدیه موافق دعوی ایشان نیست
۲۲	مکتوب سیم در بیان معنی لفظ نسبت باصلاح صوفیه -
۲۳	مکتوب چهارم در بیان علم جنوری و حصول -
۲۵	مکتوب پنجم در اجوبه شبهاتی که بر کلام حضرت مجید و رضه مینمایند
۲۶	مکتوب ششم در جواب شبهاتی که بر مقالات حضرت مجید و رضه میکند
۲۷	مکتوب هفتم در بیان فضل یکے بر دیگرے از حضرت مجید و غوث الثقلین
۲۸	مکتوب هشتم در بیان مکشوف مجید و رضه در سلسله حقائق ممکنات
۲۹	مکتوب نهم در بیان معنی قول صوفیه که صوفی تا خود را از کافر رنگ بدترند اند و از کافر رنگ بدتر است -
۳۰	مکتوب دهم در دفع شبهه که مرتبه صبر دل که بیلا و شدید مبتلا بود و دعا بر او دفع آن نکند و بر حضرت ایوب علیه السلام که دعا بجای تنفع بلا فرمود لازم میآید -

صفحه	مضمون
۳۱	مکتوب یازدهم در بیان ذکر نهر و ذکر شرفی
۳۲	مکتوب دوازدهم در بیان سلسله سماع
۳۳	مکتوب سیزدهم در سلسله خبر اختیار
۳۴	مکتوب چهاردهم در بیان آیین کفر مهند
۳۵	مکتوب پانزدهم در بیان وضع سبابه
۳۶	مکتوب شانزدهم در بیان عمل باجمید و افعال از اندامی مذهب
۳۷	مکتوب هجدهم در بیان عقیده اهل سنت و جماعت در حق معادیه بن ابی سفیان -
۳۸	مکتوب نهم در بیان عقیده اهل سنت و جماعت در حق صحابه اهل بیت علیهم السلام
۳۹	مکتوب نوزدهم در بیان خلافتی که موافق حدیث شریف دوازده از قریش خواهد بود
۴۰	مکتوب بیستم در توجیه طاعت حضرت عائشه رضی الله عنها از حضرت امیر المؤمنین علی رضی الله عنه
۴۱	مکتوب بیست و یکم در بیان التزام اتباع سنت سنیّه و تحصیل مرتبه خیر و جمعیت در آنجا
۴۲	مکتوب بیست و دوم در بیان بعضی درجانات طایفه مجیدی -
۴۳	مکتوب بیست و سوم در تصویر سلسله وحدت و جدو
۴۴	مکتوب بیست و چهارم متضمن باحوال ظاهری شیخ و مکتوب الیه
۴۵	مکتوب بیست و پنجم - ایضاً
۴۶	مکتوب بیست و ششم - ایضاً
۴۷	مکتوب بیست و هفتم در بیان شرفیته امیر الدین حسین
۴۸	مکتوب بیست و هشتم در بیان ختم خواجها در ختم حضرت سیدنا

صفحه	مضمون
۴۹	مکتوب سبت دهم در پارس محمد دانش بیکانی
۵۰	مکتوب بیام باطلاع دولت میان محمد میر سفارش فخر علیخان
۵۱	مکتوب بی و کرم شش بر تاسف باحوال بودی قلعه خورشید سالانی خود
۵۲	مکتوب بی و دوم در هدایت التزام شربت و شغل طریقت
۵۳	مکتوب بی و سوم در تسلی مکتوب الیه
۵۴	مکتوب بی و چهارم شکر اعزازت سوره لایلاف برای دفع اعدا و ترتیب آن
۵۵	مکتوب بی و پنجم در هدایت مکرر سوره لایلاف و دعا محراب احمر
۵۶	مکتوب بی و ششم در سفارش لاله برج لال
۵۷	مکتوب بی و هفتم مستطیر فضیله
۵۸	مکتوب بی و هشتم انشاء
۵۹	مکتوب بی و نهم انشاء
۶۰	مکتوب چهل و چهارم در اعزازت خراب البحر
۶۱	مکتوب چهل و پنجم شکر مسنای سی نسیمت آسیر
۶۲	مکتوب چهل و دوم در بیان استفسار حالات سفر مکتوب الیه و مضامین بیت آمیز
۶۳	مکتوب چهل و سوم در سفارش خیر علیخان
۶۴	مکتوب چهل و چهارم در سفارش فخر علیخان
۶۵	مکتوب چهل و پنجم در سفارش میر ساد الله
۶۶	مکتوب چهل و ششم در هدایت تلاوت سوره لایلاف صبح و شام و لغزیت بود و علامت بی
۶۷	مکتوب چهل و هفتم در بعض احوال میان عزیز الله

صفحه	مضمون
۴۸	مکتوب چهل و هشتم در سفارش میرجو -
۴۹	مکتوب چهل و نهم در سفارش محمد شاه
۵۰	مکتوب پنجاهم در سفارش میر اسد الله
۵۱	مکتوب پنجاه و یکم در سفارش میان محمد اکبر
۵۲	مکتوب پنجاه و دوم در تشکیر احوال سفر خود
۵۳	مکتوب پنجاه و سیوم در سفارش حضرت میر سلیمان
۵۴	مکتوب پنجاه و چهارم در تشکیر احوال سفر خود
۵۵	مکتوب پنجاه و پنجم در تعزیت میر سلیمان
۵۶	مکتوب پنجاه و ششم باطلاع صنف جمائی در سفر وطن اصلی
۵۷	مکتوب پنجاه و هفتم در تعزیت میر محمد مکن خان صاحب
۵۸	مکتوب پنجاه و هشتم درباره ارسال اشعار چند
۵۹	مکتوب پنجاه و نهم مضمونی باین مضمون که ظلال روز و رجوع بطریق دیگر است
۶۰	مکتوب نهم در سفارش
۶۱	مکتوب شصت و یکم در بیان آنکه از مصحف شریف فال خوانی حدیث تالیف نیامده مگر مجموع هم
۶۲	مکتوب شصت و دوم در بیان اینکه کار جمیع تدبیر باید کرد -
۶۳	مکتوب شصت و سیوم در سفارش میر محمد حسین صاحب
۶۴	مکتوب شصت و چهارم در سفارش بعضی اعزّه
۶۵	مکتوب شصت و پنجم در تشکیر معنای بعضیت اسیر -
۶۶	مکتوب شصت و ششم ایضاً
۶۷	مکتوب شصت و هفتم در هدایات

## مضمون

۸۸	مکتوب شخصیت و هشتم در باب ایات
۸۹	مکتوب شخصیت و نهم <sup>الف</sup> الف
۹۰	مکتوب هفتاد و در بیان سلسله نواب جاک با نجیب خان
۹۱	مکتوب هفتاد و یکم در بیان شاه ابدالی یعنی احمد شاه درانی
۹۲	مکتوب هفتاد و دو در بیان بعضی مضامین توضیح
۹۳	مکتوب هفتاد و سی و در اجازت دادن بر ائمه و انجمن حافظ سروخان و در تقریر
۹۴	مکتوب هفتاد و چهارم در بیان هجوم قوم روهیله بر اوجیت للقرت
۹۵	مکتوب هفتاد و پنجم در تقریر
۹۶	مکتوب هفتاد و ششم در تقریر سماء لطف النساء
۹۷	مکتوب هفتاد و هفتم برای هدایت و نصیحت مکتوب الیه
۹۸	مکتوب هفتاد و هشتم <sup>الف</sup> الف
۹۹	مکتوب هفتاد و نهم در بیان پسند آمدن سولات قاضی ثناء الله
۱۰۰	مکتوب هشتاد و در مشتمل بر احوال احمد الله
۱۰۱	مکتوب هشتاد و یکم در تقریر والده قاضی ثناء الله صاحب
۱۰۲	مکتوب هشتاد و دو در مشتمل بر فضیله و هدایت
۱۰۳	مکتوب هشتاد و سی و <sup>الف</sup> الف
۱۰۴	مکتوب هشتاد و چهارم <sup>الف</sup> الف
۱۰۵	مکتوب هشتاد و پنجم در راضی شدن سفر حج
۱۰۶	مکتوب هشتاد و ششم <sup>الف</sup> الف
۱۰۷	مکتوب هشتاد و هفتم <sup>الف</sup> الف



ص ۱۰۸	مکتوب هشتم در استحباب نماز جنازه والده قاضی شاه الدمصا
۱۰۹	مکتوب نهم در شکر حضرت درون مولوی شمس الدین لطف و طن عابد بر حاشیه سوره علامه صاحب
۱۱۰	ملفوظات حضرت ایشان
۱۱۱	فضایح و مصایب آنحضرت
۱۱۲	وصیت نامه آنحضرت
۱۱۳	فصل سیم در تکیه قاضی شاهر الدین بانی پی
۱۱۴	مکتوب اول در بیان نسبت بین الخالق و المخلوق و ترجمه جودی شهیدی و سید جبر و قدر
۱۱۵	مکتوب دوم در تحقیق مقامات مجربیه
۱۲۰	مکتوب سیم در تحقیق و حل اشکال وارده بر بعض مقام طریق در بیان جذب و سلوک
۱۲۲	مکتوب چهارم در بیان علم حضوری و حصول
۱۲۳	مکتوب پنجم در بیان وحدت وجودی
۱۲۴	مکتوب ششم در تحقیق شریعت و طریقه و حقیقه
۱۲۵	مکتوب هفتم در تحقیق معنی فیض و معنی عشق و محبت
۱۲۶	مکتوب هشتم در بیان آنحضرتی که کن کردن برین بدعا باز است یانه -
۱۲۷	کلمات قدسیه آنحضرت
۱۲۸	وصیت نامه آنحضرت
۱۲۹	فصل چهارم در مکتوبات مولانا شاه ولی الله صاحب الدهلوی
۱۳۰	مکتوب اول بنام مرزا صاحب
۱۳۱	مکتوب دوم بنام مرزا صاحب
۱۳۲	مکتوب سیم بنام مرزا صاحب
۱۳۳	مکتوب چهارم بنام مرزا صاحب
۱۳۴	مکتوب پنجم بنام محمد آقا در تحقیق محال ازلیت آنحضرت و تفسیر وجود و کمال و بیان تعلیل آنحضرت
۱۳۵	مکتوب ششم بنام خواجه محمد آقا در جواب بعضی مسائل
۱۳۶	مکتوب هفتم بنام خواجه محمد آقا در بیان نبیهای کبریا و حضرت محمد و رفا
۱۳۷	مکتوب هشتم بنام خواجه محمد آقا در کشف اسرار تفصیل نبوت و ولایت
۱۳۸	مکتوب نهم در سوره حمد و نزول وحی بواسطه ملائکه

صفحه	مضمون
۱۳۹	مکتوب دهم در تحقیق بعضی اشکال حضرت مولانا دوم علیه الرحمۃ
۱۴۰	مکتوب یازدهم در ذکر شریک از مناقب امام نجاری علیه الرحمۃ
۱۴۱	مکتوب دوازدهم در بیان دلیل و اشبع برای فرقہ ناحیه
۱۴۲	مکتوب سیزدهم بجا بر عهدہ حضرت شاه ابوسعید خراسانی
۱۴۳	مکتوب چهاردهم ایضاً
۱۴۴	مکتوب پانزدهم ایضاً
۱۴۵	مکتوب شانزدهم ایضاً
۱۴۶	مکتوب ہفتم ایضاً
۱۴۷	مکتوب ہشتم ایضاً
۱۴۸	مکتوب نوزدهم ایضاً
۱۴۹	مکتوب بیستم در تحقیق وحدت وجود و شہود و جمع بین قولین المسمی بکتاب مدنی
۱۵۰	مکتوب ہستیم یکم در شرح بعضی اشارات حضرت -
۱۵۱	مکتوب ہست دوم در شرح رباعیات آنحضرت
۱۵۲	مکتوب ہست و سیوم در شرح ابیات
۱۵۳	مکتوب ہست و چہارم در منظومات
۱۵۴	مکتوب ہست و پنجم در شرح غزلیہ بر تفسیر بیت اول غزل عراقی علیہ الرحمۃ ان کہوند
باب دوم	
۱۵۵	از کتاب کلمات طیبات در ترجمہ رسالہ الامارین و سیارہ البین شیخ شہاب الدین سہروردی علیہ السلام
۱۵۶	استہبار چہ کہ کتاب بوجہ ایک . اشکاء داخل جبر کو نیست جو کل کوئی حساب
۱۵۷	بنیہ ہاری اجازت کے قصہ طبع کا نام و ابن المشتمل حافظ عبد الحمید بن محمد الدین مالکان کتاب



م ع ک

۲۹۶۵۶۴

آخری درج شدہ **RR** یہ کتاب مستعار  
لی گئی تھی مقررہ مدت سے زیادہ رکھنے کی  
صورت میں ایک آنہ یومیہ دیرانہ لیا جائے گا۔

---















